

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت شبه

پاییز ۱۳۹۴



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

پاییز ۱۳۹۴

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

- اعتقادی - مهر ۱۴۰۰ ۱۰
- آیا خدا که ما را خلق کرده است، "وظیفه" دارد که ما را هدایت نیز نماید؟ ۱۰
- "پارادوکس قدرت مطلق" را توضیح مفصلی بدهید و آن را رد کنید - مثال: «آیا خدا می‌تواند سنگی را خلق کند که خودش نتواند آن را بلند کند». ۱۳
- آیا تصور کردن موجودی ناقص به عنوان خدا در ذهن شرک است، یا باید این تفکر به زبان بیاید تا شرک محسوب گردد؟ ۱۶
- چرا امام زمان (عج) می‌آید که انتقام یک بانو را بعد از هزار سال بگیرد؟ ۲- چرا امام زمان (عج) می‌آید که انتقام کشتار عاشورا را از نسل‌های بعدی بگیرد؟ و دو سوم مردم جهان را بکشد؟ ۲۰
- از اونجایی که در آستانه ورود به ماه محرم هستیم، خواستم بدویم که معرفت و شناخت امام حسین چگونه است؟ ما چه منابعی رو مطالعه کنیم که واقعه کربلا رو بتونیم درک کنیم و بفهمیم چه برسر امام مظلومون اومده؟ اصلا شاید این شناخت و معرفت از راه مطالعه نباشه ۲۴
- آیا این جمله اشکالی دارد که بگوییم فدای امام حسین و یارانش شویم، چرا فدای خدا نشویم، اصلا خود امام هم خود را در راه خدا فدا کردند، ما چرا این را می‌گوییم؟ ۲۸
- قرآن مجید و حدیث - مهر ۱۴۰۰ ۳۱
- از طرفی آیه "آمن الرسول" می‌خوانیم "لانفرق بین احد من رسله" یعنی بین پیامبران فرقی نمی‌گذاریم، از طرفی می‌دانیم پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه واله) بالاترین مقام را دارند. چطور این دو را جمع کنیم؟ ۳۱
- Bang - آیا این که می‌گویند: "قرآن به بیگ بنگ اشاره کرده است"؛ درست است؟ برخی آیه ۳۰ سوره انبیا را دلیل می‌آورند. ۳۴
- آیه ۷۲ از سوره‌ی احزاب که می‌گوید اگر قرآن به کوه نازل می‌شد متلاشی می‌شد! منظور از پذیرفتن قرآن توسط کوه این است که کوه قرآن رادارک می‌کرد یا پذیرفتن ظاهر قرآن؟ اگر منظور درک کردن است یعنی قدرت درک انسان کمتر است؟ ۳۷
- آیا روح انسان فانی می‌شود؟ در قرآن فرموده همه چیز یه جز او فانی می‌شود، آیا حقیقت دارد؟ ۴۱
- سیاسی - مهر ۱۴۰۰ ۴۶
- طی روزهای اخیر، متن نامه‌ای به نام آخوند خراسانی، تحت عنوان نظرات حکومتی ایشان، در سطح گسترده‌ای در فضای مجازی منتشر شده است، برخی نیز نشر آن را منتسب به انجمن حججیه می‌کنند ...؛ لطفا پاسخ دهید. ۴۶
- چرا با وجود آگاهی رهبری از معایب "برجام"، با آن مخالفت نکردند؟ اگر امریکا حمله نظامی کند، تکلیف چیست؟ ۴۹
- اینکه دائما از هر کس، چه مذهبی و یا غیر مذهبی می‌شنویم که نباید انسان‌ها را قضاوت کرد، آیا این مطلب ریشه در سکولاریزم ندارد؟ آیا این به مفهوم قضاوت نکردن در هر شرایطی نیست و بین و تایید کننده همان نظری نیست که می‌گوید همه درست می‌گویند و درست عمل می‌کنند و یا همان پلورالیزم دینی محسوب نمی‌شود. ۵۵
- تاریخی - مهر ۱۴۰۰ ۵۹
- آیا امام صادق (ع)، که شاگردان بسیاری تربیت فرمودند، درباره مسایلی مانند پزشکی و ... نیز به شاگردان تدریس می‌کردند یا این که تدریس فقط در زمینه فقه و احکام بود؟ ۵۹
- چرا امام حسین با وجود خیر داشتن از شهادت در سرزمین کربلا، پسر عمویشان مسلم ابن عقیل را برای آگاهی از اوضاع به کوفه اعزام کردند؟ ۶۳
- اخیرا نامه عمر و پاسخ پادشاه ایران در فضای مجازی ترویج شده؛ لطفا در خصوص سندیت این نامه و پاسخ آن صحبت کنید. ۶۷

گونگون - مهر ۱۴۰۰ ۷۲

جوانی ۲۷ ساله هستم، با انبوهی از مشکلات (در ارتباطات، اشتغال، ازدواج و...) که هر چه کردم، مرتفع نشد. امید داشتم و نماز می‌خواندم، آن را هم ترک

کردم. نزد دعا نویس رفتم و آن هم فایده‌ای نکرد! بگویید من چه کنم تا کمی طعم خوشبختی را بچشم؟ ۷۲

بلاهایی که بر سر یک شخص می‌آید تابع چیست؟ ۱- مکافات اعمال او است؟ ۲- حکمت خداست و در آن خیر است؟ ۳- کفاره گناهان است و اجر

اخروی دارد؟ یا ... مثلا در یک تصادف فرزند یک مومن کشته می‌شود یا دو نوجوان در عربستان هتک حرمت می‌شوند یا اسید به صورت دختر بی‌گناهی مثل

آمنه ریخته می‌شود و آینده‌اش تباہ می‌شود؟ پس چرا خداوند به این اشخاص کمک نمی‌کند؟ ۷۵

برایم سؤال ایجاد شده که چرا مردم بچه‌دار می‌شوند، بدون این که از خود بچه بتوانند بپرسند: «آیا دوست داری به دنیا بیایی؟»، حالا خودکشی هم که گناه

بزرگی است. چرا والدین خود و فرزند را وارد ریسک بزرگی می‌کنند و ...؟ ۸۰

باوجود فعالیت زیاد شبکه‌های اجتماعی در خصوص معرفی کوروش به عنوان پیامبر ایرانیان و مقایسه فراوان بین او و حضرت محمد (ص) و سوال جوانان که چرا

باید از یک پیامبر عرب پیروی کنیم بهترین راه برای معرفی پیامبر (ص) به عنوان بهترین الگو بشریت چیست؟ ۸۴

آیا درست کردن فیلم ۶۲ میلیاردی در این وضعیت و کلا درست است؟ این سخن بین مردم مطرح است. کشور ما با این وضعیت اقتصادی که دارد درست

است که ۶۲ میلیارد هزینه یک فیلم شود؟ آیا این فیلم هزینه تولیدش را در می‌آورد؟ ۸۶

چرا سایت شما بخش اقتصادی ندارد؟ منظور از پول بدون پشتوانه چیست؟ چرا قبلا طلا پشتوانه پول بود؟ آیا جایگزینی برای پول و طلا وجود دارد؟ ۹۰

اعتقادی - آبان ۱۴۰۰ ۹۴

پاسخ به شبهه رایج شده در فضای مجازی: اسلام چیست؟ و اما مسلمان کیست ...؟! ۹۴

آیا خداوند می‌تواند بدون تغییر کیفیت و کمیت، کره زمین را داخل تخم مرغ جای دهد؟ اگر می‌تواند چرا برای اثبات قدرت مطلق خود این کار را انجام نمی‌دهد؟

..... ۹۷

یکی عمرش رو میذاره پای دینش و گناه نمیکنه، یکی هم به همسرش خیانت میکنه و انواع دیگه گناهها، بعد جدا میشن و گناهکار بعد همه کاراش توبه میکنه!

تکلیف چیه آگه همه قرار توبه کنن که چرا اینقد به خودمون سختی بدیم؟ آگه اعمال جفتشون قراره با یه خدایا غلط کردم، مثل هم بشه که عدالت نیست. ۱۰۱

آیا ممکن است گفته شود در آغاز، بصورت اتفاقی یک موجود ساده و ابتدایی «ولی با آگاهی و شعور هرچند کم و ابتدایی» بوجود آمده باشد و سپس با

آگاهی اندک پله‌ای ترقی و موجودی پیشرفته‌تر را ایجاد کرده باشد و آن نیز به ترتیب همچنین و تکامل اینگونه صورت یافته باشد. توجه نمایید من در سوال آن

وجود آغازین را وجودی با آگاهی اندک فرض کردم که تکامل تدریجی را سبب شده پس آگاهی در کار است. ۱۰۵

ایرنا محاسباتی در مورد هزینه‌های یک شب عزاداری ماه محرم انجام داده که خلاصه ۸۱ میلیارد تومان می‌شود و می‌افزاید: بعد از خوردن این نذری‌های میلیاردی،

آرزوی شفاعت بیمارانی را می‌کنیم که بدلیل نداشتن هزینه درمان آرزوی مرگ می‌کنند. ۱۰۷

قرآن مجید و حدیث - آبان ۱۴۰۰ ۱۱۱

در آیه ۲۰۱ از سوره احزاب «متقی هنگام مس شیطان، یادآور می‌شود»، منظور از «تذکروا» چیست؟ آیا پرهیزکار خدا را به یاد می‌آورد و یا خدا او را به یاد

می‌آورد؟ ۱۱۱

در خصوص حدیث پیامبر اعظم (ص) می‌فرمایند: «العقل فی أمر الدنیا مضرة و العقل فی أمر الدین مسرة - عقل در کار دنیا مایه ضرر است و در کار دین مایه

سرور» توضیح دهید. ۱۱۴

در قرآن کریم سوره ی بقره آیه ۲۳۹ آمده است که اگر از جان خود ترسیدید یا احساس خطر کردید می‌توانید نماز خود را در حال سواره و یا پیاده بخوانید... اما

چرا امام حسین (ع) در صحرای کربلا اینکار را نکردند و چند نفر را به نگهداری گماشتند و با بقیه یاران خود نماز خواندند، در حالی که می‌توانستند به

جای در خطر انداختن جان یاران خود به دستور قرآن عمل کنند؟ ۱۱۷

- آیا حدیثی یا روایتی دارید دال بر اینکه پیامبر هر سال بخاطر شهادت عمویش حمزه یا مثلاً مرگ فرزندان یا دیگر صحابی‌ها سالانه در همون تاریخ گریه سر بدهند؟ ۱۲۰
- سیاسی – آبان ۱۴۰۰ ۱۲۳
- دکتر عبدالکریم سروش: ممکن است شما بتوانید یک حکومت فاشیستی یا یک حکومت دیکتاتوری بنا کنید، ولی یک حکومت دینی نمی‌توانید بنا کنید...، با قدرت می‌توانید خیلی چیزهای دیگر بسازید اما با قدرت نمی‌توانید ایمان بسازید...، من نمی‌گویم که تکلیف را باید فرو نهاد و یا امری بی‌معنی است. اما گاهی تقدم با تکلیف است گاهی با حقوق. در حکومت دینی تقدم با تکلیف است. ۱۲۳
- گوناگون – آبان ۱۴۰۰ ۱۲۸
- دکتر شریعتی: درد علی درد زخم شمشیر ... درد علی تیر در پایش نبود و این دردها نبود! این دردها علی را به گریه نینداخت. درد علی تنهایی بود که او را به نخلستان می‌کشاند و می‌گریاند افسوس که به جای افکار حسین، زخم‌های بدنش را نشان‌مان دادند و بزرگترین دردش را بی‌آبی نامیدند آیا درست است؟ ۱۲۸
- چرا مردم با این که از ساده‌ترین مسائل آگاه هستند، ولی با آگاهی خود، همیشه اشتباهات خود را تکرار می‌کنند و هیچ وقت به اعمال خود نگاهی دوباره نمی‌اندازند که شاید دچار خطا شده باشند. ۱۳۰
- آیا روح بعد از خارج شدن از بدن نیز فکر دارد و غم و غصه‌ای که در این دنیا دارد یا هر بلای دیگری که بر جسم او آمده، با روح او نیز همراه است؟ ۱۳۳
- آیا خلقت انسان نتیجه تکامل تدریجی پستانداران ساده‌تر قبل از خودش / ۲- آیا انسان بیهوشی از خاک بیرون آمده؟ خواهش می‌کنم فقط رو این موضوع فوکوس کنید و به حاشیه‌نرین. ۱۳۶
- تفاوت وجود حقیقی و وجود اعتباری چیست؟ آیا در اولی انسان نقش ندارد در دومی انسان نقش دارد؟ تفاوت وجود خارجی و وجود ذهنی چیست؟ اینکه می‌گویند وجود حقیقی اثر دارد وجود اعتباری ندارد یعنی چه؟ چگونه میتوان وجود ذهنی را از وجود خارجی تفکیک کرد؟ انسان در وجود ذهنی تصرف میکند چگونه میتوان ادعا کرد که وجود ذهنی ماهیت آن شی خارجی است؟ لطفاً علمی و ساده بیان نمایید. ۱۴۱
- (فضای مجازی): ارتباط ایرانی با قبر ناگسستنی ست .. کار ما با قبر هست. نشاط را ما از قبر می‌گیریم. سعادت را ما از قبر می‌گیریم. بار و بندیتلو ببند بریم کربلا ... سر قبر ... از اونجا هم میروم نجف... - کاخ ها کو، سالن‌های موزیک کو؟ همه ی زندگی ما برای قبر شده.. مملکت ما هم شبیه قبر شده... حیف این کشور نیست؟ ۱۴۴
- تاریخ – آبان ۱۴۰۰ ۱۴۹
- چرا حضرت علی (ع) به طلحه و زبیر امتیاز نداد، اما پیامبر به ابوسفیان پول و امتیاز داد و یا حضرت علی به بدتر از طلحه و زبیر امارت داد مثلاً زیاد بن ابیه؟ ۱۴۹
- آیا سرشکستن حضرت زینب در منابع آمده یا نه؟ در مورد سندیت سرشکستن حضرت زینب باید خدمتون عرض کنم که شیخ عباس قمی فرمودند که بعید است، یعنی نظره خودشان را اعلام کردند؛ علمای دیگری (که نام برده شد) نیز نظرات متفاوت دادند؟ ۱۵۲
- با توجه به شرایط زیستی فیل و نیز شرایط اقلیمی شبهه جزیره عربستان، وجود فیل در هر نقطه از شبهه جزیره عربستان محال عقلی است و امکان سفر چند صد کیلومتری از هر نقطه این شبهه جزیره به مکه برای فیل که مستلزم درنوردیدن چند صد کیلومتر بیابان سوزان و لم یزرع است محال بوده و این قصه با هیچ توجیهی قابل باور نبوده به افسانه می‌ماند تا به واقعیت! فیل روزانه لااقل به صد و پنجاه لیتر آب و هفتاد کیلو علف و میوه‌جات تازه نیاز دارد. افلا بتدبرون؟ افلا بتفکرون؟ افلا یعقلون؟ ۱۵۵
- آیا امام حسین علیه السلام، به دشمن التماس کرد که به خودش و به فرزندش علی اصغر (ع) آب بدهند؟ برخی می‌گویند: این دروغ‌ها را مداحان برای گریاندن می‌گویند و از اساس دروغ است. ۱۵۸

- امروزه برخی از معلمان ما می‌گویند: امام حسین فرار کرد نه قیام! آیا حدیث یا روایتی در آن کلمه "قیام" باشد از کتب معتبر حدیثی وجود دارد؟! ۱۶۱
- حقوقی و احکام – آبان ۱۴۰۰ ۱۶۴
- دوستان سنی ما در اینجا (واشنگتن) می‌پرسند: چه اشکالی دارد که ما با دست بسته و بدون مُهر نماز می‌خوانیم؟ پاسخی قانع کننده می‌خواهم که به آنها بگویم؟ ۱۶۴
- اعتقادی – آذر ۱۴۰۰ ۱۶۷
- دلیل روشن بروجود خدا؟ چرا نمیشه گفت جهان با انفجار (نظریه بیگ بنگ) به وجود آمده و یا در اثر اتفاقی شکل گرفته است؟ ۱۶۷
- چطور می‌شود فهمید که ماده‌گرایی کاملاً رد است؟ با دلایل روشنی که مطمئن گردیم؟ ۱۷۱
- آیا همین که بگوییم ایمان آوردیم کافیسست و دیگر دچار کفر نمی‌شویم؟ آیا کفر در ما هم وجود دارد؟ یا حتماً باید کسی منکر خدا باشد تا کافر قلمداد گردد؟ انواع کفر کدام است؟ ۱۷۴
- احساس خداوند نسبت به بندگانش چگونه است؟ گفته می‌شود که خداوند نسبت به بندگانش آن احساسی که مورد نظر است را ندارد، چرا که مثلاً این همه کشت و کشتار را در لبنان، فلسطین، عراق، سوریه و ... می‌بیند و هیچ عکس‌العملی انجام نمی‌دهد. ۱۷۷
- قرآن کریم و حدیث – آذر ۱۴۰۰ ۱۸۱
- در جایی از قرآن فرموده است که ما انسان را از خاک آفریده‌ایم، یا خلقت آدم ابوالبشر از خاک است، و در بسیار از آیات دیگر فرموده است ما انسان را از خون بسته آفریده‌ایم. توضیح برای دانش‌آموزان می‌خواهم؟ ۱۸۱
- بسم الله الرحمن الرحيم جزو آیات قرآن کریم است. سوال من اینست که چطور ممکن است خداوند خودش بگوید به نام خودم که مهربان و بخشنده است، آیه را آغاز می‌کنم؟ ۱۸۳
- (فرمود): هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا همانند آن را بیاوریم (۱۰۶ بقره) - آیا طبق این آیه آیات قرآن منسوخ شده‌اند؟ ۱۸۶
- آیه ۱۲ سوره انفال (مبنی بر زدن سرها و سرانگشتان) را تفسیر و دلیل گفتن این آیه را بیان نمایید؟ تو گروه گذاشتن می‌خواهم بمشون جواب بدم. ۱۸۸
- چرا صفاتی چون کفر -عجب-نفاق و شرک در قرآن و روایات به عنوان رذایل اخلاقی محسوب شده‌اند و ایمان و تواضع و انکسار نفس و توحید فضایل اخلاقی؟ آیا این صفات مثل احکام شرعی که از قرآن و روایات استنباط می‌شوند و ما حسن و قبح آن را می‌پذیریم چون شارع فرموده است یا خیر عقل بشری مستقلاً توانایی فهم قبح آن دارد؟ ۱۹۱
- سیاسی – آذر ۱۴۰۰ ۱۹۵
- آیا می‌توان با اطمینان و یقین محض و مطلق گفت که افراد داعشی که کودکان سوری را به صورت بسیار وحشتناک می‌کشند حتماً جهنمی‌اند؟ ... بین برخی از افراد مذهبی خودمان هم افرادی هستند که اگر به آنها بگوییم: اگر یقین پیدا کردی که امام زمان به تو بگوید بچه‌ای را بکش می‌کشی؟" و او در پاسخ می‌گوید: "قطعاً این کار را خواهم کرد!! نظر شما چیست؟ آیا باز هم با اطمینان محض و مطلق می‌گویید آنها جهنمی‌اند؟ ۱۹۵
- حضرت آقا فرمودند: نظر من به نظر احمدی نژاد نزدیک است و هیچ گاه هم این نظر را نه در طول هشت سال، نه بعد از آن نفی نکردند. از طرفی دولت اختلاف و چپاول ملی در طول این هشت سال ...؟ ۱۹۸
- برای چه، امام خامنه‌ای گفتند: "این عمار"؟! مگر عمار نداشتیم؟! عمار دقیقاً چه کسی بوده و آیا از نظر مرتبه و درجه، از بقیه اصحاب بالاتر بوده است؟! عمار چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه عمار باشیم؟! ۲۰۲
- باتوجه به اینکه دولت حماس در مواقعی سیاست‌هایی بر عکس سیاست‌های ایران در عرصه‌ی بین‌المللی مانند حمایت از مخالفان بشار اسد و حمایت از عربستان در حمله به یمن اتخاذ می‌کند. آیا ادامه‌ی کمک‌های ایران به آنها درست است؟ ۲۰۴
- در کلاس درس این مطب مطرح شد که در قانون اساسی شرط مرجعیت برای رهبر تصریح شده است. چرا امام خامنه‌ای باوجود اینکه این شرط را نداشتند

- برخلاف قانون اساسی رهبرشدند؟ همچنین با وجود اختلافی که بین فقها امامیه درخصوص ولایت سیاسی داشتن فقیه، وجود دارد امام خمینی برای خود و رهبر بعدی حق ولایت سیاسی قائل شده‌اند؟ ۲۰۷
- اگر خلافت و امامت جامعه انتخاب الهی است، پس چرا امام حسن علیه السلام، حکومت را به معاویه واگذار کرد؟ ۲۱۰
- گونگون - آذر ۱۴۰۰ ۲۱۳
- چرا بعضا غیر مومنین مشکلاتی را که ما داریم ندارند و در زمینه‌هایی بهتر از ما هستند؟ آیا می‌توان از مسئله نتیجه گرفت که ایمان و اعتقاد مذهبی بی فایده‌ست یا خیر می‌توان گفت که آنان مومن‌تر از ما هستند؟ ۲۱۳
- حسد - چند راهکار عملی و کاربردی و موثر برای از بین بردن یا ضعیف کردن صفت حسادت که از اهل بیت یا علمای بزرگ سفارش شده را بیان کنید؟ ۲۱۶
- پروفسور سمیعی: «تولید علم برای ملتی که شکم خالی دارد، بیشتر شبیه یک طنز است. زندگی با ارضاء نیازهای اولیه انسان آغاز می‌شود. با تولید ثروت ادامه پیدا می‌کند با تولید علم توسعه پیدا می‌کند و با تکیه به معنویت، غنی می‌گردد. این ترتیب را نمی‌شود به سادگی تغییر داد. (ادامه در متن) ۲۱۹
- آیا شخصی که بر اثر سستی و تبلی تارک الصلاة شده، آیا خداوند استغفار، دعاها، صدقه‌ها و سایر کارهای خیرش را بطور کامل و محض توجه نکرده و او را بخودش رها می‌کند؟ یا خیر عکس آن صادق بوده و به دعاها و نیایش‌هایش توجه داره و او را کمک می‌کند که نماز خوان شده و سعادتمند کند؟ [لطفاً با فرض و اطلاعاتی که مرقوم داشتیم پاسخگو باشید] ۲۲۲
- اگر کفر ریشه همه مفساد است، پس چرا بسیاری از غیر مسلمین و غیر مومنین دارای رفتارهای مثبتی هستند؟ ۲۲۵
- (پخش گسترده این متن در ایام اربعین) - از برتراند راسل، پرسیدند: " چرا یک آدم متعصب می‌ترسد نسبت به اعتقاداتش شک کند و راهش را اصلاح کند؟ جواب می‌دهد: "چون همیشه با خودش فکر می‌کند، چه جور، می‌توانم به تاول‌های کف پایم بگویم تمام مسیری را که آمده‌ام، اشتباه بوده است؟" این یک مصیبت بزرگ است ۲۲۷
- آیا حضرت زینب سر نماز کسان را که سنگ می‌زدند دعا کردند؟ آیا امام حسین به شمر گفت برو من در قیامت شفاعتت را می‌کنم؟ آیا قاتلان پیامبران و امام بخشیده نمی‌شوند، حتی اگر توبه کنند؟ اگر آن شخص توبه کرده (به فرض) باز می‌توان لعنتش کرد؟ ۲۳۰
- حقوقی و احکام - آذر ۱۴۰۰ ۲۳۴
- ارتباط با کسی که زنا یا او اثبات نشده باشد، ولی اکثراً به این کار یقین داشته باشند، چگونه باید باشد؛ آیا مثل گذشته؟ [البته نزد بنده و بسیاری دیگر اقرار کرده است، ولی توبه نکرده است]. حال اگر توبه کرده باشد، ارتباط با او و خانواده‌اش چگونه باید باشد؟ ۲۳۴
- خواستم بدوتم اگر دختر و پسری که فعلاً شرایط ازدواج ندارند برای شرعی شدن رابطه و بیان یه سری حرف‌ها که امکان به گناه افتادن دارد، می‌توانند صیغه محرمیت بخوانند؟ این صیغه صرفاً برای بیان یک سری صحبت‌ها است و قصد ایجاد رابطه جنسی وجود ندارد. در ادامه اگر در بعضی موارد صرفاً در حد لمس دست و ... باشد، آیا این صیغه درست است یا برای انجام اینکار نیاز به اذن پدر دختر می‌باشد؟ لطفاً به طور کامل راهنمایی کنید (لیسانس پرستاری) + موارد اسقاط اذن پدر ۲۳۶
- تاریخ - آذر ۱۴۰۰ ۲۴۰
- آیا حضرت علی پسر عموی ناتنی پیامبر بوده‌اند؟ ۲۴۰
- پاسخ‌های کوتاه - آذر ۱۴۰۰ ۲۴۲
- س ۳۵۰ - استاد دانشگاه: سرعت در حال پیشرفت هست و ما با افتخار کردن به نیاکانمان وقت‌مان را هدر می‌دهیم. عده‌ای در ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کنیم، و عده‌ای پا را فراتر گذاشته و در ۲۵۰۰ سال پیش زندگی می‌کنیم ... (و یک انشای بیست خطی در حاشیه!) ۲۴۲

www.x-shobhe.ir

اعتقادی - مهر ۱۴۰۰

آیا خدا که ما را خلق کرده است، "وظیفه" دارد که ما را هدایت نیز نماید؟

ایکس - شبه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هدایت یعنی رشد دادن و رساندن به هدف، خب اگر چنین نکند که با علم و حکمت او منافات دارد. اما "وظیفه" امر دیگر است.

شاید در ادبیات محاوره‌ای، به کار بردن واژگان با معانی متفاوت، در صورتی که مفهوم و مقصود را برساند، هیچ اشکالی نداشته باشد، مثل این که یکی به دیگری بگوید: من تو را دوست دارم - من به تو محبت دارم - من به تو علاقه دارم - من عاشق تو هستم - من به تو توجه ویژه‌ای دارم و ...؛ اما وقتی بحث، علمی و تخصصی می‌شود، مثل این که شعر، نثر، غزل، آیه یا حدیثی مورد بحث قرار گیرد، آن وقت هر کلمه و واژه‌ای، جایگاه، معنی و عرصه‌ی خود را دارد که با دیگری متفاوت است. آن وقت می‌گویند: «بسیار فرق است بین محبت، عشق، علاقه، توجه داشتن و ...، حالا منظور شما کدام است؟»

واژه‌ی «**وظیفه**» نیز از همین واژگان مشابه می‌باشد.

الف - وظیفه:

اگر چه واژه‌ی "**وظیفه**" را در فارسی، برای معانی بسیاری و حتی خدمت سربازی، یا مستمری و کارمزد و ... نیز به کار برده‌اند، اما در اصل به یک معنا بر می‌گردد که آن مکلف شدن به انجام کاری است که انسان به لحاظی «شرعی، عرفی، قانونی و ...» بر آن مأمور می‌باشد.

خب حالا اگر در مورد خداوند متعال و افعالش، از واژه‌ی وظیفه و تکلیف استفاده کنیم، این سؤال ایجاد می‌شود که «این وظیفه را چه کسی بر عهده‌ی خدا گذاشت و چه کسی او را مکلف نمود؟»

ب - حقوق:

وظیفه و تکلیف، در قبال "**حق و حقوق**" می‌باشد. هر کسی، هر چیزی، هر جامعه‌ای و ... تعریف و جایگاهی دارد که متناسب با آن از "**حق و حقوقی**" برخوردار شده است و بدیهی است که افراد موظف به رعایت حق

خدا، حق خودشان و حق دیگران (از جامد و جاندار تا فرد و جامعه) می‌باشند. این حق و حقوق حتی "گذشته و آینده" را شامل می‌گردد.

ممکن است پرسیده شود: حقوق آیندگان قابل درک است، مثل این که ما حق نداریم جنگل‌ها را تخریب کنیم، منابع را بی‌رویه استخراج و مصرف کنیم، در تربیت فرزندان اهمال کنیم، در ساخت تمامی زیرساخت‌هایی که در آینده جواب می‌دهد کوتاهی کنیم و...؛ اما گذشته که گذشته، دیگر چه حقی بر عهده ما می‌گذارد؟ پاسخ این است که اولین و مشهودترین حق گذشته این است که تحریفش نکنی.

ج - تعیین حق و حقوق:

«قدر = اندازه»، تعیین کننده "حق" است. حق یک درخت این است که سر سبز بماند، رشد کند، محصول بدهد، تا بر اساس اندازه‌ها، اجلس برسد، اما قدر و اندازه‌های بالفعل یا بالقوه‌ی درخت این نیست که انسان یا فیل شود! پس انسان یا فیل شدن حق درخت نمی‌باشد.

* - خب حالا سؤال ایجاد می‌شود که چه کسی "حق و حقوق" فردی و اجتماعی موجودات را تبیین و تعیین کرده است و یا چه کسی حق دارد که چنین کند؟ پاسخ این است که «همانی که خلق کرد» - «همانی که اندازه گذاشت و مقدر کرد» و همانی که مالک است و بر اساس همان اندازه‌هایی که در خلقت گذاشته، ربوبیت و هدایت می‌کند، حق و حقوق را وضع و تبیین می‌نماید:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (یونس، ۵)

- اوست کسی که خورشید را روشنایی بخشید و ماه را تابان کرد، و برای آن منزلهایی (اندازه‌گیری شده) معین کرد تا شماره سال‌ها و حساب را بدانید. خدا اینها را جز به حق نیافریده است. نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که می‌دانند به روشنی بیان می‌کند.

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (الأعلى، ۲ و ۳)

- آن کسی خلق کرد، پس تناسب را ایجاد کرد و کسی که اندازه گذاشت، پس هدایت کرد.

ملاحظه: به حکم عقل نیز معنا ندارد که کسی بر اساس اندازه‌هایی خلق کند، و سپس ربوبیت نماید، اما دیگری یا دیگران برای خلق او "حق و حقوق" تعریف و تبیین کنند!

حق خدا بر بندگان:

پس اگر او خالق، مالک و ربّ است و حق و حقوق همگان را او تبیین، تعیین و تعریف کرده است، کسی نمی‌تواند برای خود او "حق و حقوقی" تعریف کند؛ چه حق او بر مخلوقات و چه حق مخلوقات بر او. اما او می‌تواند حقوقی از خودش را بر بندگانش تکلیف کند و آنها را مکلف و موظف به رعایت آن حقوق تعیین شده

بنماید، وگرنه بدیهی است که مخلوق نمی تواند خقّ خالق را تماماً بشناسد و به جای آورد؛ چرا که کسی نمی تواند حد و اندازه ای برای او متصور شود، تا بتواند بگوید: قدرش این است، پس حقش آن است.

«وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (الحج، ۷۴)

- و خدا را به سنجشی که شایان مقام اوست (هر چند در خور استعداد بشری خویش) نسنجیدند و نشناختند (حقّ قدر او را به جای نیاوردند) و حال آنکه (کره) زمین روز قیامت یکسره در قبضه (قدرت) اوست و همه آسمان ها در هم پیچیده به دست پراقتدار اوست او منزّه است و از آنچه شریکش می پندارند برتری دارد.

حق بندگان بر خدا:

خداوند متعال در مقام ذات، الله، سبح، قدوس، اول، آخر، ظاهر و باطن است - و در مقام صفات: عالم، قادر، سمیع، بصیر، رحمان، رحیم، علیم و حکیم است - و در مقام فعل که ظهور همان اسماء و صفات می باشد: خالق، مصوّر، وهّاب، رزّاق، فتّاح، قابض، باسط، رافع، منتقم، جامع، نافع و هادی می باشد.

از این رو، واژه‌ی "وظیفه" برای هدایت یا هر فعل دیگری در خلقت و ربوبیت، درست و جامع نیست، بلکه خدای علیم و حکیمی که خلق و ربوبیت می کند، خالق که حقوقی برای مخلوقات [در عالم تکوین و تشریح] وضع می کند، مبتنی بر همان علم، حکمت، رأفت، جود، کرم و رحمت خودش، متضمن رفع نیاز مخلوق و رشد آن پس از خلقت می گردد؛ مخلوق را از نیست به هست آورده و در هستی کمال می بخشد و انجام این مهم را "حق خود" بر شمرده و بر آن وعده می دهد و البته که وعده‌ی او "حق" و در وعده‌اش صادق است و به آن عمل می نماید.

«أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (یونس، ۵۵)

- آگاه باشید که در حقیقت آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست. بدانید، که در حقیقت وعده خدا حقّ است ولی بیشتر آنان نمی دانند.

پس هدایت، ایجاب علم، حکمت، مشیّت، لطف و رحمت الهی می باشد.

او، هدایت شدن را حق مخلوق و هدایت کردن را حق خودش قرار داد و هیچ کس را در این امر به مشارکت نگرفت.

"پارادوکس قدرت مطلق" را توضیح مفصلی بدهید و آن را رد کنید - مثال: «آیا خدا می‌تواند سنگی را خلق کند که خودش نتواند آن را بلند کند».

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

اصل یا فرضی را رد می‌کنند که یا دلایلی برای اثباتش ایفاد شده باشد و یا وقوعش مفروض باشد. حال این سؤال یا شبهه‌ی فوق، کدام یک از قالب‌های فوق را دارد که بخواهیم «رد» کنیم. اما می‌شود، طرح کنیم یا تحلیل نماییم؛ و اولین نکته‌ی مهم این که خداوند متعال، خالق، مالک و ربّ است، جرتقیل نیست که چیزی را بلند کند یا زمین بگذارد.

ابتدای جمله یک کلمه «پارادوکس» آورده‌اند که گمان شود، لابد حرف جدیدی است، هر چند که سؤال منطقی نباشد؛ پارادوکس به ازای همان واژه مفهوم خودمان است، یعنی «تناقض». پس سؤالات با اضافه نمودن واژگان جدید و یا غریبه از زبان ما، جدید نمی‌شوند.

واقع این است که این سؤالات، سابقه چند هزار ساله دارد و دست از اهل بیت و به ویژه امام صادق علیه السلام که به لحاظ شرایط زمانی فرصت نسبتاً مناسب‌تری برای سؤال و جواب شده است، این سؤال و مانند آن [خدا می‌تواند دنیا را در تخم مرغی جای دهد که نه آن کوچک شود و نه این بزرگ] بسیار شده است. به گمان خودشان می‌خواهند به این نتیجه برسند که اگر پاسخگو بگوید: «بله می‌تواند»، سؤال شود این چه توانی است که نمی‌تواند آن را بلند کند - و اگر بگوید: «نمی‌تواند»، بگوید: پس «قادر مطلق» یعنی چه؟ منتهی در نظر نگرفته که «عقل» محکوم و محصور و مجبور به این دو راه نیست.

***- مسئله اصلی این است که «سؤال» نیز باید مانند پاسخ، مبتنی بر اصول صحیح عقلانی باشد و در این اصل، هیچ فرقی بین سؤال در مورد «قدرت مطلق» - که البته مطلق خودش محدود است، و شاید بهتر باشد بگوییم: قدرت محض» که همان خداوند قادر متعال می‌باشد، با سؤالات دیگر در مورد سایرین وجود ندارد. مثل این است که پرسند: آیا شما می‌توانید یک تصویری را روی بوم نقاشی کنید که خودتان هم نتوانید آن را نقاشی کنید؟! آیا می‌توانید یک جرم دویست کیلویی را بسازید که دویست گرم وزن داشته باشد؟! آیا می‌توانید در عین حال که به زمین چسبیده‌اید، در آسمان یا روی کره ماه باشید؟! هر گونه مثال دیگری هم می‌توان بیان داشت: مثل این که "آیا خدا می‌تواند، آن قدر باران بفرستد، تا خودش هم نتواند آن را جمع کند؟! اینها همه سؤال از «تناقض» است که امر محال می‌باشد.

الف - به غیر از مقوله‌ی «علم خدا، قدرت خدا، فعل خدا و...»، این یک اصل عقلی است که «اجتماع و ارتفاع نقیضین محال است». یعنی «هست و نیست» یا «بود و نبود»، یک جا جمع نمی‌شوند.

ب - «ضد» همیشه وجود دارد، چه در عالم معنا و چه در عالم ماده؛ چنان که «عقل و جهل» یا «بودن و نبودن» و همین طور «بزرگی و کوچکی» یا «توان و ضعف» یا «سنگینی و سبکی» و ... ضد یک دیگر هستند، اما یک جا، یعنی در موضوع واحد، زمان واحد، زاویه واحد و تمامی حیث‌های واحد، جمع نمی‌شوند که نقیض یک دیگر شوند.

خدا:

الف - بی‌تردید، قدرت خدا، به "فعل خدا" تعلق می‌گیرد. یعنی هر آن چه که امکان تحقق داشته باشد، موضوع تعلق قدرت خداست، پس آن چه ذاتاً ممتنع و محال است، متعلق به قدرت خدا نمی‌باشد. به تعبیر دیگر آن چه محال است محقق شود، شیئی (چیزی) نیست تا متعلق قدرت خدا باشد.

ب - کسی که حدود و اندازه‌های چیزی را با خدا قیاس نماید، معلوم می‌شود که برای خدا «حد و اندازه» قایل شده است، بدیهی است که چنین خدای محدودی، دیگر خدا نیست.

ج - "معلول" تمام وجودش قائم به "علت" است، چنان که "مخلوق" تمام وجودش قائم به «خالق» است. وقتی می‌گویند: «آیا خدا می‌تواند سنگی بیافریند»، یعنی: خدا خالق است و سنگ مخلوق. لذا سنگ همه وجودش را از خالق گرفته است، پس تحت مالکیت و سلطه است.

د - سنگی که بتوان یا نتوان آن را جابجا کرد، لابد حد و اندازه و وزن و حجمی دارد. سنگینی آن سنگ، هر چه باشد، محدود است و زمانی با سنگینی توان‌های دیگر مقایسه می‌شود که آنها نیز محدود باشند. مثلاً انسان نمی‌تواند سنگ یک تنی را بلند کند، چون هم وزن سنگ اندازه دارد (یک تُن) و هم توان (زور) انسان اندازه دارد. اما یک جرثقیل چند تنی می‌تواند، اما یک لیفتراک با ظرفیت قدرت ۵۰۰ کیلویی نمی‌تواند آن را بلند کند. حال باید برای توان خداوند سبحان، حد و اندازه قایل شد و سپس سؤال کرد که آیا می‌تواند یا نمی‌تواند؟ و بدیهی است به محض آن که حدی برای چیزی یا کسی در نظر گرفته شد، معلوم می‌شود آن دیگر خدا نیست.

سؤال غلط پاسخ ندارد:

تنها پاسخ صحیح به سؤال غلط این است که «سؤال غلط است و پاسخ ندارد». اگر قرار است که پاسخ با دلایل و براهین مقبول بیافتد، یعنی "عقل" باید آن را بپذیرد و عقل نیز بر اساس اصول و چارچوب‌های خودش [که بدان بدیهیات اولیه عقلی] می‌گویند، سؤال را تحلیل می‌کند، وجودی را نفی یا اثبات می‌کند و محصور و محکوم به چارچوب‌هایی که دیگران ترسیم و تحمیل می‌کنند نمی‌باشد. از این رو، عدم (نیستی محض)، یا امر «محال» را از دایره‌ی وجود خارج می‌کند.

پس اگر عقل پاسخ منفی داد و تکذیب کرد، یعنی در پاسخ سؤالی گفت: «نه»، این نه به ضعف و ناتوانی دلالت ندارد. مثلاً اگر از عقل بپرسید: آیا معلول می‌تواند علت خودش باشد، می‌گوید: خیر، نمی‌تواند. آیا این «نمی‌تواند» به معنای ضعف "علت" است؟ خیر، بلکه حاکی از امر محال است.

"قادر" یعنی چه؟

شاید لازم بود که در آغاز، به معنای "قادر" اشاره شود؛ اما ضرورت داشت که برای نگاه درست به هر مقوله و سؤالی، مطالب مذکور ایفاد گردد.

حال دقت کنید که اگر چه کلمه‌ی «قادر» که معادل "توانمند" در زبان فارسی می‌باشد و به کسی که "توان" انجام کاری را داشته باشد، "توانمند = قادر" می‌گویند. اما هم این کلمه ریشه دارد و هم معنایش به آن ریشه بر می‌گردد.

«قادر»، اسم صفت برای فاعل است. مثل علم و عالم، رزق و رازق و

ریشه‌ی «قادر» از «قَدَر» می‌باشد که یعنی «اندازه»؛ و کلمات مرتبطی چون: «تقدیر - مقتد - مقدر» - مقدار و ... « همه از همین ریشه اخذ شده است.

* - خداوند متعال، خالق و مقدر کننده‌ی تمامی مقدارهاست. خواه مقادیر و اندازه‌های مادی باشد یا معنوی؛ پس او «قادر محض» است.

* - هر چیزی مقدار خودش را از او گرفته است و می‌گیرد؛ پس او "قادر محض" است.

* - هر اندازه‌ای، بدان جهت که اندازه دارد، محدود است، و چون محدود است، حتماً کمال محض نیست و بالتبع از ممکنات و مخلوقات می‌باشد و خداوند متعال نه مخلوق است و نه محدود.

* - اگر چیزی اندازه‌ای داشته باشد، یعنی دیگری به او این اندازه را داده است، پس آن چیز، مخلوق، پدیده و محدود می‌باشد. خداوند سبحان، مخلوق و پدیده نیست که کمالش (علم، قدرت و ...) اندازه داشته باشد.

* - خداوند متعال، هستی محض، کمال محض و خالق همه چیز است، پس هر چه هست و یا هر چه اکنون نیست و بعداً پدید آید، مخلوق او و محدود است.

* - پس کمال محض، حد و اندازه‌ای ندارد که حد و اندازه‌ی چیز دیگری، با او مقایسه شود. این قیاس کلاً غلط است.

*** - وقتی می‌گویید: «مطلق زیبایی» یا «زیبایی محض»، حد و اندازه ندارد، اسم و رسم ندارد، رنگ و بو و وزن ندارد که زیبایی گُل، یا کوهستان، یا اقیانوس، یا کهکشان‌ها و ... با آن مقایسه گردد.

پس اگر کسی قیاس کرد، می گویند: "قیاس غلط است" و اگر کسی بر اساس این قیاس طرح سؤال، شبهه یا به قول امروزی «پاردوکس» نمود، می گویند: "سؤال غلط است".

قَدْر و قَادِر:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

«وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ» (المؤمنون، ۱۸)

ترجمه: و از آسمان آبی به اندازه [معین] فرود آوردیم و آن را در زمین جای دادیم و ما برای از بین بردن آن مسلماً توانائیم.

«إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (الإسراء، ۳۰)

ترجمه: به درستی که پروردگار تو روزی هر کس را که بخواهد گشایش (بسط) می‌دهد و اندازه می‌گذارد (تنگ می‌گیرد)، در حقیقت، او به [حال] بندگانش آگاه بیناست.

یعنی: وسعت و تنگی روزی نیز بر اساس اندازه‌هاست و اندازه‌گزاری (قادر) اوست و تقدیر می‌کند.

آیا تصور کردن موجودی ناقص به عنوان خدا در ذهن شرک است، یا باید این تفکر به زبان بیاید تا شرک

محسوب گردد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

آیا موجود کاملی، جز ذات باریتعالی که دیده و تصور نمی‌شود، وجود دارد؟ پس هر تصویری ناقص است.

به طور کلی مبانی اعتقادی [چه الهی و اسلامی باشد و چه غیر الهی و اسلامی]، به دو بخش «نظری» و «عملی» تقسیم می‌شود.

نظر و عمل:

همان طور که «توحید نظری و توحیدی عملی»، یا «اخلاق نظری و اخلاق عملی» یا «عرفان نظری و عرفان عملی» وجود دارد، «شرک نظری و شرک عملی» نیز وجود دارد.

کسی که به وجود و وحدانیت "الله جلّ جلاله" به عنوان خالق، ربّ، إله و معبود و هم چنین به "معاد"، یعنی بازگشت (عود) به سوی او اعتقاد دارد، به لحاظ "نظری" موحد و مؤمن قلمداد می‌گردد، اما ممکن است که در عرصه "عمل" دچار معصیت گردد؛ و البته اگر این معصیت او ریشه در ناباوری و ضعف ایمان او داشته باشد، معصیت عملی‌اش، ظهور میزانی از شرک در باورهای اوست.

اما در عین حال ممکن است که کسی به لحاظ نظری مشرک باشد، ولی در مقام عمل، کار خوب کند، یا امکان عمل مشرکانه نداشته باشد و یا محض ریا، عملی که شرک در آن پیداست نداشته باشد. چنان که در آیات کریمه، به کسانی که در لفظ اظهار ایمان می‌کنند، اما در باطن ایمانی ندارند، بسیار اشاره شده است. فرض بگیرید یک شخص مؤمن، عالماً و عامداً به سراغ معصیتی می‌رود، خب در اینجا او بندگی هوای نفس را به بندگی خدا ترجیح داده است و معلوم می‌شود که ایمانش به حد لازم محکم و متقن نبوده است. ولی چون بالاخره ایمان دارد، زود پشیمان می‌شود، بر می‌گردد، استغفار و توبه می‌کند.

هم چنین فرض بگیرید که کسی ایمانش به کفر است، امنیت‌اش در کفر است، خدایان دروغین درون یا برون را «إله و معبود» می‌داند، خود را بنده‌ی طواغیت و شیاطین برونی و درونی می‌داند، اما در عمل، امکان بروز و ظهور پیدا نکرده و یا ریا می‌کند. خب او مشرک است، هر چند اظهار ایمان کند.

از این رو همیشه «ایمان و عمل صالح» با هم قید شده است: «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ».

تصور خدا:

تصور که کار ذهن است، شکل‌سازی و صورت بخشیدن است، و بدیهی است که هر چیزی که شکلی داشته باشد، حتماً محدود و مخلوق و محدود است و خدا نیست.

خداوند متعال که خالق است، به ما و تمامی مخلوقاتش، صورت و شکل می‌دهد «هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ = اوست کسی که شما را صورت می‌دهد»؛ اما کسی خالق خدا نیست که بخواهد به او [اگر چه در ذهن خودش] صورت و شکل ببخشد.

صورت‌های معدوم:

آدمی هر صورتی را که در ذهنش متصور شود، می‌تواند آن را در ذهنش معدوم کند و صورت دیگری جایگزینش نماید. مثل این که می‌تواند دریا را به همین شکلی که هست متصور گردد و یا ناگهان این شکل را معدوم کرده و آن را به رنگ قرمز تصور کند و یا به جای زمین، در آسمان تصورش نماید. با پیدایش هر کدام از این صورت‌های جدید، صورت قبلی معدوم می‌گردد.

حال فرض کنید که کسی برای خدا صورتی فرض کند، پس از یک مدت (چند لحظه یا چند سال) آن صورت را فراموش کند و یا از آن خوشش نیاید و صورتی دیگری متصور گردد! پس دائم در ذهنش خدا خلق می‌کند، صورت‌هایی را معدوم کرده و صورت‌های دیگری را پدید می‌آورد!

صورت ناقص:

هیچ صورتی کامل نیست که در مقابلش صورت ناقص مفروض یا متصور باشد؛ انسان هر صورتی را که در ذهن خودش تصور کند، هم مخلوق ذهن خودش است، هم ناقص است و هم محدود.

بزرگ، کوچک، دراز، کوتاه، چاق، لاغر، سفید، سیاه و ...، هر چه که تصور شود، اولاً مخلوق ذهن تصور کننده است - ثانیاً هر کدام باشد دیگری نیست، مثلاً اگر بزرگ باشد، کوچک نیست و اگر چاق باشد، لاغر نیست و اگر دراز باشد، کوتاه نیست و ...، پس محدود است - و ثالثاً کدام صورتی کامل است که مقابلش صورت ناقصی فرض یا متصور گردد؟ هر چه فرض و متصور گردد، از آن کامل تر نیز هست. هر نوری فرض کند، روشن ترش نیز متصور است - هر اندازه‌ای فرض کند، بزرگ ترش نیز متصور است ... و به طور کلی، امکان تصور انسان [ذهن] محدود است، چه رسد به تصوره‌های ذهنش.

کمال، شکل و صورت ندارد:

کمال، به خودی خود، شکل و صورت ندارد؛ «لا اسم له و لا رسم له» است؛ آیا کسی می‌تواند بگوید که شکل هستی، حیات، علم، حکمت، قدرت، زیبایی، غنا، رحمت و ... چیست که انسان بتواند صورتی از آنها را هر چند ناقص، در ذهن خودش تصور نماید؟ بلکه مراتبی از کمال، در صورت‌هایی منعکس شده و تجلی و ظهور می‌یابد، تا مفاهیم کمالات برای عقل قابل درک و برای قلب قابل فهم باشد. مثل این ما می‌گوییم: ما هستی داریم - نظم حاکم بر زمین و آسمان‌ها، علیمانه و حکیمانه است - مظاهر طبیعت در زمین یا ماه و خورشید در آسمان زیبا هستند ...، و مثل این حقیقت که اهل عصمت علیهم السلام، همه اسم الله، نورالله و وجه الله هستند؛ و البته همه مخلوق هستند.

اُنس به محبوب کاذب و خیالی:

گاهی انسان، کسی یا چیزی را که وجود خارجی دارد "محبوب" حقیقی فرض می‌کند، در حالی که فرضش غلط است، اما گاهی پا را فراتر گذاشته و اُنس به محبوبی پیدا می‌کند که وجود خارجی هم ندارد، بلکه فقط یک صورت ذهنی است. مثل یک خیال و یک سراب. انسان سریعاً محبت انداخته و «اُنس» می‌گیرد. خدا را دوست دارد و او را انیس و مونس خود دیده و به او اُنس پیدا می‌کند - به خانواده و وطن هم اُنس پیدا می‌کند - حتی به لباس یا حیوان خانگی یا شغلش نیز اُنس پیدا می‌کند، به حدی که مفارقت از مأنوس برایش سخت و گاهی عذاب‌آور می‌گردد. پس، اگر کسی صورتی را برای خداوند محبوبش، فرض و تصور کرد، سریعاً اُنس‌اش با خدا و محبوب حقیقی قطع می‌شود و همان محبت و اُنس را به صورت فرضی خود اختصاص می‌دهد، حال خواه این صورت فرضی، شکل بیرونی هم داشته باشد (مثل بُت، گوساله، یا فرعون زمان، مُد) یا نداشته باشد، مثل هر صورتی که انسان در ذهن خود متصور گردد [که البته حتماً انتزاع و امتزاجی از صورت‌هایی است که در بیرون دیده است].

او دیگر با این صورت مأنوس می‌شود، هر گاه یاد خدا کند، یاد این صورت کرده است، به آن صورت (که مخلوق خودش است، نه خالقش)، محبت می‌اندازد و او را بندگی کرده یا با او راز و نیاز می‌کند، پس محبوبش آن صورت

کاذب می‌شود، نه خدای حقیقی. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ... / و برخی از انسان‌ها، به جای الله، ندهایی (خدایانی) می‌گیرند، آنها را دوست دارند، مانند دوست داشتن خدا/ البقره، ۱۶۵»

معنی "الله اکبر":

همه می‌دانیم که "اکبر" صفت تفضیلی است، یعنی «بزرگ‌تر و بزرگ‌ترین»، اما حالا سؤال ایجاد می‌شود که خدا از چه چیزی بزرگ‌تر است و یا در کدام جمعی، بزرگ‌ترین است؟ بدیهی است که با هر چه قیاس شود، "قیاس مع الفارق" است، چرا که خالق با مخلوق مقایسه شده است. وقتی امام سجاد علیه السلام، در بارگاه یزید ملعون آغاز سخن نمود، هنوز از معرفی خود فارق نشده بود که مجلس متحول شد و یزید برای این که سخن گفتن ایشان را پایان بخشد، گفت: «مؤذن! اذان بگو!»؛ مؤذن بر بلندی رفت و فریاد زد «الله اکبر»، و حضرت امام سجاد علیه السلام در پاسخش فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ - خدا برتر از آن است که به وصف در آید» - یا به معنای دیگر: «خدا بزرگ‌تر از هر وصفی است».

پس حتی اگر توصیفات درست هم باشد، توصیف مفاهیم واژگان و مظاهر اسمای اوست، نه توصیف خود او که «سبحان = منزه» از هر گونه توصیفی می‌باشد.

چگونه انسان می‌تواند الوهیت، ربوبیت، علم، حکمت، زیبایی و ... را توصیف کند؟ چه رسد به این که بخواهد «إله، معبود، علیم، حکیم و جمیل را توصیف نماید.

لذا تمامی تصورات و صورت‌های فرضی نیز نه تنها غلط، بلکه افتراست و البته که از مصادیق شرک می‌باشد و اگر به زبان یا در عمل نیز اظهار گردد، شرک عملی نیز به آن شرک نظری اضافه می‌شود.

ریشه‌ی انحرافات مشرکانه، صورت بخشیدن به خداست:

انسان سطحی بین، که از عوام جاهل تا دانشمندان ماده‌گرا (ماتریالیسم) از مصادیق آن هستند، دوست دارد که هر چیزی را باین چشم مادی سرش ببیند و بدیهی است که دیدن مستلزم برخورداری موضوع از جسمیت می‌باشد.

*- از این رو، بت‌پرستان و مشرکین، همیشه به دنبال صورت بخشیدن به خدا بودند و همین عوامی مردم سبب شد که عده‌ای بُت بتراشند و بگویند این خداست - فرعون‌های هر عصری بگویند: إله و ربّ شما ما هستیم - سامری‌ها در هر عصری با پول و ثروت مردم، گوساله‌ای بسازند که صدایی خاص دارند و بگویند: این همان إله موسی [علیه السلام] و إله شماست.

- * - حتی یهودی‌ها برای خدا صورت ساختند، او را مردی مسنّ با مو و ریشی بلند و سفید، تجسم کردند که به زمین آمده و نشانی خانه مؤمنین را گم کرده و به کوه صهیون (صیون) می‌رود.
- * - حتی مسیحی‌ها برای او صورت ساختند، گفتند: این مسیح (علیه السلام) که صورتی دارد، خود خدا، پدر خدا و پسر خداست! و عاقبت نیز این خدای صورتی را [به زعم خودشان] به صلیب کشیدند.
- * - حتی برخی از فرق مسلمانان که خودشان و اندیشه و اعتقاد و منافع‌شان، ریشه در یهود داشت و دارد، برای خدا صورت ساختند (این تیمیه، بالتبع وهابیت) و گفتند: خدا شکل انسان است، صورت و چشم و گوش و دست و پا دارد، منتهی خیلی بزرگ‌تر.
- پس ابتدای انحراف مشرکانه، همین صورت‌سازی ذهنی برای خداوند سبحان است که صورت‌سازی بیرونی را به دنبال می‌آورد؛ و بی‌تردید هر صورتی که انسان در ذهن خود متصور شود و یا در بیرون مصداق بگیرد، آن خدای حقیقی نیست، بلکه خدای مخلوق ذهن یا ساخته دست خود بشر است؛ و البته نسبت دادن آن به خداوند سبحان، نه تنها دروغ، بلکه افتزایی بس بزرگ نیز هست. این افترا، همان ظلم بزرگی است که قابل بخشایش نیست و مانع از قابلیت هدایت می‌گردد:
- «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، ۲۱)
- و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نماید؟! بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد.

چرا امام زمان (عج) می‌آید که انتقام یک بانو را بعد از هزار سال بگیرد؟ ۲- چرا امام زمان (عج) می‌آید که انتقام کشتار عاشورا را از نسل‌های بعدی بگیرد؟ و دو سوم مردم جهان را بکشد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

دقت کنید که ایجاد کنندگان اعوجاج در اذهان عمومی و اعتقادات، الزاماً یک گزاره‌ی غلط را به صورت شفاف بیان نمی‌دارند که همگان به خطای آن پی ببرند، بلکه اغلب نکته انحرافی خود را در قالب «سؤال» القا می‌کنند و هیچ کاری هم با پاسخ‌اش ندارد.

در این روش، ابتدا یک قضیه به صورت غلط مطرح می‌شود - سپس راجع به آن در قالب سؤال یا گزاره، حکم غلط صادر می‌شود و سپس همان قضیه و حکم نادرست، به چالش کشانده می‌شود.

* - چه کسی گفته است که امام زمان علیه السلام، فقط برای این می‌آیند که انتقام ظلم‌های اعمال شده به یک بانوی بزرگوار را بگیرند؟!

* - چه کسی گفته که امام زمان علیه السلام برای این می‌آیند که انتقام کربلا را نسل‌های قرون بعدی بگیرند؟
 *** - پس چرا باید حکمت، فلسفه و علت قیام حضرت حجّت علیه السلام، اینگونه مطرح شود که با چنین
 چون و چرایی‌هایی مواجه گردد؟!!

نکته:

یک - اگر چه اجرای عدالت حق است - قصاص مجرم حق است - وصی و صاحب دم، حق قصاص دارد و ...، اما چرا بیان می‌شود که ظهور و قیام ایشان فقط به همین علت است؟
دو - هم کسانی که به حضرت فاطمه الزهراء علیها السلام ظلم کردند و هم کسانی که به سیدالشهداء علیه السلام ظلم کردند و هم آنان که به سایر اهل بیت علیهم السلام ظلم کردند، همگی مُرده‌اند و اکنون دچار شدیدترین عذاب‌های الهی هستند؛ باز گشت دادن آنها به دنیا، خودش نوعی تخفیف می‌شود، چرا که هیچ عذابی در دنیا، مانند لحظه‌ای از عذاب اخروی نمی‌باشد [اگر رجعت و قصاصی هم برای برخی هست، برای اتمام حجّت به دیگران می‌باشد] - پس "انتقام" به این معنا، چه معنا و مفهومی دارد؟ و انتقام ظلم و جور آنها از دیگران، چه جایگاهی در نظام عدل الهی دارد؟!!

انتقام و منتقم:

"مُنْتَقِمٌ = انتقام گیرنده"، از نام‌های خداوند متعال می‌باشد؛ اما «انتقام» یعنی چه، که از صفات افعالی خدا و بالتبع خلیفه‌ی او می‌باشد؟
 واژه انتقام که از ماده نَقَم (نقمت) گرفته شده به معنای انکار چیزی با زبان یا عقوبت در عمل می‌باشد (مفردات راغب اصفهانی ذیل واژه نقم) و هم چنین به معنای اکراه (صحاح اللغه) و شدت کراهت (المصباح) به کار رفته است. اما به زبان ساده می‌توان این طور تعریف کرد که وقتی خدا [که منعم است] نعمتی می‌دهد و بنده یا بندگان آن نعمت را ضایع می‌کنند؛ خدا «نقمت» را به جای نعمت برای‌شان جایگزین می‌نماید، یعنی دچار گرفتاری، بدبختی، مشکلات و سختی‌های طاقت فرسا شده و بالاخره هلاک می‌گردند. این انتقام است.

چرایی ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام در قرآن:

الف - چرایی ظهور و قیام ایشان، برای این است که خداوند متعال، نور هدایت را بدون انقطاع قرار داده است و هر چه کفار سعی کنند که این نور را خاموش کنند، موفق نمی‌شوند؛ و هر چه مشرکین (با ظلم، ترور و قتل فیزیکی) سعی می‌کنند تا نور خدا را خاموش کنند، نه تنها موفق نمی‌شوند، بلکه خدا نورش را کامل و تمام می‌گرداند، اگر چه کفار و مشرکین را خوش نیاید.

«يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُثَبِّتُ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (التوبة، ۳۲)

- می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند، ولی خداوند نمی‌گذارد، تا نور خود را کامل کند، هر چند کافران را خوش نیاید.

ب - چرایی ظهور و قیام ایشان، برای این است که اراده و مشیت حکیمانه خداوند سبحان بر این قرار گرفته است که ضعیف نگاه داشته شدگان (در رأس آنها اهل بیت علیهم السلام)، نه در یک شهر یا کشور، بلکه در روی زمین، جایگزین ظالم‌ها شوند. کسانی که از همان ابتدا، حق حاکمیت با آنان بود و اگر این حق ضایع و غصب نمی‌شد، جامعه بشری با این مشکلات و موانع رشد و کمال مواجه نمی‌گردید:

«وَأَلْقَدَ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (الأنبياء، ۱۰۵)

- و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

ج - ظهور و قیام ایشان برای آن است که تمامی وعده‌های خدا به مؤمنین و نیز وعیده‌های خدا به کفار، مشرکین و ظالمین، محقق گردد. و هر انتظاری، برای هر کمالی، به پایان رسد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (التور، ۵۵)

- خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هر کس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند.

ریشه‌ها و شاخه‌ها:

*** - اگر هیچ ظلمی، اتفاقی و حادثه‌ای رخ نمی‌دهد و حتماً ریشه و اساسی دارد «أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ عَلَيَّكُمْ»، برچیدن ظلم (انتقام) نیز ریشه‌ای و اساسی می‌باشد. این‌گونه نیست که اگر خواستند "شجره‌ی خبیثه" را قطع کنند، ریشه و ساقه‌ی اصلی را رها کنند و فقط برخی از شاخه‌ها و یا برگ‌ها را قطع نمایند. بلکه از ریشه می‌خشکانند یا از زمین در می‌آورند.

پس اگر کفر، ظلم، جور و بی‌عدالتی از ریشه قطع شد، می‌شود "انتقام" سیده النساء یا سیدالشهداء و سایر امامان علیهم السلام و نیز شهدا و مظلومان عالم در طول تاریخ.

*** - اگر تاریخ پیوسته است، جریان‌ات تاریخی نیز امتداد دارد. پس اگر حجّت خدا هست، همیشه هست، یا امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین علیهم السلام - یا حجّت بن الحسن العسکری عَجَّ اللهُ تعالی فرجه الشریف. و هر امتی با امامش امتحان می‌شود.

هم چنین اگر ظلم و ظالم وجود دارد، آن هم امتداد دارد. خواه ابلیس باشد یا شیطان بزرگ (امریکا) - فرعون باشد یا ابوباما، ها - معاویه باشد یا انگلیس - یزید باشد یا نتانیاها و
پس مؤمنین و کفار هر عصر و نسلی، با قرار گرفتن در جریان واحد، خودشان از همان‌ها هستند، از رو اگر زمان هلاکت کفار، مشرکین، ظالمین و منافقین عالم فرا رسید، به جرم خودشان معذب و هلاک می‌شوند و چون در امتداد یک جریان می‌باشد، انتقام از اسلاف آنان نیز صورت می‌پذیرد.

حکمت و هدف ظهور در حدیث:

یک حدیث جامع کافیهست تا اگر محقق می‌خواهد هدف ظهور و قیام ایشان را بداند، در این حدیث تأمل و تفکر و تعمق نماید. این حدیث شریف را با توضیح مقام معظم رهبری، ایفاد می‌نماییم:

«بِمَا لُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِّتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»

- خداوند متعال (الله) به واسطه او، زمین را پر از قسط و عدل می‌نماید، همان‌گونه که پر است ظلم و جور شده است.

مقام معظم رهبری:

«اگر ما جامعه‌ی بشری را در طول تاریخ به کاروانی تشبیه کنیم که دارد یک مسیری را می‌رود، [این] سؤال مطرح است که این کاروان به کجا می‌رود؟ مقصد این کاروان کجا است؟ منتهاالیه این سیر کجا است؟ این یک سؤال جدی است؛ این باید در هر جهان‌بینی‌ای پاسخ داده بشود. ادیان به این پاسخ داده‌اند. پاسخهای نخله‌های فکری غیر دینی در این زمینه یکسان نیست، لکن پاسخ ادیان به این سؤال، تقریباً یکسان است؛ پاسخ مشخصی است. تا آنجایی که ادیان الهی و ادیانی را که رونویسی از ادیان الهی‌اند، می‌شناسیم - ولو خودشان هم الهی نباشند، اما پیدا است اصول و قواعد کار را از ادیان الهی گرفته‌اند - همه معتقدند که این کاروان در پایان، در آخر راه، به یک منزلگاه مطلوب و دلگشا و دلنشین خواهد رسید.

خصوصیت عمده‌ی این مقصد هم «عدالت» است؛ عدالت، خواسته‌ی عمومی بشریت از اول تا امروز و تا آخر است. اینهایی که سعی میکنند در مبانی و تفکرات اصولی، معتقد به تنوع و تغییر و تحوّل و مانند اینها بشوند، این‌را نمیتوانند انکار کنند که خواسته‌ی بشریت از روز اول تا امروز چند خواسته است، که از جمله‌ی اساسی‌ترین آنها عدالت است؛ بشر دنبال عدالت [است]؛ هیچ‌وقت از این خواسته منصرف نشده است و در نهایت، این خواسته برآورده میشود، که در آثار ما [آمده]: «بِمَا لُ اللهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِّتَ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» - در اغلب متون «کَمَا مُلِّتَ» [است]، در بعضی هم «بَعْدَ مَا مُلِّتَ» - این پاسخ همه‌ی ادیان است. در واقع هر فردی از آحاد بشر میدانند که این سیر عمومی بشر به کجا منتهی خواهد شد. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، این جور باید بگوییم که یک مسافری یا یک کاروانی از پیچ‌وخم‌های دشوار، از معبرهای سخت، از کوهستانها، از وادی‌ها،

از درّه‌ها، از لجنزارها، از خارزارها، همین‌طور دارد عبور میکند، راه را میپیماید، برای اینکه خودش را به یک نقطه‌ای برساند؛ این نقطه کجا است؟ این نقطه عبارت است از یک اتوبان، یک جاده‌ی مهم، یک جاده‌ی باز، یک راه هموار. همه‌ی آنچه در تاریخ بشر تا امروز مشاهده می‌کنیم، حرکت در همان کوره‌راه‌ها و در همان فرازونشیب‌ها و در همان خارستانها و لجنزارها و مانند اینها بوده است؛ بشریت دارد همین‌طور این راه را طی میکند تا به اتوبان برسد؛ این اتوبان، دوران مهدویت است، دوران ظهور حضرت مهدی (سلام الله علیه) است.»

۱۳۹۳/۳/۲۱ - بیانات در دیدار پژوهشگران و کارکنان مؤسسه «دارالحدیث» و پژوهشگاه «قرآن و حدیث».

از اونجایی که در آستانه ورود به ماه محرم هستیم، خواستم بدونم که معرفت و شناخت امام حسین چگونه است؟ ما چه منابعی رو مطالعه کنیم که واقعه کربلا رو بتونیم درک کنیم و بفهمیم چه برسر امام مظلومون اومده؟ اصلاً شاید این شناخت و معرفت از راه مطالعه نباشه ...

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

هر شناختی، اصول و مراتب و جهاتی دارد و فرق ندارد که موضوع خداشناسی باشد یا خودشناسی، جامعه شناسی، امام شناسی، رفتار شناسی، یا تاریخ شناسی و ...

*- به عنوان مثال: یک شخصیت را می‌توان فقط به لحاظ شناسنامه‌ای مورد مطالعه قرار داد و شناخت. مثل این که گفته شود، سیدالشهداء علیه السلام، نامش حسین است، فرزند علی و فاطمه علیهما السلام است، برادر امام حسن و حضرت عباس و حضرت زینب علیهم السلام است، کجا و در چه سالی متولد شده - در چند سالگی از دنیا رفته، کجا و چگونه؟

اینها همه شناخت شناسنامه‌ای می‌باشد که اگر چه گام نخست در شناخت است، اما نقشی در هدف شناسی، راه شناسی، تعلیم و تربیت، احساس تکلیف و مسئولیت و ... ندارد. چنان که هر مؤمن، کافر، مشرک، منافق، دوست، دشمن و نیز متقی یا فاسدی، می‌تواند این اطلاعات را به دست آورد.

*- همین‌طور است شناخت حوادث تاریخی. محقق و علاقمند به تاریخ، می‌تواند تمامی وقایع جهان را به صورت "شناسنامه‌ای" مطالعه کند. مثل این که در باره جنگ‌های ایران و روم بخواند، یا جنگ‌های جهانی اول و دوم، یا جنگ ویتنام، یا جنگ تحمیلی بر ایران ...، و یا غزوات پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، سه جنگ بزرگ تحمیلی بر امیرالمؤمنین علیه السلام، طی کمتر از پنج سال حکومت، یا کربلا و عاشورا.

این نوع مطالعه تاریخ نیز اگر چه گام نخست است، اما جهت دهنده و تکلیف آور و مسئولیت ساز و تربیت کننده نمی‌باشد. صرفاً معلومات و اطلاعات است.

حادثه شناسی کربلا:

اگر احساسی و شعاری برخورد نکنیم، متوجه می‌شویم که «حادثه شناسی کربلا» نیز به خودی خود، همان شناخت شناسنامه‌ای است. هر کسی می‌تواند بداند که در بمباران اتمی هیروشیما چه حادثی رخ داد - یا در حملات اسرائیل به فلسطین و غزه و لبنان چه حادثی رخ داد و یا در غزوه تبوک چه شد و یا در کربلا چه حادثی رخ داد، چنان که می‌تواند مطالعه کند که در حوادث طبیعی مثل زلزله یا سونامی، و یا حوادث غیر طبیعی مثل تصادفات و یا قائله حج خونین در سال ۱۳۶۶ یا فاجعه‌ی منا (امسال)، چه حادثی رخ داده است.

احساسات و گریه:

صرف گریه احساسی نیز مثل همان شناخت شناسنامه‌ای می‌باشد؛ یعنی شاید تذکر و توجهی بدهد، اما عمق و ماندگاری و جهت خاصی ندارد.

بدیهی است که احساسات انسان، با شنیدن یا دیدن مظاهری از غم و شادی، تحریک می‌شود و ممکن است انسان بخندد یا گریه کند. هر انسانی که حیوان نشده باشد، با دیدن سر از بدن جدا شده یا بدن تکه تکه شده، حتی اگر به سبب یک تصادف جاده‌ای هم باشد، گریه می‌کند - هر انسانی اگر مسلمان هم نباشد و حتی از مسلمانان بدش بیاید، با دیدن سرهای بریده شده توسط داعشی‌ها، یا کودکان به قتل رسیده توسط اسرائیلی‌ها، گریه می‌کند و حتی اگر نبیند و برایش نقل کنند نیز گریه می‌کند.

شناخت هدفدار، انگیزه بخش و مسئولیت آور:

اما یک موقع انسان به دنبال هدفی است و برای نزدیکی و رسیدن به هدف، دنبال شناخت شخص یا واقعه یا حادثه و یا حتی مطلبی می‌رود. او نیز در گام نخست، از شناخت شناسنامه‌ای آغاز می‌کند، اما چون هدف دارد، انگیزه نیز دارد و شناخت برای او مسئولیت آور می‌گردد؛ و در این شناخت نیز فرقی ندارد که شناخت یک علم طبیعی باشد، یا یک فیلسوف، یا یک شهر، یا یک شخصیت ادبی یا مذهبی. این یک قاعده و اصل کلی می‌باشد.

بسیار فرق است بین شناخت کسی که صرفاً جهت اطلاع دست به تحقیق و مطالعه زده تا ببیند در کربلا چه گذشت، یا در بمباران‌های اتمی و شیمیایی و ... چه فجایعی رخ داد، یا در منا چه شد؟ با کسی که هدف دارد، برای خود شناسی، خدا شناسی، امام شناسی، دین شناسی، تاریخ شناسی و ... انگیزه دارد و به دنبال تعیین جایگاه خود و تکلیف و مسئولیت فردی و اجتماعی و دینا و آخرت خود می‌باشد.

عقل (علم) و عواطف:

انسان هم از امکان و استعداد عقلی برخوردار است و هم از عواطف قلبی. از این رو هم شناخت دارد، و هم حب و بغض؛ و انسان وقتی کامل تر می شود که نه تنها هیچ یک را به بهانه‌ی دیگری تعطیل نکند، بلکه هر دو را فعال و کامل نماید.

از این رو انسان مؤمن (عاقل) از یک سو در مسیر مطالعه، تحقیق، تفکر، تأمل و تدبر می‌رود، از سوی دیگر اهل ذکر (یادآوری) است. با اشخاصی تعامل دارد که یاد معشوق کنند، در محافل شرکت می‌کند که ذکر محبوب دارند. در دهه‌ی محرم، ساعاتی را به مطالعه و تفکر می‌گذرانند و ساعاتی را با شرکت در مراسم عزاداری، به ابراز عشق و محبت اختصاص می‌دهد، و بدین ترتیب مواضع عقلانی و قلبی خود را معین و اظهار می‌کند؛ چنان که در زیارت عاشورا، هیچ بحثی از مناقب امام حسین علیه السلام نشده است، بلکه سراسر اعلام مواضع زیارت کننده در تولا و تبرا می‌باشد.

نقش حادثه شناسی در ایمان:

اگر کسی تمامی جزئیات فاجعه کربلا را بداند، دلیل بر این نیست که "امام شناس" باشد، حتی اگر برای هر حادثه‌ای تمام سال گریه کند، باز هم دلیل بر "امام شناسی" او نمی‌گردد. عده‌ای در روضه‌ها می‌گویند: «انگشت امام را بریدند تا انگشترش را درآوردند»، بسیاری هم بر این مصیبت گریه می‌کنند. آیت الله فاطمی نیا می‌گوید: «من تحقیق کردم که چنین اتفاقی نیافتاده است - و نتیجه می‌گیرد - خب خوشحال باشید که با امام شما چنین نکردند». در هر حال اگر کسی بر این باور باشد که انگشت حضرت امام علیه السلام را بریدند، چیزی به دین و ایمان او اضافه نمی‌شود؛ و اگر کسی بر این باور باشد که نبریدند، باز هم چیزی به دین و ایمانش اضافه نشده و یا از آن کم نمی‌شود؛ اما اگر کسی امامش را نشناسد، به دین مردمان دوران جاهلیت مرده است. البته برخی به عمد یا سهو، در مقابل این افراطها، اهل تفریط می‌شوند. می‌گویند: اصلاً ذکر مصیبت نکنید و از حوادث چیزی نگویید و با ژست روشنفکرانه، چنین توجیه می‌کنند که بروید در اهداف و آرمان‌های امام تحقیق علمی کنید.

این یک حقه است که دشمنان می‌سازند و عده‌ای عوام نادان (در هر سطحی) نیز از آن پیروی می‌کنند. بالاخره "امام شناسی"، "هدف شناسی" و "راه شناسی"، مستلزم "دوست و دشمن شناسی" = تولا و تبرا می‌باشد - مستلزم "جریان شناسی" و هم چنین "جرم شناسی" است؛ آیا مجرم شناسی، بدون جرم شناسی میسر می‌باشد؟

عرصه نظر و عمل:

تجزیه، علت اصلی تمامی بدبختی‌هایی است که بر انسان، جامعه، ملت یا امت می‌آید. تجزیه جداسازی است. خواه جدا کردن دست و پای کسی باشد - یا ایجاد اختلاف بین یک امت - یا تجزیه خاک یک کشور ...، یا تجزیه‌ی و جداسازی عرصه نظر و عمل یا همان «ایمان و عمل».

در عرصه‌ی نظری، بگویید: امریکا دشمن اسلام، مسلمین و به ویژه ملت ایران است. ده‌ها دلیل نیز نه تنها از تفاوت، بلکه از مغایرت و تضاد جدی در جهان‌بینی، ایدئولوژی و اهداف و برنامه‌ها بیان نمایید، اما اگر از شما سؤال کنند که با این همه، می‌توانید امریکا را مخالف بخوانید، ولی چرا دشمن می‌خوانید، مگر چه کرده است و جرمش چیست؟! آن وقت چه می‌گویید؟! پس جرم شناسی لازم است. وگرنه

خب، ماهیت امریکا، انگلیس و اسرائیل یا سران وابسته‌ی عرب یا منافقین در هر ملتی، با عملکرد مجرمانه‌ی‌شان شناخته می‌شود. وگرنه دشمن نیز ادعا دارد. می‌گوید: "حق با من است"؛ من مدافع حق و حقوق و حتی حقوق بشر هستم، من اصلاح‌گرم و دنبال صلح جهانی هستم، من متمدن و اهل دموکراسی هستم و ... - خب در اینجا بحث فلسفه و حکمت یا حقوق کافی نیست، بلکه با عملکردش روشن و ثابت می‌شود که دروغ می‌گوید یا راست می‌گوید.

خوارج یا کوفیان و سران‌شان نیز برای عوام‌فریبی، ادعای مسلمانی و پیروی از قرآن کریم داشتند. مگر می‌شود به همین راحتی و بدون هیچ تبلیغات منفی و فضا سازی، ده‌ها هزار نفر را جمع کرد و به امام گُشی واداشت و یا صدها هزار نفر را به بی‌تفاوتی و سکوت کشاند؟! پس ذکر و بیان و تکرار فجایع کربلا، ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌باشد.

در دهه محرم چه کنیم؟

کسی نمی‌تواند به دیگران برنامه بدهد که چه کنید؟ اما چه خوب است که در این فرصت مغتنم که دل‌ها متوجه "امام" است و شعارها در راستای «تولا و تبرا» است، هم اشک‌ها، پرده‌های ضخیم را کنار زده و زنگارهای دل را می‌شوید و امکان را برای شناخت و فهم بیشتر می‌کند، ساعاتی را به شرکت در مراسم و عزاداری و گریه اختصاص دهیم و ساعاتی را به مطالعه‌ی همراه با تفکر و تأمل و تعیین تکلیف.

چه خوب است اگر بتوانیم از طریق کتاب، سخنرانی و یا منابع مطالعاتی در شبکه‌های مجازی، "امام شناسی" کنیم. وقتی کسی نمی‌داند که "امام" یعنی چه؟ چه کسی او را به امامت منصوب کرده است؟ چه شخصیتی است؟ چه جایگاهی دارد؟ چه نقشی در رشد دارد؟ و اساساً امامت یعنی چه؟ امام حق و امام باطل (که در قرآن به هر دو تصریح شده) یعنی چه؟ شناختش در مورد مصداق این امام، یعنی شخص امام علیه السلام، چگونه خواهد بود؟

بعد از اختصاص فرصتی برای مطالعه و تفکر در مبحث "ولایت و امامت"، چه خوب است که به بیانات امام حسین علیه السلام، از مدینه یا عرفات تا کربلا، و از ابتدای ورود تا روز عاشورا دسترسی یابیم، با دقت مطالعه کنیم، یا حتی یک جمله را انتخاب کرده و در آن ده روز تأمل و تعمق نماییم و بالتبع، آن روزگار و حوادث را به شرایط کنونی انطباق دهیم.

آیا اکنون امام زمان خودمان را می شناسیم و به او محبت داریم؟ آیا نسبت به هدف و آرمان های او آشنایی داریم؟ آیا دوستان و دشمنان او را می شناسیم؟ آیا نفراتش به تناسب جمعیت دشمنان، از ۷۲ نفر مقابل ۳۰ هزار نفر کمتر است یا بیشتر؟ آیا امروز یزید و شمر و خولی و عمر سعد نداریم؟ آیا یاران امام را قتل عام نمی کنند؟ ... من چه تکلیفی دارم؟

به یقین این قبیل مطالعات هدفدار، انگیزه بخش و مسئولیت آور، به همراه دقایقی عزاداری و اظهار «تولا و تبرا» و شراکت در زنده نگه داشتن حیات بخشو بیدار کننده ی یاد کربلا، بالاترین و بهترین عبادت، عزاداری، یاری، اطاعت و همسویی با امام زمان و سیدالشهداء و معصومین علیهم السلام خواهد بود و این مرضی خداوند متعال است. **إن شاء الله.**

آیا این جمله اشکالی دارد که بگوییم فدای امام حسین و یارانش شویم، چرا فدای خدا نشویم، اصلاً خود امام هم خود را در راه خدا فدا کردند، ما چرا این را می گوییم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شیطان و شیاطین انس و جن، زرنگ هستند، ببینید از چه راه هایی وارد می شوند که بین عقل و قلب و عشق ما با امام فاصله بیاندازند؟! حتی اگر لازم شد، از راه توحید وارد می شود و به خود امام علیه السلام استناد می کنند. اما شما فریب نخورید.

الف - بی تردید، اگر کسی "منهای خدا"، به سراغ حضرت رسول اعظم و اهل عصمت سلام الله علیهم، یا به سراغ قرآن، نماز، حج و ... نیز برود، عین کفر و شرک است. حتی بردن اسم خدا، منهای خدا نیز کفر و شرک است. چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید (مضمون): اگر کسی اسم خدا را صدا زند و خودش را قصد نکرده باشد، کفر است، چون غیر خدا را صدا کرده - اگر کسی اسم و خودش را با هم قصد و مستقلاً قصد کند، شرک است، چون دو چیز را خوانده - اما اگر کسی خودش را قصد کند و اسمش را صدا زند، او را خوانده است [توحید است]. (اصول کافی، جلد ۱)

ب - اما اگر کسی خواست، خدا را بندگی و اطاعت کند و به سوی قرب او روان شود، چه می‌کند و چه باید بکند؟ خب فرمود: من خالق هستم و شما مخلوق، من اعلا و سبحان هستیم، پس اگر مرا می‌خواهید، به اسم‌ها (نشانه‌ها)ی من رجوع کنید - اگر از من می‌خواهید اطاعت کنید، از رسول من و اولی الامر (صاحبان ولایتی که من قرار دادم) اطاعت کنید - اگر می‌خواهید جان را فدای من کنید، دنبال روی آنها باشید، حتی به قیمت جان.

ج - خداوند متعال به حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: فرزندت را بیاور و قربانی کن - بعد قوچی فرستاد و فرمود: قربانی تو (بر اساس صدق نیت و اخلاص تو) مقبول افتاد، حالا قوچ را قربانی کن و بقیه نیز امر به قربانی کرد. حالا فرض کنید یکی بیاید و بگوید: خدای من، فرزند و قربانی یعنی چه؟ من خودم را قربانی می‌کنم، و چاقویی به شاهرگ خود بکشد یا گلوله‌از در مغز خود شلیک کند! خب مستقیم می‌رود به جهنم. چون نافرمانی کرده است.

فدا شدن:

اگر دقت کنیم، بسیار روشن متوجه می‌شویم که تمامی انسان‌ها، به صورت لحظه‌ای و مستمر، در حال "فدا کردن و قربانی کردن" خودشان در راه معبود و إله‌شان هستند.

سال گذشته‌ی من و شما چه شد و کجا رفت؟ همین یک لحظه پیش که آغاز نوشتن یا خواندن همین مطلب نمودیم، چه شد و کجا رفت؟ همه را مرگ، رحلت و وفات در گرفت، اجل هر لحظه در همان لحظه فرا می‌رسد که لحظه‌ی بعد پدید می‌آید. خب حالا این جان ما لحظه به لحظه فدای معبودها و إله‌های ما شده است یا خیر؟

خدا می‌فرماید: همه در راه معبود جان می‌دهید، چون عمرتان در پی اهداف و امیال‌تان سپری می‌شود، اما در مرا هدف و معبود بگیرید و در راه من جان دهید. می‌فرماید: همه کشته می‌شوید، در هر لحظه در نزاع و جنگید و کشته می‌شوید، اما یا در راه من، یا در راه طاغوت:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

- کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه خدا کارزار می‌کنند. و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.

پس این جنگ مستمر، کشتن و کشته شدن، نه استثناء پذیر است و توقف و فاصله دارد. یک فدای نفس می‌شود، یکی فدای شکم، یکی فدای شهوت، یکی فدای قدرت، یکی فدای ثروت، یکی فدای دنیا ... و بالاخره یکی هم فدای خدا.

حالا اگر کسی خواست فدای خدا شود، چه باید بکند؟ برود رو به قبله خودکشی کند؟! خیر، بلکه فرمود: «مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا - هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت، خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم.»

قانون امتداد و اتصال:

قانون امتداد و اتصال به خدا، مثل قانون اتصال آب است. ابر به قطره باران متصل و در آن فدا می‌شود، قطره باران از زمین و هوا و زیر زمین و ... خودش را چشمه می‌رساند و به آن متصل می‌شود، آب چشمه به رودخانه می‌ریزد و به آن وصل می‌شود؛ آب رودخانه به دریا و دریا به اقیانوس وصل می‌شود. حالا دیگر، قطره و چشمه و رود، همه فدا شده‌اند، آن قطره، همین اقیانوس است.

اتصال به خدا، اتصال به امر خداست، اتصال به وجه‌الله است. وقتی متصل شدی، چون او باقیست، تو هم باقی می‌شوی.

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

- و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

فدا شدن در راه امام حسین علیه السلام:

پس اگر کسی خواست مقرب معبود گردد، خود را در هدف و راه امام حسین علیه السلام فدا می‌کند، (یعنی در راه خدا) - می‌گوید: جانم به فدای تو، که جانم رو به سوی او دارد و وصل به اوست.

فدا شدن در لفظ و عمل:

انسان در لفظ خیلی چیزها می‌گوید، اما مهم اولاً باور (ایمان) و ثانیاً عمل است. مردم مرتبط به هر گس و ناگسی و ناکثی می‌گویند: «مخلصم، چاکرم، قربانت بروم، فدایت شوم»؛ اما اگر بحث از امیرالمؤمنین، یا فاطمه یا امام حسن و امام حسین و سایر امامان به میان آید، دشمنان زود یاد خدا و توحید افتاده می‌گویند: آقا این اشکال دارد! و اگر در تفریط به حد و هابیت رسیده باشند که می‌گویند: «این شرک است»، می‌خواهند به خود خدا هم درس توحید دهند!

بیان شد که انسان در عمل، دائماً در حال فدا کردن خویش است، چه به زبان بگوید یا نگوید - اما اگر جانش را به امر خدا، در راه دین، حمایت و حفاظت دین [که همان ولایت است]، فدا کند، می‌گویند: این اشکال دارد؟! البته [نه از حب وطن]، بلکه از روی بغض به خدا، «شهید راه وطن» می‌گویند، ولی به شهید راه خدا، اشکال توحیدی می‌گیرند!

خب حالا اگر کسی خواست خود را فدای خدا کند، آیا راه دیگری دارد جز این که با تبعیت از امام، فی سبیل الله مجاهدت کند، از امام حمایت و محافظت نماید، در حقیقت جانش را فدای جان امام کند؟! آیا خدا غیر از این خواسته است؟

مالک کیست؟

مگر جان مال من است که من فدای خدا یا این و آن کنم؟ جان مال خداست، همه چیز مال خداست، مال اوست. هر چه داده، به امانت داده، لذا پس می گیرد. فقط فرموده که خیانت در امانت نکن و آن چه مال من است و به امانت به تو دادم، در راه دیگران فدا نکن. خب، حالا می پرسیم: خدایا، چگونه وصل به تو شوم و این امانت جان را به خودت بازگردانم؟ می فرماید: وصل شو. به چه؟ به حبل الله، به عروة الوثقی.

بدیهی است که «حبل الله» و «عروة الوثقی»، خود خدا نیست، بلکه ریسمان اتصال به خداست. خب آن چیست یا کیست؟ می فرماید: حجج من. خلیفه من و آن که بر تو امام قرار دادم. پس حتی اتصال نیز با وسیله انجام می شود، جان به خدا تسلیم کردن نیز با وسیله انجام می شود. پس، جانم فدای امام حسین علیه السلام، همان جانم فدای خداست، به امر خداست، راه قرب به خداست.

 <p>پاییز ۱۳۹۴ مهر</p>		<p>پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه) www.x-shobhe.ir & .com</p>	 <p>قرآن کریم و حدیث</p>
---	---	---	---

قرآن مجید و حدیث - مهر ۱۴۰۰

از طرفی آیه "آمن الرسول" می خوانیم "لانفرق بین احد من رسله" یعنی بین پیامبران فرقی نمی گذاریم، از طرفی می دانیم پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه واله) بالاترین مقام را دارند. چطور این دو را جمع کنیم؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

خداوند متعال در سه آیه به این معنا تصریح نموده است که در هر کدام وجه آن را نیز بیان نموده است و البته با تلاوت آیهی قبل، وجه مطروحه معلوم تر می گردد:

«قَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (البقره، ۱۳۵ و ۱۳۶)

- بگوئید: «ما به خدا، و به آنچه بر ما نازل شده، و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل آمده، و به آنچه به موسی و عیسی داده شده، و به آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم میان هیچ يك از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم.»

«آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (البقره، ۲۸۵)

- پیامبر [خدا] بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است، و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و فرستادگانش ایمان آورده‌اند [و گفتند: «میان هیچ يك از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» و گفتند: «شنیدیم و گردن نهادیم، پروردگارا، آمرزش تو را [خواستاریم] و فرجام به سوی تو است.»

«قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۸۴)

- بگو: «به خدا و آنچه بر ما نازل شده، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده، و آنچه به موسی و عیسی و انبیای [دیگر] از جانب پروردگارشان داده شده، گرویدیم [و] میان هیچ يك از آنان فرق نمی‌گذاریم و ما او را فرمانبرداریم.

وجوه مشترک:

اگر به هر سه آیه دقت شود، وجوه مشترکی در آنها وجود دارد که عبارتند از: ایمان به الله - ایمان به وحی نازل شده (و کتاب و بالتبع ملائک نازل کننده) - ایمان به انبیایی که از سوی خداوند سبحان انتخاب شده و دریافت و ابلاغ کننده وحی هستند و ایمان به دین خدا.

«لَا نُفَرِّقُ»

پس «لا نفرق = فرق نمی‌گذاریم»، یعنی در این وجود مشترک فرقی نمی‌گذاریم. یعنی چنین نیست که گمان کرده و یا مدعی شویم، برخی از انبیا به ایمان به الله جلّ جلاله دعوت کرده‌اند، و برخی به پرستش إله‌های دیگر - برخی نبی خدا هستند و برخی دیگر نیستند - به برخی از جانب خدا وحی نازل شده و به برخی دیگر نازل نشده...؛ پس مؤمن کسی است که به کل این حقایق ایمان دارد «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ».

تفاوت‌ها:

اما معنای «فرق نگذاشتن» یا جدا نکردن آنها از یک حقیقت و یک دیگر، بدان معنا نیست که آنها هیچ تفاوتی با هم نداشتند. بالاخره همه نبی بودند، چون دریافت وحی می کردند، اما برخی رسول بودند و برخی نبودند - از این رسولان برخی برای قومی کوچک بودند و برخی برای اقوام بزرگتر - یکی مقدم بود و یکی مؤخر - اگر چه دین خدا یکی است و آن اسلام می باشد، اما یکی شریعتی آورد و یکی به شریعت نبی و رسول دیگری دعوت می کرد [مثل حضرات ابراهیم و لوط - یا موسی و هارون]؛ و یکی هم ختم نبوت و رسالت گردید و دینش جهانی، جاودانه و همگانی شد. خب اینها همه «تفاوت» است، اما نه تفاوتی که بین آنها «فرق» ایجاد نماید، یعنی آنها را از هم جدا و متفرق نماید. همه حلقه‌های یک زنجیره هستند.

تفاوت انبیا در قرآن کریم:

خداوند متعال خود در قرآن تصریح دارد که آنها فرقی با هم ندارند، همه نبی الله هستند و به یک معبود و معاد دعوت می کنند [اگر چه شریعت‌های متفاوت و متناسب با زمان و شرایط خود را دارند]، اما در عین حال با یک دیگر متفاوت می باشند و حتی برخی "افضل" بر برخی دیگر هستند و یا به هر کدام فضیلت ویژه‌ای عنایت شده است. آیا همه انبیا و رسولان الهی بدون پدر و به تأیید روح القدس، از مادر زاده شده‌اند؟ آیا همه خاتم النبیین هستند؟ آیا همه به کوه طور رفته و تکلم کردند؟ پس اینها همان تفاوت‌ها در فضایل می باشد.

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، ۲۵۳)

- برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد و به عیسی پسر مریم دلایل آشکار دادیم، و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم و اگر خدا می خواست، کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن [همه] دلایل روشن که برایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی پرداختند، ولی با هم اختلاف کردند پس، بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند، و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند، ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.

پس "تفاوت" وجود دارد، اما "تفرق" و گسستگی وجود ندارد.

مؤمن کسی است که به الله جل الله، وحی، نبوت، رسالت، تمامی انبیا و رسولان، کتاب‌های آسمانی، ملائکه‌ی الهی و بالاخره دین خدا، که از ابتدا تا انتها "اسلام" بوده است، ایمان بیاورد و در اعتقاداتش بین آنها فرق (گسست) قایل نگردد.

قوم حضرت نوح علیه السلام، فقط پیامبر خودشان را تکذیب کردند، اما در قرآن کریم می فرماید که [با این تکذیب]، همه رسولان را تکذیب کردند «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ / الشعراء، ۱۰۵»
 آیا مسلمان می تواند بگوید که من یکی از انبیاء، یا یکی از کتب آسمانی را قبول ندارم؟!*

Bang - آیا این که می گویند: "قرآن به بیگ بنگ اشاره کرده است"؛ درست است؟ برخی آیه ۳۰ سوره انبیا را دلیل می آورند.

یکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

ابتدا باید دانست که تعریف "بیگ بنگ" چیست و تعریف علمی آن با تعریف شعاری و افواهی آن چه تفاوتی دارد؟ بعد باید دانست که "بیگ بنگ" برای کدام عالم و در چه عرصه‌ی مطالعاتی مطرح شده است؟ بعد باید دید که آیا برای تعریف ارائه شده، دلیلی هم آورده شده است یا خیر و فقط یک نظریه و تئوری است؟ اگر برخی دلایلی ارائه می دهند، باید دانست که آیا دلایل عقلی، علمی و منطقی هست یا خیر؟ بعد باید دید که حالا نتایج غیر علمی (تجربی) که در عرصه‌ی حکمت و فلسفه از آن می گیرند [که هیچ ربطی به عالم فیزیک و علم تجربی ندارد]، صحیح است یا خیر...؟ پاسخ اینها که معلوم شد، ببینیم در قرآن کریم اشاره‌ای شده است یا خیر؟ اگر اشاره شده چه فرموده و نتایج حاصله چیست و چه انطباق یا اختلافی با این "بیگ بنگ" دارد؟ البته قصد ما این نیست که پاسخ تمامی سؤالات فوق را در این فرصت کوتاه و مجال اندک ایفاد نمایم، بلکه قصد این بود که همیشه در مواجهه با این قبیل سؤالات یا شبهات که از سویی رنگ علمی و فلسفی دارند، و از سویی دیگر به یک شعار تبلیغاتی جهت تکفیر مبدل شده‌اند، باید برخوردی علمی، منطقی و به دور از شعار داشت.

الف - دقت کنیم که عرصه مطالعاتی فیزیک، عالم ماده است. در عرصه‌ی علم فیزیک این سؤال مطرح است که "این عالم مادی، چگونه پدید آمده است؟" عین همین سؤال در عالم حکمت و فلسفه مطرح است که اساساً «عالم وجود، چگونه پدید آمده است؟»

بدیهی است که عرصه‌ی این دو سؤال و پاسخ‌های آنها، کاملاً با یک دیگر متفاوت (نه مخالف) می باشند. به عنوان مثال: اگر در عرصه‌ی علوم تجربی سؤال شود: «این چراغ چگونه روشن شد؟» یک پاسخ فیزیکی دارد و می گویند: «جریان برق در سیم‌ها جاری است، کلید اتصال زده شد و برق به لامپ رسید و روشن شد»، اما اگر همین سؤال در عرصه حکمت و فلسفه مطرح شود، سؤال از "علت پیدایش"، "اصل علیت"، "رابطه علت و معلول" و ... می باشد و پاسخ‌های عقلانی و استدلالی دارد و اصلاً با کلید و پریز کاری ندارد.

ب - نظریه بیگ بنگ (Big Bang) که "مهابانگ" ترجمه شده است و هنوز در حد نظریه است، گمان بسیاری از اخترشناسان و دانشمندان علوم کیهانی می‌باشد. می‌گویند: جهان ۱۴ میلیارد سال پیش، با یک انفجار آغاز شد و پیش از آن این جهان در درون ذره‌ای که هزار بار کوچک‌تر از سر سوزن است و حراراتش برای ما غیر قابل تصور است قرار داشت و

ج - فلسفه (براهین عقلی) با این فرضیات یا حتی یافته‌های علم تجربی کاری ندارد. می‌گوید: ممکن است چنین بوده باشد، ممکن است نبوده باشد، هر گاه علم ثابت کرد که چنین بوده یا نبوده، علم مورد قبول است. بلکه عقل (فلسفه، حکمت) سؤال می‌کند که منظور از این «جهان هستی» که می‌گویید، جهان ماده است یا کلّ عالم هستی؟! - اگر منظور کل عالم هستی است و قبل از بیگ بنگ نبوده، در عدم چیزی وجود ندارد که منفجر شود - اگر می‌گویید: یک ذره هزاربار نازک‌تر از سر سوزن بوده، از کجا بوده؟ چگونه منفجر شده؟ چرا قبلاً منفجر نشده؟ به فرض که منفجر شد و جهانی پدید آمد و سپس سرد شد و ... شعور، نظم، علم و حکمت، در کجای مادی فیزیکی است که چنین جهان علمی و منظمی پدید آورده که شما می‌توانید بر اساس قواعد ثابت علمی آن، به کشفیات پردازید و ...؟

آیات قرآن کریم:

هر چند که لزومی ندارد ما برای هر کشفی در عرصه علوم تجربی، دنبال آیه‌ای از قرآن بگردیم، اما باید توجه داشته باشیم که در قرآن کریم، توجه بسیاری به عالم مادی (طبیعت) داده شده است، چرا که انسان نه تنها ابتدا طبیعت را می‌بیند، بلکه با حواس طبیعی خود، جز طبیعت (جرم) را نمی‌بیند، و استنباط و استخراج و درک دلایل و براهین برای نتیجه‌گیری‌های عقلی، کار حواس نیست، بلکه کار عقل است.

از این رو در قرآن کریم، هر گاه که عالم ماده و طبیعت اشاره شده، یک مطالعه طولی صورت گرفته است و نه عرضی و مقطعی. به عنوان مثال: نمی‌فرماید: زمین و آسمان وجود دارد، بلکه می‌فرماید: خدا زمین و آسمان را خلق کرد - نمی‌فرماید که شب و روز جای‌شان را به هم می‌دهند، بلکه می‌فرماید خدا شب را بر روز و روز را بر شب چیره می‌کند - نمی‌فرماید انسان از نطفه خلق می‌شود، بلکه می‌فرماید: خدا انسان را از نطفه خلق می‌کند و ...؛ یعنی هستی، علم، قدرت و حکمتی، خالق، مالک، قادر، غالب و مدبر امور است، وگرنه از صرف ماده که بی شعور است، حادث است، پدیده است، محدود است، متغیر است و ...، این نظم و نظام بر نمی‌آید.

پس قرآن می‌فرماید که عالم ماده و طبیعت را (به قول شهید مطهری) مانند "کهنه کتابی که اول و آخرش افتاده است" مطالعه نکنید. بلکه از مبدأ تا معادش را مطالعه کنید. از آغاز تا بازگشتش را مطالعه کنید.

آیه ۳۰ از سوره الانبیاء:

«أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»

ترجمه: آیا کسانی که کافرند نمی دانند که آسمانها و زمین پیوسته بود و ما از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم پس چرا ایمان نمی آورند؟

"رتق" به معنای با هم بودن و به هم چسبیدن و متقابلاً "فتق" به معنای جدا کردن، گشودن، فصل کردن است. همان طور که مشهود است، هر چند در این آیه کریمه، دو خبر از علوم کیهانی داده شده است، یکی این که آسمانها و زمین بسته [یا چسبیده] بودند، و ما بازشان کردیم و دیگر آن که "آب" را مایه حیات جانداران قرار دادیم، اما این دو را نشانه برای یک بحث عقلی در «کفر و ایمان» آورده است و اصلاً کاری با فیزیک موضوع ندارد، چه رسد به این که اشاره به بیگ بنگ یا ذره‌ی اولیه در عالم ماده باشد. می فرماید: کافران باید با دیدن این عظمت علمی، نظم و حکمت، پی به خالق و ربّ علیم، حکیم، قادر و متعال ببرند.

از این رو حتی در روایات، تعابیر متفاوتی در باره این «رتق و فتق» یا چسبیده بودن و سپس گشودن آسمانها و زمین و هم چنین قرار دادن "آب" برای حیات جانداران آمده است. چنان چه در روایتی امام باقر علیه السلام به این تعبیر می فرمایند که «آسمان بسته بود و بارشی نداشت، زمین هم بسته بود و رویشی نداشت. پس خدا آنان را گشود و آب را مایه حیات جانداران قرار داد» (بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۹۷) - می دانیم که بشر با علم امروزی هم برای جستجوی حیات احتمالی در سیارات دیگر، به دنبال موجود نمی گردد، به دنبال آب می گردد. یعنی اگر "آب" بود، احتمال حیات و وجود موجودات دیگر نیز هست و اگر نبود، نیست.

مابقی آن چه که گفتند، تعبیرات احتمالی است، مثل این که گفته شود: منظور از بسته بودن، همان ذره‌ی ریز اولیه می باشد. خیر، نه تنها آیه هیچ صراحتی به این معنا ندارد، بلکه اساساً ذره‌ی اولیه و انفجار آن [هر چند ممکن است در آینده ثابت شود که چنین بوده]، ولی فعلاً یک احتمال و یک نظر است.

در هر حال، مقصود آیه این است که بشر به طبیعت، به زمین، به آسمانها و هر چه در آنهاست، نگاه مطالعاتی و علمی کند، اما یک مطالعه طولی؛ یعنی دقت کند که معلول بی علت - حادث بدون محدث (پدیده، بدون پدید آورنده) - نظم بدون نظام - حکمت، بدون حکیم ... محال است؛ پس لابد زمین و آسمانها، خالق و مدبری علیم و حکیم و قادر دارد.

بدیهی است که مطالعه عرضی طبیعت، فقط فایده‌ی ابزاری دارد، یعنی انسان می تواند با کشف علمی، به پدیده‌ها و قوانینی پی ببرد و از آن استفاده‌ی فیزیکی برای همین حیات طبیعی ببرد، اما مطالعه طولی، عقل را رشد داده و به انسان دانش، بینش، بصیرت و حکمت می بخشد و به انسان جهت رشد و تعالی می دهد.

نکته (فلسفه - فیزیک) - تفاوت نگاه دانشمندان، تا تبلیغات برای اذهان عمومی:

*- **هایزنبرگ:** « فرمول‌های ریاضی جدید دیگر خود طبیعت را توصیف نمی کنند ، بلکه بیانگر دانش ما از طبیعت هستند. ما مجبور شده‌ایم که توصیف طبیعت را که قرن‌ها هدف واضح علوم دقیقه به حساب می‌آمد کنار بگذاریم. تنها چیزی که فعلاً می‌توانیم بگوییم این است که در حوزه ی فیزیک اتمی جدید ، این وضعیّت را قبول کرده‌ایم؛ زیرا آن به حدّ کافی تجارب ما را توضیح می‌دهد.» (دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر ، ص ۳۴)

*- **کمبل:** « حوزه‌ی کار فیزیک مطالعه‌ی یک جهان خارجی نیست؛ بلکه مطالعه‌ی بخشی از جهان داخلی تجارب است. و دلیلی وجود ندارد که ساختارهایی نظیر ... که ما وارد می‌کنیم تناظری با واقعیّت خارجی داشته باشند.» (همان)

آلبرت اینشتاین: «به طوریکه می‌دانید ما هنوز قادر به توجیه بسیاری از واقعیّت‌ها ، بر مبنای فیزیک نظری نیستیم، و اصولی که بتواند علّت و معلول آنها را به طور روشن و قطعی بیان کند در دست نداریم ؛ بالعکس چه بسا ممکن است اصولی که دقیقاً و به وضوح تنظیم و صورت بندی شده منجر به نتایجی شود که کلاً یا جزءً برون از قلمرو حقایق و واقعیّت‌هایی باشد که در وضع حاضر از راه تجربه در دسترس ما قرار دارند.» (مقالات علمی اینشتین، ترجمه محمود مصاحب، ص ۱۴)

آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب که می‌گوید اگر قرآن به کوه نازل می‌شد متلاشی می‌شد! منظور از پذیرفتن قرآن توسط کوه این است که کوه قرآن رادارک می‌کرد یا پذیرفتن ظاهر قرآن؟ اگر منظور درک کردن است یعنی قدرت درک انسان کمتر است؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می‌باشد، این آیه را با هم تلاوت کنیم تا به یک سؤال برسیم:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (الأحزاب، ۷۲)

- ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها از تحمل آن امتناع کردند، و ترسیدند، و انسان آن را حمل کرد، همانا انسان ستم پیشه و جاهل بود.

یک سؤال:

خداوند متعال فرمود: «امانت»، حال از کجا معلوم شد که منظور از این امانت، قرآن کریم است؟ دقت کنیم که خودمان یک معنای مصداقی را بر آیه حمل کردیم [امانت = قرآن]، بعد همین معنا را با سؤالات گوناگون به چالش کشیده‌ایم!

معنی امانت:

اول باید دقت کنیم که معنای "امانت" چیست؟ بعد به سراغ مصداق یا مصادیق آن برویم و ببینیم چه چیزهایی امانت است؟

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله علیه می گوید: «امانت - هر چه باشد - به معنای چیزی است که نزد غیر ودیعه بسپارند، تا او آن را برای سپارنده حفظ کند، و سپس به وی برگرداند، و در آیه مورد بحث امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان به ودیعه سپرده، تا انسان آن را برای خدا حفظ کند، و سالم و مستقیم نگه بدارد، و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند.»

امانتی مقسم:

این امانت هر چه بوده، از آیهی بعد معلوم می گردد که «میزان و مقسم» بین انسان های مؤمن و انسان های کافر، مشرک و منافق می باشد. چرا که فرمود: این امانت را به انسان دادم، تا منافق و مشرک معذب گردند: **«لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»** (الأحزاب، ۷۳)

- [امانت به انسان داده شد] تا خدا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب نموده و بر مردان مؤمن و زنان با ایمان ببخشد، و خدا همواره آمرزنده رحیم است.

الف - این دو آیه تصریح دارند که موضوع "امانت" چیزی است که در میان مخلوقات، فقط انسان را شامل می گردد، چه مرد و چه زن.

ب - هم چنین آیه تصریح دارد که موضوع هر چه هست، «امانت» است، یعنی از جانب خداوند متعال به «ودیعه» گذاشته می شود، پس باید سالم، کامل و درست باز گردانده شود.

ج - وقتی گفته می شود «امانت»، یعنی گیرندهی آن اختیار، توان و استعداد حفظ یا خیانت در آن را دارد. و از آیه دوم مشخص می گردد که خائن به این امانت، زن و مرد مشرک و منافق می باشند.

د - بی تردید اصل اعتقادی توحید (خداشناسی و خداپرستی)، "امانت" نمی باشد. چرا که از طرفی خداوند متعال «توحید» را به ودیعت نگذاشته که بازپس گیرد، بلکه در عقل و فطرت نهادینه کرده است و از طرفی دیگر، در آیات دیگری تصریح دارد که زمین و آسمان هر چه در آنهاست، تسبیح گوی و عبادت کنندهی خداوند سبحان می باشند و به تسبیح شان نیز علم دارند. پس چنین نیست که از پذیرش آن (اگر توحید باشد) ابا کرده باشند.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْخَرُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (التور، ۴۱)

- آیا ندانسته‌ای که هر که [و هر چه] در آسمان‌ها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و پرندگان [نیز] در حالی که در آسمان پرگشوده‌اند [تسبیح او می‌گویند]؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند، و خدا به آنچه می‌کنند داناست.

*- برای ملائک، زمین، کهکشان‌ها، سیارات، حیوانات، پرندگان و ... چیزی به عنوان «شکر و نفاق»، موضوعیت ندارد.

هـ - مُراد از "امانت"، خودِ قرآن کریم نیز نمی‌تواند باشد، چرا که اگر همین قرآن را فرض بگیریم، به آخرین نبی نازل شده است، اما آیه شامل همه انسان‌هاست، ثانیاً امانت نیست، چون فرمود: «خودمان نازل کردیم و خودمان نیز حفظ‌اش می‌کنیم» - ثالثاً قرآن شامل جهان بینی، شناخت اول و آخر جهان هستی، خدانشناسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، حقوق، احکام (بایدها و نبایدها) و اخلاقیات می‌باشد که موضوعیتی با سایر موجودات ندارد. اما اگر مطلق کتاب را در نظر بگیریم، سایر کتب الهی نیز همین ویژگی‌های اصلی را دارا می‌باشند.

فرشتگان ازدواج نمی‌کنند - کوه‌ها طهارت ندارند - کهکشان‌ها با دشمنان خدا طرف نیستند که به جهاد بروند یا نروند - هیچ یک از انواع مخلوقات، با ادعاهای کاذب الوهیت و ربوبیت مواجه نیستند که بپذیرند و مؤمن شوند و یا بپذیرند و مشرک شوند، و یا تغییر چهره بدهند و منافق گردند.

نتیجه:

پس این امانت، چیزی است که انسان می‌تواند آن را بپذیرد - دیگران نمی‌توانند آن را بپذیرند - انسان می‌تواند با پذیرش آن، وضعیت ماهوی خود را تغییر دهد، از ماده‌ای ناچیز و بی‌مقدار، به انسانی خلیفه الله مبدل گردد - از اسفل السافلین دنیا، به اعلیٰ علیین صعود و عروج نماید - از قعر ظلمات جهنم، به نور قرب الهی برسد و «عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ» جای بگیرد و اگر حق این امانت را به جای نیاورد، آن را بپذیرد و ضایع کند، مشرک و منافق و معذب می‌گردد.

از مجموع بحث و صریح آیات، احادیث و روایات و نیز ادله‌ی عقلی روشن می‌شود که این امانت، چیزی نیست به جز «ولایت».

مشرک در ولایت:

اگر دقت کنیم، می‌بینیم که ممکن است عده‌ای، از مجسمه گرفته تا گوساله و شخص را "إله" خود بگیرند، اما خود آنها هیچ الوهیتی ندارند - ممکن است عده‌ای فرعون و فراعنه‌ی زمان را «ربّ» خود فرض کنند، اما خود آنها هیچ مالکیت و تربیت اموری (ربوبیتی) ندارند، بلکه این اتخاذها، همه وهم و گمان و خیال است.

اما «ولایت» یعنی دوستی و سرپرستی چنین نیست. انسان هر کسی یا هر چیزی را «ولی» خود بگیرد، او سرپرستی متولای را بر عهده می گیرد. پس اگر انسان به ولایت الله جلّ جلاله در آمد، او متولی تمام امور بنده اش می شود و او را از ظلمات به نور هدایت می کند - اما اگر ولایت غیر را گردن نهاد، آن غیر حتماً طاغوت است، یعنی طغیان کرده و از مسیر خارج شده است، پس متولای خود را از نور به ظلمات می کشاند.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

- خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از تاریکی ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیانگراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی ها (ی گمراهی) بیرون می برند. آنها اهل آتشند که در آنجا جاوداند.

چرا شرک؟

چون این دسته همیشه طواغیت را در امر ولایت الهی بر خود شریک می گیرند. آدمی با تمام وجود خود، درک می کند که عالم هستی، صاحبی دارد و ولایتی بر آن حاکم است، حتی بوجود خودش (ولایت تکوینی). پس نمی تواند منکر او شود و اگر بشود نیز هیچ حقیقتی تغییر نمی یابد، اما می آید کار تکوین و تشریح را از هم جدا می کند و در امور خود، دیگری را شریک در ولایت الله می نماید، پس مشرک می گردد.

جبر و اختیار در ولایت:

کسی نمی تواند خلق کند، کسی نمی تواند ذاتاً إله و معبود باشد، کسی نمی تواند ربوبیت کند، اما در ولایت چرا؟ پدر ولیّ (سرپرست) فرزندش است - حاکم سرپرست ملتش است، امام سرپرست امتش است و این ولایت ها، همان تسری و جریان ولایت است که خدا قرار داده است، اما در ولایت پذیری، جبر را حاکم نموده، بلکه اختیار داده است، چنان که فرزند می تواند سرپرستی پدر را کنار بگذارد - ملت می تواند سرپرستی حاکم را کنار بگذارد و امت می تواند سرپرستی و ولایت امام حق را گردن نهند و ولایت و امامت امامی باطل را بر خود مستولی کنند. لذا فرمود:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

- در دین هیچ اجباری نیست. به درستی که راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست.

حال از مجموع این آیات روشن می‌شود که «دین، همان پذیرش ولایت‌الله است = **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا**» - در ولایت‌پذیری جبری در کار نیست «**لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ**» - علت این که اجباری در کار نیست، برای آن است که خداوند متعال هم به انسان عقل و شعور داده و هم علم داده و هم راه رشد از راه ضلالت را روشن کرده است (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) - و بالاخره انسان، یا ولایت‌الله را می‌پذیرد یا زیر سلطه ولایت طاغوت می‌رود.

انسان ظلوم و جهول:

فرشتگان از عالم نور و عقل هستند، جامدات نیز تحت سیطره قوانین خلقت قرار دارند و حیوانات دانش غریزی دارند. اما انسان در حالی متولد می‌گردد که از یک شهوات حیوانی دارد [پس ظلوم است] و از سوی دیگر هیچ نمی‌داند [پس جهول است].

اما خداوند متعال به او اسباب و ابزار و استعداد شناخت و فهم حقایق و نیز معلم و مربی قرار داده است، اگر ولایت حق را پذیرفت، رشد می‌کند و اگر این ودیعه و امانت را ضایع کرد، انسان نمی‌شود، بلکه به زندگی نباتی یا حیوانی ادامه می‌دهد، تا بمیرد و به حاصل جهل و ظلم خود برسد.

«**وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**» (التحل، ۸۷)

- و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی‌دانستید - بیرون آورد، و برای شما گوش و چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید.

آیا روح انسان فانی می‌شود؟ در قرآن فرموده همه چیز به جز او فانی می‌شود، آیا حقیقت دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

چون عادت ذهنی ما این است که هر کلمه و واژه‌ای را با مفهوم انتزاعی و رایج شده در محاوره‌ی خودمان معنا می‌نماییم، و این معانی گاهی درست نیست (هر چند مفهوم را می‌رساند)، گاه در درک معانی و فهم مقصود با مشکل مواجه می‌شویم. پس هنگام مطالعه علمی یا تفسیری لازم می‌آید که به مفهوم واژگان، در همان ادبیات توجه نماییم.

به عنوان مثال: در ادبیات محاوره‌ای ما واژگانی چون: مُردن، هلاک شدن، فانی گردیدن و به عدم رفتن را به یک معنا می‌گیریم، اما نه در ادبیات قرآنی به یک معناست و نه در ادبیات فلسفه و حکمت.

مرگ - کسی که می میرد، با "وفات" که به معنای تحویل کامل گرفتن است مواجه شده و روح او را از بدنش می گیرند و دیگر بازگشتی هم برای او نیست. پیامبران علیهم السلام مُردند، دیگران مُرده اند و خواهند مُرد، اما هر کسی که بمیرد، "هلاک" نشده است.

هلاکت - شاید بتوان گفت: هلاکت تمام شدن و به هدر رفتن یا از انتفاع افتادن است - از این رو ممکن است انسان هلاک گردد، در حالی که زنده هست، و انسان باقی و پر برکت می ماند، در حالی که دیگر "وفات" یافته و مرده است [یا به تعبیر صحیح تر، مرگ را میرانده است]. چنان که امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام در آن گفتار ژرف خود به کمیل می فرماید:

«... يَا كَمِيلُ بِنَ زِيَادٍ هَلَاكَ حُزْنُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَأَثُونَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ...» (نوح البلاغه، حکمت ۱۴۳ / برخی نسخ ۱۴۴)

- این کمیل بن زیاد! هلاکت جمع کنندگان اموال، در حالی که زنده هستند؛ و دانشمندان باقی هستند تا روزگار باقی است؛ بدن های آنان [نموده ای که از وجود به چشم می آید = جسم هایشان] از نظرها مفقود (گم) شده، و مَثَل شان [یادشان، اثرشان، علم شان، ذکر خیرشان، منافع شان و ...] در قلبها موجود است (همان)

نکته: نقطه مقابل «عدم»، واژه «وجود» می باشد، اما نقطه ی مقابل «هلاکت»، واژه ی «بقا» است.

فنا - فنا نیز به معنای نیست شدن در دیگری است و ربطی به هلاکت یا مرگ یا عدم ندارد. ممکن است کسی از شدت وابستگی، "فانی در دنیا" یا لذات آن شود و یا کسی به مقام "فنا فی الله" برسد. برای عارفین و عابدین، سجده اول نماز "فنا" است و سجده ی دوم، "فنا از فنا" (اسرار الصلوة، امام خمینی رحمه الله علیه)

عدم - اما معنی "عدم" نیست شدن است که در فارسی به آن "نابودی" نیز می گوئیم. این نیست شدن، گاهی به شکل، ظاهر و ماهیتی بر می گردد و گاهی منظور نیستی محض در وجود است. مثلاً اگر شهری به واسطه زلزله یا بمباران ویران شود، می گویند: "نابود" شد. یعنی دیگر شهر نیست، نه این که به نیستی محض رفت. همین طور اگر مال کسی را برابند و یا آبرویش را ببرند، می گویند: «نابودش کردند»، خب معنایش این نیست که او را نیست کردند - یا می گویند: فلانی را اعدام کردند. خب با اعدام شدن که کسی به عدم نمی رود.

پس، نکته مهم این است که بدانیم، "وجود" در برخی از موجودات محکوم به زوال و تغییر ماهیت هست، اما به "عدم" نمی روند.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

و همین طور لازم است که به معنی «وجه» دقت کنیم که با ذات متفاوت است. این درست است که به هر چیزی مرگ، تغییر، فنا و هلاکت راه دارد، به غیر از ذات حق تعالی، که منزّه [سبحان] از هر گونه نقص، عیب و

نیستی است؛ اما آیه نه از «وجود و عدم» بحث می‌کند و نه از ذات مقدس الهی؛ بلکه بحث از «هلاکت» دارد و «وجه خدا»، نه خود خدا.

وجه را در فارسی، "رو یا روی" هر چیزی معنا کرده‌اند، حال خواه شیء باشد یا حالت. مثل این که به صورت کسی وجه او بگویند، یا به اخلاقیاتش "وجه" بگویند (فلانی وجیه است)، یا به نظر کردنش وجه بگویند و یا به جانب مورد نظر وجه بگویند. مثل این بگویند: از نیم رخ، از این وجه؛ آن تعامل از وجه اقتصادی یا سیاسی، این شکل مهندس از این وجه و

پس، آن روی و جهتی که در منظر قرار می‌گیرد و توجه بیننده به آن است، می‌شود «وجه» آن. حال مخلوقات و به ویژه انسان، با چه وجهی از وجوه الهی مواجه می‌شود؟ با ذاتش؟ خیر.

آیت الله علامه طباطبایی رحمه الله علیه: «وجه هر جسمی سطح بیرون آن است، و وجه انسان نیم پیشین سر و صورتش می‌باشد، یعنی آن طرفی که با آن با مردم روبرو می‌شود، و وجه خدا چیزی است که با آن برای خلقش نمودار است، که خلقش هم با آن متوجه درگاه او می‌شوند، و این همان صفات کریمه او از حیات و علم و قدرت و سماع و بصر است و نیز هر صفتی از صفات فعل مانند صفت خلقت و رزق و احیاء و اماتة و مغفرت و رحمت و همچنین آیات داله بر خدا بدان جهت که آیتند، وجه خدا می‌باشند.» (المیزان، ذیل آیه)

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ

پس معنای «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ» این می‌شود که اولاً «هستی، حیات و بقای هیچ چیزی» قائم به ذات خودش نیست، الا الله، بلکه هستی و وجود هر چیزی قائم به اوست و ثانیاً: او باقیست، وجه او هم باقیست و هر چیزی که منسوب به او نباشد، در جهت او نباشد، وصل به او نباشد نیز "هالک" است. اگر به آیهی مورد بحث دقت کنیم، آیهی توحیدی است، درباره «إله»های کاذبی که مردم در ذات آنها خیر و برکتی گمان نموده‌اند و خود را دل‌بسته و وابسته (عبد) آنها لحاظ می‌کنند و در رفع مشکلات و دفع ضررها آنها را می‌خوانند، بحث می‌کند. می‌فرماید که همه اینهایی که شما «إله و معبود» فرض گرفتید، نه تنها هستی قائم به خود ندارند، بلکه ذاتاً هالک هستند، چون نه خدا چنین نسبت‌هایی را که شما برای آنان قائلید، در وجودشان قرار داده و نه ذاتاً دارای آنها هستند، بلکه همه فانی و هالک و هلاک‌کننده هستند، مگر آن چیزی که در "وجه" او باشد؛ او قرار داده باشد؛ منسوب او باشد؛ در جهت او باشد؛ به امر او و برای او باشد.

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (القصص، ۸۸)

- و با خدا معبودی دیگر بخوان. خدایی جز او نیست. جز [وجه] او همه چیز نابود شونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شوید.

نکته: درست است که وجه او باقیست، چون ذات مقدسش باقی است؛ اما در این آیه نفرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا هُوَ» - بلکه فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»، یعنی همه چیز هلاک شدنی و هلاکت پذیر است، جز «وَجْهَهُ = وجه او».

اولیاء الله همه «وجه الله» اند:

بیان شد که «وجه خدا»، آن رویی است که مردم با آن روبرو [مواجه] می شوند. خب مردم، با ذات باری تعالی مواجه اند یا با «اسم = نشانه» و وجه او که در اسماءش تجلی یافته است. خداوند متعال، وجهی رحمانی دارد؛ رحمان و رحیم، اسم و نشانه اوست که در رحمة للعالمین، یعنی پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله تجلی یافته است. خداوند متعال علیم است، علمش در جزء به جزء خلقتش تجلی یافته است که اگر عالم را شهر علم تصور کنیم، شهر العلم، وجود مقدس رسول الله صلوات الله علیه و آله می باشد. همین طور است اخلاق خدا، صبغهی خدا، رأفت، جود و کرم خدا و پس اولیای الهی، انبیا و اوصیاء علیهم السلام، همگی "وجه الله" هستند و باذن الله، مصون از هلاکت.

ایمان و عمل صالح «وجه الله» است:

مؤمن، نظر به «وجه الله» دارد، کارش نیز به امر خدا و برای خداست و رنگ الهی دارد، پس هم خودش باقی می ماند و هم کارش. اما کافر هلاک می شود و اعمال خوبش نیز حبط می شوند، چون وصل به باقی نیست و نظر به وجه الله ندارد. شاید کارش قطره‌ی آبی باشد، اما وصل به دریا نیست و می گندد و دیگر آب نخواهد بود. قطره، تا با دریاست، دریاست ورنه، قطره قطره و دریا دریاست.

چقدر در احادیث و روایات تأکید شده که کار خوب را «لوجه الله» انجام دهید و چقدر تصریح کردند که ما «لوجه الله» به شما رسیدگی می کنیم.

«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (البقره، ۱۱۲) - آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار اوست، و بیمی بر آنان نیست، و غمگین نخواهند شد.

پس نه مقصود از "هلاکت"، به عدم رفتن است که جسم یا روح را شامل گردد و نه مقصود از «وَجْهَهُ = وجه او»، ذات مقدس باری تعالی می باشد.

حدیث:

- * - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - لِعَلِيِّ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - : أَنَا رَسُولُ اللَّهِ الْمُبَلِّغُ عَنْهُ، وَأَنْتَ وَجْهُ اللَّهِ وَالْمُؤْتَمُّ بِهِ، فَلَا نَظِيرَ لِي إِلَّا أَنْتَ، وَلَا مِثْلَ لَكَ إِلَّا أَنَا. (تفسير البرهان، ج ۴، ص ۱۸۴)
- رسول خدا - صلي الله عليه وآله - به امام علي - عليه السلام - فرمود: من رسول خدا هستم، که از طرف او تبليغ و هدايت مي نمايم؛ و تو وجه الله مي باشي، که امام و مقتداي (بندگان خدا) خواهي بود، پس نظيري براي من وجود ندارد مگر تو؛ و همانند تو نيست مگر من.
- * - امام صادق عليه السلام، در باره آيه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» فرمودند: «ما وجه خدائيم که بايد از آن جانب به سوی خدا رفت» (بحار الانوار، ج ۴، ص ۳)
- * - امام رضا عليه السلام به ابالصّلت فرمودند: «... وجه خدا أنبياء، رسل و حجج او است که به وسيله و وساطت آنان متوجه به خدای - عزّ و جلّ - و دين و معرفت او گردند... و خدای - عزّ و جلّ - فرمود: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (همان)

سیاسی - مهر ۱۴۰۰

طی روزهای اخیر، متن نامه‌ای به نام آخوند خراسانی، تحت عنوان نظرات حکومتی ایشان، در سطح گسترده‌ای در فضای مجازی منتشر شده است، برخی نیز نشر آن را منتسب به انجمن حجتیه می‌کنند...؛ لطفا پاسخ دهید.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

این که کدام گروه می‌سازد و کدام گروه ابتدا نشر می‌دهد را نمی‌دانیم، در هر حال اهداف و مواضع‌شان مشخص و روشن است.

ما خدا را شکر می‌کنیم که اگر مخالفان اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله و نیز مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران، دست کم با یک آیه، یک حدیث، یا گفتار از یک عالم دینی و یک آخوند، آن هم در سطح مرحوم آخوند خراسانی آشنا شوند و بدون قصد و غرض سوء، به نقل یا تفسیر و انتشار آن پردازند. **اما چه کنیم که اگر در مطلبی به آخوند خراسانی هم مراجع کنند، برای تحریف و سوء استفاده و ضد تبلیغ علیه اسلام و مسلمین و این مملکت و ملت است!**

این روش در ضد تبلیغ، روش جدیدی نیست، خداوند متعال در عصر نزول وحی فرمود یک عده می‌آیند و سخن وحی را گوش می‌دهند، اما نه برای فهمیدن و قبول کردن، بلکه برای جاسوسی، رد کردن و ایجاد فتنه و اعوجاج. «أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (البقره، ۷۵)

- آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

پس معاند نیز گاهی به گفتار شیاطین استناد می‌کند و گاهی به گفتار قرآن، حدیث یا عالمان دینی، اما خودشان نیز می‌دانند که چه گفته شده است؟ منتهی سوء استفاده و تحریف می‌کنند.

آخوند خراسانی:

آخوند محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ق) از فقهای برجسته تشیع و از سیاسیون دوران مشروطیت بود که نزد اساتید بزرگی از علما، چون میرزا ابو الحسن جلوه - شیخ مرتضی انصاری و میرزای شیرازی تحصیل فقه و اصول نموده بود و به مرجعیت عامه شیعیان در سرتاسر جهان رسید.

«کفایة الأصول»، که هنوز در دوره‌ی پایانی سطح در حوزه‌ها تدریس می‌شود، از تألیفات اوست، هم چنین «درر الفوائد فی الحاشیه علی الرسائل شیخ انصاری» و ... - که عمراً بسیاری از این شایعه افکنان، حتی اسم این کتاب را شنیده باشند و یا روی جلد بتوانند بخوانند. وی از رهبران دینی نهضت مشروطه بود.

نامه منسوب به آخوند خراسانی رحمة الله علیه:

چنین نامه‌ای در هیچ مستند تاریخی ثبت نشده است و انشای آن نیز [مانند انشای مکاتبات عمر و یزدگرد سوم در فضای مجازی عصر ما]، با ادبیات امروز ما نگاشته شده است! متن این اظهارات با نظرات ایشان در خصوص حکومت اسلامی، ولایت فقیه و نیز نقش مؤثرشان در انقلاب مشروطه هم که منافات و مغایرت دارد؛ اما فرض را بر این بگذارید که این نامه درست است یا یک روحانی در آن زمان، چنین نظراتی داشته است و می‌خواهیم تحلیل کنیم:

یک - فراز اول: «اگر ما یک حکومتی با عنوان اسلامی و شرعی و مشروعه بر سر کار بیاوریم...»؛ لفظ «اگر ما» یعنی چه؟ بیان یک حکم قعطلی اسلامی و فقهی است، یا بیان شرایط خودشان در آن زمان؟! آیا نوشته است که از نظر اسلام نباید حکومت اسلامی بیاید و از نظر فقهی اشکال دارد؟ یا نوشته است که اگر ما چنین کنیم، چنان می‌شود؟

توضیح: نه امام حسن علیه السلام در موقعیت امام حسین علیه السلام قرار گرفتند و نه امامان بعدی چنین شرایط و نیروهایی داشتند. لذا هیچ کدام قیام نکردند. به امام سجاد علیه السلام گفتند: «پدرت با ۷۲ نفر قیام کرد و در راه خدا کشته شد، شما هم قیام کنید»، ایشان فرمودند: «پدرم ۷۲ نفر داشت، من اگر هفت نفر داشتم قیام می‌کردم».

نه امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام، حضرت عباس، حضرت زینب، علی اکبر ... علیهم السلام داشتند و نه آخوند خراسانی یا هر مرجع دیگری در آن زمان، آیاتی چون خامنه‌ای، بحشتی، مطهری، مدنی، دستغیب، اشرفی و صدها شخصیت مشابه دیگر داشت. نه امام خمینی رحمة الله علیه، در شرایط آخوند خراسانی در نهضت مشروطه بود - نه کشور در آن شرایط بود و نه آخوند خراسانی و سایر مراجع آن زمان، از حمایت یکپارچه سی و پنج میلیونی، که "الله اکبر" گویان زیر تانک بروند، برخوردار دارد بودند.

دو - فراز دوم: «بر فرض هم که در داخل مملکت خودمان موفقیت‌هایی کسب کنیم، در خارج از مملکت خودمان با دو خطر بسیار بزرگ مواجه خواهیم بود...»، این هم یک اصل فقهی، یک حکم و یا حتی یک فتوا نیست، بلکه تشریح شرایط آن زمان است. راست هم گفته، ما نیز در داخل موفقیت‌هایی به دست آوردیم و با دشمنان خارجی و آزارشان مواجه شدیم؛ اما امام و مقام معظم رهبری، با حمایت هوشیارانه‌ی مردم، قدرت مقابله داشته و دارند و ایشان و امثال ایشان در آن زمان نداشتند. چنان که نویسنده خود در این فراز تصریح می‌کند که «پس وقتی امکان دفاع از هم‌کیشان و هم‌مذهبان خود را در خارج از مملکت‌مان نداریم...». خب ما داریم. مضافاً بر این که امام خمینی رحمة الله علیه و نیز مقام معظم رهبری می‌دانستند که ضمن دشمنی‌ها، این انقلاب سبب رویش و خیزش دوستان می‌شود، انقلاب صادر گردیده و موج بیداری اسلامی به راه می‌افتد. اگر آخوند خراسانی یا هر مرجع دیگری نیز در این شرایط بودند، تصمیم دیگری می‌گرفتند.

سه - فرازهای بعدی مبنی بر این که ممکن است یک روحانی چنین شود یا احتمال می‌رود بر کسی هوای نفس غالب گردد و...؛ خب یک سری تذکرات اخلاقی است، مگر با حساب احتمالات، حکم شرعی می‌دهند؟! مثلاً بگویند: چون ممکن است یک امام جماعت، دچار عُجب گردد، پس نماز جماعت نباید اقامه گردد و یا چون ممکن است حتی مرجعی منحرف شود، پس هیچ کس مرجع نشود، و یا چون ممکن است در عزاداری، یک مداحی خطا بگوید، پس کلاً عزاداری برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام، ملغی گردد و...؟! این چه روش و قضاوتی است؟

توجه:

گویا فضای مجازی و این منشی‌ها و میرزا نویس‌های نوظهور که عالم ارواح نیز در ارتباط اند، فرصت و امکان مناسبی ایجاد کرده‌اند تا گذشتگان، بتوانند نامه‌های جدید، آن هم با ادبیات و محاوره‌ی امروزی بنویسند! این روزها، مرتب بین اساطیر و مشاهیر گذشته، نامه پراکنی می‌شود، از کوروش گرفته تا خسرو پرویز - از عمر گرفته تا یزدگرد سوم - از شیخ مفید و شیخ طوسی گرفته تا آخوند خراسانی و .. آیا باید عوامانه و ساده لوحانه پذیرفت؟!!

نکته:

البته این نکات برای پاسخ به نشر دهندگان و جوّسازان و تحریف‌کنندگان در این خصوص بیان نگردید، چرا که خدا می‌فرماید که خودشان هم خوب می‌دانند که موضوع و مطلب چیست؟ بلکه فقط برای تنویر اذهان عمومی بیان شد، تا با روش کار دشمنان در جنگ نرم و ضد تبلیغ، بیشتر آشنا شوند.

*- این چه کسانی و کدام گروه‌هایی و به دستور کدام اربابانی و با حمایت کدام سازمان‌هایی، این نامه‌نگاری‌های جدید را راه انداخته‌اند، یا ...، برای ما معلوم نیست [شاید برخی بدانند]، اما ما به عنوان مخاطب، فقط یک استنباط و یک جریان شناسی می‌توانیم داشته باشیم که:

استنباط:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

- در دل‌های آنها بیماری (از کفر و شک و نفاق) است، خدا هم بر بیماریشان بیفزود و بیفزاید و آنها را در مقابل آنکه دروغ می‌گفتند عذابی دردناک است.

جریان شناسی:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي هُوَ الْحَدِيثُ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِعَظِيمِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ» (لقمان، ۶)

- و برخی از مردم کسانی‌اند که سخن بیهوده را خریدارند (تاجر حرف مفت هستند) تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند، و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

چرا با وجود آگاهی رهبری از معایب "برجام"، با آن مخالفت نکردند؟ اگر امریکا حمله نظامی کند، تکلیف

چیست؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بیاییم این موضوع مهم [دخالت مستقیم رهبری] را که بسیار هم شایع شده است و در هر کجا که خرابکاری عمدی و سهوی صورت می‌پذیرد نیز می‌گویند: «پس چرا رهبری کاری نمی‌کند»، به دور از جو سازی‌های مخالفین و موافقین برجام یا ...، بررسی کنیم.

وظیفه و مسئولیت "ولی فقیه":

وظیفه و کار "ولایت فقیه"، همان "رهبری" جامعه است و نه کار اجرایی. کار "رهبری" نیز با آگاهی بخشی - رصد و تبیین اهداف دوست و دشمن - تبیین راه خیر و صلاح [سیاست‌های کلی نظام] - تذکر عواقب مثبت و منفی ... و خلاصه ترسیم و بیان راه‌کاهها، محقق می‌گردد؛ اما اجرا با مردم است که در سطوح، طبقات و جایگاه‌های متفاوتی قرار گرفته‌اند.

پس قرار نیست که "ولی فقیه"، به جای دولت، به جای مجلس، به جای شورای امنیت، به جای دستگاه‌های گوناگون و مسئولین و مدیران آنها کار اجرایی کند. قرار نیست ساختار تشکیلاتی نظام، منحل و منهدم گردد و رهبری یک تنه کار اجرایی کند.

شناخت مقوله‌ی رهبری و هدایت:

* - **خدا** - خداوند متعال، حقایق، واقعیت‌ها، عواقب و راه‌کارها را در نظام تکوین (خلقت) و نظام تشریح (بایدها و نبایدها) نشان می‌دهد، اما اطاعت، تبعیت و عمل را به بندگان واگذار می‌نماید، خواه بپذیرند به سعادت و فلاح دنیا و آخرت برسند، و خواه نپذیرند و در دنیا و آخرت، گرفتار و معذب گردند.

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را بدو (انسان) نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.

* - **پیامبر** - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز از جانب حق تعالی، هیچ وظیفه‌ای به جز "بشارت و انداز" ندارد [وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا - و ما تو را جز مژده‌دهنده و بیم‌رسان (که وظیفه نبوت است) نفرستادیم / الفرقان، ۵۶] - و هیچ تکلیفی به جز ابلاغ [روشنگری و رساندن آگاهی به اذهان عمومی و بیان بایدها و نبایدها] ندارد؛ اما عمل بر عهده‌ی مخاطبین و دریافت کنندگان "ابلاغ"، یعنی همان مردم می‌باشد.

«مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» (المائدة، ۹۹)

ترجمه: پیامبر جز ابلاغ (رساندن پیام)، هیچ تعهدی ندارد، و خدا آنچه را عیان کنید یا نهان کنید می‌داند.

* - **امام** - وظیفه و تکلیف "امام"، رهبری جامعه است، منتهی تحقق این رهبری، مستلزم تبعیت و پیروی جامعه می‌باشد. مردم باید به سوی امام رفته و در تبعیت از او حرکت کنند، نه این که امام دنبال آنها برود و یا به جای آنها حرکت کند.

حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام، به عنوان شخصی که مقام و وظایف امامت، از جانب خداوند متعال بدو سپرده شده است، فرمود:

«فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَّمَا وَإِنَّمَا تُؤْتِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَنَأَى سَحْبِيقٍ وَلَا تَأْتِي وَإِنَّمَا أَنْتَ عِلْمٌ الْهُدَى وَنُورُ الدِّينِ وَهُوَ نُورُ اللَّهِ...» (بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۴۸۳)

ترجمه: «پس به درستی که مثل تو در میان امت، مثل کعبه است که خداوند به عنوان علم و پرچم، آن را نصب کرد و معین نمود و از هر درّه عمیق و ناحیه دور دستی به سوی او می‌شتابند و او به سوی آنها نمی‌رود؛ و تو (ای علی!) پرچم هدایتی و نور و روشنایی دینی و آن نور خدا است...»

پس امام امت، در نقطه‌ای می‌ایستد و اعلام مواضع می‌کند، اما تبعیت با مردم است.

از نگاه سیاسی:

مقام معظم ولیّ فقیه، نه فقط از پایان انتخابات و آغاز مذاکرات، بلکه از سال‌ها پیش، اهداف امریکا از هر گونه مذاکره‌ای را به مسئولین و مردم، بیان و گوشزد نمودند. از هیچ بشارت و اندازی فروگذار نمودند و شرط ابلاغ را نیز به انجام رساندند.

نکته‌ای در مواضع حین مذاکرات، متن برجام و نیز اهداف و عواقب آن وجود ندارد که مقام معظم رهبری، آن را برای مسئولین و مردم تبیین نکرده باشند و عواقبش را متذکر نشده باشند.

● - از همان قبل از مذاکرات، این جوّ (حتی در زمان حضرت امام خمینی رحمة الله علیه) راه افتاد که امریکا قصد صلح و مذاکره با ما را دارد، منتهی امام یا مقام معظم رهبری نمی‌گذارند این اتفاق بیافتد.

● - در همیشه‌ی تاریخ جمهوری اسلامی ایران، به رغم دشمنی‌ها، جنگ‌ها، ترورها، تحریم‌ها و فتنه‌های امریکایی، این جوّ جریان داشت که "نجات و رشد کشور، منوط به مذاکره و صلح با امریکاست!" این سخن جدیدی نیست، به نظرات برخی در زمان حیات امام و نیز پس از آغاز زعامت مقام معظم رهبری ایشان توجه کنید (دکتر جواد لاریجانی، همان ابتدا این بحث را به صورت تحلیلی مطرح کرده بود؛ هجماه‌ای علیه او شد، تا این که مقام معظم رهبری فرمودند (مضمون): این هجماه لازم نیست، نظر است، نهایتش این است که ما قبول نداریم.

● - در کوران انتخابات ریاست جمهوری دوره یازدهم، جوّ گسترده‌ای علیه دستاوردهای انرژی هسته‌ای به راه افتاد، تا آنجا که پیشرفت کشور در این صنعت را مانع از چرخیدن چرخ اقتصاد کشور خواندند!

● - پس از پایان انتخابات، اولین کار دولت منتخب، باز کردن باب مذاکره و بستن راه رشد و پیشرفت در صنعت انرژی هسته‌ای بود (و هم چنان ادامه دارد).

● - و ... بالاخره کوران مذاکرات و معاهده یا تفاهمنامه‌ای تحت عنوان «برجام»! مقام معظم رهبری، در تمامی این مراحل، تمامی اهداف دشمن، فتنه‌ها، توطئه‌ها، خطرها و عواقب را به مقامات و مردم گوشزد نمودند. کاملاً تحلیل و تبیین نمودند، رسماً اعلام مواضع نمودند. اما تبعیت و اجرا با مردم، دولت و مجلس منتخب آنهاست.

بصیرت رهبری:

* - منتهی بصیرت مقام معظم رهبری، به مراتب فوق العاده‌تر از آن است که دشمنان داخلی و خارجی تصور و محاسبه می‌کنند.

تردید نیست (همان گونه که مقام معظم رهبری بارها متذکر شدند)، هدف اصلی امریکا و صهیونیسم بین‌الملل، صرفاً فناوری‌های انرژی هسته‌ای، بازدارندگی ایران از ساخت بمب اتمی، کم کردن درصد غنی‌سازی یا تعداد سانتریفوژها نبوده و نیست؛ بلکه اهداف دیگری دارند و در رأس آن ایجاد تغییر و تحول در اصل نظام می‌باشد که آن نیز مستلزم «هدف گرفتن ولایت فقیه» است.

از این رو، تلاش بسیاری شد تا به بهانه‌ی "انرژی هسته و مذاکرات ۱+۵"، اذهان عمومی مردم را در مقابل رهبری قرار دهند.

این طور القا کنند که ما با امریکا به تفاهم کامل رسیده‌ایم، و همه مشکلات کشور با اجرای این توافق مرتفع می‌گردد. حتی برخی از مسئولین، بدون هیچ حیا و خجالتی، هر گاه بحث از رکود اقتصادی، تورم، کاهش اشتغال، و حتی کاهش سطح آب و ... به میان آمد، گفتند: بعد از اجرای توافق برجام، مرتفع می‌گردد.

● - زمانی که مذاکرات به بن رسیده بود، بسیاری در داخل، تلاش داشتند تا مذاکره به امر مقام معظم رهبری قطع شود، تا مبادا امریکا یا تیم مذاکره کننده و دولت، مسبب شناخته شوند. حتی یکی از حضرات گفته بود: «حرف زدن که زحمت زیادی ندارد»؛ یعنی ایشان بگویند که دیگر مذاکرات را ادامه ندهید. در آن شرایط، هم امریکا این را می‌خواست و هم طرف‌های ایرانی که ناامید شده بودند.

همیشه مترصدند که بگویند: «موفقیت‌ها، از درایت ماست و شکست‌ها از رهبری».

*** - اکنون نیز مترصد آنند که به اذهان عمومی القا کنند، اگر ایشان شخصاً توافق را ابطال نمی‌کنند، پس لابد با آن موافق هستند - و اگر مخالفند، پس چرا شخصاً این کار را نمی‌کنند؟ و خلاصه آن که هنوز در تلاشند که یا کار خود را بکنند، و یا عواقب انجام دادن یا ندادن آن را به دوش رهبری بیاندازند و اگر قرار است این توافق ملغی شود، دولت و مجلس تصمیم‌گیر آن نباشند.

فرض:

حالا فرض کنید (آنها این محاسبات و مفروضات را دارند)، که رهبری بیاید بگوید: «من با این تفاهم مخالفم و ابطال آن را اعلام می‌کنم»؛ خب نتیجه مطلوب دشمنان داخلی و خارجی در صورت اتخاذ چنین موضعی از ناحیه ایشان چیست؟

یک - بگویند: ما داشتیم کار را به نفع کشور تمام می‌کردیم، دشمن‌ها را دوست و تحریم را لغو می‌کردیم و اقتصاد کشور را نجات داده و رونق می‌بخشیدیم، اما رهبری نگذاشت!

دو - به اذهان عمومی بگویند: اگر قرار بود رهبری شخصاً تصمیم بگیرد، پس دولت و مجلس در این مملکت چه کاره هستند؟ پس اصلاً چرا تیم مذاکره دو سال مذاکره کرد و ...؟!

سه - ایجاد دو دستگی‌های شدید و عمیق در بدنه‌ی نظام و نیز مردم و بهره‌وری از آن در تجربه‌ی مجدد تئوری فتنه و براندازی، و این بار بدون آن که نامی از براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران به میان آید، تا مردم نفهمند و موضع درست نگیرند.

تفاهمات پشت پرده:

بی تردید، مسئله امریکا منحصر به آب سنگین اراک و فردو نیست. پس اهداف دیگری دارد. حالا سؤال این است که بر سر آن اهداف نیز مذاکره و احیاناً توافقی صورت گرفته یا نگرفته است و اگر صورت گرفته باشد، لابد با در و دیوار یا اعضای اروپایی نبوده است.

ما می‌پرسیم و باید بپرسیم: مذاکرات و تفاهم که به پایان رسیده، چه مسئله‌ای سبب شده تا مقام معظم رهبری، این همه در خصوص ممنوعیت مذاکره با امریکا هشدار دهند.

حال برای آن که مقامات ایرانی یا تیم و غیره را متهم نکنیم و مبتلا به عواقبش نگردیم، فقط به اظهارات مقامات امریکایی بسنده می‌کنیم:

● - متن و مفاد توافق که روشن است، حتی در اختیار تحلیل‌گران و رسانه‌ها نیز قرار دارد، چه رسد به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، یا نمایندگان کنگره امریکا.

حال سؤال این است که چه توافقی صورت گرفته که هر چه کنگره امریکا [که اکثریت آن را جمهوریخواهان تشکیل می‌دهند]، به دولت [که از حزب دموکرات است] اصرار دارد و تحت فشار می‌گذارد که باید ما را از تفاهات مطلع کنید، دولت امریکا می‌گوید: محرمانه است؟! این کدام توافق است که بانکی مون نیز می‌گوید محرمانه است؟ توافقات برجام که محرمانه نیست!

● - چه اتفاقی در حال وقوع است که رییس مجلس امریکا (جان بینر) - کاندیدای ریاست جدید (مک کارتی) و بزرگ‌ترین مخالفان مذاکرات و توافقات برجام، استعفا می‌دهند؟! آیا در طول تاریخ دولت و مجلس امریکا، چنین اتفاقاتی روی داده بود.

● - چرا هم دولت امریکا (اوباما) و هم دولت ایران، در عین ارجاع توافقات به مجلس‌های‌شان، می‌گویند: منتظر مصوبه مجلس نیستیم، کار خود را انجام می‌دهیم.

آیا همه اینها به خاطر کم کردن میزان غنی‌سازی و کاهش تولید سانتریفوژها می‌باشد؟!

آیا همه این جنجال‌ها و تحولات برای این است که ما ۳ درصد غنی‌سازی داشته باشیم، یا پنج درصد یا بیست درصد - یا برای این است که ما بیست هزار سانتریفوژ داشته باشیم، یا پنج هزار یا هزار دستگاه؟!

آن چه ما نمی‌دانیم و رهبر می‌داند؟

بدیهی است که اگر کنگره امریکا نمی‌داند، ما مردم به نحو احسن نمی‌دانیم. امروزه در مجلس ما نیز بحث از برجام را به تنش‌های شخصی می‌کشانند و فضای رسانه‌ای نیز عوض می‌شود. یکی (مثل آقای صالحی) می‌گوید: من تهدید به ترور یا اعدام شده‌ام، و موضوع از برجام، به مسئله شخص بر می‌گردد و با اخبار و تحلیل و جوّهای گوناگون، مردم در نادانسته‌های خود گیج‌تر می‌شوند، لذا عکس‌العملی هم ندارند.

اما رهبری، همه اینها را می‌داند و با توجه به دانش، بصیرت، شرایط داخلی، منطقه‌ای، جهانی ... و بررسی فرصت‌ها و تهدیدها و مصالح اسلام و ثبات نظام اسلامی موضع‌گیری می‌نماید و البته تمامی مواضع خود را به وضوح به مسئولین و مردم اعلام می‌نماید.

مردم:

دیگر کار اجرا، با مردم است. مردم یعنی بدنه‌ی مردم (عامه مردم و اذهان عمومی)، مردم یعنی مجلس منتخب مردم - مردم یعنی دولت منتخب مردم.

پس عواقب، هر چه باشد، چه خوب و چه (خدایی ناکرده بد) باشد، حتی منجر به ایجاد تزلزل در ثبات نظام گردد و همین تزلزل، طمع حمله نظامی را در دشمن تقویت کند و ...، همه و همه، «از ماست که بر ماست».

اگر خدایی ناکرده مردم، سقیفه‌ای شوند - اگر خدایی ناکرده فریب خوارج را بخورند - اگر خدایی ناکرده کوفی بی‌وفا شوند - اگر به خاطر اندکی چرب و شیرین دنیا، از راهی که رفتند، بازگردند ... و بالتبع با انواع گرفتاری‌ها و حتی کشتارها و حتی امام‌کشی مبتلا گردند، حاصل اتخاذ مواضع، انتخاب و عملکرد خودشان است. و البته مردم ما هوشیار و بصیر هستند، دولت و مجلس هم خائن نیستند، منتهی شرایط بسیار بحرانی است، هم بصیرت بیشتر می‌خواهد و هم ولایت‌پذیر و تبعیت بیشتر. *إن شاء الله*. دعا کنید.

مقام معظم رهبری:

در مسئله‌ی برجام ما آنچه نظرمان بود و باید عرض بکنیم، در خلال این ایام - چه پیش از اینکه این توافق انجام بگیرد، چه بعد از آنکه این توافق انجام گرفته است - عرض کرده‌ایم. یک بحثی که امروز وجود دارد بحث مجلس است؛ وضع حقوقی و قانونی و مانند اینها را کسانی که اهل این مسائل هستند باید بررسی کنند و ببینند که اقتضائات حقوقی و آنچه الزامات حقوقی این مسئله است چیست و طبق همان بایست عمل بشود؛ ما وارد آن نمی‌شویم. لکن آنچه از نگاه کلی من عرض میکنم - که به آقای رئیس‌جمهور هم این را عرض کرده‌ام - [این است که] به نظر ما مصلحت نیست که ما مجلس را از این قضیه برکنار بداریم؛ چون قضیه‌ای است که بالاخره دو سال است که کشور به‌طور کلی متوجه به آن است و حالا هم به یک نتایجی رسیده؛ [پس] باید مجلس وارد بشود. حالا مجلس چه بکند؟ بنده هیچ توصیه‌ای ندارم به مجلس شورای اسلامی که با این چه‌جوری عمل بکند. اولاً نوع تصمیم‌گیری چه‌جوری باشد؟ به‌نحو تصویب یا رد باشد، یا به‌نحو دیگری تصمیم‌گیری کنند؟ آیا رد کنند، آیا تصویب کنند؟ بنده هیچ توصیه‌ای ندارم. نظر متبّع، نظر نمایندگان ملت است در مجلس و اینکه [مجلس] چه بکند، چه نکند را ما عرض نمی‌کنیم. ما معتقدیم که بالاخره خوب است مجلس را برکنار نکنیم و نمایندگان ملت باید تصمیم بگیرند. (۱۳۹۴/۶/۱۲)

اینکه دائما از هر کس، چه مذهبی و یا غیر مذهبی می‌شنویم که نباید انسان‌ها را قضاوت کرد، آیا این مطلب ریشه در سکولاریزم ندارد؟ آیا این به مفهوم قضاوت نکردن در هر شرایطی نیست و بین و تایید کننده همان نظری نیست که می‌گوید همه درست می‌گویند و درست عمل می‌کنند و یا همان پلورالیزم دینی محسوب نمی‌شود.

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

چرا، دقیقاً مؤید همان نظریات است. وقتی شما گفتید: همه درست می‌گویند، همه درست عمل می‌کنند، در واقع خودتان ضمن گیجی، بدون ملاک، جهت و موضع خواهید شد و آن وقت آنها کارشان (استعمار و استثمار) را به سهولت انجام می‌دهند.

این شعاری که در سرتاسر جهان و به ویژه در میان ملل مسلمان، ملت‌های مستضعف و تحت ظلم و از جمله جمهوری اسلامی ایران شایع و رایج شده است، بیش از آن که صبغی فلسفی و «ایسمی» داشته باشد، یک تاکتیک و نیز حربی کاملاً سیاسی می‌باشد.

فلسفه و فیلسوف:

فلسفه و فیلسوف، در همیشه تاریخ و به ویژه در عصر ما را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود:

گروه اول: فلسفه و فیلسوفان پیشرو - اینان اشخاصی هستند که صرف نظر از جریانات حاکم، صاحب نظر می‌باشند، حال چه نظرات آنها صحیح باشد و چه نباشد و توسط دیگران نقد شود. شاید بتوان مشاهیری چون: هگل، کانت، دکارت را در این ردیف نام برد.

گروه دوم: فلسفه و فیلسوفان تابع - این گروه، تابع قدرت هستند و درست مانند یک کارخانه‌ی تولیدی، به تناسب اهداف، برنامه‌ها و سفارشات قدرتمندان، فلسفه می‌بافند. نظریاتی می‌دهند که در نهایت هیچ نتیجه‌ای به جز توجیه و تطهیر نظام سلطه و جنایات آنها در بر ندارد.

حق و محق در این به اصلاح فلسفه‌ی نوین:

مثال: وقتی گفته شد: «همه درست می‌گویند و همه درست عمل می‌کنند»، یعنی اگر امریکا قصد نفوذ و سلطه بر کشور و ملت شما را دارد، کار درستی می‌کند - و اگر شما مقاومت می‌کنید، شما نیز کار درستی می‌کنید! حالا پرسید: «تکلیف حق چه می‌شود»، بالطبع وقتی هر دو کار درستی می‌کنند، حق با طرف غالب و پیروز است. یعنی «حق با قدرت است»، البته تا وقتی که قدرت در دست امریکاست.

تعطیلی فلسفه و فیلسوف:

دیگر در جهان غرب، حتی در ممالکی چون آلمان، فرانسه و انگلیس که به نوعی پس از رنسانس، به جای یونان باستان و قرون وسطی، مهد فلسفه شدند، شخصیتی به نام «فیلسوف» وجود ندارد، هر چه هست، «جامعه شناس» می باشند.

این جا به جایی نیز با اهداف کاملاً سیاسی نظام قدرت صورت گرفته است، چرا که فلسفه، با وجود، حقایق عالم هستی و عقل و استدلال کار دارد و بالاخره ناچار است به حقایق و قوانین واحدی برسد، اما جامعه شناس مدعی می شود که من نه با اول و آخر جهان کاری دارم و نه با سایر قوانین نظام هستی، بلکه جامعه را کار دارم که در کجا هست، و طبق سفارش باید به کجا برسد! و بر آن اساس تولید نظریه می کند.

حق قضاوت نداریم(!؟)

مقدمه فوق برای تقریب ذهن بیان شد، حال برای این که از موضوع سؤال خارج نشویم، صرف نظر از «ایسم»هایی که برای زیبایی، فریب و توجیه مطرح می شوند، به تحلیل و نقد ادعا پردازیم.

- * - کدام کار فردی یا اجتماعی انسان، بدون "قضاوت" یا داوری انجام می گیرد؟
- * - اگر انسان از قوه عقل، شعور، منطق و علم برخوردار است، یعنی دائماً قضاوت و داوری می کند.
- * - کار قوهی «اختیار و انتخاب» چیست؟ آیا به غیر از قضاوت و داوری می باشد؟ آیا مقدمه‌ی هر گزینشی، داوری و قضاوت نیست؟ حتی وقتی انسان بین دو پیراهن، یکی را انتخاب می کند و آن را می خرد و یا می پوشد، به تناسب شاخص‌های خود قضاوت و داوری می کند.
- * - وقتی به خود می گوید: این لباس برای این هوا، یا این مجلس مناسب نیست و آن یکی مناسب است، چه کاری جز قضاوت و داوری انجام داده است؟
- * - از انتخاب دین، ملیت و مواضع کلان گرفته، تا انتخاب یک شبکه‌ی تلویزیونی یا اینترنتی و انتخاب یک فیلم برای دیدن و ...، همه بر اساس قضاوت و داوری صورت می گیرد.
- * - آیا دانش آموزان یا دانشجویان، بدون قضاوت و داوری از یک سطح علمی به سطح دیگری می روند و یا متوقف می شوند؟ - آیا ازدواج بدون قضاوت و داوری واقع می شود؟ - آیا انتخاب شغل، شناخت دوست، شناخت دشمن - شناخت فایده و ضرر و ...، بدون داوری و قضاوت ممکن می باشد؟
- * - آیا مسابقات ورزشی، یا سایر مراسم گزینشی (جهت اهدای جایزه اسکار، نوبل، سیمرغ، خرس طلایی و ...)، بدون داوری و قضاوت انجام می شود؟

پس حق قضاوت نداریم یعنی چه؟

پس فقط یک هدف دنبال می شود و آن این که در عرصه‌ی «اعتقاد و عمل»، که هر دو نتیجه‌ی خود را در نظام سیاسی و حکومتی نشان می دهند، «شما حق هیچ گونه قضاوتی ندارید!»

این بحث در "عرصه نظری"، با مقدماتی چون: خوب و بد نداریم - ارزش و ضد و ارزش نداریم - حُسن و قبح نداریم - مفهوم کلّی نداریم ... و در نتیجه «حق و باطل نداریم» شروع شد و بالتبع در "عرصه‌ی عملی" به: آدم خوب و بد نداریم - کار خوب و بد نداریم - نظام سیاسی خوب و بد نداریم - ظلم و ظالم و مظلوم نداریم و ... رخ نمود و امروز نتیجه‌ی آن بیان می‌شود که «**ما حق قضاوت و داوری نداریم!**»

شعارها:

به ویژه در دو سال اخیر، بسیار شاهد بودید که ناگهان شعار بی‌معنی و ظالمانه و عوام‌فریب «ما حق قضاوت نداریم و نباید داوری کنیم»، به انجای مختلف و توسط اشخاص یا ابزارهای متفاوت، به اذهان عمومی ملت ما نیز القا شد.

شخصیت سیاسی گفت: «ما حق قضاوت نداریم»، شخصیت علمی در دانشگاه همین را تعلیم داد، ورزشکار و هنرپیشه و شومن و ... نیز همین شعار را دادند، برخی از میهمانان ماه مبارک رمضان، در برنامه‌های رسانه ملی (راديو و تلویزیون) اول یا آخر سخنان خود را به همین شعار رساندند، و حتی در برخی از بیلبردهای خیابانی این شعار نوشته شد، به راستی چرا (!؟)

اهداف:

حالا مقصود چیست؟ آیا مقصود همان است که اسلام عزیز تعلیم داده که بدون علم قضاوت نکنید؟ یا از روی ظنّ (گمان) قضاوت نکنید که برخی از این گمان‌ها گناه است؟ خب این نھی که مطلق قضاوت را نفرموده است، بلکه شروط قضاوت را بیان کرده است.

اگر قرار است «قضاوت و داوری» به صورت مطلق درست نباشد که باید نه تنها تمامی دادگاه‌های جهان را تعطیل کنند، بلکه امتحانات درسی، مسابقات ورزشی، فستیوال‌های هنری، مجامع علمی و حتی شورای امنیت و دادگاه بین‌الملل و ... را برچینند، چرا که «کارشان فقط قضاوت است و دیگر هیچ».

بلکه هدف، فقط و فقط سیاسی است، منتهی چون هیچ موضعی از مواضع جزئی و کلی انسان، بدون اتکا به نوعی باور و اندیشه اتخاذ نمی‌شود، برایش مکتب و «ایسم» درست کردند تا توجیه به اصطلاح فلسفی و مکتبی داشته باشد.

مقصود اصلی (که حتی به صراحت در تألیفات آورده‌اند) این است که شما حق ندارید قضاوت کنید که «حمله اتمی امریکا به هیروشیما، جنایت بود و محکوم است» - «لشکرکشی امریکا به سایر کشورها، خلاف حقوق بین‌الملل بوده و محکوم است» - «جنایات نظام سلطه در داخل کشورهای خودشان و خارج از آنها، خلاف حقوق بشر بوده و محکوم است» - «دخالت نظام استکباری صهیونیست، در تمامی امور داخلی سایر کشورها و حتی شئون زندگی فردی و اجتماعی ملت‌ها، خلاف لیبرالیسم و دموکراسی می‌باشد و محکوم است» - «اهانت

به مقدسات، قرآن سوزی، ترسیم کاریکاتور، تحریم آب و غذا و دارو ... و بالاخره نسل‌کشی و بچه‌کشی، مذموم و محکوم است». آری، شما حق قضاوت ندارید، بلکه باید بگویید: «هر که هر چه گفت و کرد، همان درست است!»

برای استیلای این نظام استعماری و ابلهانه، "فرهنگ سازی" لازم است و این فرهنگ‌سازی باید گام به گام، از داخل و شعاع محدودتر آغاز گردد.

پس می‌گویند: شما حق ندارید اگر فسق و فجور شخصی را دیدید، حکم دهید که فاسق و فاجر است - اگر ظلمی دیدید، داوری کنید که ظالم است - اگر فاحشه‌گری کرد، بگویید: فحشا بد است و این شخص اهل فحوش است - اگر کسی ضد دین یا نظام سیاسی و اخلاق و فرهنگ اجتماعی شما، اقدام کرد، بگویید: کافر، منافق، خودفروش، ستون پنجم، ضد انقلاب، ضد نظام و ... می‌باشد.

می‌گویند: باید هر کس را، با هر اعتقاد و عملکردی که دارد، همان‌طوری که هست، بپذیرید و محترم بشمارید. البته این را به ما می‌گویند و خودشان در قبال ملت‌ها، به ویژه مسلمانان و بالاخص مردم ایران، اصلاً چنین مواضع نظری یا عملی ندارند.

در میان ملل مسلمان، از اعتقادات آنها سوء استفاده کرده و می‌گویند: «قضاوت کار آدمای نیست، کار خداست»، یعنی شما مسلمانان، در دنیا هیچ موضع مخالفی نگیرید تا ما کارمان را راحت و بدون مزاحمت، ممانعت و مقاومت انجام دهیم. نه راجع به امام حسین علیه السلام و یزید و شمر و خولی قضاوت کنید، و نه تداوم آن را در اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله و اسلام امریکایی ببینید؛ بلکه کار قضاوت‌شان را به آخرت و خدا واگذار نمایید (این یعنی به همه چیز شک کن، تا روز قیامت برپا شود) - پس راجع به یزیدها و شمرهای زمانت نیز حق قضاوت ندارید، بگذارید کارشان را بکنند، اصلاً نه تنها تردید کنید که شاید کار درست را آنها می‌کنند، بلکه به خود القا کنید که کار آنها نیز درست و صحیح است - می‌گویند: شما تسلیم باشید و قضاوت را به آخرت و خدا واگذار کنید!



تاریخی - مهر ۱۴۰۰

آیا امام صادق (ع)، که شاگردان بسیاری تربیت فرمودند، درباره مسایلی مانند پزشکی و... نیز به شاگردان تدریس می کردند یا این که تدریس فقط در زمینه فقه و احکام بود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا به دو نکته‌ی هم توجه شود:

الف - اگر چه ایشان شاگردان بسیاری را تعلیم دادند [حتی گفته می شود چهار هزار نفر]، ولی گمان نشود که ایشان فرصت و امنیتی داشتند که مثلاً دانشگاهی مثل تهران یا هاروارد تأسیس کنند و در آن به تدریس رشته‌ها متفاوت علمی مشغول شوند.

ب - هر چند مسجد النبی صلوات الله علیه و آله در مدینه و سپس مسجد کوفه، در آن فاصله، به سرعت مبدل به محل تجمع دانش پژوهان و تشر علوم و معارف گردید، اما باز چنین نبود که آرامش و امنیت کاملی حاکم باشد؛ از این رو ایشان مرتب تحت نظر بودند - مرتب سفر داشتند - گاه جلسات درسی مخفی داشتند - گاه یک گروه پر جمعیت را تحت تعلیم قرار می دادند و گاه چند یا حتی یک یا دو نفر را. بستگی به شرایط و تنش های سیاسی داشت.

نمونه:

در یک برهه‌ی اختناق چنان شد که کسی جرأت نمی کرد به ایشان رجوع کند. طالب علمی، سؤال فقهی داشت، از خیار فروش دوره گرد خواست که لباس و سینی خیارش را به او اجاره دهد، خلاصه گرفت و سینی را روی سر گذاشت و در آن کوچه فریاد می زد: «آی، خیار داریم». امام که می دانستند به یکی از همراهان فرمودند که او خیارفروش نیست، سؤال شرعی دارد، برو و او را به بهانه‌ی خرید خیارش به داخل منزل بیاور. این ماجرا، خودش حاکی از یک جو اختناق شدید در یک برهه بود.

تدریس علوم:

هم چنین باید توجه داشت که کار، مأموریت و وظیفه اصلی امام، تدریس و تعلیم تمامی رشته‌های علمی نمی‌باشد، اما در عین حال، اگر فرصت مناسب باشد، اگر طالب و پژوهشگری باشد، یا اگر لازم باشد، ابا نکردند و تعلیم دادند.

رشته‌های درسی ایشان:

ایشان به غیر از تعلیم قرآن - تفسیر - علم حدیث - فقه و احکام - اخلاق ... و تمامی علوم و معارف اسلامی، و آن هم به صورت تخصصی و جهت نخبه‌پروری، در فرصت‌های مناسب، رشته‌های دیگر علوم انسانی (مثل آن چه امروز به آن فلسفه و کلام می‌گوییم)، و هم چنین ادبیات، ریاضیات، طب، نجوم، فیزیک و شیمی و ... تدریس داشته‌اند، به طوری که طبق مستندات، تعداد تنوع موضوعی آنها را تا ۲۱ عنوان برشمرده‌اند.

برخی از نخبگان به نام، در علوم متفاوت:

آبان بن تغلب - «ابوسعید بن رباح بکری جزیری کندی ربیع کوفی (درگذشت ۱۴۱ق/۷۵۸م)، معروف به آبان بن تغلب»، نخبه در رشته‌های ادبیات - قرائت قرآن (از قاریان به نام بود) - تفسیر - حدیث و فقه هشام بن حکم - استاد «حکمت و فلسفه - کلام - فقه و حدیث» - **علی بن اسماعیل میثمی** (که خود از شاگردان امام، متکلمان بزرگ امامیه و معاصر هشام و به دستور هارون به زندان افتاده بود) وقتی شنید که هارون در تعقیب هشام است گفت: «اِنَّ الله و انا الیه راجعون»، بر سر علم چه خواهد آمد، اگر هشام کشته شود. او بازوی ما، استاد ما و مورد توجه در میان ماست. - **جابر بن حیان** - بوموسی جابر بن حیان، متولد (احتمالاً طوس که در کوفه درگذشت)، نخبه‌ی کیمیا (یا به قول امروزی شیمیست) بود. او را پدر شیمی و نیز پدر "شیمی آلی" می‌نامند، هر چند که در فلسفه تبحر کامل داشت و فیلسوف عصر خویش قلمداد می‌شد. بسیاری از روش‌ها (مانند تقطیر) و انواع ابزارهای اساسی شیمی مانند قرع و انبیک را به او نسبت می‌دهند. برخی از مورخین یهودی و نیز برخی در اهل سنت، بسیار اصرار دارند که بگویند او از شاگردان امام نبوده است و برخی نیز در اصل وجود چنین شخصیتی تشکیک می‌کنند.

هشام بن سالم - هشام بن سالم جوالیقی جعفری علاف، که کتاب الحج و کتاب تفسیر و کتاب معراج از تألیفات اوست و در "فقه" استاد بود. **مؤمن الطاق** - مؤمن الطاق لقب محمد بن علی بن نعمان کوفی مکنی به ابوجعفر نخبه و استاد در شعر، ادب، کلام، فقه - مباحثات او با ابوحنیفه، خوارج و ... بسیار مشهور است. تألیفاتی چون: «الاحتجاج فی الامامه علی علیه السلام - افعال لاتفعل - الرد علی المعتزله» از آثار اوست. و البته مستندات بسیاری از تعالیم و مباحث حضرت امام (ع) در علوم متفاوت وجود دارد.

پاسخ به سؤالات در علوم تجربی:

پاسخ‌های به سؤالات گوناگونی در عرصه‌ی علوم تجربی نیز حاکی از بیان و تعلیم این علوم می‌باشد که فضا را برای حضور محققان و سؤال مساعد نمود بود. به عنوان مثال:

ایشان قانون مربوط به "کدورت اجسام و شفاف" را تعلیم داده و می‌فرمایند:

«هر جسمی که جامد و جاذب باشد کدر است و هر جسم که جامد و دافع باشد کم و بیش شفاف جلوه می‌کند.»

از ایشان پرسیدند: که جاذب چیست؟ در پاسخ فرمود: جاذب حرارت. قانون فیزیکی امروز می‌گوید: هر جسم که امواج حرارت به سهولت از آن عبور کند (یعنی هادی حرارت باشد) و امواج «الکترومانیه تیک» از آن عبور نماید (یعنی هادی الکتریسته و امواج مانیه‌تیزم باشد) [۱۲] تیره است و درخشندگی ندارد.

ایشان در باره نور ستارگان فرمودند:

«در بین ستارگانی که شب در آسمان می‌بینیم ستارگانی هستند که آنقدر نورانی می‌باشند که خورشید در قبال آنها تقریباً بی‌نور است»

علم امروز دریافته است: در جهان ستارگانی وجود دارد که خورشید ما، در قبال نور آنها يك ستاره خاموش به شمار می‌آید. این ستارگان نورانی به اسم «کوازر» خوانده می‌شوند. روشنائی بعضی از این ستارگان موسوم به (کوازر) به ده هزار میلیارد برابر نور خورشید ما می‌باشد.

و همین طور است صدها مطلب دیگر در قالب بیان، یا پاسخ به سؤال علمی طرح شده است. بدیهی است که در آن روزگار، تجهیزات لازم برای تحقیقات علمی (مثل آزمایشگاه، تلسکوپ، سفینه‌های کاوشگر، ابر کامپیوترها و ...) وجود نداشت، لذا ایشان «قوانین علمی»، یعنی همان نتیجه‌ای که پس از سالیان یا قرون متمادی تحقیق مکشوف می‌شود را بیان می‌داشتند، به نوعی که هم دانشمندان و مردمان آن روز فهم کنند و امروز.

گیاهان دارویی:

به عنوان مثال، موضوع «گیاهان دارویی» که قدمت چند هزار ساله دارد، امروزه دوباره مدّ نظر دانشمندان و استقبال مردم عادی قرار گرفته است. موضوع «گیاهان دارویی»، موضوعی است که رشته‌های گوناگون گیاه‌شناسی، شیمی، طب و داروسازی را در بر دارد. به عنوان مثال فرمودند:

پیاز:

فرمودند: پیاز بخورید که در آن دو خاصیت وجود دارد: «لته ها را محکم می سازد و بر نیروی جنسی می افزاید. و نیز فرمود: «پیاز پشت را محکم و بشره (پوست) را زیبا می کند» و نیز فرمودند: «پیاز خستگی را از بین می برد و اعصاب را قوی می سازد و میل جنسی را زیاد می کند و تب را می برد» (کشف الاخطار)

امروز دکتر لاکوفسکی می گوید: تجربه ها را ادامه می دهیم و امید داریم که پیاز در آینده علاج کننده بعضی از بیماریها باشد.

دکتر دامر می گوید: پیاز در آن واحد هم طعام است و هم دوا و پزشکان آن را برای افزایش ادرار و درمان بیماری های کلیوی و استسقاء به کار می برند و بهتر است که به صورت خام خورده شود.

سیر:

*- با سیر مداوا کنید ولی پس از خوردن آن به مسجد نروید و فرمودند: پیامبر می فرمود: سیر بخورید که آن دوی هفتاد نوع بیماری است. (بحار ج ۱۴)

امروزه تجربه های پزشکان معروف مانند «سالین» و «لوتر» و «دوپریه» و دیگران روشن کرده که سیر بلورهای را که در بدن جمع می شوند و باعث تصلب شرایین می گردند، از بین می برد و خون را رقیق می کند.

در طب جدید ثابت شده که سیر عضله های قلب را تقویت می کند و فشار خون را تنظیم و خون را تصفیه می کند و با این کار بیماری هایی که از فساد خون ناشی می شود مانند سختی حیض در زنها، مداوا می کند.

همچنین سیر پیری زود رس و بواسیر و روماتیسم را از بین می برد و مجاری تنفسی را باز می کند و تنگی نفس را بهبود می بخشد و بعضی از انواع سل ریوی را معالجه می کند بخصوص اگر با شیر با هم خورده شود، چون به میکروب «کخ» که عامل بیماری سل است تأثیر می گذارد.

و دهها موضوع دیگر، از خواص دارویی گیاهان.

ارائه ی شاخصه های کلی در علوم تجربی:

گاه ایشان به دانشمندان و محققین، شاخصه های کلی ارائه می دادند تا تحقیقات علمی آنها بر اساس آن شاخصه، جامع تر، سهل تر و سریع تر گردد.

به ایشان خبر دادند که خانم محقیقی (دانشمند زیست)، در موضوع «دسته بندی پرندگان حرام گوشت و حلال گوشت» تحقیق می کند.

خب، ظاهر موضوع کاملاً فقهی به نظر می رسد، چون کلمات حلال و حرام در آن آمده است، اما واقع این است که این دو دسته از پرندگان، به لحاظ های بسیاری، از جمله: تغذیه، بافت های سلولی، ترکیبات شیمیایی و حتی حالات رفتاری و ... تفاوت های بسیاری با هم دارند و قطعاً اثر آنها در بدن، روان و روح انسانی که آن را می خورد نیز متفاوت است.

ایشان فرمودند: آن خانم محقق را نزد من بیاروید. وی مشرف شد و موضوع تحقیق خود، روش تحقیق و نتایج حاصله را بیان داشت. بدیهی است که تحقیق در آن روزگار کار آسانی نبود. نه تمامی گونه‌ها شناخته شده بود، نه قابل شناخت بود. و در آن چه قابل رؤیت و دسترسی بود نیز محدودیت‌های مکانی و زمانی (فصول، مهاجرت‌ها و...) غالب می‌گردید.

امام صادق علیه السلام، در یک جمله که ظاهراً بسیار ساده است (معما چون حل شود، آسان گردد)، یک شاخصه کلی، با توجه به تخم آن پرنده (یا حیوانی چون مار) به او دادند و فرمودند: هر تخمی که دو طرف آن یکسان است از حرام گوشت است، و اگر مثل تخم مرغ خانگی است که یکطرف آن پهن است و جانب دیگر آن کشیده است - یعنی مخروطی است - آن تخم حیوان حلال گوشت است.

نتیجه:

پس بیانات و ارائه قوانین و قواعد علمی، در کیهان شناسی، نجوم، ریاضیات، پزشکی، زیست و جانور شناسی، شیمی و داروشناسی و... گواه بر آن است که به غیر از قرآن، تفسیر، حکمت، فلسفه، کلام، فقه، قرائت، علم حدیث و... در رشته‌های گوناگون علوم انسانی و علوم تجربی نیز تدریس و تعلیم داشته‌اند.

چرا امام حسین با وجود خبر داشتن از شهادت در سرزمین کربلا، پسر عمویشان مسلم ابن عقیل را برای آگاهی از اوضاع به کوفه اعزام کردند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این سؤال و مانند آن، همه ساله با نزدیک شدن ماه محرم، برای اذهان عمومی مطرح می‌شود، منتهی گاهی انشا یا زاویه‌ی متفاوت می‌شود و گاهی عیناً با همان انشاءهای گذشته مطرح می‌گردد. گاهی می‌پرسند: «اگر امام حسین علیه السلام می‌دانست که شهید می‌شود، چرا به کربلا رفت؟» - گاهی می‌پرسند: «اگر می‌دانستند چه بر سر خاندان می‌آید، پس چرا آنان را همراه بردند؟»... و یا همین سؤال فوق که بهتر بیان شد، یعنی دیگر «اگر» آورده نشد و پرسیده شد «با وجود علم، چرا حضرت مسلم علیه السلام را به کوفه اعزام نمودند؟» این طرز سؤال خوب است، چرا که جویای حکمت فعل می‌باشد.

پیش‌تر مکرر بیان شد که در عرصه‌ی شبهه، هدف از طرح سؤال، منحصر به سؤال و پاسخ آن نمی‌باشد، از این رو بسیار باید دقت نمود که هدف چیست؟ در این سؤالات مقصود زیر سؤال بردن چه موضوعی است؟ وقایع کربلا، یا علم و عصمت امام و یا فهم حکمت تصمیمات و عملکرد ایشان و یا...؟!

الف - از تمامی احادیث، روایات و اخبار، این گونه معلوم می شود که نه تنها شخص ابا عبدالله الحسین علیه السلام می دانستند که چه اتفاقاتی در پیش است، بلکه اغلب مردم عادی مکه و مدینه نیز می دانستند، چرا که بارها از بیان نورانی شخص رسول اکرم، امام علی، حضرت فاطمه و امام حسن علیهم السلام شنیده بودند. پس علم ایشان به قضایا، «اگر» ندارد که پرسیده شود: «اگر می دانستند». اما سؤال از حکمت فعل خوب است.

ب - یک موقع با طرح چنین سؤالی هدف این است که در علم امام ایجاد تشکیک کنند؛ در چنین حالتی، آن که می پرسد: «اگر خدا می داند - اگر پیامبر اکرم و یا ائمه صلوات الله علیهم اجمعین می دانستند و...»، اساساً شناخت و بالتبع باوری نسبت به توحید، نبوت و امامت ندارد، که حالا در خصوص علم آنها بحث شود. اما یک موقع سؤال کننده، در این اصول تردیدی ندارد، بلکه جوایب "حکمت" امر است. در چنین حالتی دیگر آغاز سؤال با «اگر» معنا ندارد. بلکه پرسیده می شود: «خدایی که می داند، چنین می شود، چرا اراده اش بر چنان موضوعی تعلق گرفت» - «یا امامی که می دانست چنین می شود، پس چرا چنان کرد؟». چنان که کاربر گرامی سؤال نموده است.

این سؤال درست است، چرا که جوایب "حکمت" فعل خدا یا معصوم است و حکمتها معمولاً با تعمق، تأمل، تعقل، تفکر، تعلّم و بالاخره با نگاه بصیرانه به بازتاب و نتایج روشن می گردد.

آیا علم مانع از عمل است؟

حال دقت کنیم که نه تنها در مورد افعال خداوند سبحان یا اهل عصمت علیهم السلام، بلکه حتی در افعال خودمان، آیا «علم مانع از عمل است»، یا درست برعکس می باشد و «سبب و علت عمل» است؟! آیا «عمل مبتنی بر علم و حکمت» ارزشمند است، یا عمل جاهلانه و مبتنی بر غفلت و یا تصادفی و جبری؟! ج - پس آن که می داند و عالم است، بر اساس علمش عمل می کند تا علم به عرصه ظهور برسد و "معلوم" گردد؛ نه این که چون می داند، پس دیگر عمل نکند!

آیا همه می دانند؟

کار پیامبران و امامان علیهم السلام، بشارت، انداز، تذکر، تعلیم، تربیت و رهبری مردم است و بدیهی است که آن چه آنان می دانند، مردم نمی دانند و تا ندانند، بیدار و هدایت نمی شوند. پس مردم نیز باید بدانند و تا علم به ظهور نرسد و معلوم نگردد، کسی مطلع نخواهد شد.

حال معصوم علیه السلام چه کند؟ مردم را به علم غیب خود دعوت نماید؟! آیا علم غیب معصوم، برای مردم «حجّت» می شود؟ آیا علامت و پرچم هدایت می شود؟!

بسیاری از مردم، حتی به آن چه می‌دانند و به چشم می‌بینند و به برهان و حجت می‌فهمند، ایمان نمی‌آورند؛ آیا انتظار می‌رود که بر اساس "علم غیبِ معصوم" ایمان بیاورند؟!

علوم غیبی:

خداوند متعال حتی برای آن چه "غیب" است، دلایل، براهین و نشانه‌های آشکاری که برای خلق «معلوم» باشد قرار داد. فرمود: به عظمت و چگونگی خلقت مشهود بنگرید، تا به وجود من ایمان بیاورید - به معجزه بنگرید، تا به نبوت ایمان بیاورید - به ناتوانی در مشابه‌سازی بنگرید، تا به وحی ایمان بیاورید - به رویش بنگرید، تا به معاد ایمان بیاورید و ... - پس آیا انتظار می‌رود که در این قضایا و فجایعی چون کربلا، مردم هیچ چیزی نبینند و بر اساس علم غیب امام، روشن و بیدار شده و هدایت گردند؟!

مشهودها و معلومها در ماجرای کربلا:

مردم آن زمان [و امثال آنها در طول زمان]، در حالی که به حقانیت امام حسین علیه السلام و بطلان و فساد یزید لعنة الله علم داشتند، باز هم نه تنها ایمان نیاوردند، بلکه به یزید امیرالمؤمنین گفتند و امام معصوم را بنا بر فتوای جعلی، مبتنی بر شریعت اسلامی که حقانیت و تبلورش همان امام است، کشتند!

* - آیا اگر مسلم به کوفه اعزام نمی‌گردید، حجت بر مردم آن زمان کامل و تمام می‌شد؟ آیا نمی‌گفتند: ما که از شما دعوت کردیم، پس چرا دست کم یک نماینده نفرستادید تا خبر حرکت شما را بدهد و از ما نیز بیعت بگیرد؟ آیا دوست و دشمن در آن زمان و طول زمان، نمی‌پرسیدند: شما که چنین حرکت بزرگ و سرنوشت‌سازی را آغاز نمودید، چرا لحظه به لحظه گزارش نگرفتید و همراهان و دیگران را آگاه ننمودید؟!

اگر آن عزیز اعزام نمی‌شد، چطور ممکن بود به مردم کوفه، مدینه، مسلمانان آن عصر و در امتداد وسیع‌تر، به مسلمانان این عصر اثبات نمود که اتباع امام چه کردند و یزیدیان چه کردند؟ پس حق و باطل را بشناسید.

* - اگر امام حسین علیه السلام، به شهادت نمی‌رسیدند، سر از بدن‌شان جدا نمی‌شد - فرزند دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام، یعنی حضرت ابوالفضل العباس، برای اندکی آب به شط نمی‌زد، دستانش قطع نمی‌شد، و عمودی بر فرقه فرود نمی‌آمد - و حضرت علی اکبر علیه السلام که دشمن نیز او را «شبه پیامبر» می‌نامید، زیر سم اسبان له نمی‌شد - اگر دختر امیرالمؤمنین علیه السلام به اسارت در نمی‌آمد و ... - امروز از اسلام ناب محمدی صلوات الله علیهم اجمعین، که همان اسلام ولایی است، چه باقی مانده بود؟ دوست و دشمن چگونه شناخته می‌شد؟ این اتفاقات افتاده است و هنوز بسیاری تحریف و تشکیک می‌کنند، اگر اتفاق نیافتاده بود و علم، معلوم نشده بود، چه می‌شد؟

اینها همه در "علم" امام بود و به عرصه ظهور رسید و معلوم شد، وضعیت جامعه اسلامی آن شد و این هست! اگر چنین نمی‌شد، در چه وضعیتی بودیم؟!

د - انبیا و معصومین علیهم السلام، به حجّتی عمل می کنند که برای مردم نیز معلوم و حجّت باشد، تا علم و حکمت بیاموزند و رشد کنند. نه این که چون علم دارند، هیچ کاری نکنند و یا کارهایی کنند که برای مردم نامفهوم و غیر مُدرک است و حجّتی برای هدایت آنان نمی باشد. حتی معجزه نیز چون به چشم دیده می شود و مُدرک می گردد، حجّت می شود.

پیامبران و امامان، جامعه را بر اساس بیّنه اداره و هدایت می کنند و نه علوم غیبی و ملکوتی که دیگران راهی به آن ندارند.

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّمَا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الْأَيْمَانِ»؛ یعنی من بین شما بر اساس «بیّنه = دلایل و براهین» و نیز «قسم» حکم می کنم، پس اگر شخصی که محق نیست، دلایل محکمی ارائه داد، قسم هم یاد کرد و مال مظلومی را که محق است به دست آورد، نگوید: «چون حکم پیامبر است، پس مال من است و حلال می باشد»، خیر، قیامت هم هست.

علم امام، به عمل انسانها:

این بیان [قضاوت بر اساس بیّنه و قسم] در حالی است که خداوند متعال تصریح دارد که ایشان به تمامی حقایق و عملکرد انسانها "علم" دارند. هر چه می کنید، در محضر و نگاه خدا، رسول و امامان می باشد:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»
(التوبة، ۱۰۵)

ترجمه: و بگو: هر چه خواهید بکنید، که به زودی کردارتان را خدا و فرستاده او و مؤمنان (گواهان اعمالتان در دنیا) می بینند، و به زودی به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانده می شوید، پس شما را از آنچه (در دنیا) انجام می دادید آگاه خواهد ساخت.

مگر خداوند متعال نفرمود که نه تنها عمل شما، بلکه حتی آثار عملتان [تا قیامت] را در "امام" احصا می کنم؟

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: ما مییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه کرده اند و آثارشان (آن چه در نتیجه عمل در قید حیات و بعد از مرگشان بروز می کند) همه را می نویسیم و ما هر چیزی را در امامی مبین برشمرده ایم.

دامنه ی علم:

علم ما کم و بصیرت مان اندک و کوتاه است. از این رو گمان می کنیم که اگر کسی علم دارد، فقط علم به نتیجه دارد، پس اگر نتیجه به حسب ظاهر تلخ و ناگوار بود، نباید آن کار را انجام دهد! و البته این گمان خطا و ادعا در حالی مطرح می شود که حتی مردمان عادی چنین نمی کنند. چرا که دامنه ی علم، فقط به نتیجه ظاهری در همان زمان محدود نمی گردد.

انسان عاقل، مؤمن و بصیر (در رأس آنها خلیفه الله و امام)، به عمل صالح، به رضایت خدا، به تکلیف و وظیفه در هر موضع، موضوع و برهه‌ای، به حکمت آن، به آثار آن تا قیامت "علم" دارد. پس عمل می‌کند و عمل او همان «عمل صالح، مخلصانه و حکیمانه» می‌باشد.

یک بسیجی (رزمنده) می‌داند که اگر روی مین یا زیر تانک برود، کشته می‌شود. اما می‌داند که مختار است برود یا نرود - رضایت خدا در چیست؟ - فضیلت کدام است؟ - اگر برود چه پیامدهایی دارد و اگر نرود، چه خسران‌هایی به بار می‌آید؟ پس می‌داند که تکلیفش چیست و بدان عمل می‌کند.

امام حسین علیه السلام نیز می‌دانستند که اگر مسلم را به کوفه اعزام نمایند، نه تنها حجّت برای دوست و دشمن تمام نمی‌شود، بلکه اساساً روشنگری انجام نمی‌گیرد، هدایت از مسیرش خارج می‌شود، دشمن شناخته نمی‌شود، یاران و همراهان با وضعیت غافلگیرانه مواجه می‌شوند ... و من و شمای طول تاریخ، آگاه نمی‌گردیم. دلیل، برهان، بینه و حجّت نداریم و گمراه می‌شویم.

اخیراً نامه عمر و پاسخ پادشاه ایران در فضای مجازی ترویج شده؛ لطفاً در خصوص سندیت این نامه و پاسخ آن صحبت کنید.

پاسخ به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اصل این دو نامه، بحث زیادی نمی‌خواهد، چون جعلی است، اگر قرار باشد که مرتب نامه جعلی بنویسند و دیگران در باره آن بحث کنند که کاملاً منفعل شده‌اند و آنها به خواسته خود رسیده‌اند.

این دو نامه، درست مانند کثرت جملاتی است به نام کوروش، داریوش، مرحوم دکتر شریعتی و ...، منتشر می‌کنند؛ گویی از هر کدام دفترچه خاطرات جدیدی پیدا کرده‌اند، که روح آنان نیز خبر ندارد. پر واضح است که هر دو نامه جعلی و من درآوردی است. مادر بزرگی به فرزندانش می‌گفت: «عزیزان من، وقتی خواستگاری برای فرزند شما می‌آید و دو خانواده تعاریفی از پسر یا دختر [اخلاق، عقل، سواد، ثروت، پشتکار، خانه‌داری، حیا، عفت] تعاریفی می‌دهند، چیزهایی می‌گویند که دوست دارند چنین باشد، نه این که چنین هست - لذا زیاد هم باور نکنید». اینها نیز دوست داشتند که تاریخ چنان رقم می‌خورد که اینها دوست دارند و چنین مکاتباتی صورت می‌گرفت، نه این که واقعاً صورت گرفته است.

نصیحت‌های مادر بزرگ‌های ما، امروزه به مکتب و ایسم، مبدل شده است. پست مدرن‌ها می‌گویند: «ما مجبور نیستیم تاریخ را آن گونه که بوده قبول کنیم، بلکه می‌توانیم آن گونه که دوست داریم، تصور و ترسیم نماییم»؛ و برای همین تلاش گسترده‌ای در تحریف تاریخ خود و جهانیان آغاز کردند و فرقی ندارد که تاریخ یهود و صهیونیسم

باشد، یا تاریخ امریکا، یا جنگ جهانی و هلوکاست، یا تاریخ کشور باستانی چون ایران، یا تاریخ ادیان و از جمله اسلام.

اما چرا به این تحریف مصرند و این همه بودجه و امکانات را صرف آن می کنند؛ چون تاریخ هیچ گاه به نفع باطل شهادت نداده و نمی دهد؛ اصرار قرآن کریم بر سیر در زمین و مطالعه‌ی تاریخ اقوام، برای همین است. چرا که تاریخ حقایق را شرح می دهد و این حقایق هیچ گاه به نفع باطل نمی باشد.

* - همه می دانند که نه خلیفه دوم معرفت و ایمان چندانی به خدا، معاد و اسلام داشت [که اگر می داشت خلافت را به رغم بیعت با پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله غصب نمی کرد]، و نه یزدگرد سوم اهورا مزداپی بود، که اگر می بود، آن همه ظلم و جنایت در حق مردمش نمی کرد.

* - همه می دانند که نه عملکرد خلیفه دوم، مطابق دستورات و آموزه‌های اسلام بود و نه عملکرد حکومت پادشاهی یزدگرد، مطابق دین زرتشت بود. و همه می دانند که در نظامات سیاسی جهان، نه خلافت‌های بشری منطبق با آیین‌های الهی است و نه سلطنت‌های پادشاهی و نه هیچ دینی سیاست‌ها و عملکردهای آنان را تأیید می کند.

روش کار:

روش کار این است که یک فرازی از تاریخ یا گزاره‌ای در هر موضوعی را جعل می کنند و در سطح گسترده نشر می دهند، تألیف کتاب‌های تاریخی دورغ، نوشتن گزارشات جعلی، تفسیر به رأی حوادث و تحلیل‌های مصادره به مطلوب در حوادث اتفاقیه، تولید فیلم‌های و سریال‌ها و ...، همه ابزار انجام این تحریفات بزرگ در تاریخ بشر و اقوام می باشد.

در نشر اکاذیب راجع به معارف، احکام یا تاریخ اسلام و ایران، انقلاب اسلامی و ... نیز بر این باورند که چند نتیجه دارد:

یک - عده‌ای ساده لوح و نادان هستند، باور می کنند؛ پس به شدت فریب می خورند و منحرف می شوند؛ و استعمار و استثمار و استحمار فریب خورده، راحت است.

دو - عده‌ای که می دانند و بصیر هستند، به نفی و رد و تکذیب بر می خیزند که همین سبب نشر بیشتر مندرجات دروغ می گردد. می گویند: بالاخره هر کسی بخواهد رد و نقد کند، لابد مجبور است که یک بار همین دو نامه جعلی (یا هر دروغ دیگری) را بنویسد و سپس رد کند، و همین خود سبب گسترده‌ی نشر و فرافکنی و نقل قول افواهی می شود. [ما نیز به همین دلیل نامه را درج نمودیم که نقد کنیم].

سه - این دو گروه تمام امکانات خود (قلم، سخن، فضای مجازی) را به کار می‌گیرند تا یک دیگر را رد کنند؛ و این به غیر فضاسازی بهتر برای نشر بیشتر، به بستر سازی مناسب برای صف‌کشی‌ها و اختلافات منجر می‌گردد و عرصه را برای تنش ایجاد می‌کند، که آن هم غایت امید آنهاست.

هدف:

پس از حب به خداوند متعال و بالتبع به دین خدا، که فطری بشر است و در نهاد انسان سرشته شده است، حب به وطن و ملیت از همه شدیدتر است. چنان که انسان، همان‌گونه که از جان و مال در راه دفاع از دین خدا می‌گذرد، در راه دفاع از میهن و هویت ملی خویش نیز می‌گذرد. از این رو، وقتی می‌خواهند یک آلت‌رناتیوی علیه خدا و دین خدا عرضه کنند، هیچ جایگزینی (از پول، ثروت، رفاه، شهوت، قدرت، تئوری، حزب و ...) پیدا نمی‌کنند که قوی‌تر از حبّ وطن یا همان عرق ملی یا به تعبیر بین‌المللی "ناسیونالیته" باشد.

از این رو، به ویژه در جهان اسلام و بالاخص در ایران اسلامی و پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، تلاش گسترده‌ای جهت رویاروی جلوه دادن «دین و ملیت»، یا «اسلام و ایران»، به راه انداختند و بانه را نیز «حمله اعراب به ایران» قرار دادند. و در این راستا از هیچ دروغ، فریب، شایعه و تحریفی نیز ابا نکردند. و حال آن که هر عقل سلیمی می‌داند که اولاً خدا مرز ندارد، ثانیاً دین را خدا قرار داده، اما مرزها را ما تعیین می‌کنیم و مدام بزرگ‌تر و کوچک‌تر می‌شود؛ ثالثاً گرایش به دین خدا فطری است، پذیرش هر دین و آیین و مکتبی نیز باید متبنی بر عقل باشد و همه با انتخاب صورت می‌پذیرد، اما ملیت انتخابی نیست.

وقتی می‌خواهند گرایش به اسلام را غیر انتخابی نشان دهند، می‌گویند: چون در محیط اسلامی به دنیا آمدی مسلمان شدی - اما وقتی می‌خواهند ملیت را مقابل دین قرار دهند، دیگر نمی‌گویند: ایرانی بودن تو به انتخاب خودت نبود، چون در ایران به دنیا آمدی ایرانی شدی! در هر حالی که دومی صحیح است.

نکات:

- درباره جعل نیز باید به قول معروف گفت: «جعل هم، جعل‌های قدیم»، دست کم تشخیص جعلی بودنش کم یا زیاد دشوار بود، اما اینها آن قدر عجولانه و ناشیانه جعل می‌کنند که جز خود را نمی‌توانند فریب دهند.
- ۱- خط رایج در آن زمان عربستان خط آرامی یا سریانی بوده است اما نامه عمر به خط کنونی عربی است.
 - ۲- در هیچ از منابع قدیمی یا معاصر تاریخی، چنین نامه‌ای ثبت نشده است و حتی به آن اشاره نشده است؛ به نظر می‌رسد به بایگانی جدیدی دسترسی یافته‌اند!

۳- نامه عمر بدون بسم الله شروع شده که اصلاً مرسوم مسلمانان آن دوران (و اکنون نیست) و جالب آن نوشته «الله اکبر» را پرستش کن! خب جمله را کسی به کار می برد که اصلاً هیچ خبری از اسلام و دعوت آن ندارد و نمی داند که "الله اکبر" را پرستش کن، هیچ معنایی ندارد.

۴- یزدگرد در این نامه جعلی، به عمر و ... مزخرف گو می گوید! مزخرف به معنای زینب کاری و طلاکاری و ... است که واژه اش پس از حمله و ورود به کاخ ها به زبان فارسی آمد.

۵- در این نامه جعلی، به فاصله چهار ماهه دو جنگ اشاره شده، در حالی که فاصله میان دو جنگ مذکور، حدود هشت سال بوده نه حدود چهار ماه (جنگ قادسیه در سال ۱۴ هـ . ۶۳۵ م (فرهنگ معین، ج ۶، ص ۱۴۲۴) و جنگ نهاوند در سال ۲۱ هـ . ۶۴۲ م (تاریخ سیاسی ساسانیان، مشکور، ج ۲، ص ۱۳۷۴) روی داده است.

توجه: جالب آن که پس از انتشار این دروغ ها و مطالعه ی بازخوردها و نقدها، قصد در اصلاح می کنند، به طوری که تا کنون چند بار این نامه را اصلاح کردند و در اصلاحیه های اخیر، بسم الله را به ابتدای نامه عمر اضافه کردند و دعوت را با حذف "اکبر"، به پرستش الله تصحیح کرده اند که این خود حاکی از بیماری، مرض، غرض و بغض و دشمنی آنهاست.

ملاحظات:

الف - بی تردید اگر "دین = اسلام" نباشد، زیاد فرقی ندارد که بیست، پانزده یا چهارده قرن پیش، کدام کشوری به کدام کشور یورش برد، و آنها همین را می خواهند.

در چنین حالتی، حمله اعراب به ایران، مقوله ای خواهد بود مثل جنگ های ایران و روم باستان، یا حملات مکرر ایران به اعراب (به ویژه در دوران خسرو پرویز)، یا حمله مغول به ایران، یا حمله ایران به هندوستان، یا حمله انگلیس و امریکا و صهیونیسم بین الملل به ایران و سایر کشورها.

پس، اگر چه زیر نقاب حب ملی تلاش می کنند و شعار می دهند، اما نتیجه ی نهایی مطلوب آنها بی تفاوت کردن به همین تهاجمات به هویت ملی و حساسیت نسبت به تمامیت ارضی کشور می باشد.

امروزه چند ایرانی پیدا می کنید که اراضی جدا شده از خاک ایران، در دوران پادشاهی قاجار یا پهلوی را وطن خود بدانند؟! تاریخ جدا شدن استان های بزرگ و مبدل شدن آنها به کشورهای مستقلی چون آذربایجان، ترکمنستان، تاجیکستان، ارمنستان، افغانستان ... در دوران قاجار و نیز تاریخ جدا شدن خاک بحرین از ایران در دوران پهلوی دوم که بسیار نزدیک تر است! اما اینها از حمله اعراب به ایران بسیار می گویند (!؟) چرا؟ چون از یک سو می خواهند گرایش عقلی و فطری ایرانیان به اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله را مقابل عرق ملی آنان قرار دهند و از سوی دیگر به دنبال بی تفاوت کردن مردم نسب به هر تهاجمی می باشند. چرا که وقتی دین خدا

نبود، حق و باطل، تعریف چندانی ندارد. مردم خواهند گفت: تاریخ بشر همین است دیگر، هر که قدرتمندتر بود، محق‌تر است و به دیگران یورش می‌برد.

ب - هنوز چهل سال از عمر استقلال این کشور نمی‌گذرد، استقلالی که به خاطر اسلامگرایی مردم ایران، با شعار "الله اکبر" و اطاعت از مرجع دینی به دست آمد. استقلالی که مرهون اعتقادات و باور ایرانی‌ها به توحید و معاد و بالتبع نبوت، اسلام، قرآن و ولایت بوده و هست. اما، تا قبل از آن، ایران یکپارچه در تصرف امریکا بود، آن هم نه به عنوان یک کشور یا حتی یک ولایت وابسته و سرسپرده، بلکه به عنوان یک منبع اقتصادی و یک پایگاه نظامی مطلوب، چنان که تا قبل از آن، به ایران «ژاندارم منطقه» می‌گفتند.

قبل از دوران محمد رضا، در دوران پدرش و نیز دوران قاجار هم که ایران یکسره در سلطه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی نظامی انگلیس بود. ایران بیش از دو قرن اشغال و استعمار کامل را پشت سر گذاشت و انقلاب کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران و استقلال این مملکت هم که ایران هدف اصلی حملات نظامی، اقتصادی، تروری، فرهنگی، فتنه‌ها، توطئه‌ها و ... قرار گرفته و این جنگ هم چنان و با شدت هر چه بیشتر ادامه دارد.

خب این به اصطلاح ملی‌گرایان وطن دوست، که در همیشه‌ی تاریخ سر بر آستان و انگلیس و امریکا داشتند و هر گاه کشورشان با خطری مواجه شد، فرار کردند و به لندن و پاریس و لوس آنجلس گریختند، و هر گاه خطر توسط هموطنان مؤمن بر طرف شد، برگشتند و ضمن سهم خواهی کلان، علیه استقلال کشور خودشان و علیه اسلام عزیز که عامل اصلی این قدرت و پایداری می‌باشد، ضد تبلیغ و فتنه کردند، چرا هیچ گاه به این تاریخ اسف انگیز معاصر اشاره‌ای ندارند تا قدر اسلام و انقلاب اسلامی بیشتر مُدرک نسل‌های جدید گردد و تنها هم و غم‌شان، حمله اعراب به ایران است؟!!

ج - پس، این نامه‌ها و تاریخ‌های جعلی، حاکی از ضدیت و دشمنی تولیدکنندگان و نشر دهندگان، با اسلام از یک سو و با هویت ملی و تمامیت ارضی و استقلال کشور از سوی دیگر دارد.

گوناگون - مهر ۱۴۰۰

جوانی ۲۷ ساله هستم، با انبوهی از مشکلات (در ارتباطات، اشتغال، ازدواج و ...) که هر چه کردم، مرتفع نشد. امید داشتم و نماز می خواندم، آن را هم ترک کردم. نزد دعا نویس رفتم و آن هم فایده ای نکرد! بگوئید من چه کنم تا کمی طعم خوشبختی را بچشم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر با خدا قطع ارتباط کردید، ما چطور بگوئیم که چه کنید؟! از این طریق، ممکن است برخی از مشکلات حل شود، حتی ثروتمند نیز بشوید (که آن را نیز خدایی که با او قهر کرده اید می دهد)، اما حتماً خوشبخت نخواهید شد.

مشکلات:

گاهی وقتها انسان دچار یک بیماری، مانند سر دردی می شود که هیچ آزمایش و پزشکی نمی تواند تشخیص دهد که علت چیست؟ اما این یقین وجود دارد که این سر درد بدون علت نمی باشد. در هر حال بیمار عاقل، با صبر و استقامت به دنبال مداواست و یا دست کم شرایط را با حال خود وفق می دهد، اما ممکن است بیمار دیگری خسته شود و سرش را به دیوار بکوبد یا اقدام به خودکشی کند. مشکلات زندگی نیز همین طور هستند، هیچ کدام بدون علت به وجود نمی آیند؛ هر چند که ما دلایلش را ندانیم و فقط به حد اطلاعات خود دنبال اسباب و علل بگردیم. و البته بیشتر اوقات همان را هم که می یابیم، باز برای رفع اش اقدام قابل توجه و مؤثری نمی کنیم. بیشتر دوست داریم به جای هر تصمیم، اراده و عمل صالحی، یک دعایی یا وردی را بخوانیم و کارها درست شود!

حالا به اخلاق خدا و کار خدا نگاه کنیم. خداوند متعال قوم صالح را خیلی آسان امتحان کرد. گفت این رودخانه مال من است - شما هم بنده من هستید و یک شتر هم می فرستم. یک روز نوبت شما باشد تا از آب رودخانه بردارید و یک روز هم نوبت شتر. آن شتر در نوبت شما نمی آید، شما نیز در نوبت او، مزاحمش نشوید. اما

این قوم لجوج، نه تنها همین مقدار کم نیز ایمان نیاوردند و اطاعت نکردند، بلکه از روی عناد و لجبازی با خدا و نافرمانی، شتر را نیز پی کردند و البته همه دچار عذابِ هلاکت گردیدند.

حالا وضع برخی از ما نیز همین طور است، تا گرفتاری‌ها کمی زیاد می‌شود و علل بروز و راه کارهای خروج را نمی‌یابیم، به جای آن که اتصال به ربّ غنی، حکیم و رحیم را قوی‌تر و محکم‌تر کنیم تا گرفتاری سبب تزلزل، سقوط و هلاکت‌مان نگردد، همان ارتباط اندک را نیز قطع می‌کنیم و به جای ترک‌گناه، طناب وصل (صلاة) را قطع می‌کنیم تا زودتر و با سرعت بیشتر سقوط کن کنیم.

ذبح نماز:

شما در زندگی، بسیاری را دیده‌اید که وقتی گرفتار می‌شوند، نمی‌گویند: حالا با خدا معامله کنم و فلان گناه را کنار بگذارم، یا نمازم را اول وقت بخوانم، یا به پدر و مادر نیکی کنم، یا صله ارحام کنم، یا نماز شب بخوانم، یا صدقه و انفاق و دستگیری کنم... که اینها همه عللی برای رفع مشکلات و رشد است، بلکه سریعاً تصمیم می‌گیرد که نماز را ترک کند و فوری هم به این تصمیم عمل می‌کند! درست مثل پی کردن (کشتن) آن شتر، توسط قوم صالح است.

خدا فرمود: نوبتی برای خودت باش، دنبال معاش و کسب رزق و تمتع از دنیا باش، اما مرا فراموش نکن، خالق منم، رازق منم و بازگشتت نیز به سوی من خواهد بود - برای این که فراموش نکنی و مشغولیت‌های دنیا سبب فراموشی عمیق‌ترت نگردد، برایت نماز را قرار دادم، پس دقایقی هم برای نماز.

فرمود: این نماز، نه تنها مزاحم اوقات زندگی، تلاش برای معاش و... نمی‌شود، بلکه سبب روح گرفتن همه کارهایت و برکت هم می‌شود. پس نه به بهانه عبادت، تلاش و فعالیت و امرار معاش و صله ارحام و ارتباطات را ترک کن، و نه به بهانه آنها، نماز را ترک کن.

اما یک عده (مانند قوم صالح) اول نماز را ترک می‌کنند، حبل الله را پاره می‌کنند، اتصال را قطع می‌کنند، راه همان آب باریکه را نیز می‌بندند، بعد می‌پرسند: خب چرا اینجوری شد و حالا چه کنیم؟

پاسخ:

خب، پاسخ مشخص و روشن است.

با خود بگوئید: عجب نفس بر من غلبه کرد و وسوسه‌ی این شیطان لعین که دشمن من است نیز بر سرعت ضربه فنی شدنم افزود؟!!

با خود بگوئید: نه تنها من غیر از خدا کسی را ندارم، بلکه اساساً غیر از خدا همه خودشان حقیر، فقیر، مسکین و مستکین هستند و چیزی ندارند که بخواهد به من بدهند.

با خود بگویید: من در پی رودخانه‌ای خروشان هستم که مرا به دریا وصل کند، اما همین آب باریکه‌ی ارتباط را نیز خودم قطع کردم! حالا نه تنها به رودخانه و دریا نرسیدم، بلکه کم مانده از تشنگی هلاک‌گردم، و از این و آن می‌پرسم: پس چه کنم؟!

بعد به خود پاسخ دهید: خب این که کار سخت و شاقی نیست. بلند شو، تکبر را بشکن، سنگ جهالت و عناد را از جلوی راه آب بردار، اتصال را مجدد برقرار کن، تا اولاً زنده بمانی و هلاک نشوی و ثانیاً قدرت تعقیب تا سرچشمه را داشته باشی و ثالثاً برسی.

با خود بگویید: من که نباید از ترس مرگ، خودکشی کنم! این که جاهلانه و ابلهانه است. بلکه باید مُهلکات و مشکلات را کنار بگذارم. خب، خودم که چیزی ندارم، اگر داشتم که به این روز نمی‌افتادم، پس چرا با آن که دارد و می‌دهد، قطع کردم؟! پس بروم سریع و همین الان وصل شوم. همین الان.

مردم دو گروه‌اند، یا متصل یا منفصل و منقطع:

«وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

- و کسانی که با آنچه خدا دستور داده با آن پیوند شود می‌پیوندند (پیوند انسان با خدا، رسولان، امامان) «اولی الامر = ولایت»، خود و جامعه) و از پروردگارشان می‌هراسند و از سختی محاسبه (در قیامت) می‌ترسند.

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ

الْحَاسِرُونَ» (البقره، ۲۷)

- همان‌هایی که پیمان خدا را پس از محکم کردنش می‌شکنند (با احکام خدا پس از ثبوت آن به نقل و عقل، و حتی گاه پس از قبول و انجام مخالفت می‌کنند) و آنچه را که خدا فرمان داده وصل شود (مانند نماز و اتصال به اهل عصمت و ولایت علیهم السلام، ارحام، خویشان و ...) قطع می‌کنند و در روی زمین به فساد می‌پردازند، آن‌ها را زیانکارند.

دوستی که برزد:

دقت کنیم که گاه کسی از اساس دشمن است، مثل ابلیس و سایر شیاطین انس و جنّ که از اساس دشمن خدا و بندگان مخلص خدا هستند - گاه کسی دشمن نیست، اما از اساس غریبه است و هنوز خیلی کار دارد تا بیاید و نزدیک شود، چه رسد به این که دوست گردد - اما گاه کسانی پس از آشنایی، نزدیک شدن و حتی دوستی، به

ناگاه رشته محبت و طناب وصل (جبل الله) را قطع می‌کنند! می‌شوند «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ

وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» - همان‌هایی که پیمان خدا را پس از محکم کردنش می‌شکنند و آنچه را که خدا

فرمان داده وصل شود، قطع می‌کنند»، خب سرانجام اینها فساد و تباه کردن خودشان و دیگران (زمین) است و

جز خسران (از دست دادن اصل و فرع)، عاقبتی نخواهند داشت.

پس، سریع ارتباط قطع شده را وصل کنید، ارتباط وصل شده را تقویت کنید. با دو رکعت نماز، سپس استغفار (طلب عفو و پوشش) و سپس توبه (بازگشت و روی کردن به معبود محبوب)، آغاز نمایید. همین الآن و قبل از آن که نفس و شیطان مجدداً راه اتصال را سد کنند.

رفع مشکلات:

*** - بدیهی است که مشکلات زندگی تا نفس آخر هست، اما وقتی ایمان آمد، تقوا آمد، اتصال به غنی و کریم آمد، این مشکلات مثل پله‌های نردبان ترقی می‌گردند و یکی یکی با موفقیت پشت سر گذاشته می‌شوند. خدا دست بنده‌اش را می‌گیرد و او را بالا می‌برد. اما اگر ارتباط قطع شد، خب امید نیست، حتی اگر همه مشکلات ظاهری نیز مرتفع گردد، مثل هموار کردن و صیقل دادن راه سقوط می‌باشد.

*** - انسان در مسیر رشد، مایل است که سد و مانعی نباشد، به هر مانعی هم برسد، یا آن را از سر راه بر می‌دارد و دورش می‌زند - اما وقتی در سراسیمه افتاده، احتمال سقوط می‌رود، از خدا می‌خواهد که موانع و دست‌آویزها بسیار باشند تا ناگهان و با سرعت به قعر سقوط نکند و البته به دنبال طنابی (حبل و عروة الوثقی) می‌گردد که به آن چنگ زند، خود را حفظ کند و با آن بالا رود. پس اگر دستش را از طناب جدا کرد، سقوط حتمی است.

بلاهایی که بر سر يك شخص می‌آید تابع چیست؟ ۱- مکافات اعمال او ست؟ ۲- حکمت خداست و در آن خیر است؟ ۳- کفاره گناهان است و اجر اخروی دارد؟ یا ... مثلاً در يك تصادف فرزند يك مومن کشته می‌شود یا دو نوجوان در عربستان هتك حرمت می‌شوند یا اسید به صورت دختر بی‌گناهی مثل آمنه ریخته می‌شود و آینده‌اش تباہ می‌شود؟ پس چرا خداوند به این اشخاص کمک نمی‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر گاه یک سؤال عقلی، منطقی، حکمتی یا به قولی فلسفی را با دو، سه مثال خبری و محرک عواطف و احساسات مخلوط کنید و در نتیجه‌گیری نیز زیر سؤال بردن خدا را هدف بگیرید، حتماً به هیچ پاسخ متنقنی نمی‌رسید. چرا که موانع برای درک و فهم به وجود می‌آید.

در روان شناسی به این موانع می‌گویند: «مقاومت ادراکی خودآگاه یا ناخودآگاه» - در معارف می‌گویند: «حجاب‌های ادراکی» - در تبلیغات به این می‌گویند: «تأثیر اصل مجاورت» و ...

اگر دقت کنید، روش بحث و استدلال به اصطلاح روشنفکران پست مدرن همین است. یک گزاره‌ای را بیان می‌کنند که به ظاهر صبغی فلسفی دارد، سپس به جای اقامه برهان و دلایل عقلی، دو، سه تا مثال خبری

می آورند، تا مردم بر اساس تحریک عاطفی یا احساسی، بپذیرند و نه بر اساس منطق و دلیل و برهان عقلی، و اگر کسی پرسد حالا دلیل شما چیست؟ می گویند: در پست مدرنیسم، سؤال های بدون جواب، اشکالی ایجاد نمی کند!

الف - اکنون ببینید، از یک سؤال در خصوص این که بلایا، تابع چه عواملی هستند؟ ذهن منتقل می شود به دختر بی گناهی که روی صورتش اسید پاشیده شده است. در اینجا دیگر ذهن متوجه بررسی دلایل و سلسله علل نیست، بلکه حواس و عواطف غالب می شود. بعد در همین کورانِ خلجانِ احساس، سریع یک نتیجه ی ضد تبلیغی القا می شود و آن هم باز در قالب یک سؤال، که «چرا خدا کمک نمی کند؟!» حال آیا شما می توانید صورت مجروح آن دخترک را در نظر بگیرید و بحث از «علت و معلول» یا جامعه شناسی و رفتار شناسی و ... نمایید؟!

ب - خب اگر نصرت الهی به معنای سلب اختیار از جمیع انسان ها باشد، یا این که هر کجا دید ظلمی واقع می شود، سریع ظالم را هلاک کند که دیگر نه فرق امیرالمؤمنین علیه السلام شکافته می شد، نه جگر امام حسن علیه السلام تکه تکه می شد، نه سر امام حسین علیه السلام از تن جدا می شد ... و نه امریکا، انگلیس و اسرائیل می توانستند این همه جنایت، نسل کشی و کودک کشی کنند. آن دختر مجروح به اسید، یک نفر است و مجروحین انواع و اقسام بمب ها، هزاران نفر.

ج - در چنین حالتی [که خدا قهراً و جبراً مانع گردد]، دنیا، دیگر دنیا نبود. یا بهشتی بود که اصلاً در آن جهل و ظلمی نمی شود که خدا بخواهد کمک کند و جلوی او را بگیرد، بلکه همه سلامتی بود - و یا آن که یک نظام بی اصول بود، پس منهدم می شد. به طور حتم، با ضد و نقیض در تکوین و تشریح، نه تکامل و رشد معنا داشت و نه هدایت صورت می پذیرفت یا لزوم داشت.

فرض کنید که بگویند: خداوند متعال به شما عقل و شعور و منطق و وجدان داده است، وحی و پیامبر و کتاب و امام نیز داده است، قوه و استعداد "انتخاب و اختیار" هم داده است، امر و نهی به خوب و بد هم می کند، اما هر کار خلافی که بخواهی انجام دهی، او جبرش را حاکم کرده و نمی گذارد. وقتی خواستی صدقه بدهی، عقل و اختیار و دستت کار می کند، اما اگر دستت برای سرقت یا اسیدپاشی، یا بچه کشی به حرکت درآمد، سریع آن را خشک یا قطع می کند؟!!

بلایا و مصیبت ها:

درست است که منظور از واژه‌ی "بلا یا" در این سؤال و محاورات ما روشن است، اما بخت‌تر است بگوییم «مصیبت»‌ها؛ چرا که "بلا یا فتنه" یعنی امتحان. البته فرقه‌هایی هم دارند، لذا معمولاً به امتحانی که توأم با سختی باشد، بلا می‌گویند.

بله، انسان در مصیبت نیز امتحان می‌شود ولی هر بلا یا فتنه‌ای "مصیبت" نیست. مال و اموال و منصب و ... هر چه هست، بلا و فتنه هستند، یعنی ابزاری برای رشد و بالتبع زمینه‌ای برای امتحان هستند، اما خوشایند می‌باشند؛ ولی «مصیبت»، اصابت کردن تیری به هدف است، بریدن طناب وصل و غلقه است، و بلا معمولاً به امتحان‌های سخت توسط مصیبت گفته می‌شود.

علل بروز بلا یا (یا همان مصیبت‌ها):

در نظام علیّ و معلولی این عالم، تمامی عللی که در سؤال بر شمردید، برای وقوع بلا یا مصیبت هست، به اضافه علل دیگری که بر نشمردید و یا ما اصلاً از آن خبر نداریم.

*- اگر کسی با سرعت معینی، در خلاف جهت خیابان یا بزرگراهی حرکت کند، سبب "مصیبت" می‌شود، یعنی باعث می‌گردد که آن چه به آن «تصادف» می‌گوییم، رخ دهد و ضایعه‌ای بر جان و مال خودش و دیگران وارد شود. اما، بدانیم که در این عالم، هیچ امر تصادفی، به معنای اتفاقی بودن در کار نیست، همه روی محاسبات است. اگر کسی تصویر و حرکت آن خودرو را با مشخصه‌های خودش و خیابان و ... در یک برنامه‌ی کامپیوتری بنویسد، و با فیزیک و ریاضیات محاسبه کند، قبل و بدون وقوع حادثه، می‌تواند پیش‌بینی کند که این حادثه، در کدام نقطه و در چه لحظه‌ای اتفاق می‌افتد. حالا یکی بگوید: «پس چرا خدا کمک نمی‌کند و جلوی این تصادف را نمی‌گیرد، مگر خودروی مقابل چه گناهی داشت؟»

چنان گفته می‌شود: «چه گناهی داشت»، که گویی تمامی مصیبت‌ها و بلاها، فقط حاصل گناهان است و باید فقط شامل گناهکاران گردد؟! حال آن که می‌دانیم هیچ کس در این دنیا، به اندازه‌ی انبیای الهی، امامان و اولیای خدا و افراد صالح، بلا دیده و مصیب‌زده نبودند.

حکمت خدا:

البته که نظام خلقت، نظامی علیمانه و حکیمانه است. پس مقوله‌ی «حکمت خدا» را سطحی، احساسی و ژورنالیستی، مورد مطالعه قرار ندهیم.

وقتی به انسان "عقل و اختیار" می‌دهد، بر اساس علم و حکمتش، برخی از مقدرات (اندازه‌ها) را قطعی و جبری و برخی دیگر را «مشروط» می‌نماید. وگرنه اختیار معنا ندارد و نظام آفرینش نیز هم چنین.

از علم و حکمت و مشیت الهی است که حتماً و یقیناً انسان روح داشته باشد و در مدت حیاتش در این عالم، روح از بدنش مفارقت نکند. این حکمتی در جبر است - همین طور از حکمت خداست که "اگر" بهداشت و

سلامت را رعایت کرد، زودتر از موعد مقتضی مرگش نمیرد و اگر رعایت نکرد یا گناه کرد و یا خودکشی کرد، زودتر از موعد مقتضی بمیرد. "اگر" انسان کسب علم و خودسازی کرد، رشد کند، اما "اگر" شراب نوشید، عقلش ضایع شود.

پس اینجا سرنوشت‌ها مشروط به «اگر» شده، تا اختیار به کار آید و امتحان صورت پذیرد. این هم از علم و حکمت خداست.

حکمت خدا در نظام آفرینش این است که اگر مردم ایمان نیاوردند و سراغ گناه رفتند، زمینه برای سلطه‌ی فاسدان و فاجران و ظالمان بر خود آنها، فراهم شود.

حکمت خداست که شیطان بر مؤمن هیچ تسلطی نداشته باشد، اما راه نفوذ و سلطه‌اش بر هر کس که ولایت او را گردن نهد، باز باشد.

اگر مردم، شاهد انحراف شدند، شاهد ظلم شدن، شاهد چرخش و کرنش به سوی طاغوت‌ها و مفسدین شدند، اگر احکام الهی، از جمله امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، حتماً و یقیناً دچار ظلم ظالمین می‌شوند و در این کوران، گناه ظلم به کودکان، نیکان، صلحا، مؤمنین و ... نیز به گردن آنهاست.

فرض کنید که "مدیریت" یک دولت، از روی تدابیر حکیمانه نبود و بالتبع اقتصاد آن جامعه نه تنها دچار رکود، بلکه فلج شد. بدیهی است که شعله‌های آن، دامن تمامی آحاد جامعه را می‌گیرد و ترکش آن به خوب و بد، پیر و جوان و کودک و حتی نسل‌های بعدی اصابت می‌کند.

حال معنا و مصداق نصرت الهی این نیست که در چنین بحرانی، مؤمنین یا کودکان، دچار بحران مالی و فقر نشوند، کفار و مشرکین و منافقین دچار شوند؟ خیر. حضرت خدیجه علیهاالسلام نیز اگر به ظلم ظالمین، در محاصره اقتصادی شعب ابیطالب قرار گرفت، از شدت گرسنگی و تشنگی، رحلت می‌کند.

منتهی لطف و نصرت خدا بر مؤمنین این است که جلوی تزلزل و انحراف آنها را می‌گیرد، همان بلا یا و مصیبت‌ها را نیز سبب رشد و کمال می‌نماید و استقامت آنها را نتیجه می‌بخشد و خودشان را در دنیا و آخرت به فلاح می‌رساند.

کفاره گناه و اجر اخروی:

پس هر ابتلاء و مصیبتی و برای هر شخص یا جامعه‌ای، الزاماً سبب خیر و پاداش نمی‌گردد. بلکه نتایج به نسبت مؤمن و کافر متفاوت است. گاه خدا نعمت ظاهری کافر را زیادتر هم می‌کند، تا هم حجت تمام شود و هم به خاطر لجاجتش، با همان نعمت به اعماق جهنم سقوط نماید. گاه نعمتی را از مؤمنی می‌گیرد، تا او را جهت بیرون آمدن از امواج خروشان و مهلک، سبک کند.

«وَلَنْبَلُوَكُمْ بَشِيءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (البقره، ۱۵۵ و ۱۵۶)

ترجمه: و حتما شما را به اندکی از ترس و گرسنگی و کاهش از مالها و جانها و محصولات (درختان، یا ثمرات زندگی از زن و فرزند) آزمایش خواهیم نمود و شکیبایان را مژده ده * همان کسانی که چون مصیبتی بر آنها وارد شود گویند: همانا ما از آن خداییم (ملک حقیقی اوییم به ملاک آنکه خلق و حفظ و تدبیر امور و اعدام ما به دست اوست) و همانا به سوی او باز خواهیم گشت. گاه امتحان را آسان می‌گیرد، تا معلوم شود که بنده‌اش در این امتحان آسان نیز رفوزه است، و گاه سخت می‌گیرد، تا قابلیت رفتن به مرتبه بالاتر فراهم گردد. به قوم صالح می‌فرماید: شما این شتر را که کاری با شما ندارد، نکشید. آنها همین قدر هم ایمان ندارد و می‌کشند و همگی به عذاب هلاکت دچار می‌شوند:

«فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا * فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا * وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا»

- پیامبر خدا به آنها گفت: از آسیب به شتر خدا و منع وی از سیراب شدن در نوبت خودش بر حذر باشید * ما آنها او را تکذیب کردند و شتر خدا را کشتند، پس پروردگارش آنها را به کیفر گناهشان به کلی هلاک کرد و همه را با خاک یکسان نمود * و از عاقبت آن کار (هم از کسی) بیم ندارد. اما به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: تنها پسر عزیز و دل‌بندت را در راه من قربانی کن. و او را بابت این امتحان، مقام خلت و امامت می‌بخشد.

خداوند حکیم، به مشرک و کافر می‌فرماید که کفر و شرک را کنار بگذارید - به آنان که کنار گذاشتند، می‌فرماید: «حالا تسلیم حق شده و اسلام بیاورید» - به آنان که اسلام آوردند، می‌فرماید: «حالا ایمان بیاورید» - به آنان که ایمان آوردند، می‌فرماید: «در ایمان و اطاعت، اهل ولایت باشید» [يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - النساء، ۵۹] و به آنان که اطاعت می‌کنند، می‌فرماید: در تداوم اطاعت مراقب باشید، تا اعمال خود را باطل نکنید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ / محمد ص، ۳۳» و به آنان که همه این مراتب را با بلا یا و مصایب (امتحانها) گذراندند، می‌فرماید: حالا به رب‌تان باز گردید که او از شما راضی و شما از او راضی هستید. «ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً / خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد / الفجر، ۲۸»

اینها همه عین علم و حکمت خداست.

برایم سؤال ایجاد شده که چرا مردم بچه‌دار می‌شوند، بدون این که از خود بچه بتوانند بپرسند: «آیا دوست داری به دنیا بیایی؟»، حالا خودکشی هم که گناه بزرگی است. چرا والدین خود و فرزند را وارد ریسک بزرگی می‌کنند و...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

شاید این سؤال برای ذهن خودتان مطرح شده باشد، اما کثرت سؤال‌های مشابه نشان می‌دهد که به صورت یک جو، فراگیر و به صورت مستقیم و غیر مستقیم، به اذهان (به ویژه نوجوانان و جوانان) القا می‌گردد. پس باید در چرایی آن تأمل نمود.

این همان سؤالی که است که پیش از این در قالب «چرا خدا ما را بدون در نظر گرفتن میل و رأی ما خلق کرد» مطرح می‌شد، اما چون پاسخ آن در دل سؤال بود و نتیجه نمی‌داد، حالا در قالب این که چرا پدر و مادر، بدون رأی فرزند تصمیم به بچه‌داری می‌گیرند؟ مطرح می‌شود.

هدف:

حال لازم است ابتدا دقت کنیم که هدف اصلی این سؤال چیست؟ چه شده که اذهان را نسبت به خلقت و تولد خود بیزار می‌کنند و گاه خدا را جهت خلقتش و گاه والدین را جهت تصمیم به بچه‌داری مقصر می‌کنند؟! مسئله اصلی، همان طرح عظیم کم کردن جمعیت [تحدی نفوس] می‌باشد که در رأس اهداف و استراتژی‌های استکبار جهانی، برای ایجاد «حکومت واحد جهانی» به سرکردگی امریکا قرار دارد. البته این طرح مخصوص ایران نیست، بلکه کلّ جامعه بشری را در نظر گرفته است و جالب آن که درجه بندی هم کرده‌اند.

هشت میلیارد جمعیت، به نفع آنها نمی‌باشد، پس باید کاهش یابد و در گروه اول کاهش، مردمان مستضعف (که بالتبع نیازمند و مصرف کننده هستند)، که اکثریت آنها نیز در آسیا و آفریقا زندگی می‌کنند قرار دارند و بدیهی است که در میان آنها نیز جوامع مسلمان در اولویت هستند.

یک چهارم مردم دنیا مسلمانند، مضافاً بر این که در غنی‌ترین جغرافیای اقتصادی و حساس‌ترین جغرافیای سیاسی جهان زندگی می‌کنند. تعداد اینها باید بسیار تقلیل یابد.

دقت کنید که اگر چه سالیانه صدها هزار مسلمان را به انحای مختلف می‌کشند، اما مگر چقدر می‌توان کُشت؟! پس خودداری جوانان و میانسالان از ازدواج و بچه‌داری، خود بالاترین حد «تحدی نفوس» را برای آنان به ارمغان می‌آورد. فرض کنید سالانه ده میلیون نوزادی که می‌تواند به جمعیت اضافه شود، اضافه نشود. خب با بمباران اتمی نیز نمی‌توانند سالی ده میلیون بکشند.

و این ضد تبلیغ در حالی است که در جوامع امریکایی و اروپایی، برای ازدیاد نسل [اگر چه بدون ازدواج]، تبلیغ و هزینه می‌کنند، جایزه هم می‌دهند. برخورداری یک خانواده از سه، چهار ... و حتی شش فرزند، یک اعتبار ملی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی نیز محسوب می‌گردد.

چرا بچه‌کشی؟

درست است که استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل، به جنون قدرت و ثروت مبتلا شده و در مستی ریاست به سر می‌برند، اما چرا در عین این جنون و مستی، ازدیاد فرزند را در امریکا و اروپا تبلیغ می‌کنند و برای ما ضد تبلیغ؟! و چرا در تهاجمات، اهتمام به بچه‌کشی دارند؟! آیا نمی‌دانند این جنایت آنها را بیش از پیش در اذها عمومی منفور می‌کند؟!

چرا می‌دانند. منتهی بر این باورند که این جنایات و نفرت‌ها، با تغییر نسل‌ها از بین می‌رود. مگر امروز مردم نسبت به جنایات امریکا در هیروشیما یا ویتنام، چه احساس خاص و تأثیرگذاری دارند؟! اما آن چه باقی می‌ماند، کاهش نسل است. هر یک کودک، یعنی دست کم سه کودک در نسل بعد و ده‌ها کودک دیگر در نسل‌های بعدی.

پاسخ به سؤال:

خب، پس از اطلاع مختصر از «هدف» القای اینگونه سؤالات و شبهات، نوبت به پاسخ سؤال، به صرف خود سؤال می‌رسد.

*- ابتدا دقت شود که سؤال - هر چه که باشد - رسیدن به یک مجهول، از طریق معلومات هم موضوع و هم سنخ با آن است. به عنوان مثال: در یک صورت مسئله یک یا دو مجهولی، از اعداد معلوم، به عدد مجهول پی می‌برند، تا قضیه به «پیدا کنید پرتقال فروش را» ختم نگردد. از این رو، در یک صورت مسئله‌ی درست، آن چه که مجهول است، پاسخ می‌باشد، ولی این دلیل نمی‌شود که خود سؤال بی‌چارچوب، بی‌منطق و یا سؤال از امر محال باشد. به عنوان مثال: با خود بگویید: حال که مردم چنین می‌کنند و من معترض هستم، من عکس آن را انجام می‌دهم، یعنی اول از فرزند می‌پرسم که آیا دوست داری به دنیا بیایی؟ بعد اگر موافق بود، با همسر آمیزش می‌کنم، تا نطفه در رحم او جای گیرد، پرورش یافته و متولد گردد!

خب، معلوم است که این حرف هیچ منطقی ندارد و به لحاظ عملی نیز وقوع و یا انجام آن محال می‌باشد. در اینجا می‌گویند: «سؤال بی‌مورد و غلط است و اصلاً پاسخ ندارد». پس ذهن خود را به سؤالات غلط مشغول نماییم تا فرصت و امکانی برای توجه به حقایق داشته باشد.

خلقت:

پس این سؤال در قالب این که "خدا" چرا نظر من را نپرسید، بی منطق است. چرا که اولاً خداوند متعال در امرش از کسی سؤال نمی کند - ثانیاً سؤال برای معلوم شدن مجهول و افزایش دانایی است و خداوند سبحان کم ندارد تا از کسی بپرسد - و بالاخره این که اساساً انسان قبل از این که خلق شود، در عدم است. یعنی وجود ندارد که رأی، نظر یا میلی داشته باشد.

والدین:

میرفندرسکی در مورد دنیا و تمامی قوانین و موجوداتش گفت: «صورتی دارد آن چه در بالاستی»؛ بیان ژرف و قشنگی است. بالاخره انسان این پایین با خلقت و نیز جبر و اختیار آشنا می شود. تولد نیز صورت زیرین همان خلقت است. خلقت، در اختیار و با رأی مخلوق نیست. فرزنددار شدن، حق طبیعی پدر و مادر است، پس آنها بر اساس علم و حکمت و اراده‌ی خود تصمیم می گیرند. نوزاد نیز قبل از انعقاد نطفه و به دنیا آمدن، وجود خارجی ندارد که کسی از او سؤال، مشورت یا کسب اجازه‌ی بنماید. پس سؤال غلط است.

ریسک:

فرزنداری، حمل بر "ریسک" شده است تا ترسی را القا کند. اما به فرض که ریسک باشد، حالا (بدین معنا) کدام فعل انسان "ریسک" نیست و اصلاً کی گفته که ریسک بد است؟! نوشیدن یک جرعه آب نیز ریسک است، چون ممکن است گلوگیر شود و بکشد. حال آیا مردم آب ننوشند؟! تحصیل و کسب علم نیز ریسک است - ازدواج و اشتغال هم ریسک است - حتی دو رکعت نماز هم ریسک است، چون ممکن است با ریا، غفلت، کسلی و ... توأم گردد.

*- ریسک یعنی، انجام عملی که از یک سو نتیجه آن معلوم نیست و از سوی دیگر نسبت خوب یا بد بودنش مساوی است.

از این رو، اگر چه می گویند: «تجارت ریسک است»، اما اگر با مطالعه، محاسبه، دقیق و درست انجام پذیرد، ابتدا ضریب ریسک پایین می آید و سپس از مرحله ریسک خارج می شود. نوشیدن یک جرعه آب، یا ازدواج، یا اشتغال و هر کار دیگری نیز همین طور می باشد.

فرزند:

برخورداری از فرزند هم نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد. شهوات گوناگی چون خوردن، خوابیدن و جماع، نیاز طبیعی بشر است که عدم رفع آن موجب هلاکت می باشد؛ همین طور برآوردن غیر طبیعی آن نیز موجب ضرر و زیان و خسران است، اما درست برآوردنش، موجب رشد، سلامتی و کمال می گردد.

از این رو، "دین الهی" برای برآوردن آنها تعلیمات و آداب و احکامی دارد، علم نیز دستاوردها و توصیه‌های بسیاری در خوردن، خوابیدن و جماع دارد، تا مفید واقع شود، نه مضر یا ریسک. ازدواج، تشکیل خانواده و برخورداری از فرزند نیز، طبیعی‌ترین نیاز هر زن و مرد و جامعه‌ای می‌باشد. نیازی غریزی (حیوانی) و فطری (انسانی). پس باید درست برآورده شود. از این رو "اسلام عزیز" برای آن دستورالعمل‌هایی دارد و علم (پزشکی، بهداشت و سلامت، روانشناسی، خانواده، تعلیم و تربیت و ...) نیز به دستاوردهای بسیاری رسیده و توصیه‌هایی دارد.

حاصل:

آن کسی که نیاز و میل به خوردن، خوابیدن، آمیزش، تولید مثل، کار، سرمایه و ... را بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده خود در انسان قرار داد، کار اتفاقی و عبث نکرد؛ بلکه اینها همه ضروریات حیات و رشد بود که هم نیاز و میل به آن را در خلقت انسان سرشت؛ و هم اسباب برآوردن این نیازها را مهیا نمود و هم در برآوردن درست آن، فواید و بهره‌های فراوان قرار داد، که اگر چنین نبود، دیگر رشدی هم نبود.

«رُزِقَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَبْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْخَرْبِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتهیات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آنکه اینها وسیله برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

نکته:

مادی - بشر وقتی قصد کاشتن درخت سیبی می‌کند، یا زراعت گندم می‌کند، یا به تولید و پرورش دام و طیور اقدام می‌کند یا ...، اصلاً از آنها نمی‌پرسد: «آیا دوست دارید تولید شوید؟»

معنوی - بشر وقتی مدرسه و دانشگاه تأسیس می‌کند، آموزش را تا مرحله‌ای اجباری و پس از آن اختیاری می‌کند، یا مؤسسات علمی - پژوهشی یا تحقیقاتی تأسیس می‌کند و ...، اصلاً نه از آنها می‌پرسد که آیا دوست دارید ایجاد شوید - نه از کودک می‌پرسد که آیا دوست داری دست کم سواد خواندن و نوشتن و شمردن بیاموزی - نه از جامعه بشری سؤال می‌کند که آیا مایلید به یافته‌های علمی و کشفیات گوناگون بیشتری برسید؟ چرا که خودش نیاز، لزوم، ضرورت، فضیلت و زیبایی را تشخیص می‌دهد. خدا او سمع (شنوایی)، بصر (بینایی)، فتواد (عقل و قلب) و وحی داده است.

اما همین بشر [در صورت جهل و تکبر] به خدا که می‌رسد، معترض می‌شود که «چرا از من نپرسید؟ چرا رأی و نظر مرا نگرفت؟ یا اکنون چرا طبق اوامر من عمل نمی‌کند؟!»
خب این دیگر سؤالی بی‌منطق و از امر محال است که مبتنی بر جهل از یک سو و تکبر از سوی دیگر می‌باشد.

باوجود فعالیت زیاد شبکه‌های اجتماعی در خصوص معرفی کوروش به عنوان پیامبر ایرانیان و مقایسه فراوان بین او و حضرت محمد (ص) و سوال جوانان که چرا باید از یک پیامبر عرب پیروی کنیم بهترین راه برای معرفی پیامبر (ص) به عنوان بهترین الگو بشریت چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در شبکه اجتماعی نوشتند که کوروش پیامبر ایرانیان ...، حالا ایرانی مسلمان می‌خواهد بدود که مبحث مفصل توحید و نبوت و خاتمیت را تدریس و تبلیغ نماید (!؟) - بعد در شبکه می‌نویسند: زرتشت پیامبر ایرانیان ...، بعد ایرانی مسلمان می‌خواهد دنبال بحث تفاوت «دین با ملیت» بدود و تاریخ را بیاورد و قرآن و اوستا و گات‌ها را بخواند و پاسخ دهد - بعد در شبکه می‌نویسند: داریوش اول ...، دوباره این مسلمان بیچاره و ساده می‌خواهد بدود! بعد می‌نویسند: پیامبر اسلام عرب بود، ما چرا از عرب تبعیت کنیم؟ حالا مسلمان می‌خواهد بدود و تفهیم کند که او شما را به ملیت‌اش دعوت نکرده است که شما از عرب تبعیت کنید، به توحید و معاد و عقل و شعور دعوت کرده است؛ دوباره می‌نویسند ... - خب بدیهی است که دشمن به این منفعل کردن خوشحال می‌شود و به این انفعال ما، اول خودش می‌خندد.

هیچ توجه داشته‌اید که اغلب سازندگان این مزخرفات، اصلاً به خدا نیز اعتقادی ندارند که بخواهند به پیامبر ایرانی با عریش اعتقاد داشته باشند؟ و آیا می‌دانید که حتی عرق ملّی ندارند و برای خودشان هویت ایرانی نیز قائل نیستند، وگرنه در عین اقلیت، به جنگ فرهنگ و اعتقادات عمیق ملت هشتاد میلیونی خود نمی‌آمدند. چنان دم از "ایرانی" می‌زنند، که گویا جز خودشان و کوروش، دیگر هیچ کس در این سرزمین زندگی نمی‌کرده و هیچ کس چیزی نمی‌داند؟! ایرانی هم نیستند؛ کدام ایرانی، هموطنان خود را ینقدر تحقیر، تحق و استهزاء کرده و در تحریف و فریبش اقدام می‌کند؟!!

الف - کوروش پیامبر باشد یا نباشد، زرتشت پیامبر باشد یا نباشد، ذوالقرنین کوروش باشد یا نباشد و ... چه فرقی دارد؟! پیامبر یعنی فرستاده‌ی خدا، نه نماینده یک ملیت در مجلس آن کشور.

ب - خوب است که حالا در همین عصر خودمان، یک چهارم از مردم جهان که در غرب زندگی می‌کنند، پیرو دین حضرت عیسی علیه السلام هستند که در اصل فلسطینی بود - یک چهارم مردم دنیا مسلمان هستند که

بیش از نیمی از آنها از نژاد عرب نمی‌باشند - حدود یک پنجم یا بیشتر از مردم جهان که اغلب در شرق جهان زندگی می‌کنند، از شخصی به نام "بودا" پیروی می‌کنند که خودش نیز ادعای پیامبری نداشت و در اصل اهل نپال بوده است. بخش گسترده‌ی دیگری هندو هستند، بخش قابل توجهی، هنوز گاو و مجسمه آلت تناسلی و ... را می‌پرستند ... و قشر کثیری حتی بدون آن که خودشان بفهمند، فرعون پرستند، شیطان پرستند و به دین امریکا و انگلیس و فراماسون و صهیونیسم بین‌الملل هستند.

اما نوبت به اسلام که می‌رسد، برای ما پیامبر ایرانی و غیر ایرانی مطرح می‌کنند، شناسنامه می‌آورند و اگر کم آوردند، هر کس را که خوش‌شان آمد و به کارشان خورد، پیامبر می‌نامند و عرب و عجم می‌کنند!

ج - خداوند متعال یکصد و بیست و چهار هزار نبی فرستاده است. از این تعداد نام ۲۶ نبی و رسول در آیات قرآن تصریح شده و نام چند نبی دیگر که در احادیث اهل عصمت (به اضافه آن چه در تاریخ ادیان آمده)، شاید به یکصد یا دویست نرسد. حال آیا اینان که مرتب پیامبر سازی می‌کنند، وحی جدیدی از جانب خدا گرفته‌اند و یا به اسناد و شواهد وحیانی تازه‌ای دست یافته‌اند؟!

د - این یکصد و بیست و چهار هزار نفر، که نام ۲۶ نفر از آنان در قرآن و چند نفر دیگر در احادیث و منابع تاریخی بیان شده است، همه انبیای الهی بوده‌اند، حال فرض کنید یک عده نام یک، یا سه، یا پنج نفر را بیاورند و اصرار کنند که الا و لابد، چون هموطن ما بوده‌اند، حتماً از انبیا می‌باشند! شما هم بگویید: به فرض که باشند، چه چیزی تغییر می‌کند؟

سایر انبیا، اسم و ملیت‌شان هر چه باشد، دیگر از انبیا و رسولان اولی‌العزم و صاحبان شریعت و کتاب، چون حضرات ابراهیم، موسی و عیسی که والا مقام‌تر نبوده‌اند، در هر حال تمامی موحدین، باید به «خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله» بگردند. خواه در کشور قدیم یا جدید آنها، انبیایی دیگری بوده باشند یا نبوده باشند.

آرامگاه ۳۳ تن از انبیای الهی، در محدوده فعلی ایران ما ثبت شده است، و حال آن که محدوده ایران در آن زمان بسیار گسترده بوده و در آن دیار نیز آرامگاه‌هایی وجود دارد. حال چه کنیم، بگوییم، انبیای الهی برای، فقط ایرانی‌ها هستند، و به هر کدام که دوست دارید رجوع کنید، اما مبدا به اسلام بگردید، چون نبی و رسولش ایرانی نبوده است؟ کدام پیامبر خدا، مردم را به "ملیت" و "نژادپرستی" دعوت کرده است؟! در "دین این مدعیان"، بندگان تعیین می‌کنند که نبی، رسول و دین الهی چه اشخاصی باشند، نه این که خدا برای آنان تعیین کند.

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (الأحزاب، ۴۰)

- محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

آیا درست کردن فیلم ۶۲ میلیاردی در این وضعیت و کلا درست است؟ این سخن بین مردم مطرح است. کشور ما با این وضعیت اقتصادی که دارد درست است که ۶۲ میلیارد هزینه یک فیلم شود؟ آیا این فیلم هزینه تولیدش را در می آورد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این شبهه‌ی نقدگونه، سخن بین مردم نیست، مردم اگر درست و خوب نمی دانستند، استقبال نیز نمی نمودند. اگر صد نفر نشسته باشند پای یک مجموعه از شبکه‌های فضای مجازی، و یک شبهه، سؤال یا انتقادی را برای صدها هزار نفر بفرستند که نامش نمی شود "مردم". همه روزه ده‌ها پیام تبلیغاتی دریافت می کنید مبنی بر این که مطلب شما را برای ده، بیست و یا حتی بیست و پنج میلیون نفر می فرستیم! آیا اگر کسی این کار را کرد، می شود "مردم" یا می شود "جو"؟

آیا دست کم در این کشور خودمان و پس از انقلاب اسلامی، هیچ سخن مخالف و ساز ناکوکی و صدای ناهنجاری را شنیده‌اید که به نام «مردم» مطرح نشود؟ حتی گروهک‌های تروریستی یا جریان‌های انحرافی نیز هر چند اقلیت باشند، نام "مردم" را روی خود می گذارند! آیا تا به حال ندیدید و نشنیدید در حالی که مردم فریادی دارد و رهبر نیز همان را بیان می دارند و یا رهبری موضعی را اعلام می کند و مردم یکپارچه حمایت می کنند، ناگاه یکی می آید و با کمال وقاحت مدعی (در نوشتار یا کلام) می شود که مردم چنین می خواهند یا چنین می گویند؟!

چه کاری در این اوضاع صحیح است؟

اول بگویند که در «این اوضاع» یعنی چه؟ چه اوضاعی در اینجا هست که حتی در کشورهای قدرتمند اقتصادی و صنعتی نیست؟! بی کاری، تورم، رشد نرخ فقیر، کاهش نرخ اشتغال، مشکل مسکن یا ...؟
دوم بگویند: اصلاً از نظر آنها چه کاری صحیح است؟
به سؤالات و شبهات این چند ساله دقت کنید، هر چه داریم [معنوی و مادی] را می گویند: «آیا صحیح است در این اوضاع ...؟» به عنوان مثال:

- آیا صحیح است در این اوضاع، بودجه علمی و تحقیقاتی و نظامی را افزایش دهیم؟
- آیا صحیح است در این اوضاع، انرژی اتمی داشته باشیم؟
- آیا صحیح است در این اوضاع، مردم مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل بگویند؟

- آیا صحیح است در این اوضاع، ما از فلسطین، لبنان، سوریه، بحرین و یمن حمایت کنیم؟
 - آیا صحیح است در این اوضاع، مردم به حج یا زیارت بروند؟
 - آیا صحیح است در این اوضاع، مردم مراسم عزاداری محرم، یا مولودی نیمه شعبان بگیرند؟
 - آیا صحیح است در این اوضاع، مردم برای بازسازی حرم‌های با بمب ویران شده هزینه کنند؟
 - آیا صحیح است در این اوضاع، کتاب خوب تألیف و چاپ کنیم؟ فیلم خوب بسازیم و ...؟
- جالب آن که برای توجیه خود، مرتب آمار گرسنگان را می‌دهند، تا احساسات را تحریک کرده و در مقابل هر منطقی قرار دهند. **پس در این اوضاع چه کاری صحیح است؟** شبانه روز آش رشته و خورشت قیمه پخت کنیم و خیرات نماییم؟

آیا صحیح این است که به جای رشد همه جانبه در مملکت، که خود سبب افزایش اشتغال، فراوانی ثروت و کاهش فقر و گرسنگی می‌شود، دائم علیه هر موفقیتی ضد تبلیغ و سیاه نمایی کنیم و یا هر چه به دست آوردیم، از دست بدهیم و هر چه ساختیم، نابود و ایران کنیم؟

آیا صحیح این است که به جای «جهان بینی توحیدی و اسلامی»، جهان بینی شکمی را برگزینیم؟! اگر با گلوله‌ای، مغز ما را متلاشی کردند - با قلمی، ذهن ما را منحرف کردند - با فرهنگی، ملت را نابود کردند - با صنعت یا تحریمی، ملت را تحت فشار قرار دادند تا به استعمار و استثمار درآید، چه باید بکنیم؟ فقط نان بپزیم و ساندویچ درست کنیم؟!

فیلم ۶۲ میلیاردی:

آن چه مدعی هستند که مردم می‌گویند یا سؤال می‌کنند، خطی است که «هالیوود» داده و دو گروه دشمن و نادان، آن را ترویج می‌کنند.

قبل از تمامی منتقدان و مخالفان نامی و مطرح، هالیوود که کلاً در اختیار صهیونیست بین‌المللی می‌باشد و حتی هیچ فیلم کم‌دی یا انیمیشن را بدون اهداف، اغراض و پیام‌های سیاسی تولید نمی‌کند، علیه فیلم محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله، ساخته آقای مجید مجیدی موضع گرفت و چون نمی‌توانست متن قصه، تدوین سناریو ... و بالاخره ساخت این فیلم را به لحاظ محتوایی و فنی، مورد انتقاد قرار دهد، از هزینه‌ی بالای آن سخن گفت و آن هم به گراف.

هالیوود رپورتر مدعی شده بود که ساخت فیلم «محمد رسول الله» ۳۰ میلیون دلار معادل ۱۰۰ میلیارد تومان هزینه برداشته است و رسانه‌های غربی، به ویژه رسانه‌های فارسی زبان صهیونیستی، بلافاصله این خبر را پخش کردند و روی آن مانور آمدند. [البته ۶۲ میلیارد تومان، کمتر از ۲۰ میلیون دلار می‌شود].

برای فیلم پایان دنیا (At World's End) بیش از ۳۴۰ میلیون دلار هزینه شد، هم چنین برای اسپایدر من (Spider-Man) که حلقه‌ای از زنجیره فیلم‌های منجی سازی امریکایی است، ۳۹۴ میلیون دلار هزینه شد و

....

سالانه میلیاردها دلار در مراکزى چون هالیوود - بالیوود - چینه چیتا (ایتالیا) ... و نیز شبکه‌ها تلویزیونی و ویدئویی، هزینه تولید فیلم علیه اسلام و مسلمین می‌شود و محاسبه سود نیز مبتنی بر بازگشت تخریب فرهنگ و فرهنگ‌سازی مطلوب است. آیا مردم هموطن ما، مخاطب تولیدات آنها نیستند و یا رباط هستند و هیچ تأثیری نمی‌گیرند؟!

بدیهی است که هالیوود، (و کلاً دشمنان)، فیلم «محمد رسول الله» صلوات الله علیه و آله را بر نمی‌تابند. چرا یک کارگردان ایرانی باید بتواند ۲۰ میلیون دلار هزینه کند و فیلمی بسازد که در عصر گستره‌ی "اسلام هراسی" به ویژه در غرب، پیامبر عظیم الشان اسلام را مطرح نماید، آن هم به گونه‌ای تأثیرگذار و تحسین برانگیز؟! آن هم با تکیه بر دوران کودکی و نوجوانی و قبل از نبوت و رسالت، که وارد عرصه‌ی اختلافات مذهبی نگردد.

کارگردان مجید مجیدی می‌گوید:

آقای مجید مجیدی، در دانشگاه مک گیل کانادا و در خصوص هزینه‌ی این فیلم، سخن جالبی دارد که اگر چه به مذاق برخی خوش نیاید، اما واقعیت است. سخنی که از سو پاسخ «در این اوضاع» می‌باشد و از سوی دیگر، پاسخ به هزینه برای صنایع و نیز کارهای فرهنگ ساز. او گفت:

«هزینه ساخت این فیلم به اندازه دو پنت هاووس در تهران و به اندازه بیست سی تا پورشه بچه پولدارهای تهرانی است.»

بازگشت سرمایه:

برآورد تهیه کننده و کارگردان این فیلم، بسیار امیدوار کننده است، تا جایی که اگر حتی یک دهم پیش‌بینی آنها محقق گردد، بیان سودآور بودن سرمایه گذاری برای ساخت این فیلم می‌باشد. آقای مجیدی در همان دانشگاه گفت: «اگرچه فیلم «محمد رسول الله(ص)» با نگاه سود دهی ساخته نشده است ولی با درخواست‌هایی که کمپانی‌های مختلف برای نمایش این فیلم در کشورهای مختلف داشته‌اند بیش از ده برابر هزینه خود را در خواهد آورد.»

و البته استقبال داخلی و خارجی از این فیلم، حاکی از آن است که محاسبات غلط نبوده است. خب حالا آنان که می‌گویند: «آیا در این اوضاع ...، خوشحال می‌شوند که چنین بازگشت سرمایه‌ای و آن هم ارزی صورت می‌گیرد؟»

هزینه و سود حاصله:

خب، از نظر اقتصادی (ریالی و دلاری) وضعیت مشخص شد، اما در هیچ کجای دنیا، سود حاصله فقط با رقم ریال یا دلار محاسبه نمی‌گردد.

مگر این همه فیلم و سریالی که جهت انحراف افکار عمومی جهانیان - گسترش رذالت - ترویج فرهنگ منحط امریکایی - بی هویت کردن ملت‌ها - ترویج فرهنگ فساد و لاپالایی‌گری - ضد تبلیغ علیه اسلام، مسلمین و به ویژه جمهوری اسلامی ایران و و ایرانیان و ... می‌کنند، بازگشت ریالی یا دلاری در گیشه دارد؟ حتی در قالب پولی نیز آنها محاسبه می‌کنند که برای ایجاد یک جریان از راه‌های دیگر، چقدر باید هزینه کنند و بازگشت آن چه مقدار [کمی یا کیفی] خواهد بود؟

خب ما چرا همه جانبه محاسبه نکنیم؟ اصلاً فرض کنیم که این فیلم را به صورت رایگان، در تمامی کشورها به اکران بگذارند و سپس رایگان در شبکه‌های تلویزیونی پخش کنند. آیا بازگشت آن برای ما [در این اوضاع]، به مراتب بیشتر از ۶۲ میلیارد تومان نمی‌باشد؟

هزینه‌ها:

فوتبال: فوتبال یک ورزش فرهنگ‌ساز و البته یک سرمایه‌گذاری اقتصادی می‌باشد. کشورهایی چون آلمان و اسپانیا، سالانه حدود ۴۰ میلیارد یورو، از ورزش فوتبال کسب درآمد دارند و ده‌ها هزار فرصت شغلی ایجاد کرده‌اند و البته سود فرهنگی و فرهنگ‌سازی خود در ورزش، صنعت گردشگری، محبوب شدن در اذهان عمومی و ... را نیز می‌برند.

ما چه کردیم؟! آمارهای رسمی سازمان لیگ فوتبال ایران از هزینه باشگاه‌های حاضر در لیگ برتر نشان می‌دهد طی فصل ۹۳-۹۴، مبلغی معادل ۳۲۰ میلیارد تومان هزینه شده است که ۹۰ درصد آن به دستمزد بازیکنان و مربیان اختصاص یافته است، نه ساخت ورزشگاه‌ها، ارتقای سطح فوتبال کشور و خب، بازگشت مالی و غیر مالی سرمایه چقدر بود؟ حالا اگر بگوییم: «آیا درست است در این اوضاع ...» چه می‌گویند؟

سیگار و قلیان و لوازم آرایشی: حالا فوتبال، فوتسال، والیبال و ... صبغهی ورزشی دارد، سیگار و قلیان و لوازم آرایشی چه؟

در مملکت ما سالانه بیش از ۴ هزار میلیارد تومان سیگار دود می‌شود (قلیانی که مُد شده بماند) و البته بخش بیشتر آن قاچاق (صدور ارز) می‌باشد، رقمی که با آن بیش از شصت فیلم وزین و گرانی چون «محمد رسول الله صلوات الله علیه و آله» می‌توان ساخت و عالم سینما را در جهان فتح کرد.

به مملکت ما سالانه یک میلیارد و سیصد میلیون دلار (یا بیشتر) لوازم آرایشی و بهداشتی (نه دارو) وارد کشور می‌شود که فقط ۲۰۰ میلیون دلار آن به صورت قانونی است! یعنی هزینه تولید شصت فیلم گران و وزین دیگر.

اما اگر بگویند: «آیا این درست است که در این اوضاع اقتصادی کشور، برای فوتبال هزینه کنیم - سیگار و قلیان بکشیم - این آرایش‌های زشت و خفن را بنماییم - آنتالیا و مالزی برویم و ... / فریادشان بلند می‌شود که تفریح نداریم، دموکراسی نداریم و اما وقتی یک فیلم خوب و جهانی که رنگ و بویی از اسلام داشته باشد، تولید می‌گردد، فریاد محاسباتی و آماری‌شان بلند می‌شود و احساسات‌شان به نقطه جوش می‌رسد! و دشمنی آشکار می‌گردد.

چرا سایت شما بخش اقتصادی ندارد؟ منظور از پول بدون پشتوانه چیست؟ چرا قبلاً طلا پشتوانه پول بود؟ آیا جایگزینی برای پول و طلا وجود دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متأسفانه این پایگاه ضعف‌ها و کاستی‌های بسیاری دارد که جبران آنها توان می‌خواهد. توان علمی نیز مستلزم آن است که از کارشناسان متخصص بهره ببریم و آن هم هزینه دارد، به هر کجا هم که رجوع می‌کنیم، هر چه آیه و قسم می‌خوریم که این پایگاه موفق است، مردم و به ویژه جوانان و از جمله دانشجویان، استقبال بسیار خوبی دارند و البته مطالبات و نیازهای بسیاری هم دارند که باید پاسخگو بود، فایده ندارد. برنامه‌های بسیاری برای این پایگاه داشتیم که هنوز توفیق حاصل نگردیده است. البته اکنون در بخش «متفرقه و اجتماعی، به این موضوعات پرداخته می‌شود، تا در فرصت‌ها و امکانات مساعدتر، تفکیک شوند». در هر حال ملتس دعای خیر شما عزیزان هستیم.

پول بدون پشتوانه:

پول بدون پشتوانه (fail money)، به پولی گفته می‌شود که ارزش آن را دولت تعیین می‌کند و بالتبع الزاماً متکی به پشتوانه‌های مالی و اقتصادی و سرمایه‌های یک کشور نمی‌باشد.

روند تغییر پشتوانه پول، به زبان ساده:

* - در گذشته‌های نه چندان دور، طلا و نقره، که قیمت جهانی دارد، پشتوانه ارزش پول بود. یعنی اگر دولتی در خزانه‌ی خود یک میلیارد یا هزار میلیارد [تومان، دلار، ین یا ...]، طلا و نقره داشت، به همان میزان یا کمتر پول چاپ می‌کرد و آن را در بازار به گردش می‌انداخت و با سود حاصله نیز پشتوانه‌ی طلا و نقره را افزایش می‌داد تا بتواند پول بیشتری چاپ کند.

*- با گسترش تجارت بین‌الملل، ارز کشورهای دیگر نیز جزو پشتوانه پول قرار گرفت. به عنوان مثال اگر خزانه بانک مرکزی دولتی، یک میلیارد طلا، یک میلیارد نقره و یک میلیارد ارز خارجی داشت، پس از محاسبه میزان پول کشور خود در خارج و به دست آوردن تفاضل، پول چاپ می‌کرد.

*- با گسترش و تنوع فعالیت‌های اقتصادی، به ویژه در صنعت، «تولید ناخالص ملی»، شاخص محاسبه‌ی قدرت اقتصادی یک کشور قرار گرفت و میزان ثروت یا بدهکاری و ورشکستگی نیز با تطابق بدهی‌های خارجی و میزان تولید ناخالص ملی محاسبه گردید.

*- با گسترش و قدرت سیاسی نظام‌های سرمایه‌داری از یک سو و نیز گسترش کمی و کیفی نظام بانکداری (که خود قدرتمندترین سرمایه‌گذاری می‌باشد) از سوی دیگر؛ مقوله‌ای به نام «اعتبار»، بیش از طلا، نقره، ارز و درآمد ناخالص ملی، به عنوان پشتوانه پول قرار گرفت.

ملاحظه: سیستم بانکی [و بالتبع اعتبار بانکی]، مبتنی و متکی بر نظام مالی ربوی (ربا) بنا شد. در این سیستم، میزان مطالبات و دیون بانک‌ها، با برآورد میزان «نرخ ربا» محاسبه گردیده و سطح اعتبار روی کاغذ و در محاسبات را مضاعف می‌نماید و به همین ترتیب بانک‌ها پول بیشتری چاپ می‌کنند. به عنوان مثال: اگر یک میلیارد دلار مطالبات با سر رسید یک ساله داشته باشند و نرخ بهره‌ی آن نیز صد میلیون دلار باشد؛ ۱/۱ میلیارد دلار پول چاپ می‌کنند.

*- به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، و استقرار نظام سلطه‌ی امریکا، و شاخص قرار دادن «نرخ دلار» برای تمامی محاسبات اقتصادی و انجام معاملات در سطح بین‌الملل، بانک مرکزی و نظام مالی امریکا توان و فرصت یافت تا هر گاه خواست، بدون هیچ پشتوانه و محاسبه‌ای، پول چاپ کند و اقتصاد جهان را حول محور پول بدون پشتوانه‌ی خود (fail money) قرار دهد.

*- بالتبع کشورهای دیگر نیز اقدام به چاپ بی‌پشتوانه‌ی پول خود کردند. حال اگر کشوری به لحاظ اقتصادی و سیاسی در سطح بین‌الملل قدرتمند بود (مثل انگلیس)، همان پول بدون پشتوانه را در بازار جهانی به جریان انداخت و اگر قدرتمند نبود، مصرف داخلی نمود (مثل ایران، ترکیه و ...).

***- پس از سلطه امریکا بر اقتصاد جهان، ارزش دلار را دولت امریکا تعیین کرد و ارزش تمامی ارزهای جهان، به تناسب دلار محاسبه گردید.

جایگزین برای پول و طلا:

"طلا"، یک محصول معدنی است، مانند سایر فلزات. وجود خارجی و ارزش واقعی و جهانی دارد. اما پول، خودش یک جایگزین است، که امروزه بیش از پشتوانه‌ی واقعی، پشتوانه و ارزش اعتباری دارد.

اگر چه معاملات "تھتری = کالا با کالا / یا کالا در قبال خدمت / یا خدمت در مقابل خدمت" قبل از پشتوانه قرار گرفتن طلا و پیدایش پول در تعاملات بشری رایج بود و هنوز هم رایج می باشد، اما دیگر نمی تواند پاسخگویی تمامی نیازها در عرصه اقتصاد باشد.

جایگزینی اعتبار:

امروزه امریکا، بدهکارترین کشور دنیاست؛ بدهی است که اگر اقتصاد امریکا بتواند از این بحران فعلی پولی [که بیشتر خود ساخته است]، خارج شود - هم چنین نه تنها هیچ رکودی نداشته باشد، بلکه سالانه ۲ تا ۳ درصد رشد نیز داشته باشد - و درآمد مازاد هزینه را صرف بازپرداخت بدهی های خارجی خود نماید، تا یک قرن دیگر هم نمی تواند این بدهی روزافزون را حتی به نصف کاهش دهد. و البته همین طور است وضعیت انگلیس. از این رو امریکا، طی یک پروسه کلانی [که البته لازمه حکومت جهانی به سرکردگی امریکا است]، در نظر دارد «اعتبار را جایگزین پول» نماید و بدین ترتیب ضمن حفظ محوریت و رهبری خود، بدهی ها را در محاسبات روی کاغذ کاهش دهد و حتی به صفر برساند، نه با باز پرداخت دیون.

نظام بانکی نوین:

نظام بانکی نوین، از سیستم اعتباری (روش های نوین، وام، فاینانس، ال سی و ...) در معاملات کلان گرفته، تا کارت پولی که در اختیار همگان قرار گرفته است، همه زمینه ساز و لوازم همان نظام بانکی اعتباری می باشد. در این نظام، حواله ها و اسناد مالی (کاغذ)، جایگزین طلا، نقره، پول، ارز و ... می گردد. بدهی است که پشتوانه مالی و اقتصادی این نظام اعتباری، فقط و فقط «قدرت» است، هر که قدرتمندتر بود، اعتبار اقتصادی اش بیشتر خواهد بود. بدهی است که این نظام اقتصادی و بانکی (اعتبار)، امکان سلطه را برای قدرت نظام سلطه، مستحکم و دائمی خواهد نمود.

امروز برای تضعیف حکومت ها و دولت های مخالف با نظام سلطه، از حربی "تحریم اقتصادی" استفاده می کنند که البته بسیار مشکل آفرین و برای خودشان نیز هزینه ساز و زیان بخش است، اما در آن نظام، ناگهان "اعتبار" یک کشور را با تمامی دارایی هایش "صفر" می کنند و بالتبع نظام حاکم آن سقوط کرده و به زنجیره "حکومت جهانی به مرکزیت امریکا" متصل می گردد (=استعمار کامل).

مقام معظم رهبری:

«مسائل اقتصادی مسئله مهمی است. ما از برادرانمان در دولت خواهش کردیم که یک برنامه ای جامع عملیاتی و کاربردی برای تحقق سیاست های مقاومت اقتصادی تهیه کنند؛ این را ما، هم در جلسه ای با هیئت دولت گفتیم، هم به آقای رئیس جمهور محترم گفتیم؛ و انتظار داریم که ان شاء الله این تهیه بشود.

اقتصاد مقاومتی قابل تجزیه نیست که ما بگوییم این بخش از آن را عمل میکنیم؛ نه، یک کل است، یک مجموعه‌ی کامل است که اجزای آن مکمل یکدیگر هستند؛ یک برنامه‌ی عملیاتی واحد لازم دارد که به همه‌ی اجزای آن برسد. البته برادرانمان در دولت این همت و نیت را دارند، تلاش هم ان‌شاءالله خواهند کرد و این کار تحقق پیدا میکند.

اگرچنانچه این اتفاق بیفتد، برای ما هیچ اهمیتی ندارد که آن مقدار پولی که به ایران برمی‌گردد مثلاً صد میلیارد دلار است یا پنج میلیارد دلار؛ یعنی واقعاً اهمیت این در درجه‌ی بعد قرار می‌گیرد. البته آنچه ما از دنیا طلبکاریم، آنچه در دست دیگران داریم - که تاکنون به نحو ظالمانه‌ای جلوی آن گرفته می‌شده - باید مورد استفاده‌ی ما قرار بگیرد، در این بحثی نیست اما اهمیت تحقق اقتصاد مقاومتی که اصلاً هم متوقف به این پوله‌ای خارجی به این شکل و با این شدت نیست، بیشتر از همه‌ی اینها است.» (۱۳۹۴/۶/۱۲)

پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
اعتقادی
www.x-shobhe.ir & .com
اعتقادی - آبان ۱۴۰۰

پاسخ به شبهه رایج شده در فضای مجازی: اسلام چیست؟ و اما مسلمان کیست...؟!.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این متن طولانی، نه سؤال است و نه شبهه، بلکه شایع کردن یک مشت دروغ، افترا و اهانت به اسلام و مسلمین می باشد.

مسلمانان عزیز! بسیاری از شما، متن طولانی این بافته را مطالعه نموده‌اید و بسیاری دیگر برای این پایگاه ارسال نموده‌اید، لذا از درج مجدد متن آن پرهیز می‌نماییم. پیش از این توضیح داده شده که "پُرگویی" و "انشا نویسی" به جای طرح سؤال یا شبهه، از روش‌های نوین سازماندهی شده می‌باشد، تا هم مخاطب را گیج کنند و هم پاسخگو نداند که حال به کدام فراز این بافته‌های دروغ و افترا پاسخ دهد. (۱)

ادعاهایی چون: مسلمان شخصی است که مسلمان است ولی از اسلام چیزی زیادی نمی‌داند! و قرآن را تا بحال به زبان خود نخوانده! و ... ، در این بحر طویل بسیار است.

نکته: قبل از مطالعه همین پاسخ اندک، دوستان دقت کنند که یکی دیگر از روش‌های سازماندهی شده‌ی اینان [که البته جهانی می‌باشد و در هر عرصه‌ای چنین است]، این است که هر کاری خواستند بکنند، اما اگر کسی مانع شد، بگویند: «خشونت شد» و هر چه خواستند بگویند، و اگر کسی پاسخ محکمی داد، بگویند: «پاسخ خیلی تند بود، این طوری کسی جذب نمی‌شود»!

به اول و آخر اسلام و مسلمان اهانت می‌کنند، اگر دست‌شان برسد امنیت جانی شما را نیز به مخاطره می‌اندازند، اما انتظار دارند که طرف مقابل حتماً با ژستی روشنفکرانه، بسیار ابلهانه برخورد کند و به غیر از لبخند و گفتمانی که طرف مقابل را ناراحت نکند، برخورد ننماید.

الف - از این رو، شما هیچ فریب نخورید و اجازه ندهید که هم "حمله" را خودشان طراحی کنند و هم طرح "دفاع" را خودشان به شما دیکته کنند.

ب - به جرأت به آنها بگویید: «اصلاً به شما چه ربطی دارد که اسلام چیست و مسلمانی کدام است؟» بالاخره اسلام و مسلمانی همان است که سبب درد بی‌درمان شما شده است، وگرنه کاری با آن نداشتید.

بفرمایید: «اسلام همان است که راه سلطه‌ی استکباری اربابان شما را سد می‌کند - مانع از استعمار و استثمار و استحمار (خر کردن) مردم می‌گردد و شما جیره‌خواران را بسیار پست می‌بیند - و مسلمانی نیز همان است که بغضش گلوی شما را می‌فشارد، خودش تحت آزار و شکنجه اربابان شماست، اما مانند شما تن به ذلت و خودفروختگی نمی‌دهد.

ج - با جرأت و شهامت بگویید: به شما چه ربطی دارد که اسلام چیست و مسلمانی کدام است؟ مگر شما خودت را می‌شناسی؟ مگر می‌دانی که کفر و شرک و نفاق چیست و مزدور و بهایی و منافق کیست؟ مگر می‌دانی که مسیحیت، یا بودایی، یا فراماسون چیست؟

پس اسلام همان است که خود شما نیز وجودش را سبب "انسان شدن انسان"، می‌بینید و به همین دلیل منافعتان را که فقط و فقط از سوار شدن بر گرده‌ی مردم تأمین می‌شود را به خطر انداخته است و به همین دلیل، برای خود هیچ تعریفی و هیچ مسئولیتی جز مخالفت با اسلام نمی‌دانید و نمی‌شناسید.

د - نویسنده، نه اسلام را می‌شناسد و نه مسلمان را، بعد اقدام به تعریف از اسلام و مسلمانی می‌کند. خب به این می‌گویند: جهالت محض.

ه - نویسنده، به خود جرأت می‌دهد، نسبت به چیزی که نمی‌شناسد، تعاریف "من درآوردی" ارائه دهد و سپس به تعاریف خود بتازد. خب به این هم می‌گویند: تکبر ناشی از همان جهالت.

**** -** آیا انتظار دارد که مخاطبین، آن گونه که او احمق فرض کرده، بیایند و بگویند: نه عزیز دلم، نه تاج سرم، باور کن که درست نشناخته‌ای، پس بیا بنشین تا من ضمن پذیرایی گرم و صمیمانه، طی یک دوره‌ی دست کم پنج ساله، به تو "اسلام شناسی" بیاموزم؟!

**** -** خیر، بلکه ما می‌گوییم: تو را با اسلام چه کار؟ قبول نداری، نداشته باش، اما برو ببین چه عوامل و انگیزه‌هایی سبب عنادت شده است؟ برو آنها را بشناس.

**** -** می‌گوییم: آی شما که مسلمان نیستی، دست کم آدم هستی یا نه؟ حال اگر گمان می‌کنی که انسانی، بیا تا ما با روش خودت، و البته با تعاریفی درست و منطقی، از "انسان و انسانیت" تعریف دهیم، تا بدانی و بفهمی که انسان نیستی، چه رسد به مسلمان. آخر انسان و انسانیت نیز تعریف دارد، این طور نیست که اگر دست و پا و اعضایت شبیه انسان بود، حتماً انسان باشی. آفریدگارت که بر او نیز می‌تازی، در تعریف نوع تو می‌فرماید: در نهایت از مرحله نباتی عبور کرد و به مرحله حیوانی رسید، اما در همانجا ماند: «... هُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بَيْنًا وَهَلْمٌ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بَيْنًا وَهَلْمٌ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بَيْنًا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ - دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آنها همان غافل ماندگانند. / الأعراف، (۱۷۹)

**** -** بله، اسلام دینی است که از "حیوان"، انسان می‌سازد و البته کلید طلایی آن را به انسان سپرده و ورود به شهر علم و انسان شدن را به اختیار و انتخاب خودش داده است؛ این همان درس اول و گام نخست انسان شدن است. او راه رشد از گمراهی را کاملاً تبیین کرده است، قوانین و کتاب و راهنما و رهبر نیز داده است و سپس فرموده:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْعَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین (عقاید) هیچ اجباری نیست. و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد، و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است. و خداوند شنوای داناست.

**** -** اسلام، دین تسلیم است، منتهی تسلیم امر خدا شدن. و هر کس تسلیم امر خدا نشود، تسلیم اوامر طواغیت درون و بیرون می‌گردد.

**** -** اسلام، دین ولایت و ولایت‌پذیری است و هر کس "ولایت الله" را نپذیرد و تسلیم او نگردد، یقیناً ولایت انواع و اقسام والیان (اولیاء) را گردن می‌نهد و تسلیم آنها می‌شود:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (البقره، ۲۵۷)

ترجمه: خداوند دوست و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکی‌ها (ی جهل و کفر و فسق) به سوی نور (علم و ایمان و تقوا) بیرون می‌برد، و کسانی که کفر ورزیدند سرپرستان آنها طغیان‌گراند که آنها را از نور (هدایت) به سوی تاریکی‌ها (ی گمراهی) بیرون می‌برند. آنها اهل آتشند که در آنجا جاودانند.

مسلمان:

از طریف اسلام، تعریف مسلمان نیز معلوم می‌شود، اما مثل علم و هر کمال دیگری، دارای شدت و ضعف مرتبه می‌باشد.

یک محصل، محصل است، خواه کلاس اول ابتدایی، خواه کلاس آخر فوق دکترا - یک مسلمان، مسلمان است، خواه کلاس اول ابتدایی، خواه بنده مخلص با تسلیم محض - یک کافر نیز کافر است، خواه فقط منکر حقایق باشد، خواه به ستیزه‌جوی و دشمنی نیز برخیزد.

آیا خداوند می‌تواند بدون تغییر کیفیت و کمیت، کره زمین را داخل تخم مرغ جای دهد؟ اگر می‌تواند چرا برای اثبات قدرت مطلق خود این کار را انجام نمی‌دهد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خداوند متعال، عالم را با این عظمت، بر اساس علم، حکمت و مشیت خود خلق کرده است، و هر ذره‌ی این عالم، نه تنها گواهِ، بلکه آینه و نشانه‌ی قدرت اوست، حال بنده‌اش به جای دیدن آنها، بگوید: «چرا برای اثبات قدرت، دنیا را تخم مرغ جای نمی‌دهد؟!»

آیات و نشانه‌های قدرتش را که مقابل چشم ماست، برای انسان بر می‌شمرد که متوجه و متذکر گردد، بعد انسان می‌گوید: «چرا دنیا را در تخم مرغ جا نمی‌دهد تا قدرتش را به اثبات رساند؟!»

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (الروم، ۲۰)

ترجمه: و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید پس بناگاه شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (همان، ۲۱)

ترجمه: و از نشانه‌های او اینکه از [نوع] خودتان همسرانی برای شما آفرید تا بدانها آرام‌گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد آری در این [نعمت] برای مردمی که می‌اندیشند قطعا نشانه‌هایی است.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدَاتِ لِقَوْمٍ (همان، ۲۲)

ترجمه: و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست قطعا در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَاثْبَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (همان، ۲۳)

ترجمه: و از نشانه‌های [حکمت] او خواب شما در شب و [نیم] روز و جستجوی شما [روزی خود را] از فرون‌بخشی اوست در این [معنی نیز] برای مردمی که می‌شنوند قطعا نشانه‌هایی است.

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ حَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (همان، ۲۴)

ترجمه: و از نشانه‌های او [اینکه] برق را برای شما بیم‌آور و امیدبخش می‌نمایاند و از آسمان به تدریج آبی فرو می‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند در این [امر هم] برای مردمی که تعقل می‌کنند قطعا نشانه‌هایی است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (همان، ۲۵)

ترجمه: و از نشانه های او این است که آسمان و زمین به فرمانش برپایند پس چون شما را با يك بار خواندن فرا خوان، بناگاه [از گورها] خارج می شوید.

با این همه:

با این همه، اگر کسی گفت که چرا برای اثبات قدرتش، دنیا را در تخم مرغ جای نمی دهد؟ چه باید پاسخ داد؟!

*- آیا می توان به او گفت: سؤال به لحاظ حکمی، فلسفه، منطق و عقلا نیت "غلط" است؟!

*- آیا می توان به او گفت: آیا تو از خداوند می خواهی که برای اثبات قدرتش به تو، نظام آفرینش * - خودش را

که نمایشگاه عظیم علم، حکمت و قدرتش می باشد را به هم بریزد؟

*- آیا می توان به او گفت: یعنی چه که از خدا می خواهی برای اثبات قدرتش به تو، خلاف علم و حکمت اش

عمل نماید؟!

*- آیا می توان به او گفت: تو منتظر شعبده بازی هستی، نه خدا شناسی؟ این همه نشانه های قدرت خدا مقابل

دیدگانت هست و نمی بینی، بعد می گویی: چرا برای اثبات قدرتش به تو، دنیا را در تخم مرغ جای نمی دهد؟!

*- آیا می توانی به او گفت: تو که با دیدن این همه نشانه های قدرت، هنوز دنبال دلیل برای شناخت قدرت او

هستی، چگونه با هر نشانه ی دیگری، می توانی علم پیدا کنی، باور کنی و ایمان بیاوری؟!

گمان غلط در طرح سؤال بی منطق:

از همان گذشته های دور، منکرین خدا، گمان می کردند که می توانند با طرح سؤالی بی منطق و به دور از عقل و

حکمت، خدا را درست کم در یک جدل نفی کنند. گاهی در مباحثات این سؤالات را مطرح می کردند و گاهی

حتی از پیامبران چنین درخواست هایی داشتند، چنان که در این سؤال نیز نتیجه گیری شده که اگر خدا می تواند

چنین کند، پس چرا برای اثبات قدرتش چنین نمی کند؟!

همین سؤال نیز جدید نیست، قدمتش به بیش از هزار سال می رسد و آن چه مستند از تاریخچه آن وجود دارد،

طرح همین سؤال از سوی ملحدی به نام "ابن ابی العوجا" از امام صادق علیه السلام می باشد که در جلد اصول

کافی نیز درج می باشد.

آنها گمان کردند که مخاطب بیش از دو راه ندارد: یا باید بگوید «خیر نمی تواند»؛ آن وقت ما می گوئیم که پس

خدای شما قادر نیست و ناتوان است - یا باید بگوید «می تواند»، آن وقت می گوئیم: «چرا ادعای بی منطقی

می کنی، چون وقوع این کار محال است - اگر می تواند پس چرا انجام نمی دهد» و در هر دو حال ما در این

مجادله پیروز می شویم!

در حالی که همین که می‌گوید: «امر محال است»، یعنی پاسخ خود را داده و سؤال از امر محال نموده که سؤالی غلط است. این سؤال با مصادیق گوناگونش مثل تخم مرغ، سنگ بزرگ و ...، مثل این است که پرسیده شود:

● - آیا خدا می‌تواند که نتواند؟!!

● - آیا خدا می‌تواند با علم و قدرتش، کاری کند که دیگر نه علم داشته باشد و نه قدرت؟!!

● - آیا خدا می‌تواند، برای خودش خالق خلق کند؟

● - آیا خداوند علیم و حکیم و قادر، می‌تواند کار غیر علمی و غیر حکیمانه کند؟

●●● - و جالب آن که برای این سؤالات غیر حکیمانه و بی‌منطق، پاسخی مستدل و منطقی نیز مطالبه دارند.

اگر کسی بخواهد ببیند و بشناسد

بیان شد که در عالم هستی هر چه هست، تجلی علم، حکمت، قدرت، زیبایی، رحمت ... و سایر اسما و صفات الهی می‌باشد، پس اگر کسی بخواهد به علم یا قدرت خدا پی‌برد، دیگر دنبال بهانه‌های غیر حکیمانه و بی‌منطق نمی‌گردد، چرا که موضوع او "شناخت" است و شناخت کار عقل و کاری حکیمانه می‌باشد.

پس اگر کسی بخواهد که ببیند و بشناسد، همه چیز در مقابل دیدگان ظاهری، باطنی، بصری، نظری، عقلی و قلبی او حضور و شهود دارد و اگر کسی نخواهد ببیند، "ختم الله" شده و هیچ پاسخی نیز چشم و گوش و فؤاد او را باز نمی‌کند.

خواهان "شناخت"، اگر فقط به خودش نگاه کند می‌بیند که:

● - خدا او را از نطفه خلق کرده است، یعنی تمامی ویژگی‌های بالفعل و بالقوه‌ی او را در یک اسپرم جا داده است.

● - می‌بیند که سرتاسر بدن او، حاوی اسیدی به نام دزوکسی ریبونوکلیک (DNA) می‌باشد که حاوی دستورات ژنتیکی مورد استفاده برای رشد و نمو و کارکرد او و همه جانداران است.

● - می‌بیند که در هر ذره‌ی غیر قابل دیدن با چشم غیر مسلح این اسید، تمامی اطلاعات ژنتیکی و رفتاری بدنش ثبت شده است.

● - می‌بیند مغزی دارد که اگر قرار باشد با تکنولوژی پیشرفته‌ی امروز، ابریارانه‌ای مانند مغز بسازند، حجمش بیش از هشت برابر شهر نیویورک می‌شود. و تازه این مقیاس، به تناسب شناختی است که تا کنون از مغز حاصل شده است.

● - می‌بیند، به رغم برخورداری از یک جسم ضعیف و چند کیلویی، تمامی عالم [از ماده و معنا]، در او پیچیده شده است. از عالم ملکوت گرفته، تا عالم ماده با تمامی دسته‌بندی‌هایش (جامد، مایه، وزن، جرم، رنگ‌ها، حجم، ابعاد و ...).

●●- به قول امام صادق علیه السلام: می بیند دارای چشمی است که بزرگی بینایی او به اندازه یک عدس (عدسی) می باشد، اما وقتی نگاه می کند، زمین را با اقیانوس ها و کوهایش و آسمان را با خورشید و ماه و ستارگانش، یک جا می بیند. تصویر این همه در یک عدسی جا می شود، به گونه ای که نه عدسی بزرگ شود و نه آنها کوچک و نه عدسی به خورشید و ماه تبدیل شود و نه زمین و ستارگان به عدسی ... و می بیند که عدسی چشم عقاب یا مگس، به مراتب از او قوی تر است.

***- حال اگر کسی این همه نشانه های علم، حکمت، قدرت و مشیت را رها کرد و پرسید: اگر خدا می تواند

بدون تغییر کم و کیف دنیا را در تخم مرغ جا دهد، چرا چنین نمی کند؟ چه پاسخی باید داد؟!

(زیست) - **أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ** - آیا آنان به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده است؟

(فضا شناسی) - **وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ** - و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟

(زمین شناسی) - **وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ** - و به کوه ها که چسان میخ کوب شده اند؟

(فیزیک) - **وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ** - و به زمین که چگونه گسترده شده است؟

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده ای. (الغاشیة، ۱۷ تا ۲۱)

نکته یک:

بشر در حالی که جهان خلقت با آن عظمت را پیش رو دارد، و می بیند که خودش با تمام همنوعانش باهم، نمی توانند، حتی یک مگس را خلق کند، یا آن چه مگس از آنان ربوده را باز پس گیرند، باز هم مثال می آورد و می پرسد: «اگر خدا قادر است، پس چرا ...؟!»؛ پس باید، به جای آن که برای خدا مثل بیاورد، به مثل خدا توجه کند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ» (الحج، ۷۳)

- ای مردم، مثلی زده شد. پس بدان گوش فرا دهید: کسانی را که جز خدا می خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی آفرینند، هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند، و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

نکته دو:

بشر خودش می داند و می شناسد، اما دوست دارد که (به خاطر امیال نفسانی و حیوانی) خود را به تجاهل و تغافل بزند، بس که ناسپاس و پوشاننده ی حق است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ * وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ» (العادیات، ۶ و ۷)

- که انسان نسبت به پروردگارش سخت ناسپاس است * و او خود بر این [امر]، نیک گواه است.

یکی عمرش رو میداره پای دینش و گناه نمیکند، یکی هم به همسرش خیانت میکنه و انواع دیگه گناهها، بعد جدا میشن و گناهکار بعد همه کاراش توبه میکنه! تکلیف چیه اگه همه قرار توبه کنن که چرا اینقد به خودمون سختی بدیم؟ اگه اعمال جفتشون قراره با یه خدایا غلط کردم، مثل هم بشه که عدالت نیست.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

صد البته آن که گناه نکرده و یا سعی می کند که مرتکب گناه نشود، با کسی که مرتکب گناه شده و توبه می کند، مساوی نمی باشد و صد البته که اگر کسی در حق دیگری یا دیگران ظلم کرد، "حق الناس" دارد و باید جبران نماید و در یک گوشه توبه کردن، کفایت نمی کند.

اما، در هر حال برای آن ذهن با درگیر شدن احساسات، دچار خلط مبحث نگردد، باید در طرح سؤال چه برای ذهن و چه دیگران دقت نمود. مثلاً اینجا چه مطلبی مورد سؤال یا شبهه واقع شده است؟! نقش توبه؛ ظلم به خانواده یا دیگران؛ یا عدالت خدا!؟

الان اینجا، چه نتیجه ای منظور است؟ امکان توبه موهبت خوبی نیست؟ یا [العیاذ بالله] خدا عادل نیست؟! اگر مدعی هستند که خدایی، محشری، بازگشتی، سؤال و جوابی و جزا و کیفری نیست (که هست)، دیگر این بحث ها معنا ندارد، چرا که خوب، بد، وفادار، بی وفاء، صادق، خائن و ... همه مساوی می شوند و به زیر خاک می روند و می پوسند - اگر خدا و معادی هست (که هست)، زیر سؤال بردن عدل خدا، آن هم از سوی بندگان نادانش، یعنی چه؟! آیا خدایی که عادل نباشد، خداست؟!؟

خوبی کار

خوبی کار اینجاست که خداوند متعال، امر ربوبیت عالم دنیا و آخرت و نیز امر معاد و محاکمه و در نتیجه پاداش و کیفر [رسیدن به نتیجه] را به بندگان ناآگاهش نسپرده است و بر اساس ملاک ها و احساسات و شعارهای آنان داوری نمی نماید. خود به نمان و عیان و نیز اعمال بندگانش علیم، خبیر (با خبر) و آگاه است و به اندازه پوسته ی هسته ی خرمایی نیز به کسی ظلم نمی کند و البته کار خوب از آدم خوب را پاداش مضاعف می دهد.

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا» (الإسراء، ۹۶)

ترجمه: بگو: «میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است، چرا که او همواره به [حال] بندگان آگاه بینا است.»

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (النساء، ۴۰)

ترجمه: در حقیقت، خدا هم وزن ذره‌ای ستم نمی کند و اگر [آن ذره، کار] نیکی باشد دو چندانش می کند، و از نزد خویش پاداشی بزرگ می بخشد.

بدی کار

بدی کار اینجاست که گاهی بشر، با تاسی به ابلیس لعین که می خواست به خدا اثبات کند که خودش چون از آتش خلق شده، برتر از آدم است که از گل خلق شده، اینها نیز می خواهند به خداوند سبحان، درس توحید، درس ولایت و حتی درس عدالت بدهند، به خدا بگویند که چه کاری عدالت هست و چه کاری عدل نیست؟! حال پرسید: آیا این عدالت است که شما به جای بندگی، خدایی کنید و به جای تعلّم، خدا را تعلیم دهید، و به جای اطاعت، فوق معاد نشسته و نظاره کنید که آیا امور حشر و معاد، عادلانه اجرا می شود یا خیر؟! این بدل سازی ها که عین ظلم به خود و دیگران است.

«بَدَلِ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (البقره، ۵۹)

ترجمه: پس کسانی که ظلم کردند (کلام خدا را) به گفتاری غیر از آنچه بدانها گفته شده بود تبدیل کردند، ما نیز بر آنان که ستم کردند به کیفر فسقشان عذابی از آسمان فرود آوردیم.

«وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ» (هود، ۱۰۱)

ترجمه: و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا [ی حقیقی] می خواندند هیچ به کارشان نیامد، و جز بر هلاکت آنان نیفزود.

استغفار و توبه

استغفار طلب بخشش و پوشش است و توبه یعنی بازگشت و هیچ کس به اندازه شخص ابلیس لعین که به خاطر تکبرش خود را از این موهبات الهی محروم نمود، از آن بدش نمی آید.

حال، اینها چه می گویند و چه انتظاری دارند؟ آیا می خواهند که خداوند متعال هیچ کس را نبخشد و راه بازگشت را نیز به روی همگان مسدود نماید؟! که اگر چنین کند، می پرسند: پس غفار، ستار، تواب، رحمان و رحیم چه شد؟!

اگر راه استغفار و توبه باز نباشد که انسان با اولین گناه، هلاک شده و دیگر هیچ امیدی برای اصلاح نیز نخواهد داشت.

بخشش ظلم

کجا خدا فرموده که گناه بندگانش را با اذکار لفظی می‌بخشد؟! مگر فرموده که استغفار باید بر اساس باور و از روی اخلاص و دل باشد و مگر فرمود که پذیرش توبه (بازگشت)، منوط به اقدام برای «اصلاح» در آن مواردی است که در آنها افساد کرده بود؟!!

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۱۶۰)

ترجمه: مگر کسانی که توبه کردند و به اصلاح (تباہکاری‌های خود) پرداختند و (آنچه را کتمان کرده بودند) بیان نمودند، پس توبه آنها را می‌پذیرم و البته منم که بسیار عطف و توبه‌پذیر و مهربانم.

ظلم به دیگران

تمامی این موارد، راجع به ظلم به خویشان است؛

«وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (النساء، ۱۱۰)

ترجمه: و هر کس کار بدی کند، یا بر خویشان ستم ورزد سپس از خدا آمرزش بخواهد، خدا را آمرزنده مهربان خواهد یافت.

اگر انسان متوجه و متذکر ظلمی که به خودش می‌کند بشود، سپس پشیمان و نادم گردد و با اقرار به ظلم بر خویشان خدای خود را بخواد و استغفار و توبه (به شرحی که داده شد) نماید، مشمول رحمت و مغفرت او قرار می‌گیرد.

«وَدَا التُّونُ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ

الظَّالِمِينَ» (الانبیاء، ۸۷)

ترجمه: و «ذو النون» را [یونس را یاد کن] آن گاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او تنگ نخواهیم گرفت، تا در [دل] تاریکی‌ها ندا در داد که: «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، راستی که من از ستمکاران بودم.»

کجا خدا فرمود: هر کس به دیگران ظلم کند و بعد بیاید نزد من استغفار و توبه (و آن هم لفظی) نماید، من او را می‌بخشم؟! وقتی برای پذیرش ظلم به خویشان، فرمود که واقعاً پشیمان و عذرخواه گردد، واقعاً برگردد و واقعاً قصد اصلاح داشته باشد، تکلیف ظلم به دیگری که روشن است.

آیا آموزه‌ها و تذکرات اسلامی، مبنی بر «حق الناس»، چه فردی و چه بالاتر از آن اجتماعی، کم است؟!!

زن و شوهر

در کدام آیه، حدیث یا آموزه‌ای آمده است که اگر مردی به همسرش ظلم کرد - یا اگر زنی به شوهرش ظلم کرد - سپس جدا شدند یا نشدند، اما آمد چندان «استغفرالله ربی و اتوب الیه» گفت، گناهانش و ظلمش به همسر

بخشوده می شود؟! پس "اصلاح" آن فساد و تباهی چه می شود؟ بازگرداندن حق الناس و یا جلب رضایت و یا اخذ حلیت از او چه می شود؟!

مشکلات ما

مشکلات بینشی و عملی ما بیشتر از آنجا ناشی می شود که نه تنها با آموزه های اسلامی آشنایی کافی نداریم و همتی هم برای فراگیری نمی کنیم؛ بلکه از یک سو باورهای اشتباه و حتی خرافی خود را به خدا نسبت می دهیم، و از سوی دیگر بر اساس همین نادانی ها و خرافات، خدا و عدل خدا را زیر سؤال می بریم؟! بیشتر این حرف ها، افترای به خداست و البته بدترین ظلم نیز همین است که هرگز بخشوده نمی شود.

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (الأنعام، ۲۱)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بسته یا آیات او را تکذیب نموده؟! بی تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد.

تساوی

در کجا آمده، آن که سعی دارد اصلاً گناه نکند، با آن که گناه کرده و سپس توبه نموده است، مساوی می گردد. بله، اگر کسی واقعاً استغفار و توبه کند و سعی در اصلاح نماید، در گناهان شخصی (نه حق الناس)، چنان می بخشد که گویی آن گناه را نکرده است، اما باز هم "مساوی" نخواهد بود. او دستش خالی است. به قول معروف «صفر کیلومتر» است، تازه یک دفتر خالی است که باید بنویسد؛ او کجا مساوی بنده ای است که گناه نکرده، ظلم به خویشتن نکرده، حق الناسی بر گردنش نیست و در ضمن اهل ایمان، معرفت، اخلاص و عمل صالح بوده است؟!!

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (التحل، ۷۶)

- و خداوند مثلی (دیگر) زده: دو مردی را که یکی از آن دو گنگ مادرزاد است (نه می فهمد و نه می فهماند) و توانایی بر چیزی را ندارد و سربار خواجهی خویش است، به هر سو که روانه اش کند خیری نمی آورد، آیا او با شخصی (سالم و کامل) که پیوسته به عدل فرمان می دهد و خود بر راهی راست است یکسان است؟

آیا ممکن است گفته شود در آغاز، بصورت اتفاقی یک موجود ساده و ابتدایی «ولی با آگاهی و شعور هرچند کم و ابتدایی» بوجود آمده باشد و سپس با آگاهی اندک پله‌ای ترقی و موجودی پیشرفته‌تر را ایجاد کرده باشد و آن نیز به ترتیب همچنین و تکامل اینگونه صورت یافته باشد. توجه نمایید من در سوال آن وجود آغازین را وجودی با آگاهی اندک فرض کردم که تکامل تدریجی را سبب شده پس آگاهی در کار است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فرض خوب و حتی لازمه و مقدمه‌ی علم و یقین است، اما دقت داشته باشیم که فرض و فرضیه نیز قواعد و اصولی دارد که از جمله آنها اولاً تعیین و تفکیک موضوع است و ثانیاً تعریف معنای درست و حتی الامکان جامع از موضوع مورد بحث می‌باشد.

به عنوان مثال: وقتی بحث از فرض آغاز وجود می‌شود، و وجودی ساده و ابتدایی فرض می‌گردد و سپس تکامل تدریجی فرضی به آن نسبت داده می‌شود، باید بدانیم که تعریف ما از وجود و آغاز وجود چیست؟ اقسام وجود چیست؟ تکامل تدریجی را برای کدام عالم وجود مفروض داشته‌ایم و ...؛ چرا که حقیقت و پاسخ هر کدام متفاوت می‌باشد.

نکته: بحث اصلی در همان آغاز با پیدایش اتفاقی و تصادفی است که معمولاً سعی می‌شود نادیده گرفته شده و مابقی جریان مورد مطالعه قرار گیرد. نگاه ماتریالیستی به جهان همین گونه است، می‌گوید: یک چیزی آمد، حالا از کجا آمد؟ چطور آمد؟ عدم چگونه هستی یافت؟ و ... را کاری نداریم و به بقیه ماجرا می‌پردازیم! این بقیه ماجرا نیز فقط از «ماده» شروع می‌شود.

یا می‌گویند: یک آگاهی و شعور اولیه، ولو اندک را فرض می‌گیریم. خب، علم و شعوری که می‌شود اندکش را فرض گرفت، بسیارش را هم می‌شود فرض گرفت، و مهم این است که این علم ذاتی است یا اکتسابی. اگر ذاتی باشد، دیگر اندک نخواهد بود و اگر اکتسابی است، یعنی از بیرون به آن داده شده است. خب در این مرحله خیلی طبیعی است که گفته شود: یقیناً ابتدا یک ماده‌ی اولیه‌ای به وجود آمد، سپس تکثیر یافت.

الف - اگر وقتی می‌گوییم: "آغاز وجود"، منظورمان "مطلق وجود" باشد، یعنی فرض کرده‌ایم که اساساً هر وجودی «حادث و پدیده» می‌باشد، یعنی قبلاً نبوده و سپس به وجود آمده است. خب در اینجا به حکم عقل روشن می‌شود که هستی از نیستی پدید نمی‌آید، از عدم چیزی پدید نمی‌آید. چه مادی و چه غیر مادی، چه ساده و چه مرکب و چه با آگاهی کم یا زیاد.

پس باید وجود را به دو بخش «واجب الوجود» و «ممکن الوجود» تقسیم گردد، که هر کدام تعریف خود را دارد و به حکم عقل، برای «واجب الوجود» که هستی محض است، آغاز قائل نشد، چرا که «آغاز» در هر امری، یعنی سبقت نیستی بر هستی.

ب - وقتی فرض کردیم که وجودی اتفاقی پدید آمده؛ یعنی فرض کرده‌ایم که معلولی، بدون علت پدید آمده که این هم فرض محال است. چرا که آن چه در فرض ما اتفاقی پدید آمده، نمی‌تواند از دو حالت خارج باشد: یا وجود و هستی عین ذات اوست، که آن وقت دیگر باید ازلی باشد، نه این که نبوده باشد و بعد به وجود آید - و یا وجود و هستی عین ذات او نیست، پس پدید آمدنش، علتی می‌خواهد که به او وجود ببخشد.

ج - وقتی سخن از واژگانی چون اتفاقی، تصادفی، شانسی و امثال آن به میان می‌آید، باید دقت کنیم که این نسبت‌هایی است که ما به تناسب عدم علم خود به علل وقوع آن حادثه یا پیدایش آن پدیده می‌دهیم، وگرنه چیزی به عنوان اتفاق، تصادف و شانسی [به معنای بی‌علتی] وجود ندارد و پدید نمی‌آید. مثال: در اصطلاح می‌گویند: «در مسابقه خوب بازی کردیم، اما شانسی با ما یار نبود که گل بزنیم» یا «در خیابان تصادفاً با فلانی روبرو شدم، یا دو خود رو تصادف کردند» یا «اتفاقاً بیمار شدم» و...؛ اما اگر کار را به محاسبه بکشیم، می‌بینیم که همه بر اساس اندازه‌های معین (قدر) است، منتهی چون ما به آن اندازه‌ها علم نداشتیم، گفتیم تصادفی یا شانسی.

وقتی انسان به اندازه‌ها علم می‌یابد، محاسبه می‌کند که سفینه‌ی فضایی در کدام نقطه‌ی اقیانوس اطلس فرود آید و دیگر نمی‌گوید: «تصادفاً در این نقطه فرود آمد».

وجود ساده و ابتدایی:

موجودهایی که به نظر ما ساده و ابتدایی می‌آیند بسیار است. شاید یک تک سلولی به نظر ما ساده و ابتدایی باشد. اما باید دقت داشته باشیم که اگر اصل توان و استعداد یک کمالی در وجودی نباشد، هرگز در مراحل رشد به آن نمی‌رسد. چرا که اگر آن کمال را داشت، پس دیگر ساده و ابتدایی نبود، و اگر نداشت، باید آن را از غیر بگیرد و بدون غیر نمی‌تواند به رشدی که امکان آن در وجودش نیست، برسد.

به عنوان مثال: یک اسپرم، ساده است، اما تمامی قوه‌های انسان کامل شدن در آن هست - یک بذر ساده است، اما تمامی قوه‌های لازم برای تکامل و درخت شدن و میوه دادن در همان بذر هست - یک اتم، ساده است، اما تمامی قوه‌های لازم برای شکافته شدن و انفجاری مهیب و آزاد کردن انرژی مترکم، در آن هست. و متقابلاً هیچ‌گاه اسپرم یک انسان، با تمامی قوایش، در مسیر رشد تکاملی خود، به یک فیل یا درخت تنومند مبدل نمی‌گردد و یک بذر درخت، هیچ‌گاه انسان یا دایناسور نمی‌شود، چرا که در اصل وجودش چنین قوه و استعداد و شرایطی وجود ندارد.

عالم سراسر رشد تکاملی دارد:

از این رو، عالم سراسر رشد تکاملی دارد. هم روح و آن چه معنویات خوانده می‌شود، رشد تکاملی دارد و هم جسم و آن چه ماده خوانده می‌شود، رشد تکاملی دارد. اما این رشد تکاملی بر اساس قوه‌ها و استعدادهای درونی است و طبق چهارچوب و نظامی معین و مدون و مشخص [به ویژه نظام علی و معلولی] صورت می‌گیرد. پس همه، محکوم حاکمیت دیگری هستند، که آن حاکم، دیگر خودش محکوم نیست.

در نتیجه:

* - عدم، نیستی است و نمی‌تواند چه با علت و چه بی‌علت، وجود بیخشد. عدم نیستی است و هستی از نیستی پدید نمی‌آید.

* - آن چه نیست، نمی‌تواند اتفاقی و بدون علت پدید بیاید؛

* - اگر در ذات موجودی "شعور" نباشد و دیگری نیز به او قوه شعور را افزوده نکند، چگونه می‌تواند به تدریج و اتفاقی به شعور برسد، آن هم شعوری که بر اساس علم و قدرت بیافریند و بر اساس حکمت، نظم داده و تدبیر و مدیریت (ربوبیت) کند.

* - هستی، شعور، خلقت، تدبیر، حاکمیت قوانین ثابت و ...، همه مستلزم مالکیت است. کدام جزئی از عالم

معنا یا عالم ماده، بر خودش مالکیت دارد که بتواند بر غیر خودش و سپس تمام عالم نیز مالکیت داشته باشد؟

* - تکامل، چه در عالم ماده و چه معنا، وجود دارد؛ تدریجی هم هست. اما وقتی می‌گوییم «تکامل»، یعنی

کمالی هست که ناقص به سوی او حرکت کرده و کامل می‌شود؛ و اگر این کمال، خودش هم ناقص و در حال

تکامل باشد که دیگر به آن کمال نمی‌گویند. کمال، یعنی هستی محض، پس نقص که نیستی است، به آن راه ندارد.

او (هستی و کمال)، منزّه (سبحان) از هر گونه نقص و نیستی است - پس وجودش نیز نیاز به پدیدآورنده نداشته و ندارد - پس ازلی و ابدی است - و دوئیت نیز بر نمی‌دارد، چون دوئیت، مستلزم نقص و محدودیت هر دو می‌باشد - لذا بی‌مانند (لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ) است.

ایرنا محاسباتی در مورد هزینه‌های یک شب عزاداری ماه محرم انجام داده که خلاصه ۸۱ میلیارد تومان می‌شود و می‌افزاید: بعد از خوردن این نذری‌های میلیاردی، آرزوی شفاعت بیمارانی را می‌کنیم که بدلیل نداشتن هزینه درمان آرزوی مرگ می‌کنند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تا آنجا که ما اطلاع داریم، این گزارش در «ایلنا» درج شده بود و نه در «ایرنا»، هر چند که در بررسی اصل موضوع، منبعش موضوع بحث نمی باشد.

ریشه فرهنگی غذای نذری:

خوب است ابتدا به صورت اجمالی با ریشه فرهنگی این سنت زیبا، پرشکوه و پر روح و جاذبه آشنا شویم. در روایات و آموزه‌هایی اسلامی، تصریح و تأدیب شده که مستحب است، صاحب عزا سه روز به عزا بنشیند و سزاوار است که همسایگان صاحب مصیبت را اطعام نمایند و از طرف صاحب مصیبت در آن سه روز، مدعوین را اطعام دهند.

در فرهنگ آداب و رسوم زیبا و اثرگذار عاشورایی، می گویند: "مردم همگی صاحب مصیبت، عزادار و مدعو مراسم عزاداری هستند، از این رو تکایا، هیئت‌ها، خیرین و ...، طعام نذری پخته و به همگان می دهند. چقدر زیبا!

خرسندی از اثر:

ما در عین مصیبت‌زدگی و عزاداری، بسیار خرسندیم که حرص و بغض دشمنان اسلام و مسلمین را از "اثر گذاری هر چه باشکوه برگزار کردن مراسم عزاداری می بینیم"؛ تردید ننمایید که اگر این عزاداری‌ها و این اطعام‌ها اثر مثبت نداشت و یا احیاناً اثر منفی داشت، حتماً مورد حمایت و تبلیغ آنان نیز قرار می گرفت. نمی بینید هر کار بدی را چگونه حمایت و تبلیغ می کنند و به هر کار خوبی چگونه می تازند؟! این حرص و بغض تا حدی گلوشان را می فشارد که به محاسبه‌ی پول جیب ما و هزینه‌هایی که انجام می دهیم و نیز شمارش لقمه‌هایمان افتاده‌اند! و اثر دیگرش نیز این است که [هر چند از روی غرض]، ولی در هر حال، یادی از ضعیف، مستمند، فقیر و بیمار می کنند؛ و البته هیچ هنری ندارند و کاری نمی کنند، بلکه فقط علیه عاشقان امام حسین علیه السلام و هر چه در زنده نگهداشتن کربلا و عاشورا انجام می دهند، ضد تبلیغ می کنند.

محاسبات:

هیچ نیازی به ضرب و تقسیم، آن هم این گونه سطحی و عوام‌فریبانه وجود ندارد. هشتاد میلیون جمعیت ایران، روزانه سه وعده، کم یا زیاد صبحانه، نهار و شام می خورند. خب حالا چه کنیم؟ محاسبه کنیم که اگر نان خالی هم بخورند، هزینه یک روز طعام آنها بالغ بر ۱۶۰ تا ۲۰۰ میلیارد تومان می شود، تازه بعد یا قبلش هم نماز و دعا دارند، پس نان نخورند؟! آخر این چه منطق مسخره‌ای است؟! الحمدلله، خوب حمله کردن را نیز بلد نیستند.

مثالی دیگر:

*- بگوییم: فقط در تهران قریب صد تالار وجود دارد، اگر متوسط ظرفیت را فقط ۲۰۰ نفر محاسبه کنیم، می شود ۲۰۰۰۰ نفر و اگر فعالیت آنها را فقط ۲۵۰ روز در سال حساب کنیم، می شود پنج میلیون نفر و اگر متوسط هزینه هر کدام را فقط و فقط سی هزار تومان محاسبه کنیم، رقمی معادل یکصد و پنجاه میلیارد تومان می شود و تازه این فقط تهران است. البته صدها باغ، سالن پذیرایی، مزون، آرایشگاه، عکاس و فیلمبردار و ... نیز وجود دارد، و این تعداد، پس از پایان مراسم عزا یا عروسی در تالار، برای یک دیگر آرزوی خیر و سلامتی هم می کنند؛ خوب حالا چه کنیم؟ بگوییم تمامی تالارها و سالن‌ها را تعطیل کنند و حتماً و یقیناً پولش را به بیماران و یتیمان و گرسنگان بدهند!

*- بیش از پنجاه هزار شبکه‌ی رادیویی، تلویزیونی و اینترنتی (سایت‌ها و ... در فضای مجازی)، به زبان فارسی، علیه اسلام، قرآن، ولایت، مسلمانان و به ویژه هموطنان، به صورت مستمر و شبانه روزی، ضد تبلیغ می کنند؛ چه هزینه‌های گزافی را صرف مطالعه، تولید و توزیع می کنند، چقدر نیرو به کار می گیرند و ...؛ خوب چرا پولش را صرف داروی بیماران، یا طعام گرسنگان، یا لباس بی بضاعت‌ها و ... نمی کنند؟! این همه هزینه، فقط و فقط برای «حرف زدن» و آن هم به تعبیر قرآن کریم «حرف مفت»؟! چه عایدشان می شود؟!

*- هزینه شبکه‌های بھابی و وهابی (به غیر از سایر مزدوران) که مأموریت تحقیق و مطالعه و سپس تولید و توزیع شبهه و برنامه‌های ضد تبلیغی علیه اسلام و این مملکت دارند، چقدر است؟

هزینه و درآمد عزاداری:

پس هزینه عزاداری‌ها، چه سالانه هشتاد میلیارد، یا صد میلیارد یا حتی دویست میلیارد باشد، هزینه مقابله و مبارزه در میدان "جنگ نرم" است. هزینه مقابله با یک سال ضد تبلیغ علیه اسلام، ولایت، تشیع و عاشورا است، هزینه زنده نگهداشتن و پویایی نهضت کربلاست و هزینه به فنا دادن تمامی ترندها و جو سازی‌ها و فعالیت‌های دشمنان طی یک سال است. آیا زیاد است؟! البته که باید ناراحت شوند و حرص بخورند که چرا ما به برکت خون امام حسین علیه السلام، به باد رفتن یک سال زحمت و هزینه‌ی آنها را به رخ می کشیم. و البته بهره‌اش را در زنده شدن دوباره دل‌ها، باز شدن مجدد بصیرت‌ها، ظهور اتحاد ملت حول محور "حبل الله" و شعاع طنین «هیئات من الدّلة» و خروشان تر شدن موج بیداری اسلامی را نمی شود محاسبه کرد.

خیرین:

هزینه این مراسم و اطعامش را نیز مردم می دهند؛ همان مردمی که در میان آنها بیش از ۵۰۰ هزار خیر مدرسه‌ساز وجود دارد. خیرینی که بیش از ۹۰ هزار کلاس درس ساخته‌اند و هزاران کلاس را در مناطق محروم بازسازی کرده‌اند. همان‌ها اطعام نیز می دهند. به ویژه در مراسم عزای ابا عبدالله الحسین علیه السلام.

همین مردم با ایمان و مخلص، سالانه میلیاردها تومان صدقات و میلیاردها تومان زکات، و میلیاردها تومان کمک‌های مردمی دارند و هم چنین میلیاردها تومان هزینه کمک‌های درمانی، تهیه داروی بیماران صعب‌العلاج، و کمک به مؤسسات خیریه و ... را با جان و دل پرداخت می‌کنند، و البته برای هر چه با شکوه‌تر برگزار شدن مراسم عزاداری نیز هزینه می‌کنند، خوب هم هزینه می‌کنند، چنان‌که جیغ و داد و فغان دشمنان را به آسمان می‌رسانند.

پاسخ:

پس به آنها بفرمایید: ما مسلمانان، ما ایرانیان، ما شیعیان اهل بیت علیهم السلام، ما محبین ابا عبدالله الحسین علیه السلام، ما سرور آفرینان در غدیر، سوم و نیمه شعبان و هفته وحدت، و ما عزاداران بر مظلومیت سید الشهداء و یاران باوفایش و تمامی مظلومان عالم، کار خود را بلد هستیم؛ لذا نیازی نیست که شما ریال و لقمه‌ی ما را بشمارید و برای ما طرح «این جای به جای آن بدهید»، بلکه خودتان را محاسبه کنید که چه میزان از دنیا، آخرت، شرف، حیثیت، ملیت، فرهنگ، ملت، کشور، زمان (عمر) و پول خود را برای دشمنی هزینه می‌کنید؟!*



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم و حدیث

پاییز ۱۳۹۴
آبان

قرآن مجید و حدیث - آبان ۱۴۰۰

در آیه ۲۰۱ از سوره احزاب «متقی هنگام مس شیطان، یادآور می‌شود»، منظور از «تذکروا» چیست؟ آیا پرهیزکار خدا را به یاد می‌آورد و یا خدا او را به یاد می‌آورد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متن کامل و ترجمه‌ی آیه‌ی مورد سؤال، به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (الأعراف، ۲۰۱)

ترجمه: در حقیقت، کسانی که [از خدا] پروا دارند، چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بینا شوند.

موضوع

موضوع بحث در این آیه، انسان‌شناسی و رفتارشناسی انسان متقی می‌باشد؛ در مواجهه‌ی انسان با وسوسه‌ها، پلیدی‌ها و انحرافات که سبب کور شدن بصیرت انسان شده و او را از رشد، کمال و سعادت دنیوی و اخروی باز می‌دارد. از این رو اجازه دهید کلمه به کلمه و البته به صورت اجمال به شرح پردازیم تا موضوع روشن شود.

متقین:

موضوع آیه، رفتارشناسی انسان‌های متقی می‌باشد و نه همگان، چنان که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا». حال این فصل‌بندی برای چیست؟ برای این است که شیطان بر مؤمن، متوکل و متقی، هیچ تسلطی ندارد؛ اما دلیل نمی‌شود که تلاشی برای نفوذ و سپس تسلط نداشته باشد. پس آن که تحت سلطه‌ی شیطان رفته که تسلیم شده، اما آن که تحت سلطه نرفته (متقی)، عکس العمل نشان می‌دهد.

مس کردن:

نزدیک شدن به حدی که ارتباط و تماس برقرار شود را "مس" کردن می‌گویند، چنان که انسان تا به چیزی نزدیک نشود و فاصله‌ها و موانع را کنار نگذارد، نمی‌تواند آن را «مس» کند.

طَائِفٌ (طواف کننده‌ای):

طواف، یعنی دور کسی یا چیزی چرخیدن. چنان که چرخیدن دور کعبه را نیز طواف می‌گویند. بدیهی است که انسان، یا حیوان، یا اجنه و شیاطین، وقتی به چیزی "توجه" کردند، نظرشان را گرفت و خواستند به آن نزدیک شوند تا آن را «مس» کنند و راه نفوذ را بیابند، ابتدا دورش می‌چرخند. خواه یک جسم بیرونی باشد و خواه یک حقیقت غیر مادی. مثل کسی که در یک مطلب علمی تحقیق می‌کند و پیرامون آن موضوع آن قدر می‌چرخد تا راه نفوذ و اشراف و سلطه‌ی علمی را پیدا کند. اینجا می‌فرماید که شیطان یا وسوسه‌اش به دور متقی طواف می‌کند.

مَنْ الشَّيْطَانِ (از شیطان):

بدیهی است که تمامی شیاطین یک جا به انسان حمله نمی‌کنند، بلکه هر کسی شیطانی دارد؛ اما اینجا فرمود «مَنْ الشَّيْطَانِ» که فرض شود منظور «یکی از شیطان‌ها» و احدی از آنان است، بلکه فرمود: «مَنْ الشَّيْطَانِ»، یعنی چیزی که از ناحیه‌ی شیطان است، امری که شیطانی است.

موضع‌گیری و انفعال متقین:

خب، تا اینجا مشخص شد که شیطان برای آن که نفوذ کند و یا وسوسه‌ی مورد نظرش را به قلب انسان نفوذ دهد تا بتواند بر آن سلطه یابد، به دور متقی، که قلبش و وجودش تحت سلطه‌ای او نیست، می‌چرخد تا ببیند از چه راهی می‌تواند وارد شود.

بدیهی است که انسان متقی نیز خودش غافل از این تلاش شیطانی نمی‌باشد و به خوبی آن را حس و درک می‌نماید. خب، چه می‌کند؟ آیا سریع تسلیم می‌گردد، آیا بی‌کار و بدون انفعال می‌نشیند تا شیطان یا وسوسه‌اش راه نفوذ را بیابد؟ یا آن که انفعال نشان داده و مقابله می‌کند؟ خب معلوم است که او خود را بنده‌ی حق و تحت ولایت و حکومت الله جلّ جلاله می‌داند و در مقابل تلاش و طواف شیطان برای نفوذ و سلطه، انفعال نشان می‌دهد.

چگونگی انفعال متقین:

تمامی تلاش‌های شیطان، برای غافل کردن انسان از یاد خداست. شیطان کاری ندارد که متقی مشغول اقامه نماز است، یا خواب و خوراک، یا تفریح، یا کار؛ بلکه با فکر و توجه او کار دارد، می‌خواهد او را در هر حال و کاری، از یاد خدا غافل کند و توجه‌اش را به غیر خدا جلب نماید، تا بین او و رشد، سعادت، کمال و قرب الهی فاصله بیاندازد و با دست و پای خودش به هلاکتش بکشانند.

ذکر:

ذکر، یعنی "یاد" و به یاد آوردن. متقی به محض احساس نزدیک شدن و تلاش و طواف شیطان برای نفوذ و سلطه، سریعاً به یاد خدا می‌افتد. و به یاد می‌آورد که قضیه چیست؟ به یاد می‌آورد که خدا «ولی» و شیطان «عدو» اوست.

به یاد می‌آورد، چرا که تاکتیک و سلاح مبارزه و مقاومت، باید متناسب با تاکتیک و سلاح دشمن باشد. شیطان می‌خواهد متقی را از یاد خدا غافل کند، و با سلاح وسوسه به میدان می‌آید - متقی نیز سریع به یاد خدا می‌افتد و با سلاح "تفکر" به جنگ وسوسه شیطان می‌رود.

ذکر متقابل:

خداوند متعال فرمود: «فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» - پس مرا یاد کنید، تا شما را یاد کنم» (البقره، ۱۵۲) ممکن است انسان چیزی یا کسی را یاد کند که او متقابلاً یاد کننده را یاد نکند - یا اصلاً جامد یا خاطره باشد. اما خدا این طور نیست و این طور عمل نمی‌کند.

بدیهی است که به خدا فراموشی راه ندارد، حتی بنده کافر، مشرک و معاندش نیز در محضر اوست و تحت مالکیت و ربوبیت او قرار دارد. بلکه وقتی می‌فرماید: «مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم»، یعنی با من باش، تا من هم با تو باشم - "توجه" ات به من باشد، تا به تو به نظر لطف، کرم، عنایت و رحمت توجه کنم. دین مرا یاری ده، تا تو را نصرت بخشم و ثابت قدم کنم. اتصال را قطع نکن، تا حبل ولایت را از تو نگیرم و به خودت واگذار نکنم.

روش فراموشی خدا:

بی‌تردید نقطه مقابل «مرا یاد کن تا تو را یاد کنم» این است که اگر مرا فراموش کنی، من نیز تو را فراموش می‌کنم. اما خدا چگونه و به چه طریق این کار را انجام می‌دهد.

گفتیم که خدا، مغز و حافظه‌ای مثل انسان ندارد که چیزهایی را در سلول‌های آن حفظ کند و چیزهایی را فراموش کند یا به خاطر نیاورد، او خالق و رب العالمین است و همه چیز، همه کس و تمامی کارها و اسرار و نمانها، در محضر اوست.

بلکه وقتی انسان خدا را فراموش کرد، خدا هم کاری می‌کند که انسان خودش را فراموش کند. یادش رود که مخلوق است و خالق دارد - عبد است و معبودی دارد - مربوب است و ربی دارد - مرحوم است و رحمان و رحیمی دارد - فقیر است و غنی‌ای دارد، راهی است و مقصد و معادی دارد و ...

وقتی نسان این حقایق را فراموش کرد، دیگر خودش را انسان نمی‌بیند. گاه حیوان می‌بیند و به جز حیوانیت اندیشه‌ای ندارد - گاه ابزار تولید می‌بیند که به جز "کار فیزیکی" اندیشه‌ای ندارد - گاه خود را عبد ذلیلی برای صاحبان قدرت و فراعنه می‌بیند و هیچ سعادت‌ی برای خود، جز در گرو خدمت به آنها نمی‌بیند - گاه خود و همه

چیز را بیهوده و عبث می بیند ... و در هر حال، از پوسته و غالب انسانیت خود بیرون آمده و فاسق می شود. لذا فرمود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (الحشر، ۱۹)

ترجمه: و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خودفراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (فاسقان و خارج شدگان از قالب انسانیت هستند).

بصیرت:

بصیرت، ژرف نگری و عمق بینی است. در ظواهر چیز زیادی معلوم نیست. انسان ظالم و عادل، عاقل و جاهل، و حتی متقی یا حیوان صفت، هر دو یک شکل دارند، و چه بسا ظاهر انسان حیوان صفت، بسیار نیکوتر و به قول معروف با کلاس تر هم باشد، تا حدی که انسان وقتی ظاهر آنها را می نگرد، گمان می کند که لابد اهل تعقل، تفکر، فهم، شعور و منطق هستند، اما چنین نیست، بلکه از قالب انسانی خارج شده و حیوان صفت اند: «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (الفرقان، ۴۴)

ترجمه: آیا می پنداری بیشتر آنان می شنوند یا می اندیشند؟ (نه) آنها جز همانند چارپایان نیستند بلکه گمراه ترند. پس، خدا شناسی، معاد شناسی، خود شناسی، دوست شناسی، دشمن شناسی، هدف شناسی، روش شناسی و ... همه مستلزم ژرف نگری و "بصیرت" است و این بصیرت حاصل نمی گردد، مگر آن که انسان، خدایی ببیند و خدایی نمی بیند، مگر آن که متقی شود، خدا و معادش را یاد کند و راه نفوذ شیطان را ببیند. از این رو در آخر آیه فرمود: اینها پس از آن که طواف شیطان را برای نفوذ دیدند، سریعاً خدا را یاد می کنند و بالتبع خدا هم آنان را یاد می کند، پس بصیر می شوند «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». صدق الله العلی العظیم.

در خصوص حدیث پیامبر اعظم (ص) می فرمایند: «العقل في أمر الدنيا مضرّة و العقل في أمر الدّين مسرّة - عقل در کار دنیا مایه ضرر است و در کار دین مایه سرور» توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

محور بحث در این حدیث «عقل» در ارتباط با زندگی در دنیا، لذا باید توجه کرد که "عقل چیست؟" - «چه ابعادی دارد» - «چه کارهایی انجام می دهد»، «چگونه بر مسئله یا قضیه ای توجه می یابد»، «چگونه رشد می کند» - «چگونه محبوب و تعطیل می شود» و ...؟

البته قصد و توان ما، پرداختن به تمامی این موضوعات و پاسخ آنها نمی باشد، اما اندک اشاره‌ای لازم است تا ذهن بتواند با اجتناب از خلط مبحث و کلی نگری، بیشتر در موضوع کار کند.

الف - قوه عاقله در انسان، قوه شناخت و قوه تدبیر است. البته نه این که دو "عقل" جداگانه و مستقل داشته باشد، بلکه عقل، کارهای جداگانه دارد. از این رو، تقسیماتی چون عقل حکمی، عقل ریاضی، عقل معاش و ... برای کاربرد آن قائل شده‌اند.

ب - اما به طور کلی کارکرد عقل را به دو قسمت تقسیم می کنند که عبارتند از: "عقل نظری" که با افکار و اندیشه‌های نظری برای شناخت هر مقوله‌ای کار دارد، و "عقل عملی"، که تدبیر، هدف گذاری و برنامه‌ریزی برای رسیدن به مقصود می کند.

ج - "عقل نظری"، مبنای فلسفه‌ی الهی، ریاضی و علوم طبیعی می باشد. کار عقل در این علوم، «قضاوت بر مبنای شناخت» می باشد. اگر درست شناخت، درست قضاوت می کند و اگر درست شناخت، درست قضاوت نمی کند. حال خواه قضاوتش در این باره باشد که زمین مسطح است یا دایره (بیضی)، یا در مورد یک پرونده حقوقی قضاوت کند - یا این که مبدأ و معاد هست یا خیر؟ "عقل عملی"، تدبیر برای اقدام، جهت رسیدن به هدف مطلوب می باشد. چه باید بکنیم؟ چگونه باید اجرا نماییم؟ چه راه کارها یا ابزاری را در اختیار بگیریم...؟ همه کار عقل عملی می باشد.

چگونگی نگاه و شناخت دنیا:

چگونگی نگاه به دنیا و شناخت از آن، کار "عقل نظری" می باشد که منظور در کلیت آن، شناخت طبقات زمین، یا تعداد سیارات و ... نمی باشد. بلکه "شناخت حقایق" است. دنیا پدیده است و پدید آورنده دارند یا ندارد؟ معلول بی علت است یا علت غایی دارد؟ اول و آخرش چیست و کدام است؟ دنیا (زندگی و تعلقات به مظاهر دنیوی، هدف و مقصد است یا گذر؟ قابل اعتماد و دل بستگی هست یا خیر و ...؟

آموزه‌های اسلامی:

در آموزه‌های اسلامی (قرآن، حدیث، حکمت، فلسفه و اخلاق مبتنی بر آن)، نگاه از هر منظری تعریف شده است و نگاه درست از نگاه غلط تمیز داده شده است، تا شناخت نظری انسان، صحیح و کامل گردد.

به عنوان مثال:

آمده است که هر چه در دنیا است، آیه و نشانه است، پس شما با عقل و علم، نشانه‌شناسی کنید تا جهت نشانه و مقصد نهایی را بشناسید.

دنیا مزرعه آخرت است، هر چه اینجا کشت کنید، آنجا درو خواهید کرد.

دنیا جای خداشناسی، معادشناسی، خودشناسی، راه و راهبر شناسی است.
 دنیا جای اطاعت و عبادت، برای رسیدن به رشد، کمال و سعادت است.
 هر کس "معاش" نداشته باشد، معاد نیز ندارد - یعنی هر که زندگی دنیوی درستی نداشته باشد، زندگی اخروی مطلوبی نیز نخواهد داشت و ...

از سوی دیگر می فرماید:

دنیا فانی است - دنیا محل گذر است - دنیا ارزش دل بستگی ندارد - دنیا تنها جایی است که خدا در آن معصیت می شود - دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است - خدای را فرشته ای است که هر روز ندا می کند: «ای فرزندان آدم، جمع کنید برای از دست دادن - بسازید برای خراب شدن و بسازید برای مردن - نهج البلاغه» و ...

حال به حدیث توجه کنیم:

العقل في أمر الدنيا مضرّة - عقل در امر دنیا، مضرت است.

آن که در "عقل نظری"، دنیا را همه چیز و اول و آخر می داند، در عقل عملی نیز به جز معاش در دنیا نمی اندیشد، یعنی زندگی بی هدف و بی نتیجه.
 از این رو حتی اگر فیلسوف هم باشد، به این نتیجه می رسد که زندگی تعریف و غایتی جز «لذت» ندارد و حتی قدرت و ثروت را برای «لذت» می خواهد.

"عقل عملی" در این نوع نگاه و شناخت دنیا نیز فقط به دنبال راه کار و ابزاری است که بتواند او را به لذت دنیایی برساند؛ پس طبیعی است که بگویند: «نه تنها دین و آخرتی در کار نیست، بلکه حتی ارزش و ضد ارزش نیز نداریم، هر چیزی که به هر کسی لذت بدهد، همان ارزش است» و بدیهی است که برای دستیابی به این لذت، به هیچ قانون و چارچوبی محدود نباشد. لذا نتیجه اش به غیر از فساد و ظلم شخصی، فساد و فحشای و ظلم عمومی چیز دیگری نمی شود؛ واقعیتی که در جنگ ها و تحریم ها برای استیلائی نظام سلطه، بیشتر ظهور و بروز و مصداق پیدا می کند.

این عقل نظری در دنیا، بسیار محدود، ناقص و فانی است و مضرت است، چون انطباقی با حقایق عالم هستی ندارد.

بالتبع عقل عملی در دنیا، نیز نه تنها محدود می شود، بلکه محدودیتش به زمان حال نیز می رسد، و در هیچ امری، بصیرت و عاقبت اندیشی نخواهد داشت.

امور دنیا، منهای آخرت چیست و چه تفاوتی با امور حیوانات دارد؟ پس محدود کردن عقل نظری و عملی به امور دنیا، سبب ضرر می گردد.

العقل فی أمر الدین مسرّة - عقل در امر دین، مسرت بخش است:

دین (حق) چیست؟ مجموعه‌ای متشکل از جهان بینی و چه باید کردها و نکردهای منطبق با حقایق عالم هستی می باشد. یعنی دین مبین و روشنگر و کمال بخش «عقل نظری و عملی» می باشد.

تعقل در امر دین، خارج از تعقل در امر دنیا نیست، چرا که در تعقل دینی، دنیا و آخرت در طول هم هستند و نه در عرض هم و "دین" برای چگونه زیستن در دنیا است که چگونه زیستن در آخرت را ترسیم و معین می نماید.

تعقل در امر دین، یعنی عقل نظری و عملی انسان، برای معاش دنیای دنیا فانی نیز در راستای رسیدن به هدف غایی و باقی باشد. حتی در لذت.

در تعقل دینی، زندگی محدود و فانی به دنیا نیست که این نگاه، نتیجه‌ای جز "سیاه بینی، ناامیدی و افسردگی، ندارد"، بلکه تعقل در امر دین، تعقل در امر حیات و امتداد جاودانه‌ی آن است. تعقل در معاد شناسی و چگونگی جهت گرفتن است. تعقل در تنظیم امور دنیوی، برای رسیدن به نتایج مطلوب و پایدار است. تعقل در امر دین، یعنی تعقل در امر "حیات انسان".

پس معنادار است، روح دارد، فانی نیست، جهت تکاملی در رشد دارد و نتایجی بسیار امیدبخش، نشاط آور و مسرت‌زا دارد. سبب رضایت عابد و معبود می گردد و انسان را هدف غایی از خلقتش و کمال مطلوب می‌رساند.

در قرآن کریم سوره ی بقره آیه ۲۳۹ آمده است که اگر از جان خود ترسیدید یا احساس خطر کردید می‌توانید نماز خود را در حال سواره و یا پیاده بخوانید... اما چرا امام حسین (ع) در صحرای کربلا اینکار را نکردند و چند نفر را به نگهبانی گماشتند و با بقیه‌ی یاران خود نماز خواندند، در حالی که می‌توانستند به جای در خطر انداختن جان یاران خود به دستور قرآن عمل کنند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

یعنی ایشان به دستور قرآن عمل نکردند و یا خلاف آن عمل کردند؟! آیا شناخت ما از "امام" چنین است؟! اینجا دیگر امام چگونه نماز خواندند، مهم نیست، بلکه امام شناسی توأم با افترا مهم است. پس در مواجهه با شبهات دقت کنیم.

تردید در این که ما آیات قرآن کریم را تلاوت کرده باشیم و (العیاذ بالله) امام علیه السلام تلاوت نکرده باشند، یا ما احکام را بلد باشیم و آنها بلد نباشند و یا ما اهتمام به عمل کنیم و آنها نکنند، از ریشه خطاست. لذا در

صورت مواجهه‌ی ذهن با چنین سؤالاتی، باید فرع را رها کرد و به سراغ اصل رفت. این که امام چگونه اقامه نماز نمودند، فرع بر این است که مقام، منزلت، علم، تقوا و عصمت امام چیست؟ مشکل اساسی جوامع اسلامی، از این جا شروع شد که عده‌ای مدعی شدند تا به خدا درس توحید، و به پیامبر اکرم و اهل عصمت علیهم السلام، درس قرآن، احکام و اسلام بیاموزند!

*** - همیشه وقتی یک حکم قطعی صادر می‌کنیم و سپس نسبت به آن طرح سؤال یا شبهه می‌نماییم، باید دقت کنیم که آیا حکم صادره صحیح است؟

به عنوان مثال: در همین سؤال با استناد به آیه قرآن کریم، سؤال شده که چرا امام این کار را نکردند، به دستور قرآن عمل نکردند؟ خب، آیا مطمئن هستید که امام این کار را نکردند؟! آیا این که مدعی شویم امام حسین علیه السلام به دستور قرآن عمل نکردند، افترا و اهانت و ضدتبلیغ نیست؟!!

*** - در دنیا بسیاری بی حساب و کتاب و بی منطق حرف می‌زنند، اما در آخرت از هر کلامی نیز سؤال می‌شود. حالا اگر در آخرت امام حسین علیه السلام جلوی کسی را گرفت و فرمود: حق الناس بر گردن داری؟ گناه دروغ و افترا و تهمت داری؟ چرا که گفتم من به دستور قرآن عمل نکردم؟! چه دلیلی داشتی؟ حالا ثابت کن. چه پاسخی خواهد داد؟!!

*** - خب، پس بهتر این است که در همین دنیا به خودمان ثابت کنیم و اگر ثابت نبود، در کلام مراقبت نماییم و اگر سؤالی بود، با یقین بر این که امام خطا نمی‌کند، سؤال کنیم که «با توجه به این آیه، حدیث، احکام و ...» امام چگونه نماز ظهر را اقامه کردند؟ نه این که بپرسیم: «چرا به دستور قرآن عمل نکردند؟!» این دیگر سؤال نیست، بلکه قضاوت و حکم است.

ظهور اصول و فروع در کربلا:

کربلا و به ویژه در روز عاشورا، میدان ظهور تمامی معارف، اصول و فروع اسلام بود. از توحید، خداشناسی، معاد شناسی، قرآن شناسی، اسلام شناسی، ولایت شناسی، دوست و دشمن شناسی (تولا و تبرا) گرفته تا انجام احکام الهی در شرایط گوناگون. چنان که حتی ایشان فرمودند: هر کس بدهی دارد و حق الناس بر گردن دارد، بر گردد و یا ضامن بیاورد - چنان که حضرت عباس علیه السلام را مأمور کردند تا اگر هر قطعه از زمین کربلا، مالکی دارد، از او بخرند. چنان که نماز، تلاوت قرآن، دعا و نماز شب را برپا نمودند و

نماز ظهر عاشورا:

امام حسین علیه السلام، در کربلا، هم نماز یومیه در شرایط آرام را اقامه نمودند و هم نماز خوف در حال جنگ را اقامه نمودند که به هر دو در آیات قرآنی و احکام اسلامی تصریح شده است، و البته نماز ظهر عاشورای ایشان، همان نماز در حال جنگ بود که به نماز خوف مشهور است و احکام خودش را دارد.

حفاظت از امام:

حفاظت از امام و ولیّ امر مسلمین، چه در حال آرامش و چه در بحران و چه در جنگ ... و چه در حال نماز و یا غیر نماز، و خلاصه در هر حالتی، وظیفه عقلی و شرعی هر مسلمانی می باشد. از این رو، خاندان و شیعیان باوفای ایشان، به ویژه در کربلا و بالاخص در روز عاشورا که در معرض تهاجمات بی رحمانه بودند، هر لحظه از امام زمانشان حفاظت می کردند. پس این خیلی بدیهی، عقلی، طبیعی و ضروری بود که وقتی ایشان قصد نماز کنند، چه در سکون و چه در حرکت، عده‌ای از جان ایشان محافظت نمایند.

فرض کنید در آن شرایط، وقتی امام تکبیرة الاحرام را گفتند، همه و از جمله محافظین، دست از مرابت بردارند و مثل یک مسجد آرام، برای شرکت در نماز جماعت صف بکشند؟!

حال فکر کنید که در قالب سؤال نه تنها عقلانیت، انسانیت و احکام قرآنی مورد توجه قرار نگیرد، بلکه گناه جنایت دشمنان نیز (الغیاذ بالله) به گردن امام بیافتد و بگویند: ایشان جان یاران را به خطر انداختند؟! خب این ظلم نیست؟ از همان ظلم‌های گذشته نیست؟ تداوم همان ظلم‌ها بر ایشان و اهل عصمت علیهم السلام نیست؟!

نماز و حفاظت، طبق احکام نماز خوف:

همان‌طور که بیان گردید، نماز خوف (به ویژه در حال جنگ) نیز مانند نمازهای یومیه، احکام خاص خودش را دارد و باید بدان گونه عمل گردد.

به عنوان مثال:

- *- نمازهای چهار رکعتی [ظهر و عشا]، در نماز خوف دو رکعت است.
- *- خداوند متعال خود فرموده است که در هنگام اقامه نماز خوف، لشکر به دو دسته تقسیم شوند. یک عده سلاح را زمین گذاشته و به امام اقتدا نموده و نماز بخوانند و عده‌ی دیگر، سلاح را در دست داشته و به صورت آماده باش مراقبت و محافظت نمایند.
- *- حتی تأکید شده که در صورت بحرانی بودن شرایط، گروه نخست، رکعت اول را اقتدا کنند و دوم را فرادا بخوانند تا جایگزین گروه دوم شوند و آنها رکعت اول خود را به رکعت دوم امام اقتدا کنند. بدین صورت همه آنها از فیض جهاد و نماز جماعت با هم بهره می‌برند. و این خود اهمیت نماز جماعت و جهاد را می‌رساند.

ظهر عاشورا:

در کربلا و ظهر عاشورا نیز امام نماز خوف اقامه نمودند، پس طبق احکام، باید گروه به دو دسته تقسیم می شدند، یک عده اقتدا به نماز می کردند و یک عده دیگر مراقبت و محافظت. پس در عاشورا، احکام نماز نیز با تمام انواع و احکامش به نمایش گذاشته شد. چنان چه جهاد و استقامت و ایثار و شهادت و «تولا و تبرا» به نمایش گذاشته شد.

آیا حدیثی یا روایتی دارید دال بر اینکه پیامبر هر سال بخاطر شهادت عمویش حمزه یا مثلا مرگ فرزندان یا دیگر صحابی ها سالانه در همون تاریخ گریه سر بدهند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا اگر حدیثی باشد، بر ظلم ها گریه می کنید و اگر نباشد گریه نمی کنید؟!

دقت کنید که مشکل اصلی آنها، اصل گریه کردن بر مصیبت ها و در عزای ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که سبب بقا، حیات و پویایی می گردد. وگرنه آنها را چه می شود که این قدر به گریه و خنده می دخال می کنند؟! و اگر از هیچ راهی نشد، از راه حدیث و روایت وارد می شوند و حتی نسبت به روز و ساعت گریه نیز حساسیت به خرج داده و اظهار نظر می کنند.

الف - مگر روز و ساعت گریه کردن هم باید طبق حدیث باشد؟! حتی اخباریون که از گروه های جاهل و متعصب شیعی بودند نیز تا این حد افراط نمی کردند. شما هر موقع یاد محبوب بیافتید، از شوق لقا و یا سوز فراق گریه می کنید و اگر محبوب، کاذب نباشد، بسیار هم کار خوبی هست و نشان از عاطفه ی انسانی دارد.

ب - قلب (وجود) انسان مملو از «حبّ و بغض» است که شاکله هویت و شخصیت او را تشکیل می دهد و سبب اصلی تمامی افعالش می باشد، چنان که وجود حیوان، سراسر مملو از «شهوّت و غضب» است و انگیزه ی تمامی تحرکاتش می شود.

حال برای این که به چه کسانی «حبّ» و به چه کسانی «بغض» داشته باشیم، آیه و حدیث و روایت فراوانی داریم که به عقل نیز تصدیق می شوند؛ اما این که چه روزی و چه ساعتی یاد محبوب و یا یاد مغبوض بیافتیم که دیگر آیه و حدیث و روایت نمی خواهد.

ج - "انسان"، اهل نسیان و فراموشی است و "ذکر" سبب یادآوری او می شود. بدیهی است که وقتی جوّ عمومی متوجه به یک شادی یا غم عمومی می شود، مثل عاشورا که همه عزادار و سیاه پوش و گریان می شوند،

دیده‌ی ظاهر و باطن و قلب، بیشتر متوجه محبوب می‌گردد و وقتی به جنایات و ظلم‌های رفته بر او می‌نگرد، گریه می‌کند.

احادیث و روایات:

*- امام حسین علیه السلام، خود فرمودند: «من کشته اشکم، و هیچ مؤمنی یاد من نمی‌کند، مگر آن که اشکش جاری می‌شود» - «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ». (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۱۳۷)
 خب، اگر هیچ حدیث دیگری جز همین نباشد، کافیهست. زمان هم ندارد، فرمود: مؤمن که یاد من بیافتد، اشکش جاری می‌شود (چون مؤمن عقل، قلب، عاطفه و احساس قوی و پاک دارد). پس بدیهی است که این «یاد حسین علیه السلام»، در ایام دهه اول محرم یا شب و روز تاسوعا و عاشورا بیشتر می‌شود. و آنها که «شهوت و غضب» بر وجودشان حاکم شده است، این «حبّ و بغض» الهی و حقیقی را بر نمی‌تابند.
 *- امام صادق علیه السلام، در زیارت اربعین امام حسین علیه السلام، چنین به ایشان سلام می‌دهند: «السَّلَامُ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ، السَّلَامُ عَلَيَّ... وَ قَتِيلِ الْعَبْرَاتِ...»؛ پس معلوم است که این "اشک"، چنان آثاری در زنده شدن و رویایی با ظلم دارد که امام حسین علیه السلام برای آن به قتل می‌رسد. و این همان است که دشمنان را آزار می‌دهد.

گریه‌های پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در سوگ عزیزان:

*- پیامبر عظیم الشان صلوات الله علیه و آله، هر گاه یاد فرزند نواجوانش "ابراهیم علیه السلام" می‌افتادند، می‌گریستند، در اخبار نقل شده که برخی با تعجب می‌پرسیدند: «شما چرا در سوگ فرزند گریه می‌کنید، مگر پیامبر نیستید؟» و ایشان می‌فرمودند: «بله پیامبرم، ولی پدر هم هستم».
 در منابع اهل سنت، آمده که ایشان هر گاه در سوگ فرزند می‌گریستند، از سوز دل می‌فرمودند: «الْعَيْنُ تَدْمَعُ، وَالْقَلْبُ يَحْزَنُ، وَ لَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبَّنَا وَ اِنَّا بِكَ يَا اِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ» (سنن ابن داود، ج ۱، ص ۵۸)
 ترجمه: «چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد و جز آنچه مورد رضایت خدا است نگوییم. ای ابراهیم! ما در فراق تو در اندوهیم».

*- سیره نویسان نوشته‌اند: هنگامی که فرزند ایشان در بستر بیماری به حال احتضار رفت، او را به آغوش کشیده و فرمودند: «ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست، سپس اشک چشمان آن حضرت را فراگرفت و فرمود: ما در فراق تو اندوهناکیم، چشم گریان است و قلب سوزان و آنچه خشم خدا را موجب شود بر زبان نرانیم و اگر نبود که مرگ حق است و وعده‌ایست صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو صد چندان از این بود» (السيرة الحلبیه، ج ۳، ص ۳۴۸)

*- هم چنین در مستندات تاریخی تصریح شده که ایشان بر سر قبر مادرشان [حضرت آمنه علیهاالسلام] گریه می کردند و دیگران را نیز می گریاندند.

*- رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، پس از پایان نبرد احد، راهی شهر مدینه شدند، در آن هنگام زنان انصار در سوگ شهدای خویش می گریستند. پیامبر با شنیدن مویه عزاداران، از شهادت و غربت عمویش حمزه یاد کرد و فرمود: «وَلَكِنَّ حَمَزَةَ لَا بَوَاقِي لَه» «اما عمویم حمزه، گریه کننده ای ندارد» - پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در سوگ شهادت ایشان می گریست - پس از اندکی استراحت، صدای ناله زنان انصار را شنیدند که برای حمزه می گریستند. (طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۱)

*- و هم چنین احادیث بسیاری وجود دارد که ایشان، امیرالمؤمنین، فاطمه زهراء و امام حسن علیهم السلام، بارها بر مصیبتی که برای سیدالشهداء علیه السلام پیش خواهد آمد، می گریستند.

دغدغه های اصلی دشمنان:

دقت کنیم که چنان چه ما زیرساخت های فکری، اهداف، برنامه ها و رفتارهای دشمنان اسلام، مسلمین، شیعیان، مردم این کشور و ... را رصد می کنیم، آنها نیز همین کار را و چه بسا بیشتر و دقیق تر انجام می دهند. از این رو، علل بقای اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، که همان "اسلام ولایی" است را مطالعه می کنند - علل بیداری اسلامی را مطالعه می کنند - انگیزه ها و الگوها و عوامل خیزش ها و اتحادها را مطالعه می کنند - علل روحیه ی ظلم ستیزی و مجاهدت را مطالعه می کنند - علل خیزش ها و تقویت روحیه شهادت طلبی را مطالعه می کنند - محورهای اصلی گرایشات عقلی و عواطف قلبی را رصد می کنند ... و در مجموع، زنده ماندن یاد کربلا و عاشورا، فرهنگ و مقابله اسلام حسینی (ع)، با اسلام یزیدی را قوی ترین علت و رساترین پیام و عاشقانه ترین اتصال می یابند، و سپس با انواع و اقسام نقدها، مسخره کردن ها، اهانت ها، ضد تبلیغ ها و شبهات به جنگش می آیند.

از این رو، با عزاداری، گریه کردن ... و آن هم به صورت واحد و جهانی و در زمانی واحد، بسیار مخالفند. بزرگ ترین تظاهرات علیه استکبار، ظلم، کفر و اسلام یزیدی است - بزرگ ترین حماسه نمایش «تولا و تبرا» حول محور «حبیل الله» است.



سیاسی - آبان ۱۴۰۰

دکتر عبدالکریم سروش: ممکن است شما بتوانید یک حکومت فاشیستی یا یک حکومت دیکتاتوری بنا کنید، ولی یک حکومت دینی نمی‌توانید بنا کنید...، با قدرت می‌توانید خیلی چیزهای دیگر بسازید اما با قدرت نمی‌توانید ایمان بسازید...، من نمی‌گویم که تکلیف را باید فرو نهاد و یا امری بی‌معنی است. اما گاهی تقدم با تکلیف است گاهی با حقوق. در حکومت دینی تقدم با تکلیف است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

متأسفانه جناب دکتر عبدالکریم سروش، به رغم دانش تخصصی‌شان در "حکمت، فلسفه، منطق و کلام"، استعداد، هوش و نبوغ خود را بیشتر صرف "خلط مبحث" و "بازی با کلمات" کرده است و البته از ابتدا همین روش را داشتند.

نمی‌توان قبول کرد که دکتر سروش (و تیم مرید و پیرو نظریات ایشان)، با آن همه مطالعات و تحقیقات دینی و غیر دینی، هنوز معنای «دین»، «حکومت»، «دیکتاتوری»، «ایمان»، «تکلیف» و «حقوق» را در علوم آکادمیک و نیز علوم دینی نمی‌دانند؛ از این رو تنها نتیجه‌گیری همان "خلط مبحث و بازی با کلمات" به صورت عمد می‌باشد.

در عین حال لازم است این به اصطلاح "نظریه" را، تا حدودی که این فرصت کوتاه مجال می‌دهد، بررسی نماییم. منتهی فارغ از جمله‌بندی‌های ژورنالیستی، چرا که بحث از دین، حکومت، حقوق و تکلیف، جای و نیازی به این روش‌ها و شعارها ندارد.

الف - پیش از این مکرر توضیح داده شد که اگر منظور هر گوینده‌ای در انتقاد یا حمله به "دین"، مطلق "دین" است، نه بی‌دینی در این عالم وجود دارد و نه بی‌دین؛ و این دسته‌بندی مردم به دو گروه "دیندار" و "بی‌دین"، یک دروغ محض و یک حقه است. امپریالیسم، کمونیسم، ماکیاولیسم و...، نیز نوعی دین می‌باشند؛ و روش‌هایی چون دیکتاتوری، دموکراسی، لیبرال دموکراسی، پست مدرن و...، نیز مذاهب گوناگون آنان هستند. ([لینک](#))

از این رو لازم است که وقتی کلمه "دین" را به زبان می آورند، دقیقاً مشخص کنند که منظورشان کدام دین است؟ اسلام، مسیحیت، یهودیت ...، یا صهیونیسم، فراماسون، فاشیسم و ...؟

ب - البته می دانیم که مقصود دکتر سروش، همان دین اسلام و رژیم سیاسی و حکومتی جمهوری اسلامی ایران می باشد، ولی اصرار داریم که با کلی گویی، اذهان عمومی را فریب ندهند و به صراحت بگویند که «به نظر ما، اسلام نمی تواند یک حکومت اسلامی بنا کند».

این معنا، یعنی دین اسلام ناقص است که نمی تواند یک حکومت دینی بنا کند - بدیهی است که اگر دینی (هر دینی)، در یک موضوع، موضع و مقوله ای ناقص باشد، دیگر "دین کامل و جامعی" نیست و نمی توان در هیچ موضوع و مورد دیگری به آن اعتنا نمود، ایمان آورد و تبعیت نمود. به همین دلیل است که ما (مسلمانان)، ادیان الهی با کتب آسمانی موجود و یا مکاتب بشری را قبول نداریم، چون ناقص هستند، نه این که هر چه گفتند غلط است.

ج - وقتی ادعا می شود که شما می توانید با دیکتاتوری یا حتی فاشیسم، حکومت بنا کنید، اما با اسلام نمی توانید، یعنی اسلام در بُعد سیاسی و حکومت، از فاشیسم نیز ضعیف تر و ناقص تر می باشد، که البته چنین ادعای کفرآمیزی، اثبات می خواهد. با شعار خالی، هیچ حقیقتی متغیر نمی گردد.

د - حکومت، همان حاکم کردن "جهان بینی و ایدئولوژی"، در ساختار سیاسی، حکومتی و اداره ی یک کشور می باشد، خواه حکومت اسلامی باشد، یا فراماسونی، یا صهیونیستی، یا لیبرالی. پس تمامی حکومت ها، هر چند دیکتاتوری و فاشیستی باشند، بر پایه های اعتقادی بنا شده اند و همان حکومت دینی هستند، منتهی دین شان فرق دارد. خداپرست و شیطان پرست، هر دو پرستش دارند، منتهی معبود آنها متفاوت است.

ه - ایمان، یعنی چارچوب و محدوده ای که انسان خودش را در آن امن می بیند، حال خواه ایمان به خداوند متعال و معاد باشد، خواه ایمان به کاخ سفید، قصر واکینگهام، یا کاخ کرملین. از این رو در معارف قرآنی و آموزه های اسلامی، هم "ایمان به خدا" مطرح شده و هم ایمان به طاغوت.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا» (النساء، ۵۱)

ترجمه: آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای؟ که به «جبت» و «طاغوت» ایمان دارند، و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند.»

***** -** باید برای جناب دکتر سروش و دیگران روشن شده باشد که مردم ما خود را در پناه خدا امن می بینند و هیچ امنیتی در پناه استکبار جهانی را باور ندارند. لذا مؤمن به خدا هستند.

ز - حکومت، بیش از آن که بر پایه "ایمان" بنا شود، بر پایه‌ی "تسلیم" بنا می‌شود، حال خواه حکومت اسلامی باشد، یا حکومت دیکتاتوری قرون وسطایی، یا دیکتاتوری مدرن و پست مدرن. مردم امریکا، کشورهای اروپایی، روسیه، چین، نظام‌های سلطنتی (مثل انگلیس، هلند، بلژیک، عربستان سعودی) و...؛ "تسلیم" رژیم سیاسی و حکومتی خود هستند، نه این که مؤمن به تمامی کلیات و جزئیات جهان بینی و ایدئولوژی سردامداران باشند.

چه کسی می‌تواند ادعا کند که تمامی مردم امریکا و اروپا، کافر به خدا، بی‌اعتقاد به معاد، بی‌تفاوت نسبت به ارزش‌های انسانی و اخلاقی ... و یا فراماسون و صهیونیست هستند؟! اما تردیدی نیست که به میل و اراده و یا به زور علنی و غیر علنی، تسلیم شده‌اند.

اسلام، همان تسلیم است، منتهی تسلیم امر خدا شدن؛ و مرحله بعد از این تسلیم "ایمان" است که هیچ‌گاه و هیچ قلبی، به زور و جبر به چیزی ایمان نمی‌آورد.

می‌توان ادعان نمود که تا حدود بسیاری، ایمان به گرایش قلبی ربط دارد و اسلام (تسلیم شدن)، به عمل. پس بسیاری تسلیم شده و اطاعت و تبعیت می‌کنند، اما ایمان نمی‌آورند. حال اگر این تسلیم در مقابل خدا باشد و اطاعت و تبعیت از رسول خدا صلوات الله علیه و آله باشد، زمینه ایمان و رستگاری را فراهم می‌کند، اما اگر این تسلیم در مقابل باطل، استکبار، ظلم و طاغوت باشد، زمینه کفر و شرک و هلاکت را فراهم می‌آورد - آیا جناب دکتر سروش اینها را نمی‌داند و آیه ذیل را نخوانده است؟!

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: بادیه‌نشینان گفتند: ما (از ته دل) ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید (در ظاهر به گفتن شهادتین) اسلام آوردیم، زیرا هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است و اگر از خدا (در اوامر او) و فرستاده‌اش (در دستورات ولایی او) اطاعت نمایید (خداوند) از عمل‌های شما نمی‌کاهد، زیرا خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

حقوق و تکلیف:

جناب دکتر سروش، در این مقوله نیز خلط مبحث کرده و با کلمات بازی نموده‌اند تا در اندیشه و افکار مخاطب، ایجاد اعوجاج نماید.

تفکیک «حقوق از قانون و قانون از تکلیف»، یک تجزیه‌ی نادرست و البته یک فریب است.

قوانین باید منطبق با حقوق باشند - و قوانین نیز یا تکوینی هستند که ما در آن تکلیفی نداریم، یا تشریحی هستند، که ما مکلف به اجرای آن هستیم.

ما تکلیفی نداریم که به دنیا بیاییم یا نیاییم، تکلیفی نداریم که چند سال زنده باشیم، تکلیفی نداریم که بمیریم یا نمیریم، تکلیفی نداریم که فصل ما بهار باشد یا زمستان، به دور سیاره زمین جوّ باشد یا نباشد...، اینها همه قوانین تکوینی است، یعنی قوانین خلقت خداوندی.

اما مکلفیم در سلامت زیستن، تلاش برای رشد، رعایت حقوق و عدالت، قیام برای قسط، مقابله با جهل و ظلم، سالم نگه داشتن مادی و معنوی محیط زیست و

پس انسان مکلف است به اجرای قوانین. حالا اگر کسی تسلیم امر خدا شد، قوانین او را اجرا می کند و اگر کسی تسلیم طاغوت شد، قوانین او را اجرا می نماید. خواه ایمانی نیز پشت این تسلیم ها و تکلیف ها باشد یا نباشد.

حکومت ها:

حکومت ها نیز چه حق باشند و چه باطل، مردم را مکلف به اجرای قوانین می کنند و اصلاً تلاشی ندارند که الزاماً همگان را مؤمن به قانونگذاران بنمایند.

شما در امریکا، فرانسه، انگلیس، آلمان، چین... یا هر کجای دیگری، مکلف به رعایت قوانین (شرع) آن می گردید، خواه به مبانی قانونگذاری آنها (پارلمان ها) و مجریان حکومتی ایمانی داشته باشید یا نداشته باشید و به مبادی قانونگذاری آنها "اعتقادات، باورها، جهان بینی ها - ایسم ها"، مؤمن باشید یا نباشید. در اسلام و حکومت اسلامی نیز همین طور است. تکلیف همگان، رعایت و اجرای قوانین است، نه الزاماً ایمان به مبادی و مبانی آنها. اگر چه مردم ما اکثراً مسلمان و مؤمن هستند.

اصول:

اینها یک اصول ثابتی هستند و نمی شود گفت: "برای همه هست، برای اسلام نیست - یا برای اسلام اینگونه است و برای بقیه چنین نیست".

پس به همان بحث ریشه ای می رسیم که حاکم اصلی کیست و چه کسی می تواند برای بشر قانونگذاری نماید و بشر به لحاظ عقلی، قلبی و فطری، ملزم و مکلف به رعایت کدام قوانین می باشد، خدا یا انسان های هم نوعی که به قدرت و ثروت رسیده اند و بر جان و مال مردم مسلط گردیده اند؟! دعوا بر سر سلطه ی خدا یا شیطان است؟ بر سر "ولایت الله" یا "ولایت طاغوت" است.

*** - اگر در عصاره ی تمامی نظریات مدرنیسم و پست مدرنیسم (بودریار، دریدا، فوکو، باومن و ...) دقت کنیم، چیزی جز توجیه سلطه ی «قدرت و ثروت» نمی بینیم. در یک جمله می گویند: «ما با تکوین کاری نداریم»، چرا که نمی توانند کاری داشته باشند، نه می توانند خلق کنند و نمی توانند مالکیت و سلطه ای پیدا کنند.

می‌گویند: «اما با قانون، کار داریم، چرا که آن را هر گونه که بخواهیم وضع، فصل، تفسیر یا ملغی می‌کنیم، این برای ما جذاب است».

پس دعوا بر سر قانونگذار، یا همان ربّ است و مابقی مباحث حاشیه‌ای برای القای حاکمیت، سلطه و قانونگذاری طاغوت به جای الله جلّ جلاله می‌باشد.

از این رو جناب دکتر سروش نیز سعی دارد القا کند که بنا کردن حکومت، حتی بر اساس دیکتاتوری و فاشیسم ممکن است، اما بر اساس اسلام ممکن نیست؟! در حالی که در میان تمامی ادیان الهی و بشری، تنها "دینی" که مطابق عقل، خرد، فطرت، قلب، روح، جسم، منافع فردی و اجتماعی می‌باشد، و از هر لحاظ (به ویژه حقوق و قوانین منطبق با آن حقوق) دین جامع و کاملی باشد، همان اسلام عزیز و غنی است.

گوناگون - آبان ۱۴۰۰

دکتر شریعتی: درد علی درد زخم شمشیر ... درد علی تیر در پایش نبود و این دردها نبود! این دردها علی را به گریه نیانداخت. درد علی تنهایی بود که او را به نخلستان می کشاند و می گریاند ... افسوس که به جای افکار حسین، زخم های بدنش را نشان مان دادند و بزرگترین دردش را بی آبی نامیدند ... آیا درست است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

جمله خوب و قشنگی است، البته اگر مورد سوء استفاده قرار نگیرد. به انتشار دهندگان بگویید: حالا که شما لب تشنه، جگر سوخته، چشم کور شده و دست بریده را ندیدید و قطره ای اشک نیز از قلب سنگ تان به چشم های خشک تان نرسید و بر گونه نچکید، چون ذره ای عاطفه نداشتید و تمام حواس تان متوجه اعماق و ریشه های فکری امام بود، چه کردید؟! فقط شانتاژ علیه عزاردان؟! اهداف و اندیشه ها و نهضت حسینی (ع) فقط همین پیام و بازتاب را برای شما داشته است که هر گونه و هر مقدار که می توانید، به عزاداری و زنده نگه داشتن یاد و راه او بتازید؟!

هر چند که مرحوم شریعتی، در برهه، شرایط و زمانی می زیسته که دیگر از اساس متغیر شده است، اما باید به چند نکته ی مهم توجه نمود:

الف - در هیچ برهه ای از تاریخ و در هیچ شرایطی، نگفته اند که درد علی علیه السلام، فقط درد زخم شمشیر و یا تیر در پایش بوده است. بلکه همیشه و در همه جا و حتی در روضه ها نیز بیان شده که هدف او خدا بود و دغدغه اش اسلام بود و درد او نیز از بی بصیرتی یاران بود. علی علیه السلام، حتی از تنهایی نیز "درد" نکشیده است، اما از فراغ کشیده است.

ب - در هیچ برهه ای از تاریخ و در هیچ شرایطی و حتی در روضه ها، هیچ گاه از سیدالشهداء فقط زخم هایش را نشان ندادند که افکارش را کنار گذاشته باشند و هیچ گاه کسی نگفته است که بزرگ ترین در ایشان، تشنگی بوده است.

ج - به کسی وحی جدیدی نیامده است و تاریخ نیز برای کسی مجدداً تکرار نشده است، پس اگر دانشمندان، اندیشمندان، امثال مرحوم دکتر شریعتی و هر انسانی که اندکی تفکر کرده، مطلع شده که مسائل و معضلات و فتنه‌ها چه بوده که منجر به کربلا و عاشورا شده است، خب لابد بیان شده است که آنها دانسته‌اند، خوب و بسیار هم بیان شده است. پس این طور نیست که گمان شوند، همه گویندگان و شنوندگان، نادان و ابله و سفیه بودند، غیر از مدعیان.

افراط و تفریط:

اما باید از افراط و تفریط پرهیز کرد که هم موجب انحراف دوستان می‌گردد و هم موجب سوء استفاده دشمنان. برخی می‌خواهند به بهانه‌ی اوج بندگی، ایمان، علم، اخلاص و عظمت وجودی اهل بیت علیهم السلام، ظلم‌هایی که بر آنان رفته است را پنهان دارند و البته دلشان برای عظمت آنها نمی‌تپد، بلکه برای نگران افشای ظلم ظالمین هستند.

*** -** اگر امیرالمؤمنین علیه السلام، "باب العلم و الحکمة" است، دلیل نمی‌شود که تنش زخم شمشیر نخورده باشد و فرق مبارک‌شان شکافته نشده باشد و از هیچ زخمی دردشان نیاید، گرسنه و تشنه نشده باشند و ... - حضرت خدیجه کبری علیها السلام در شعب ابیطالب، چگونه رحلت کرد؟

*** -** اگر سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، برای احیای دین، بیداری اسلامی، نجات اسلام از تحریف، نجات مسلمین از یوغ بندگی ظالم و آن هم به نام اسلام، حرکت کردند، اگر مردم با بی‌بصیرتی تمام او را یاری نکردند، یا نامه نوشتند و سپس نقض پیمان کردند و ...، دلیل نمی‌شود که تصور شود کربلا یک مکانی مثل سازمان ملل بوده و در نهایت یک عده وقت سخنرانی ایشان، مجلس را ترک کردند!

*** -** عظمت وجودی یا والایی اهداف آنان، دلیل نمی‌شود که تحمل اذیت‌ها کتمان شود. بالاخره آنها اهداف بلندشان را در عمل تعقیب کردند، پس بیان عملیات با تمامی جزئیاتش لازم است.

*** -** چرا کتمان شود که آب را به روی آنها بستند - عطش و تشنگی به آنها فشار مضاعف می‌آورد - لب‌ها خشکیده و جگرها سوخته بود و در نهایت نیز با همان لب عطشان به شهادت رسیدند و سرها از بدن‌ها جدا شد و بر سر نیزه‌ها رفت و اسب‌ها بر بدن‌های بی‌سر تاختند؟!

اهداف:

اینها می‌خواهند ماهیت و چهره‌ی کثیف استکبار و ظلم را پنهان کنند، تا عادتی شود برای نوع نگاه به جنایت‌ها و جنایتکاران امروز.

می خواهند بگویند: یک اختلاف ایدئولوژیکی یا در نهایت سیاسی بین دو جناح بود که بالاخره کارشان به جنگ کشید؛ یک طرف عده و عده‌ی بیشتری داشت و غالب شد. این که مسئله خاصی نیست و این همه هیجان، شور و پویایی نمی خواهد.

امروز:

فرض کنید که از حمله اسرائیل به سرزمین‌های فلسطین، لبنان، نوار غزه و ... بگویید، تحلیل سیاسی یا در نهایت ایدئولوژیکی بدهند، اما از نسل‌کشی، بچه‌کشی، بستن راه آب، مانع شدن از رساندن امداد در مواد غذایی و دارو و ... نگویید. و سپس اگر کسی گفت: در این حمله بیش از ۴۰۰ یا ۷۰۰ کودک و همین تعداد زن کشته شدند، یک عده بگویند: ای بابا! درد مسلمانان عالم و مردم فلسطین، کشته شدن زنان و کودکان، یا آبی و بی‌دارویی نیست، بلکه درد سرسپردگی سران عرب و بی‌بصیرتی عموم مسلمانان است! خیر، بلکه اسلام‌شناسی و دشمن‌شناسی، مستلزم توجه به جمیع جهات می‌باشد. هم اهداف، تفکر و جهت‌ها، و هم استراتژی، برنامه، عملکردها و تاکتیک‌ها. دقت کنیم که ماهیت اصلی هر اندیشه‌ای، در پشت سلول‌های مغزی پنهان نمی‌ماند، بلکه در عملکرد ظهور و تعین خارجی می‌یابد. دم از اسلام و قرآن می‌زنند، اما اهل بیت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را این چنین قتل عام می‌کنند! - دم از دموکراسی و لیبرال دموکراسی می‌زنند، و مردمان جهان و به ویژه مسلمانان را این چنین به خاک و خون می‌کشند. هر دو باید دیده و بیان شود. عقل بشناسد و قلب بفهمد و دیده اشکی از محبت و عاطفه‌ی بریزد تا نهضت زنده بماند.

چرا مردم با این که از ساده‌ترین مسائل آگاه هستند، ولی با آگاهی خود، همیشه اشتباهات خود را تکرار می‌کنند و هیچ وقت به اعمال خود نگاهی دوباره نمی‌اندازند که شاید دچار خطا شده باشند.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"مردم"، یعنی "انسان‌ها"، و انسان‌ها دارای توان‌ها و استعداد‌های بالفعل و بالقوه‌ی متفاوتی هستند و ابعاد گوناگون و گسترده‌ای دارند. به عنوان مثال: انسان، روح - روان و جسم دارد - انسان قوای روحانی و حیوانی دارد - انسان حب و بغض فطری و نیز شهوت و غضب حیوانی دارد - انسان، عقل، شعور، منطق، اراده و اختیار دارد و البته نفس و مشتهیات (شهوات) نفسانی هم دارد و از این رو در مقام پاسخ به سؤال (صرف نظر از مصادیقی چون عدم رعایت صف و نوبت و ... که در ادامه سؤال طرح نموده بودید)، به دو نکته اصلی دقت نمایید:

انس:

یک معنای انسان، یعنی موجودی که خیلی سریع "انس" پیدا می‌کند و مأنوس می‌شوید و برای خود انیس و مونس می‌یابد و خود نیز انیس و مونس دیگران می‌شود. حال خواه انیس و مونسش پروردگار عالمیان جلّ جلاله باشد، خواه شهر و دیارش، خواه رفقاییش، خواه خانواده‌اش ... و خواه حتی سگ و گربه و حیوان خانگی‌اش، یا عروسک و اسباب و بازی‌اش در کوچکی و بزرگی.

در دعای جوشن کبیر و در راز و نیاز عبد با معبود، محب با محبوب و عاشق با معشوق حقیقی‌اش که الله جلّ جلاله باشد، چنین می‌خوانید»

«يَا رَفِيقَ مَنْ لَا رَفِيقَ لَهُ يَا مُغِيثَ مَنْ لَا مُغِيثَ لَهُ * يَا ذَلِيلَ مَنْ لَا ذَلِيلَ لَهُ * يَا أُنَيْسَ مَنْ لَا أُنَيْسَ لَهُ يَا رَاحِمَ مَنْ لَا رَاحِمَ لَهُ * يَا صَاحِبَ مَنْ لَا صَاحِبَ لَهُ ...»

ترجمه: ای رفیق آن کس که رفیقی ندارد * ای فریادرس آن کس که فریادرسی ندارد * ای راهنمای آنکه راهنمایی ندارد * ای مونس آنکس که مونسش ندارد * ای ترحم‌کننده آن کس که ترحم‌کننده‌ای ندارد * ای همدم آن کس که همدمی ندارد.

فراموشی:

یک معنای دیگر "انسان" این است که به همان سرعتی که انس می‌اندازد، بسیار سریع نیز دچار نسیان شده و فراموش می‌کند. ندیدید انسان چه به سرعت، رفقاییش را فراموش می‌کند؟ - آن چه بدان انس داشت را فراموش می‌کند؟ - با انس جدید، انس قدیمی را از یاد می‌برد؟ حتی بهترین انیس و مونس‌اش که پروردگار و ربّ کریمش می‌باشد را فراموش می‌کند؟!

ذکر، داروی فراموشی:

"ذکر"، یعنی یادآوری و یاد آوری با تعلیم فرق دارد. یادآوری، یعنی دوباره به خاطر آوردن چیزی که انسان می‌داند و فراموش کرده است - یعنی دوباره متوجه کردن انسان به چیزی که خودش متوجه آن بوده، اما اکنون فراموش کرده و توجه‌اش به چیز دیگری جلب شده است.

** - به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - پس یادآوری کن (و پند ده) که تو یادآور (و پنددهنده‌ای) و بس / الغاشية، ۲۱» - و نیز می‌فرماید: «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى - پس یادآوری کن، اگر (این) یادآوری سود داشته باشد».

** - به بندگانش می‌فرماید: «فَادْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ - پس یاد بیاورید مرا، تا یاد کنم شما را / ۱۵۲» - و می‌فرماید:

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ - آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد / الزعد، ۲۸» - و می‌فرماید:

«إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه، ۱۴)

ترجمه: به یقین این منم خدای یکتا که جز من معبودی نیست، پس مرا پرستش کن و نماز را به یاد من برپا دار. ****-** و در مورد کتابش [قرآن مجید] می‌فرماید: سراسر "ذکر" و یادآوری است. ذکر خدا، ذکر قیامت و ذکر خودتان - ذکر برای تمامی علمیان: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» - این [کتاب] بجز ذکر (یادآوری و پندی) برای علمیان نیست.

«وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ» (الأنبياء، ۵۰)

ترجمه: و این [کتاب] که آن را نازل کرده‌ایم پندی خجسته است آیا باز هم آن را انکار می‌کنید؟

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت، ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است. آیا نمی‌اندیشید؟

با این همه، عشق از همه قوی‌تر است و انسان به سوی محبوب می‌رود:

از جمله ویژگی‌های عجیب در انسان، "عشق و محبت" او به معشوق و محبوب است.

آدمی، عقل و نفس دارد، اراده و اختیار دارد، علم و آگاهی دارد، اما در نهایت به سوی محبوب خود رهسپار می‌شود و نه به سوی معقول و معلوم خود؛ و تمام این تذکرات (ذکرها) و ...، برای این است که انسان محبوب حقیقی را فراموش نکند و به سوی او رهسپار گردد.

از این رو می‌فرماید: در شما حتی محبت‌های دیگری هم قرار دادم که لازمه زندگی شماست، اما این محبت‌ها باید همه در راستای محبت به محبوب غایی باشد، نه در عرض آن - اینها محبت به اسباب است، برای رسیدن به مسبب، پس مبدا آنها را جایگزین نمایید:

«رُزِيَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْحَبْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: محبت مشتهیات (دنیا) از زنان و فرزندان و اموال انبوه فراوان از طلا و نقره و اسبان نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم مزین و آراسته شده است، حال آنکه اینها وسیله برخورداری زندگی دنیاست، و خداست که بازگشت نیکو نزد اوست.

ریشه‌ی تمامی انحرافات نیز همین "محبت" است:

از این رو به انسان می‌فرماید که به تو محبت به ابزار و وسیله و اسباب را دادم، اما مبدا محبت به اینها سبب شود که محبوب حقیقی (من) را فراموش کنی، آن وقت به هلاکت و خسران می‌افتی، چرا که انسان در نهایت به سوی محبوب می‌رود و اگر محبوب فانی بود، خودش نیز فانی می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (المنافقون،

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید [زهار] اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند آنان خود زیانکارانند.

حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ - محبت به دنیا ریشه تمامی انحرافات و خطاهاست».

چرا که "انسان" در عین علم، آگاهی، اطلاع و تمیز حق و باطل، یا درست و نادرست، در نهایت به سوی "محبوب" می‌رود و نه "معقول یا معلوم". انسان عاشق است و مایل به لقای محبوب خویش است و نه معقول خویش.

در مثال ساده: آن که شراب می‌نوشد، علم دارد به مضرات آن - آن که سیگار می‌کشد و یا به مواد مخدر آلوده و معتاد شده است، خودش علم دارد به زیان‌های آن - آن که سرقت می‌کند، خودش می‌داند که سرقت خوب نیست - آن که جنایت می‌کند، آدم‌کشی، بچه‌کشی و نسل‌کشی می‌کند، خودش علیه این فجایع شعار می‌دهد، چون می‌داند که خوب نیست ...، اما چون این کارها را دوست دارد و یا چیزهایی را دوست دارد که رسیدن به آنها مستلزم این کارهاست، آن را انجام می‌دهد.

ناهنجاری کوچک یا بزرگ، ریشه در "تکبر" دارد:

تکبر از خودبینی، خوددوستی و خود بزرگ و برتر بینی شدید است - سبب اصلی و تنها سبب عصیان ابلیس لعین در مقابل خداوند متعال، فقط "تکبر" بود - سبب اصلی ناهنجاری‌ها و ظلم‌های بزرگ سیاسی و اجتماعی، فقط تکبر [استکبار] است - سبب اصلی سایر ناهنجاری‌های انسان در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی نیز فقط همان "تکبر" اوست. بدین معنا که او چیزی را دوست دارد - یعنی خواسته‌ای دارد - تلاش می‌کند تا خواسته را برآورده نموده و به محبوب برسد - اما در این تکاپو، فقط خودش را می‌بیند و خودش را از همه بزرگ‌تر، بهتر، محق‌تر و لایق‌تر می‌بیند. حال خواه در صف کسب قدرت سیاسی باشد، یا خواه در صف خرید نان و یا سوار شدن بر اتوبوس باشد.

و دین آمده است برای اصلاح و اکمال «اخلاق» در تمامی مواضع، چون "اخلاق" یعنی موضع‌گیری.

آیا روح بعد از خارج شدن از بدن نیز فکر دارد و غم و غصه‌ای که در این دنیا دارد یا هر بلای دیگری که بر جسم او آمده، با روح او نیز همراه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به نکات ذیل توجه نمایید:

یک - روح جوهری مجرد است، خواه در طول حیات به بدن تعلق داشته باشد و خواه پس از مرگ از آن فارغ گردد.

دو - تعلق روح به بدن، به صورت احاطه کامل است. از این رو بدن تا تحت سیطره، احاطه و تعلق روح است، به حیات خود ادامه می دهد و به محض مفارقت روح، جسدی بی جان شده و می پوسد.

سه - اما روح نمی میرد، بلکه فقط از ابزار لازم برای زندگی در دنیا جدا می شود، چون دیگر در این دنیای مادی زندگی نمی کند که به این ابزار نیازمند باشد. پس به حیاتش در عالم بعدی (برزخ) با ابزار مناسب آن ادامه می دهد.

چهار - فکر کردن، به این معنایی که منظور ما در این بحث می باشد، رسیدن از معلوم به مجهول برای شناخت و چاره جویی (تدبیر) است، یعنی همان «تعقل» و ابزار این تعقل و تفکر نیز مغز، ذهن، وهم، خیال و تصور می باشد.

عقل شناخت:

عقل نیروی خداداد برای شناخت است. دارای اصول اولیه ای است که به آن "بدیهیات عقلی" می گویند. تقسیمات گوناگونی دارد [مثل عقل طبیعی یا اکتسابی]، یا مانند [عقل نظری و عقل عملی]، که وارد این بحث نمی شویم.

اما، پس از خروج روح از زندگی در دنیا، به دنبال کسب دانش حکمت، فلسفه، ریاضیات، یا اخلاقیات و ... نمی باشد که نیازمند به تفکر و تدبیر از این سنخ باشد.

عقل معاش:

به عنوان مثال: آدمی در طول زندگی دنیوی، با برخورداری از «عقل معاش»، روی داده ها و داشته ها تفکر می کند - نیازهایش را می شناسد - امکانات جهت رفع آنها را می شناسد - سپس تدبیر می کند که از چه راهی می تواند این امکانات را به کار گرفته و نیاز خود را مرتفع سازد.

برزخ:

پس در عالم برزخ، روح انسان، نه در این دنیا زندگی می کند - نه این نیازها (مثل معاش) را دارد - نه جسم و اعضای چون مغز دارد که ذهنیت داشته باشد - نه به دنبال تدبیر و چاره جویی برای کسب معاش می باشد.

همراه ماندن درد بدن:

وقتی روح از بدن مفارقت کرد، دیگر بدنی ندارد که درد یا لذت جسمی را درک کند. مثلاً اگر در دنیا مبتلا به سرطان شده بود و یا یک پایش قطع شده بود، در آن عالم نیز مبتلا به سرطان باشد و یا با یک پا زندگی کند. دقت کنیم که وقتی مصیبتی به انسان وارد می‌شود، دو گونه "درد - الم" بر او مستولی می‌گردد، یکی درد بدن است که از طریق سلسله اعصاب به مغز منتقل می‌شود و دیگری درد روحی و روانی ناشی از این مصیبت می‌باشد. مثل مغموم شدن، غصه خوردن و همان‌گونه که لذت او نیز دو قسم است، یکی لذت نفس یا بدن، دیگری لذت روحی و روانی، به خاطر آن نعمت.

پس وقتی روح از بدن مفارقت کرد، نه درد جسمی باقی می‌ماند و نه لذت جسمی.

آن چه همراه می‌شود:

در یک جمله دقت کنیم که آن چه به روح تعلق گرفته، به روح چسبیده، یا اساساً سبب چگونگی و شاکله روح شده (به تعبیری ملکه‌ی او شده)، همراهش باقی می‌ماند.

مثال‌ها:

* - شاید کسی صد کتاب توحید خوانده باشد و ده کتاب توحیدی نیز نوشته باشد، اما خودش موحد نشده باشد؛ پس به محض مفارقت روح از بدن، تمامی این علوم را فراموش می‌کند، حتی وقتی از او می‌پرسند: «ربّ تو کیست؟ کتاب، پیامبر و امامت کیست؟» چیزی به یاد ندارد که پاسخ دهد. متقابلاً شاید کسی اهل تحقیقات علمی نبوده، یا اصلاً عوام بوده است، اما به همان عقل، علم و قلب خود، ایمان آورده است. این ایمان، ملکه‌ی روحی او شده، لذا سریع پاسخ می‌دهد، الله، محمد صل الله علیه و آله، علی، قرآن و

* - در برزخ، انسان (روح)، با روح افکار و اعمالش زندگی می‌کند. به عنوان مثال ساده "اگر فرمود «نماز نور چشم من است»، یعنی نماز نور است، پس اهل نماز در زندگی برزخی، در نور و روشنایی زندگی می‌کنند و بی‌نماز، در ظلمت و تاریکی راه می‌رود، و مبتلا به مصائبش می‌گردد - اگر فرمود: نیاز گرفتار را تا حد توان مرتفع کن؛ آن که چنین کرده، وقتی در مشقتی می‌افتد، کسی (ملکی یا ...) دست او را می‌گیرد و خارج می‌کند و آن که چنین نکرده، در آن مشقت، دست و پا می‌زند و

* - روح به اذن خدا، از برخی از امور دنیا آگاه می‌شود، اما چگونگی آگاهی یا تأثیر آن نیز متناسب با شرایط روحی اوست. به عنوان مثال: تصریح و تأکید نمود که برای مؤمن «خوف و حزنی» در کار نیست؛ هم چنین برای کافر، شادی و سروری در کار نیست.

از این رو، روح مؤمن، از آن چه که موجب حزن و اندوه و ناراحتی و وحشت می شود، آگاه نمی گردد و یا نوع نگاه و آگاهی اش، با اهل دنیا متفاوت است.

کافر نیز، از آن چه موجب شادی و سرور و فرح و نشاط می گردد، آگاه نمی شود و اگر بشود نیز برای او حزن آور می باشد.

مثال روشن:

در دنیا بیماری مهلک فرزند یا همسر و ...، موجب ناراحتی، غصه، غم و نگرانی هر انسانی (اعم از مؤمن و کافر) می گردد؛ اما روحی که مفارقت کرده، یا از این مصیبت آگاه نمی شود، یا نگاهش فرق دارد، حقیقتی را می بیند که مانع از حزن و وحشت او می شود.

در دنیا، مرگ عزیزان، مصیبتی دردناک است؛ اما برای مؤمنی که در برزخ زندگی می کند، اگر تازه وفات یافته، مؤمن باشد، او را می بیند و خوشحال می شود و اگر مؤمن نباشد، اصلاً به یاد او نیست.

بر عکس برای کافر است - اگر او را از اتفاق خوبی برای بازماندگان مطلع کنند، به نوعی است که موجب حسرت و اندوه او می شود. مثلاً می گویند: بین این مالی را که در طول عمر تلاش کردی از راه حرام به دست آوری، و آخرت خود را برای کسب آن به باد دادی، اکنون به فرزندت رسیده که با آن تحصیل می کند، بهشت یا جهنم را برای خود مهیا می نماید. بدیهی است که هر دو برای او تأسف بار، غمناک و وحشت آور است. و یا آن که، از هر چه در این دنیا موجب خشنودی، فرح، لذت یا نشاط می باشد، بی خبر می ماند.

آیا خلقت انسان نتیجه تکامل تدریجی پستانداران ساده تر قبل از خودش / ۲ - آیا انسان یهویی از خاک بیرون آمده؟ خواهش می کنم فقط رو این موضوع فوکوس کنین و به حاشیه نرین.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته سعی می کنیم سفارش شما را رعایت کنیم، اما در نظر داشته باشید که اولی تر این است که وقتی برای ذهن شخصی سؤالی ایجاد می شود، ابتدا خودش روی آن تمرکز (یا به قول شما فوکوس) نماید و اجازه ندهد که ذهنش به حاشیه ها برود و خلط مبحث کند. آن وقت می فهمد که پاسخ بسیاری از سؤالات را قبل از آن که با دیگران مطرح کند، در می یابد.

در هر حال، یک اصرار تحمیلی شدید و بدون دلیلی وجود دارد که همه قبول کنند، انسان نتیجه ی سیر تکاملی و تدریجی سایر پستانداران می باشد و ممکن نیست که یهویی از خاک خلق شده باشد (!؟)

این اصرار و تحمیل چنان شدید است که گویی اگر این نظریه پذیرفته شد، دیگر همه مشکلات فکری و ذهنی انسان حل می‌شود، در حالی که چنین نیست و تازه سؤال پیش می‌آید که این انسان، نتیجه‌ی سیر تکاملی کدام یک از پستانداران است؟ آیا هر اسب، الاغ، شیر و پلنگی در سیر تکاملی خود انسان می‌شوند؟! بعد زیست‌شناسان، با یک مطالعه سطحی، می‌بینند که خیر، بلکه فقط دسته‌ی میمون‌ها، شباهتی به انسان دارند و می‌گویند: فقط سیر تکاملی میمون!

خب، مسئله حل شد یا سؤال دیگری پیش می‌آید که کدام نژاد و دسته از میمون‌ها و چرا همه یک نژاد و یک شکل نیستند؟!

حالا فرض کنید که یک نژادی را پیدا می‌کنند که شبیه‌تر باشد و می‌گویند: این نژاد؟! حالا صرف نظر از دلایل اثباتی که وجود ندارد، این سؤال پیش می‌آید که آن نژاد میمون، خودش "یهویی" از خاک پدید آمده، یا نتیجه سیر تکاملی پستاندار دیگری می‌باشد و آن کدام است؟ پاسخی وجود ندارد. اما فرض کنیم که به یک پستاندار اولیه رسیدند؛ آن از کجا پدید آمده، یهویی از خاک درآمده و یا نتیجه سیر تکاملی غیر پستاندار است ... و همین طور می‌رسند به اولین جاندار و همین سؤال باقی است که آیا "یهویی" از خاک درآمده یا ...؟!

الف - دقت کنیم که در هر حال، منبع شناخت انسان "عقل" است. عقل نیز بر اساس "علم" و معلومات حکم می‌دهد، تصدیق یا تکذیب می‌کند.

این "علوم" از دو راه کسب شده و به عقل ارجاع داده می‌شود: بخشی مبتنی بر علوم وحیانی هستند که چون "وحی" به استدلال و بینه عقلی شناخته و تصدیق شد، علومش معتبر قلمداد می‌گردد و البته در آن نیز تحقیق و استدلال و ... صورت می‌گیرد - بخشی دیگر مبتنی بر «علوم تجربی» می‌باشند، از ساده‌ترین مسائلی مانند تشخیص رنگ گرفته تا پیچیده‌ترین قوانین فیزیک، شیمی، زیست و

ب - چگونگی پیدایش اولین انسان، در هر دو عرصه‌ی «وحی و علوم تجربی» مطرح می‌باشد. می‌شود به هر دو استناد کرد، می‌توان یکی را کنار گذاشت.

اگر علوم تجربی حذف شود، انسان هیچ شناختی از محیط بیرون پیدا نمی‌کند، چرا که کلاً ارتباطش را قطع کرده است.

اگر وحی کنار گذاشته شود، علوم تجربی راه به جایی نمی‌یابد، چرا که نه به اول جهان دسترسی تجرب وجود دارد و نه به آخر آن، در نتیجه، علم تجربی، کتاب یک پدیده را از وسط مطالعه می‌کند و در همان وسط نیز رها می‌کند.

حال به کلیاتی در خصوص خلقت بپردازیم:

آب:

خداوند متعال در قرآن کریم فرمود که تمامی موجودات زنده را از آب زنده کرده است؛ و علم تجربی نیز به این حقیقت و واقعیت پی برده است، لذا "آب" را مایه حیات می نامند.

«أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ»
(الأنبياء، ۳۰)

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان ها و زمین هر دو به هم پیوسته بودند، و ما آن دو را از هم جدا ساختیم، و هر چیز زنده ای را از آب پدید آوردیم؟ آیا [باز هم] ایمان نمی آورند؟

بشر:

و همین طور تأکید دارد که بشر [اشاره به جسم و نوع نژادی انسان] نیز با سایر موجودات زمینی تفاوتی ندارد، او را نیز از آب خلق کرده ام.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا» (الفرقان، ۵۴)

ترجمه: و اوست کسی که از آب بشری آفرید و او را دارای پیوند نسبی و سببی گردانید، و پروردگار تو توانا بوده است.

دقت شود که خلقت بشر (بدن انسان) از آب، صرفاً به اولین بشر اختصاص ندارد، بلکه همچنان همگان از آب خلق می شوند. اگر آب نباشد، حیاتی نیست، مضافاً بر این که منی (نطفه) از خون است و خون از آب و خوراک تأمین می شوند و خوردنی ها [چه حیوانی و چه گیاهی] نیز همگی از آب پدید آمده و می آیند.

خاک:

هم چنین فرمود که آدم را از خاک خلق کردم و این امر نیز اختصاص به حضرت آدم علیه السلام ندارد، بلکه جنسیت همه انسان ها خاکی است و توضیح داده شد که نطفه نیز حاصل فعل و انفعالات موجودات خاکی می باشد. از این رو در قرآن کریم، ضمن آن که تصریح دارد: "آدم را از خاک آفریدم"، تصریح دارد که همه انسان ها را از "خاک" آفریدیم. (خَلَقْنَاكُمْ، یعنی خلقت همه شما)

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ مَمْرُونٌ» (الأنعام، ۲)

ترجمه: اوست کسی که شما را از گِل (مخلوط آب و خاک) آفرید. آن گاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت. و اجل حتمی نزد اوست. با این همه، [بعضی از] شما [در قدرت او] تردید می کنید.

اولین انسان:

آیا برای ما عجیب است که قبول کنیم، چه اولین انسان و چه نسل او از گِل (مخلوط آب و خاک) خلق شده‌اند؟! آیا یافته‌های علوم تجربی، با آن چه در علوم وحیانی بیان شده، تناقضی دارد؟! پس چه دلیل و منطقی وجود دارد که اگر بیان شد، اولین آدم از آب و خاک خلق شده، تعجب کنیم؟!

یهویی:

پس در خلقت اولین آدم و نسل او از آب و خاک (گِل)، نه تردیدی وجود دارد و نه مغایرتی بین علوم وحیانی و علوم تجربی ایجاد شده است؛ فقط یک مسئله باقی می‌ماند که «آیا اولین آدم، یهویی از خاک خلق شد، یا در یک سیر تکاملی این شکلی شد؟»

علم تجربی می‌گوید: در خلقت نسل انسان و سیر تکاملی او از «آب و خاک» به نطفه، از نطفه به علقه (خون بسته) و ...، تردیدی نیست، هم علوم وحیانی بیان داشته و هم علم تجربی به آن دست یافته است، بلکه بحث در خصوص اولین "بشر" می‌باشد که می‌خواهیم با کنار گذاشتن علوم وحیانی به آن دسترسی یابیم.

از علم تجربی می‌پرسیم: آیا تا کنون در طی قرون متوالی تحقیقات، به جایی و یافته‌ای رسیده‌ای؟ و البته وقتی از علم (نه مدعی علم) سؤال می‌کنیم، پاسخی علمی (قابل اثبات در عرصه تجربه) انتظار داریم.

می‌گوید: "به نظر می‌رسد که بشر اولیه، در سیر تکاملی پستانداران به وجود آمده است!"

می‌پرسیم: (به نظر می‌رسد، اثبات علمی نیست)، آیا به اثبات علمی رسیده است؟ می‌گوید: خیر!

می‌پرسیم: نمونه عینی دارد؟ می‌گوید: خیر!

می‌پرسیم: به اول خلقت دسترسی داری؟ می‌گوید: خیر!

می‌پرسیم: خب حالا کدام پستاندار به نظر رسیده؟ می‌گوید: احتمالاً میمون!

می‌پرسیم: کدام میمون؟ می‌گوید: نمی‌توان به یقین گفت!

می‌پرسیم: آیا آن میمون خودش یهویی خلق شده؟ می‌گوید: یقیناً خیر!

می‌پرسیم: لابد نسلش به اولین پستاندار می‌رسد؟ آن کدام است و چگونه خلق شد؟ می‌گوید: نمی‌دانم؟

می‌پرسیم: لابد باید به غیر پستاندار برسد؟ می‌گوید: بله - می‌پرسیم: کدام؟ می‌گوید: نمی‌دانم؟!

می‌پرسیم: آیا علم یافته است این نژادی که آن را "بشر" می‌نامیم، چند سال قدمت است؟

می‌گوید: دست کم دوازده هزار سال؛ و از بیست هزار سال بیشتر نمی‌تواند باشد.

می‌پرسیم: پس تا قبل از بیست هزار سال، آدمی نبود، اما میمون بود. حال آیا ناگهان یک یا ده میمون، جهش

ژنتیکی پیدا کردند و بشر شدند؟ علم می‌گوید: این که محال است!

می‌پرسیم: چرا هیچگاه خروسی اسب نشد و هیچ اسبی میمون نشد و هیچ میمونی بشر نشد؟ می‌گوید: نمی‌دانم!

می پرسیم: آیا علم تجربی می پذیرد که مثلاً فرض شود، ابتدا یک جاندار تک سلولی (مثل آمیب) در آب "یهویی" پدید آمد، بعد چون هر گاه از آب بیرون می آمد، کرگش فرا می رسید، کم کم برای خودش آبشش ساخت؟ بعد چون باید در خشکی راه می افتاد، خودش را خزنده ای کوچک کرد، چون به مشکل افتاد، برای خودش دست و پا ساخت؟ و چون بالای درخت خوراک خود را یافت، گردنش را دراز کرد یا برای خودش بال ساخت تا پرواز کند؟ و چون ناچار به شکار بود، برای خودش چنگال ساخت؟ بعد دید حوصله اش سر رفته، برای خودش انواع پرندگان، خزندگان، دریایی ها، درندگان، چرندگان و ... ساخت؟

علم می گوید: قصه نواف و نظام خلقتِ علیمانه و حکیمانه را مسخره نکن، مگر خلقت با این همه عظمت و تنوع، با این قصه های خیالی تعریف می شود؟!

حال اگر پرسیم: پس چرا باید با این همه، باید الا و لابد قبول کنیم که انسان از نسل میمون است؟ می گوید: چون "من" این طور تصور کردم و این گونه می گویم! و شما نیز باید بپذیرید.

خب، حالا بار علمی (تجربی) این ادعا چقدر است؟ آیا عقل، باید بر اساس علم یقینی حکم کند، یا بر اساس نظریه ای این آقا و آن خانم؟! آیا جایز است که انسان به جای علوم و محکمتا مستدل عقلی و مستندات علمی، از نظر، ظنّ و گمان پیروی کند؟!

«وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس، ۶)

ترجمه: و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی کنند [ولی] گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند (بار علمی ندارد). آری، خدا به آنچه می کنند داناست.

جهان بینی اسلامی:

در جهان بینی اسلامی، مطالعه و تحقیق و پژوهش در هر موضوع و مقوله ای، تفاوت های بنیادین و اساسی با جهان بینی مادی وجود دارد:

یک - کتاب هستی از نصفه خوانده نمی شود، بلکه از اول تا به آخر مورد مطالعه قرار می گیرد.

دو - منابع کسب علم، به یافته های "من" از ماده، محدود نمی شود، بلکه علوم وحیانی و علوم تجربی، هر دو مورد مطالعه قرار می گیرند و علم در انسان تکمیل می شود.

سه - از هیچ نظریه، فرضیه ای، ظنّ و گمانی، تا وقتی به اثبات عقلی و علمی نرسیده، تبعیت و پیروی [که مستلزم باور است] نمی شود.

چهار - مطالعات تجربی نیز طولی است، نه عرضی. یعنی اگر از زمین، سیارات، دشت، کوه، آب‌های جاری، انسان، حیوان و گیاه نیز موضوعی پیش آید، از زاویه‌ی توحیدی مورد بحث قرار می‌گیرد. خلق الله، زمین و آسمان و هر چه در آنهاست - خلق الله، جانداران از آب - خلق الله، انسان از گِل و

پنج - ادعای غیر مستدل پذیرفته نمی‌شود؛ نظریه به جای علم تحمیل نمی‌گردد؛ دروغ به جای دلیل و برهان عقلی یا یافته علمی، به خاطر مقاصد دیگر (جنگ نرم، منافع اقتصادی، اهداف سیاسی و ...) پذیرفته نمی‌شود.

تفاوت وجود حقیقی و وجود اعتباری چیست؟ آیا در اولی انسان نقش ندارد در دومی انسان نقش دارد؟

تفاوت وجود خارجی و وجود ذهنی چیست؟ اینکه می‌گویند وجود حقیقی اثر دارد وجود اعتباری ندارد یعنی چه؟ چگونه میتوان وجود ذهنی را از وجود خارجی تفکیک کرد؟ انسان در وجود ذهنی تصرف میکند چگونه میتوان ادعا کرد که وجود ذهنی ماهیت ان شی خارجی است؟ لطفاً علمی و ساده بیان نمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از یک سو تقریباً تمامی مباحث فلسفه و حکمت در باره‌ی «وجود» را یکجا سؤال نمودید که پاسخ آن یک کتاب کامل مانند «آغاز فلسفه - ترجمه "بداية الحکمة"، مرحوم علامه طباطبایی رحمة الله علیه» را می‌طلبد، و از سویی دیگر پاسخ علمی مطالبه نموده‌اید که قطعاً پاسخ غیر علمی به هیچ سؤالی موجه نمی‌باشد، از سوی دیگر پاسخ ساده مطالبه نموده‌اید؛ که واقعاً جمع این سه، نبوغی و ایجازی می‌خواهد که در خود سراغ نداریم. از این رو نکات ذیل به صورت خلاصه ایفاد می‌گردد و البته بحث این قدر هم ساده و مختصر نیست و مطالعات بیشتر لازم دارد.

الف - "حقیقی و اعتباری"، بیشتر به ادراکات انسان از وجود بر می‌گردد تا به خود وجود [که توضیح مختصر ایفاد خواهد شد].

ب - "اعتبار" نیز به دو معنا به کار می‌رود. یک موقع می‌گوییم «وجودی» به اعتبار «وجودی» دیگر پدید آمده که همان معنای «قائم بالذاتو قائم بالغیر»، یا «علت و معلول» می‌باشد، اما یک موقع این اعتبار به معنای فرض و تخیل وجودهایی است که اساساً هیچ ماهیت خارجی ندارند.

ج - وجود، اگر حقیقتاً "وجود" باشد، دیگر در تقسیمات اولیه، به «حقیقی و اعتباری» تقسیم نمی‌شود، بلکه به «واجب و ممکن» تقسیم می‌گردد. سپس "واجب" بدان سبب که وجود محض، هستی محض و کمال محض است، تقسیم نمی‌شود، چون کثرت نیست که قابل تجزیه باشد، اما «ممکن»، چون کثرت است، تجزیه می‌شود به انواع موجودات، حقیقی، اعتباری و حتی تخیلی.

ادراکات:

"وجود" را اگر از طریق مستقیم و یا به سبب آثار شناسایی و ادراک نکنیم، قابل شناخت نیست که بشر بتواند در موردش بحث کند. مثل بحث کردن در خصوص عدم می ماند.

پس مسئله اصلی ادراک ما از "وجود" می باشد کهقسام گوناگون دارد و به "ادراکات حقیقی و اعتباری" نیز تقسیم می گردند - دقت شود که ادراک ما به "مفاهیم" تعلق می گیرد:

یک - دسته ای از مفاهیم، با مصادیق خارجی که "وجود"های عینی هستند، قابل انطباق می باشند. مثل انسان، حیوان، گیاه، سیاره، کهکشان و ...، لذا در دسته بندی به آنها "مفاهیم حقیقی" گفته می شود.

دو - دسته دوم، مفاهیمی است که هرگز مصداق و وجود خارجی نداشته و ندارند، لذا فقط در ذهن و نظر کسی که آن را تصور نموده، ما به ازا پیدا می کنند. به اینها "مفاهیم اعتباری" می گویند و وجود خارجی آنها تصور می شود. این نوع از مفاهیم (یا به تعبیر وجودهای اعتباری)، بیشتر در تعاملات و روابط ظهور و بروز دارند. به عنوان مثال: انسان، یک وجود حقیقی است و درک و تصور ما از آن نیز حقیقی می باشد، یعنی با مصادیق عینی و خارجی تطبیق دارد. اما، ریاست، وکالت، وزارت، صدارت، مالکیت و ...، اینها هیچ کدام هویت مستقلی ندارند، بلکه همان انسان است که در جایگاهی قرار گرفته است. اما عقل و تصور ذهنی، ماهیتی خارجی برای آنان در نظر می گیرد، لذا در اصطلاح به آنها "وجود اعتباری" نیز گفته می شود.

سه - یک دسته نیز فقط وجودهایی خیالی هستند، که نه حقیقت و مصداق خارجی دارند و نه جایگاه اعتباری، بلکه به صورت نوعی فریب انتزاعی در ذهن ایجاد می شوند. مثل تخیل غول یا سیمرغ. بالاخره چون تخلیش به وجود آمده، وجود محسوب می گردند، اما از نوع تخیلی.

وجود:

پس بر اساس ادراکات:

حقیقی - وجود یا حقیقی است، یعنی عینیت و مصداق خارجی دارد که در تقسیمات فلسفی، به آن "وجود حقیقی" گفته می شود. مثل: خدا، انسان، حیوان و

"وجود حقیقی" ابتدا به دو دسته «واجب الوجود و ممکن الوجود» تقسیم می شوند.

"وجود حقیقی"، حقیقتاً وجود دارد، اگر چه عده ای هیچ توجه نکرده باشند که ادراک نیز بکنند.

اعتباری - وجود اعتباری به ادراکات از مفاهیم اعتباری تعلق می گیرد. محصول اندیشه ی کسی است که در تعاملات اجتماعی، به آن توجه کرده باشد. ممکن است انسانی (وجود حقیقی)، در ذهن کسی رییس یا حتی ربّ

(مثل فراعنه‌ی دیروز و امروز) باشد، اما در تعقل، تصور و ذهن کسی، نه تنها رییس و ربّ نباشد، بلکه بسیار پست‌تر از حیوان باشد.

خیالی - گاهی انتزاع از وجود حقیقی و اعتباری، به شکل خیالی و در قالب فریب ظهور می‌کند که جایگاه آن نیز فقط قوه تخیل کسی است که آن خیال را نموده است. مثل تخیل غولی که قدش از زمین تا کره ماه است، یا نصف اقیانوس است و یا

تأثیرات:

"تأثیر" نیز یک مفهوم کلی می‌باشد و بستگی دارد که از کدام زاویه و به چه لحاظ و در چه موردی بررسی شود. بدیهی است که هیچ چیزی در این عالم بی‌تأثیر نیست.

تأثیرات وجود حقیقی، چه واجب‌الوجود و قائم به ذات (خداوند سبحان) باشد و چه ممکن‌الوجود و قائم به غیر باشد (موجودان = مخلوقات = به غیر از خدا هر که هست)، که نیازی به توضیح و مثال ندارد و ظاهر است.

تأثیرات وجودهای اعتباری، نیز در تمامی تعاملات اجتماعی و ارتباطی ما مشخص می‌باشد. مانند امام، رییس، وکیل، وزیر، مالک و

تأثیر وجودهای تخیلی: تخیل و توهم که نوع سالمش، مقدمه تصور و تصدیق عقلی می‌باشد و ناسالمش سبب توقف در خیال و وهم گردیده نیز تأثیر مستقیمی بر تمامی شئون و حرکات آدمی دارد. در حرکتی چون نوشیدن یک جرعه آب به سبب رفع نیاز بدن و تشنگی نیز مقدمه با تخیل، توهم و تصور است و در حرکتی "سرابی"، مثل امیدها یا ترس‌های بی‌جا و غیر منطقی نیز نقش اصلی با تخیل، توهم و تصور می‌باشد. یک بچه، از غولی که وجود خارج از ذهن و تخیل ندارد، به واقع می‌ترسد و همین وحشت واقعی از موجودی خیالی، او را به واقع دچار انواع بیماری‌های روانی و جسمی می‌نماید و سرنوشتش را متغیر می‌سازد. وحشت بی‌مورد، از تصور خیالی، نسبت به غول بی‌شاخ و دمی به نام امریکا یا امپریالیسم و صهیونیسم است که سرنوشت جوامع و ملت‌ها را در واقعیت خارجی آنها متغیر کرده است و

(فضای مجازی): ارتباط ایرانی با قبر ناگسستنی است .. کار ما با قبر هست. نشاط را ما از قبر می‌گیریم
 سعادت را ما از قبر می‌گیریم. بار و بندیلتنو بند بریم کربلا ... سر قبر ... از اونجا هم می‌رویم نجف... -
 کاخ ها کو، سالن‌های موزیک کو؟ همه ی زندگی ما برای قبر شده.. مملکت ما هم شبیه قبر شده... حیف این
 کشور نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این اهانت بزرگی است که نادانی و خطاهای خود را در ارتباطات، به ایرانی‌ها نسبت می‌دهد و یا به همه ایرانی‌ها، افترا می‌بندد، چون ما اصلاً اینگونه نیستیم.

اکنون مشکل اصلی نویسنده و شایع کننده چیست؟ مشککش "قبر" است، یا زیارت رفتن ما؟ و به ویژه با توجه به نزدیک بودن اربعین و حضور چند میلیون مردم در این کنگره عظیم و نمایش گویا و مؤثر! مشککش کاخ و سالن موزیک و موسیقی است، یا مملکت ما؟! به نظر می‌رسد که نویسنده نه تنها به زیارت نمی‌رود، و نه تنها بر سر قبری حاضر نمی‌شود، بلکه در شهرها نیز نمی‌چرخد تا کاخ‌ها را ببیند، اهل موزیک هم نیست. لذا فقط چند جمله را به هم بافته است تا به خیال خود ضد تبلیغی کنید.

اما در عین حال، (هر چند بسیار ناشیانه) باورهای و اعتقادات و فرهنگی را نشانه رفته است، لذا باید به نکات ذیل توجه شود.

قبر:

ارتباط هیچ شخص، جامعه و ملتی با قبر گسستنی نیست. آنها نیز عزیزان خود را به خاک سپرده‌اند و این قبری که از آن فرار می‌کنند، دیر یا زود (که دیرش هم بسیار زود است)، جایگاه همیشگی آنها خواهد بود، چرا که مرگی را که از آن فرار می‌کنند، خود به ملاقات‌شان می‌آید. لذا این که به خدا و آخرت اعتقادی نداشته باشند، در بقای آنها در دنیا اثری ندارد و زنده‌ها (حتی عزیزان) نیز او را بیش از چند ساعت در خانه، و یک یا نهایتاً سه روز و آن هم در سردخانه، نگه نمی‌دارند و در قبر فرو می‌کنند.

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (الجمعة، ۸)

ترجمه: بگو؛ بی‌تردید آن مرگی که از آن می‌گریزید با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی دانای نمان و آشکار بازگردانده می‌شوید، پس شما را از آنچه (در دنیا) عمل می‌کردید آگاه خواهد نمود.

ربط و ارتباط:

انسان، خودش فقیر است و هیچ ندارد، از این رو، حتی تعریفی هم ندارد. تعریفش همان «هیچ» می باشد، اما به تناسب ارتباطاتش، هویت، شخصیت و تعریف پیدا می کند. مثلاً اگر با علم مرتبط شد، می گویند: «عالم و دانشمند» است - اگر با «اخلاق» مرتبط شد، می گویند: «مُتَخَلِّق» است - اگر با خدا مرتبط شد، می گویند: مؤمن است و اگر با حق قطع ارتباط کرد و فقط با ظاهر دنیا مرتبط شد، می گویند: کافر و مشرک است. اگر با فسق و فجور مرتبط شد، می گویند: انسان فاسق و کثیفی است. تقسیمات آخرتی در طبقات متفاوت بهشت و جهنم نیز متناسب با همین «ارتباطات» می باشد.

ارتباطات ما

- الف -** ارتباط ما در اصل و غایت، با خود خداوند متّان است که «حیّ، قیوم، علیم، حکیم، مالک، قادر، رحمان و رحیم است و جود و کرم و فضلش نیز انگیزه ساز، امیدبخش و نشاط آور می باشد.
- ب -** ارتباط بعدی ما که در راستا و جهت تحقق همان ارتباط با خداست، با «حبل الله» و «عروة الوثقی» اوست. یعنی نبی و رسولش، پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین.
- ج -** ارتباط بعدی ما که باز هم در راستا و جهت تقویت ارتباط با خداست، ارتباط با «کلام الله» - قرآن مجید (یا همان ارتباط با وحی) می باشد که سراسر علم، حکمت، موعظه، بشارت، و «چه باید کردها و نباید کردها» در شعون متفاوت زندگی فردی و اجتماعی بوده و بصیرت بخش و راهنماست. پس زنده و حیّ است. بیش از هر عالم دیگری.
- د -** ارتباط دیگر ما، با خود حقیقی و الینه نشده‌ی خودمان است. یعنی ارتباط با عقل، فطرت، عشق، محبت، حبّ و بغضی که برخاسته از نفس حیوانی ما نیست و در راستای تحقق و تقویت همان ارتباط با خداست.
- ه -** ارتباط دیگر ما، که خیلی هم برای چگونگی حیات دنیوی و اخروی ما اهمیت دارد، ارتباط با همنوعان خودمان می باشد، که یا ربط دینی (هدف گرایی واحد) و نیز نسبت سببی و نسبی با ما دارند، یا حداقل این است که انسان و همنوع می باشند.
- این ارتباط کلان نیز برای ما تعاریف علیمانه، حکمیانه، بصیرانه و مسرت بخشی دارد و بایدها و نبایدهای رفتاری ما نیز سامان بخش این ارتباط گسترده و کلان می باشد.
- و -** خلاصه کمترین ارتباط ما که به حد صفر می باشد، با همان «قبر» است و اگر به زیارت قبری برویم، برای یاد و ارتباط با صاحب آن است که از این دنیا رفته، اما زنده است، مضافاً بر این که قدر شناس هستیم و نمک شناس نیستیم.

ارتباطات آنها:

حال کفار بگویند که ارتباطشان کدام است و بالبتع تعریفشان از خود (به عنوان یک انسان) کدام چیست؟ بی تردید هر کس که با مُرده‌ی بی‌جان و یا موجود فانی و مُهلکی مرتبط شده باشد، خودش نیز مُرده است و هر کس که با زنده مرتبط شده باشد، خودش نیز زنده است. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل فرمود:

«هَلَكَ حُرَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءٌ - هَلَاكُنْدُ جَمْعَ كُنُنْدَاكُنْ مَالٍ، دَر حَالِی كِه أَنهَا (بِه ظَاهِر) زَنْدِه‌اَنْدُ؛ چَرَا كِه تَدَاوَمٌ وَ كَسْتَرَه‌ی حَیَا تِ هَر كَسِی، بِه تَنَاسُبِ اَهْدَافٍ وَ تَعْلُقَاتِ اَوْسَتْ. مَالٌ، فَانِی اَسْتُ وَ مَتَعْلَقٌ بِه مَالٍ نِیْزِ فَانِی وَ هَلَاكٌ مِی‌بَاشَد، هَر چَنْد مِثْلِ زَنْدَاكُنْ نَفْسٌ بَكْشَد وَ رَاهٌ بَرُود.

* - حال، آنان که ارتباطشان را با «حیّ لایموت» را قطع کرده‌اند، به کدام جایگزینی مرتبط شده‌اند؟ خدایان دروغین، فرعون‌ها و گوساله‌های ساختگی زمان؟!!

* - آنان که ارتباطشان را با فرستاده (رسول) او قطع کردند، به کدام حبلی چنگ انداخته‌اند؟ مارکس، فروید یا فوکو؟

* - آنان که ارتباطشان را با کتاب خدا قطع کرده‌اند، کدام مانیفست و ایسم معتبری را جایگزین کرده‌اند و تابع کدام نظریه‌ای به جای علم شده‌اند؟ و آنان که ارتباطشان را کلام خدا کرده‌اند، به کدام کلامی وصل شده‌اند؟ بی‌بی‌سی، فاکس نیوز و فیس بوک - یا ترانه‌ها و آوازها؟!!

* - این از ما بختران متکبر، چرا خود را نمی‌شناسند؟ چرا هیچ ارزشی برای خود قائل نیستند؟ چرا خود را همین جرم کوچک می‌دانند؟ چرا جز شکم و زیر شکم، هیچ خواسته‌ی مهمی دیگری ندارند؟ چرا چشم‌شان به دنبال کاخ‌های پر زرق و برق دیگران می‌گردد؟ چرا گوش‌شان فقط موزیک می‌شنود؟ چرا زبان‌شان، فقط به طعنه و مسخره و غیبت و تهمت می‌چرخد یا در نهایت چهارتا جوک بی‌معنی می‌گویند؟ چرا ارتباطشان با سگ‌شان، به مراتب مستحکم‌تر از ارتباطشان با پدر، مادر، همسر، فرزند، عزیزان یا هم نوعان خود است؟ ... و بالاخره چرا این قدر متکبر هستند که با این همه جهالت، خودفراموشی، بی‌بصیرتی، ظاهرنگری، سطحی بینی، سبک اندیشی و ملعبه خواهی، دیگران را به باد انتقاد، اهانت، نقد و حتی افترا می‌گیرند؟!!

پس آنها مردگانی هستند که در قبر دنیای نفس حیوانی‌شان مدفون و متعفن شده‌اند! و ای کاش تا فرصت هست، سرشان به سنگ لحد بخورد، شاید متوجه شوند.

حکایت:

مولوی، وارد شهری شد و دید که مردم در جایی تجمع کرده‌اند. پرسید: چه خبر است؟ گفتند: تشییع جنازه است. پرسیدند: آیا بزرگی از دنیا رفته؟ گفتند: خیر مرد ثروتمندی که دارای کاخ‌ها، زمین‌ها و ثروت بسیاری بود از دنیا رفته است.

در گوشه‌ای نشست و همین که جنازه را روی دست به حرکت درآوردند، نگاهی انداخت و چنین سرود:

تا کی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون
 نک کش کشانست می‌برند انا الیه راجعون
 تا کی زنی بر خانه‌ها تو قفل با دندانها
 تا چند چینی دانه‌ها، دام اجل کردت زبون
 شد اسب و زین نقره‌گین، بر مرکب چوبین نشین (مقصود تابوت است)
 زین بر جنازه نه بین دستان این دنیای دون
 برکن قبا و پیرهن، تسلیم شو اندر کفن
 بیرون شو از باغ و چمن، ساکن شو اندر خاک و خون
 دزدیده چشمک می‌زدی همراز خوبان می‌شدی
 دستک زنان می‌آمدی کو یک نشان ز آن‌ها کنون
 ای کرده بر پاکان زَنخ، امروز بستندت ز نخ
 فرزند و اهل و خانه‌ات، از خانه کردندت برون
 کو عشرت شب‌های، تو کو شکرین لب‌های تو
 کو آن نفس کز زیرکی، بر ماه می‌خواندی فسون
 کو صرفه و استیزه‌ات، بر نان و بر نان ریزه‌ات
 کو طوق و کو آویزه‌ات، ای در شکافی سرنگون
 کو آن فضولی‌های تو، کو آن ملولی‌های تو
 کو آن نغولی‌های تو، در فعل و مکر ای ذوفنون
 این باغ من، آن خان من، این آن من، آن آن من
 ای هر منت هفتاد من، اکنون گهی از تو فزون
 کو آن دم دولت زدن، بر این و آن سببت زدن
 کو حمله‌ها و مشت تو، وان سرخ گشتن از جنون
 هرگز شبی تا روز تو، در توبه و در سوز تو
 نابوده مهراندوز تو، از خالق ریب المنون
 امروز ضربت‌ها خوری، وز رفته حسرت‌ها خوری
 زان اعتقاد سرسری، زان دین سست بی‌سکون
 زان سست بودن در وفا، بیگانه بودن با خدا

زان ماجرا با انبیا، کاین چون بود ای خواجه چون
چون آینه باش ای عمو، خوش بی زبان افسانه گو
زیرا که مستی کم شود، چون ماجرا گردد شجون

www.x-shobhe.ir



تاریخ - آبان ۱۴۰۰

چرا حضرت علی (ع) به طلحه و زبیر امتیاز نداد، اما پیامبر به ابوسفیان پول و امتیاز داد و یا حضرت علی به بدتر از طلحه و زبیر امارت داد مثلا زیاد بن ابیه؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هیچ گاه نباید با "با بیان علیمانه" و "رفتار حکیمانه"، برخورد احساسی، سطحی و ژورنالیستی نمود. حال فرقی ندارد که این "بیان و فعل علیمانه و حکیمانه" از خداوند سبحان باشد، یا از معصومین علیهم السلام و یا از سایر علما و حکما در طول تاریخ.

الف - چطور انتظار می‌رود که یک شخص علیم و حکیم (آن هم در حد معصوم و خلیفه‌الله)، با همگان در زمان‌ها و شرایط متفاوت، یکسان عمل کند؟! ما خودمان نیز چنین کاری نمی‌کنیم.

ب - همیشه شناخت فاعل، مقدم بر شناخت فعل اوست. حال اگر کسی مقام عصمت و ولایت را (حتی تا حدودی) می‌شناسد، چطور ممکن است گمان کند که معصوم، مثل سایر حکام و سیاستمداران، برای حفظ حکومت و ... به دشمنان "امتیاز" می‌دهد؟!

ج - روش معصومین علیهم السلام، همان «سنت الله» است. هدفی جز عبادت خدا، دعوت و هدایت مردمان به "توحید و معاد"، انجام تکلیف در هر برهه، که مستلزم موقعیت‌شناسی و بصیرت می‌باشد، در نظر ندارند. پس به تناسب موضوع و شرایط، مواضع گوناگونی دارند که به نفع اسلام و مسلمین، تا قیامت باشد.

ابوسفیان؛

ابوسفیان، قدرتمندترین رئیس کفار بود و با پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و مسلمانان، بسیار دشمنی کرد. اما به هنگام فتح مکه و گرویدن فوج مردم به اسلام، (به هر دلیلی) مقابله نکرد.

در آن فراز تاریخی، از سوی مکه، بدون هیچ درگیری و خونریزی فتح شده بود و هیچ لزومی نداشت که این شرایط با کشتار دشمنان اسبق، تغییر یابد؛ و از سوی دیگر، کار پیامبر، جمع کردن تمامی آحاد امت است و کار امام، هدایت آن امت می‌باشد. پس پیامبر (ص) همگان را جمع می‌کنند، جماعتی که در بین آنان هم سلمان و

ابوذر یافت می شود و هم ابوسفیان؛ اما امام، گرویدگان را هدایت می کند. از این رو بیان شده که کار نبوت، ابلاغ دین است و کار امامت، اجرای دین.

زبیر؛

اما زبیر، شخصیتی مثل ابوسفیان نبود، زمان او نیز شباهتی به زمان صدر اسلام و فتح مکه نداشت. زبیر از صحابه پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله بود، برای اسلام، مجاهدت کرده بود. در اخبار آمده که شمشیر زبیر، بارها دل پیامبر (ص) را شاد کرد. زبیر از معدود کسانی بود که به سقیفه نبیوست - از معدود کسانی بود که طی ۲۵ سال خفقان، به صورت علنی در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادگی کرد و بالتبع از اولین کسانی بود که به هنگام خلافت، با ایشان بیعت نمود.

پس زبیر هم مسلمان بود، هم صحابه بود، هم مجاهد بود، هم ولایت شناس بود، هم ابوسفیان و معاویه شناس بود ... و هم از بیعت کنندگان و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام تصدی حکومت بود. اما او در چنین موقعیت و مواضعی، به محض آن که امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت رسیدند، به همراه طلحه آمد و سهم مضاعف خواست! و چون با عدالت علی علیه السلام مواجه شد، بر افروخت، رو برگرداند، توطئه کرد، فتنه راه انداخت، لشکر فراهم کرد و به روی خلیفه‌ی عصر خود، که معصوم نیز بود، و تحت بیعت او بود، شمشیر کشید. پس نمی شود با ابوسفیان و عصر او مقایسه نمود. در عین حال، امیرالمؤمنین علیه السلام، او را بسیار نصیحت کرد، بسیار تذکر داد و بالاخره هنگام رویارویی، به او سفارش پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را نسبت به چنین روزی یادآور شد و نهیب زد؛ و همین تذکرات سبب گردید تا زبیر که خودش جنگ را سامان داده بود، صحنه جنگ را ترک کند.

زیاد بن ابیه؛

زیاد بن ابیه، که مرد باهوش و زیرکی بود، کاملاً با زبیر متفاوت بود، چرا که خودش از کارگزاران ایشان در دوران حکومت بود؛ او در جنگ صفین در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و امان نامه معاویه را نپذیرفت (شاید چون پیروزی این جناح را قطعی می دید)؛ پس دل خوشی از معاویه نداشت، اما در عین حال به خاطر «حبّ الدنيا و حبّ النفس»، به قدرت بی التفات نبود.

از این رو، پس از ماجرای صلح امام حسن علیه السلام، با وساطت «ظاهرا مغیره بن شعبه» وارد دمشق و دستگاه خلافت معاویه شد.

معاویه او را که زمینه داشت، خوب فریب داد. نخستین کارش این بود که چون معلوم نبود، پدر "زیاد ابن ابیه" کیست؟ او را فرزند ابوسفیان و برادر خود خواند و بدینوسیله به او هویت بخشید.

در عین حال، او با رسیدن حکومت به یزید مخالف بود و حتی مخالفت خود را کتباً به معاویه اعلام داشت و بالاخره با توطئه‌های معاویه‌ای، زمین گیر شد؛ زخم‌هایی در بدنش پیدا شد و شایع شد که به مرض طاعون درگذشته است.

نتیجه:

حال چطور می‌توان این سه شخصیت را در برهه‌ها و شرایط متفاوت و حتی تغییر مواضع با یک دیگر مقایسه کرد و انتظار داشت که شیوه‌ی برخورد معصوم یا غیر معصوم با آنها، دقیقاً عین یک دیگر باشد؟! این چه روش نگاه تحلیلی به تاریخ است؟! چه مبنای عقلی، منطقی و حکمی دارد؟! مثل این است که بگویند: شمر در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام مجروح شد و اگر حضرت بدن او را از میان اجساد بیرون نکشیده بود، حتی شهید محسوب می‌شد، پس چرا وقتی مقابل امام حسین علیه السلام، شمشیر کشید، حضرت از او پذیرایی نمود و یا به او امتیاز و باج نداد؟!

ترندهای زیرکانه در طرح سؤال و شبهه:

یکی از نکاتی که کاربران گرامی و عزیزان باید به آن توجه داشته باشند، ترندهای زیرکانه در طرح سؤالات و شبهات می‌باشد، روش‌هایی که پیام‌های پنهان را بدون آن که مخاطبین بفهمند، به آنها القا می‌کنند. به عنوان مثال: نمی‌پرسند چرا ابوسفیان، معاویه، یزید، شمر، عمر سعد و ...، به رغم اطلاع از حقایق اسلامی و اظهار اسلام و ایمان، این قدر کافر و ظالم بودند؟ بلکه می‌پرسند: چرا پیامبر، امیرالمؤمنین و امامان حسن و حسین علیهم السلام، چنین و چنان کردند؟!

نمی‌پرسند: چرا زبیر، با آن همه مقامات و کمالات و با آن مواضع محکم، نه تنها در صدر اسلام، بلکه در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام، ناگهان چپ کرد، تا آنجا که علیه خلیفه وقت لشکرکشی کرد و شمشیر کشید؟ بلکه می‌پرسند: چرا امیرالمؤمنین (ع) به او امتیاز نداد و یا بر او سخت گرفت، یا در مقابل توطئه‌ی آنها ایستادگی کرد؟!

امروز نیز همین ترندها به کار گرفته می‌شود؛ به عنوان مثال: نمی‌گویند «دشمنی امریکا و انگلیس با ایران»، بلکه می‌گویند: «دشمنی جمهوری اسلامی ایران با امریکا و انگلیس»!

آیا سرشکستن حضرت زینب در منابع آمده یا نه؟ در مورد سندیت سرشکستن حضرت زینب باید خدمتتون عرض کنم که شیخ عباس قمی فرمودند که بعید است، یعنی نظره خودشان را اعلام کردند؛ علمای دیگری (که نام برده شد) نیز نظرات متفاوت دادند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی خودتان تحقیقات به این مفصلی کردید، پس چرا سؤال می فرمایید و وقتی آن علمایی که نام بردید، نظر متفاوت دارند، یعنی در رد یا تأییدش سند محکمی نیافتند، یعنی اقوال متفاوت است. و البته هیچ امر بعیدی نیست که این کار را نکرده باشند و یا با دیدن آن صحنه‌ها، در کجاوه از حال رفته باشند و سرشان به چوبه خورده باشد و یا

الف - حالا اگر چنین اتفاقی نیافتاده باشد، چه حقیقتی تغییر می کند؟ اهداف نهضت متغیر می گردد، یا ماهیت دشمن، دوست تبدیل می شود و یا جنایات شان تطهیر و توجیه می گردد؟!

ب - این که حضرت زینب علیها السلام، سرشان را به چوبه کجاوه زدند، یا نزدند - از حال رفتند و سرشان اصابت کرد، یا به هوش بودند؟ این اخبار تا چه حد مستند است و ...؟ چه نقشی در خداشناسی، معادشناسی، دوست و دشمن شناسی (تولا و تبرا)، یا اعتقادات و اصول و فروع دین ما دارد؟!

آیا اگر عالم و محقق بگوید: «من تحقیق کردم و به سند معتبری نرسیدم»، نشان از ضعف ایمان اوست و یا اگر بگوید: «خیر آقا، من تحقیق کردم به اسناد محکمی رسیدم»، نشان از علم و ایمان او دارد؟! و همین طور است راجع به مردم، که آیا اگر بگویند چنین شده یا نشده است، ظهوری از علم و ایمان و بصیرت آنهاست؟

ج - ما نقش حضرت زینب علیها السلام را رها کنیم و دنبال این باشیم که آیا سرشان به چوبه کجاوه خورد یا نه؟! آیا هدف از نهضت امام حسین علیه السلام، پیام کربلا و عاشورا و آن چه از ما در پیوستن به کشتی نجات (سفینة النجاة) امام حسین علیه السلام خواسته شده و انتظار می رود، این است؟!

آیا اگر از ما پرسند: از کربلا و عاشورا چه فهمیدی و چه کردی؟ می خواهیم پاسخ دهیم که «ببخشید، معطل بودیم تا به صورت مستند بدانیم که آیا سرشکستن ایشان سند دارد یا ندارد؟!»

مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً

بی تردید، دیدن لب‌های خشکیده و جگرهای سوخته - بدن‌های مجروح و له شده زیر سم ستوران - دست‌های قطع شده و سرهای بریده ... و نیز رؤیت به اسارت کشیده شدن امام سجاد علیه السلام و بازماندگان، هیچ زیبایی و جمالی ندارد که بفرماید: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً - جز زیبایی ندیدیم».

پس، اگر کسی علاقمند به حضرت زینب علیها السلام شناسی است - اگر کسی به ایشان علاقه دارد - اگر کسی مترصد تأسی به ایشان در شئون متفاوت زندگی فردی و اجتماعی می باشد - اگر کسی می خواهد از ایشان در پویایی و تداوم شخصیت حسینی در کربلا پیروی نماید - اگر کسی می خواهد یاد عاشورا و بعد از آن را زنده نگه دارد تا فریاد «هیهات من الدّلة» همیشه زنده باشد و ...، باید برود دنبال این که حضرت زینب علیها السلام، در آن معرکه چه دید که در پاسخ استهزاء گونه‌ی "ابن زیاد"، با صلابت و قاطعیت و صدق فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً - جز زیبایی ندیدیم»؛ - و قطعاً هر که کربلا و عاشورا را چنین نبیند، شناخت درستی به دست نیاورده است. چون، آن که از بالای دیده‌بانی «تلّ زینبیه»، دوست و دشمن را با چشم دنیوی و ملکوتی رصد می کرد، عقلانیت و جهالت - حبّ و بغض - عشق و نفرت - وفا و بی‌وفایی - اعتقاد و عمل ... را یک جا دید و فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً - جز زیبایی ندیدیم».

سوق به سطحی‌نگری و عوامی

حالا اگر دانشمند مورخ و یا حدیث‌شناسی، تمامی مستندات را جمع‌آوری کرده و اثبات کند که چنین اتفاقی افتاد است و همگان نیز قبول کنند، چه می شود؟ آیا یک عده می خواهند با سر توی دیوار روند و اگر کسی پرسید: «چرا چنین می کنی؟!» بگویند: حضرت زینب علیها السلام سرش را به چوبه کجاوه کوبید؟! اگر ثابت شود که خیر، هیچ سندیت محکمی ندارد، چه می شود؟! یک عده افراطی خواهند گفت: «نه، شما نمی فهمید، حتماً چنین شده است، چون ما دوست داریم سرمان را به دیوار بکوبیم»، و یک عده تفریطی نیز خواهند گفت: «اصلاً عزاداری لازم نیست، باید برویم با پذیرایی چای و نسکافه از خود، بنشینیم در مورد اهداف و اندیشه‌های امام، فکر کنیم»؟! و بینیم که اذهان عمومی را در گذشته و حال، چقدر درگیر مباحثی کردند که همه سوق به سطحی‌نگری، عوامی و بی‌بصیرتی می باشد؟ سؤالاتی چون:

- - آیا امام حسین علیه السلام برای طفل صغیرش آب خواست یا نخواست؟
- - آیا علی اصغر را در آغوش گرفته بودند، یا روی دست بلند کرده بودند؟
- - آیا حضرت رقیه علیها السلام دختر امام بودند، یا دختر یکی از خویشان و یا شهدا بودند؟
- - آیا زینب علیها السلام، سرش شکست یا نشکست؟
- - زمین کربلا، چند متری به آب می رسد؟
- - اگر عاشورا در مهر ماه بوده، دمای هوا چند درجه بود؟
- - ...

اگر همه این موارد را جمع کنند و هر طوری که مایلند پاسخ دهند، نه معرفتی می‌افزاید و نه می‌کاهد - نه عشق و محبتی را تشدید می‌کند و نه تضعیف می‌کند - نه انگیزه‌ی بیداری و حرکت را قوت می‌بخشد و نه از قوتش می‌کاهد...؛ بلکه فقط نگاه اذهان عمومی را عمق به سطح، از باطن به ظاهر و از ماهیت به صورت سوق می‌دهد.

زینب علیها السلام، "حلقه ربط" برای همگان در طول تاریخ بوده و هست:

ربط، همان بستن، پیوند دادن و استوار کردن متزلزل به محکم است. تعاریف، جمع‌ها، فصل‌ها، جهت‌ها، نجات‌ها و هلاکت‌ها، همه با «ربط»، صورت می‌گیرد. اگر «ربط» نباشد، انسان منفصل و نابود می‌گردد. خواه ربط اعضای بدن به یک دیگر و به سلسله اعصاب و مغز باشد - و خواه ربط روح و جسم - انسان و جامعه - عبد و معبود - ایمان و عمل - محبت و محبوب و عاشق و معشوق به یک دیگر باشد. خواه ربط به حق باشد، یا ربط به باطل.

فرمود: قلوب جوانان اصحاب کهف را وقتی که قیام کردند، «ربط» دادیم، تا محکم شوند و متزلزل نگردند.
«وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَّدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذًا شَطَطًا»
 (الکهف، ۱۴)

ترجمه: و دل‌های آنان را استوار داشتیم آن گاه که (در مقابل دیکتاتور وقت) قیام کرده گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمان‌ها و زمین است؛ ما هرگز جز او معبودی را نخواهیم خواند که در آن صورت سخنی به تجاوز گفته‌ایم.

*- طوفان نوح، یک ظهور کلی بود از طوفان و سیل مُهلکی که همیشه برپا و ویرانگر است - کشتی نوح علیه السلام نیز یک نمود عینی و ملموسی بود، از کشتی نجاتی که هر چند به ظاهر در مقابل طوفان و سیل نابود کننده، کوچک به نظر می‌رسد، اما به حق مرتبط است، لذا نه تنها غرق نمی‌شود، بلکه مرتب‌ترین را از میان همین سونامی‌ها، سالم به مقصد می‌رساند. چنان که اگر همگان نابود شوند، آنها باقی می‌مانند.
 امام حسین علیه السلام، کشتی نجات [سَفِينَةُ النَّجَاةِ] بوده و هست، و اما «زینب علیها السلام»، که پیام‌آور و نتیجه بخش این نهضت بود، حلقه "ربط" به این کشتی می‌باشند.

بدن‌ها در کربلا، به خاک افتاد و هانجا ماند. اما زینب علیها السلام بود که به رهبری امام زمانش، حضرت سجاد علیه السلام، سکان کشتی را در دست گرفت و از کربلا به شام و قصر یزید برد تا سرنگون شود - از شام به کربلا، مدینه و دوباره به شام بازگرداند تا پیام عاشورایی امام حسین علیه السلام فراگیر شود و هر که می‌خواهد نجات یابد، لبیک گویند، به اصحاب این کشتی بپیوندند. ایشان حلقه "ربط" نجات بوده و هستند.

حال ما این عظمت، حقایق و واقعیت‌های مسئولیت‌آور را نبینیم، و فقط بنگریم که سر ایشان شکست یا نشکست؟!*

با توجه به شرایط زیستی فیل و نیز شرایط اقلیمی شبهه جزیره عربستان، وجود فیل در هر نقطه از شبهه جزیره عربستان محال عقلی است و امکان سفر چند صد کیلومتری از هر نقطه این شبهه جزیره به مکه برای فیل که مستلزم درنوردیدن چند صد کیلومتر بیابان سوزان و لم یزرع است محال بوده و این قصه با هیچ توجیهی قابل باور نبوده به افسانه می‌ماند تا به واقعیت! فیل روزانه لااقل به صد و پنجاه لیتر آب و هفتاد کیلو علف و میوه‌جات تازه نیاز دارد. افلا یتدبرون؟ افلا یتفکرون؟ افلا یعقلون؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

از کجا فهمیده شد که این حمله مستلزم پیمودن چند صد کیلومتر راه در بیابان سوزان و لم یزرع بوده است؟! "محال عقلی" نیز یک مقوله فلسفی است و در حیوان‌شناسی به کار نمی‌رود.

ابتدا باید دید و تصمیم گرفت که منظور از طرح اینگونه‌ی سؤال [با توجه به ذکر ربطش به قرآن و ایمان که در متن سؤال آمده بود] چیست؟

یک موقع قصد فیل‌شناسی است - یک موقع تاریخ‌شناسی و چگونگی ساختار ارتش‌های گذشته و ... (مثل سپاه حبشه و ابرهه) - یک موقع زیر سؤال بردن قرآن و ساختگی خواندن همه چیز؟! بدیهی است که پاسخ به هر کدام فصل مستقلی بوده و روش جداگانه‌ای دارد.

اگر دقت کنید، این روزها، به قول معروف «به همه چیز گیر می‌دهند، تا به باورها حمله کنند»، از وضعیت آب و هوایی کربلا گرفته تا فیل‌شناسی. پس باید بسیار دقیق، حساس و بصیر بود و تفکر و ایمان را روی این امواج سوار نکرد، چرا که پرت شدن و غرق شدن، حتمی می‌باشد.

قرآن کریم:

نمی‌شود از یک سو قرآن کریم را قبول نداشت و از سوی دیگر به آیات آن استناد نمود و از سوی دیگر با آیات قرآن به جنگ حقانیت قرآن رفت! بالاخره کسی که در پایان سؤال یا شبهه‌ی خود، به «أَفَلَا تَعْقِلُونَ» و «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»، استناد می‌کند و متذکر می‌شود، لابد قرآن و وحی را قبول دارد.

البته «أَفَلَا يَتَفَكَّرُونَ» را نیافتیم، ولی «أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ» هست و البته، «أَفَلَا تُبْصِرُونَ» - آیا با بصیرت نمی‌بینید» نیز در چند آیه تأکید شده است.

فیل‌شناسی در رابطه با موضوع:

فیل‌ها که بزرگ‌ترین حیوانات پستاندار خشکی محسوب می‌شوند، به دو گونه آسیایی و آفریقایی تقسیم شده‌اند. اگر چه کثرت پراکندگی گونه آسیایی در هند، نپال، سوماترا، بنگلادش، چین، ویتنام و لاگوس بیشتر است، اما در مناطق مختلف دیگر نیز زیستگاه داشته و دارند. چنان که در تواریخ از استفاده ایرانی‌ها از فیل برای شکار نیز یاد شده است.

اگر چه گونه آفریقایی، بیشتر در آفریقای مرکزی، به ویژه کنگو و کنیا کثرت دارد، اما در بسیاری از نقاط جنگلی یا دشت‌های آفریقا پراکنده هستند و سفرهای مهاجرتی از مرکز به سمت شمال آفریقا نیز دارند. فیل‌ها در شبانه روز متوسط ۲ ساعت می‌خوابند و گاه مسیرهای صد کیلومتری را برای رسیدن به آب طی می‌کنند. فیل‌ها نمی‌توانند یورتمه بروند، اما بسیار سریع راه می‌روند. و البته خوب هم شنا می‌کنند.

منطقه شناسی در رابطه با موضوع:

فیل‌ها، در مناطق گرمسیری، نیمه گرمسیری، جنگل‌های بارانی و نیز مناطق نیمه‌بارانی زندگی می‌کنند و حتی تا ارتفاع ۳۰۰۰ متری از سطح دریا نیز حرکت می‌کنند.

حبشه، به عنوان مرکز فرماندهی حمله به یمن، سه ناحیه آب و هوایی متنوع دارد و در ضمن امروزه حبشه (اتیوپی) هم مرز با کنیاست که در گذشته بخش اعظمی از کنیا (از زیستگاه‌های اصلی فیل) در قلمروی حبشه قرار داشت. یمن، ارتفاعات غربی یمن در پشت جلگه ساحلی باریکی واقع است. در جنوب، فلات خشکی - با ارتفاع ۳۲۰۰ متر - از جلگه ساحلی تا درون صحرای عربستان وسعت دارد. صحرای عربستان بیشتر شمال و شرق کشور را پوشانده است. هر چند که طی هزار سال، تغییرات آب و هوایی بسیاری در مناطق متفاوت جهان رخ داده است.

بیشتر ارتفاعات شمال و غرب آب و هوای معتدلی دارند. یمن کشور حاصلخیزی بوده و هست و البته بخش بزرگی از آن کشور نیز خشک و داغ است؛ هرچند مناطق کوهستانی در زمستان خنک‌تر است. عربستان: نام باستانی اش حجاز بوده و امروزه داخل منطقه‌ای قرار گرفته که به آن "شبه جزیره عربستان" گفته می‌شود و یمن در جنوب شبه جزیره عربستان واقع شده است.

حمله ابرهه (سپاه اصحاب فیل)

پس از "فیل شناسی" و "منطقه شناسی" متناسب با موضوع و دانستن این که نه تنها حبشه و یمن، زیستگاه نامناسبی برای فیل نبوده و نیستند، بلکه حبشه (به اضافه کنیا در آن روز)، از مراکز زیست فیل می‌باشد، اکنون باید "ابرهه شناسی" نمود و بعد به "اصحاب فیل" پرداخت.

ذونواس، پادشاه بت پرست قبیله بنی حمیر بود که با سفری به یثرب، یهودی شد. مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن، به مسیحیت گرویدند و ذونواس بسیاری از آنها را قتل عام کرد و بسیاری را تحت شکنجه قرار داد و قطع عضو کرد و بسیاری را زنده زنده سوزاند (اصحاب الاخدود).
خبر به امپراتور مسیحی روم (ابر قدرت) رسید و چون فاصله دور بود، نجاشی، پادشاه حبشه را مأمور به حمایت از مسیحیان کرد.

نجاشی سپاهی کامل و مرکب از هفتاد هزار نفر را برای لشکرکشی به یمن فراهم کرد و فرماندهی آن را به "ارباط" داد و "ابرهه" را که از فرماندهان بود نیز دستیار او قرار داد.
پس از فتح یمن، ابرهه، ارتباط را کشت و تمام یمن را تحت تملک و سلطنت خود درآورد.

ابرهه، طی مدت کمی متوجه شد که بسیاری از مردم آن نواحی [اعم از موحد یا بت پرست] توجه خاصی به شهر مکه و کعبه دارند، لذا تصمیم گرفت با حمله‌ای، کعبه را نابود نماید و سرنوشت آن شد که در تاریخ خوانده‌اید.

اما در این ماجرا، به چند نکته باید توجه نمود:

- - برخورداری سپاهیان حبشه که به یمن آمده بودند و نیز سپاه‌یانی که در یمن تشکیل شده بودند، از چند زنجیر فیل (واحد شمارش فیل، زنجیر است)، هیچ مسئله عجیب و غریبی نبود.
- - این سپاه، به دلیل مجهز بودن به "فیل"، معروف به "اصحاب فیل" شدند، نه این که تمامی مرکب‌های سوارنظام این سپاه را فیل‌ها تشکیل می‌دادند.
- - فیل، مثل تانک نیست که چند کیلومتر بیشتر نتواند برود، بلکه صدها کیلومتر مسیر مهاجرتی را نیز طی می‌کند. مضاف بر این که یمن در جنوب غربی عربستان واقع بود و هم مرز بوده و هست.
- - نیاز فیل به آب و غذا، بیشتر از نیاز انسان نمی‌باشد. انسان اگر در هوای گرم و خشک، تشنه بماند، ظرف چند ساعت هلاک می‌شود، اما فیل‌ها اینطور نیستند.
- در هر حال برای سپاهی که تدبیر سیراب نمودن چند ده هزار نفر انسان را کرده بود، تدبیر سیراب کردن چند فیل یا اسب و ... امر محالی نبود. آنها نیز مسیر شناسی داشتند.
- - مشهور نیست که سپاهیان ابرهه، با فیل به سرزمین حجاز (عربستان) حمله کردند و با فیل قصد شهر مکه را کردند، بلکه سپاه معروف به «اصحاب فیل» بود و البته مشهور است که شخص "ابرهه" همیشه خودش سوار بر فیل، حرکت و فرماندهی می‌کرد.

اصطلاحات:

اسم گذاشتن روی ارتش ها یا عملیات ها، از قدیم مرسوم بوده است. مثل "مشت آهنین" یا "کلاه آهنین". سپر موشکی اسرائیل را «کلاه آهنین» لقب دادند، در حالی که ثابت شد حتی مقابل موشک های دست ساز حزب الله لبنان نیز توان مقاومت ندارد.

در آن روزگار نیز سپاه حبشه و بالتبع یمن را «اصحاب فیل» می خواندند، حال چه در لشکرکشی ها، از چند زنجیره فیل استفاده می کردند یا نمی کردند.

پس اگر لشکری هزار نفره، ده هزار نفر، یا بیشتر، با سواره نظام (اسب و شتر) و پیاده نظام حمله می کرد و در ضمن یک، پنج، ده یا بیست، یا حتی صد فیل هم جلوداری کرده یا برای فرماندهی جناح ها به کار گرفته می شد، طبیعی بود که آنها را «اصحاب فیل» بنامند.

آیا امام حسین علیه السلام، به دشمن التماس کرد که به خودش و به فرزندش علی اصغر (ع) آب بدهند؟
برخی می گویند: این دروغ ها را مداحان برای گریاندن می گویند و از اساس دروغ است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که بزرگان، اهل علم و به ویژه مقام معظم رهبری، این همه به سخنرانان، روضه خوانان و مداح ها توصیه می کنند که خلاف واقع نگویید، از روی مقتل روضه بخوانید و ...، برای همین است که از یک سو تاریخ تحریف نشود و از سوی دیگر حربه ای به دست دشمنان نیافتد که به بهانه ای رد یک گزاره ی غلط، القا کنند که پس کل آن چه بیان می شود واقعیت ندارد.

تشنگی امام و طلب آب برای خود:

"افراط و تفریط" در هر امری، خودش انحراف و آغاز افزایش اختلاف زاویه و انحرافات بیشتر می گردد. برخی به بهانه ای این که امام، وجود مقدسی است، می خواهند القا کنند که هرگز امری مانند تشنگی و گرسنگی یا خستگی، به امام راه ندارد، چه رسد به این که او را آزار دهد و یا او را از پای درآورد! خب، این یک افراط بی معنا، بی منطق و افراطی است. پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز «بَشْرٌ مِثْلُكُمْ» بودند، چه رسد به امامان علیهم السلام. پس به لحاظ بدنی، جسمی، فیزیکی، نیازهای بدن مادی و ...، هم گرسنه و تشنه می شدند - هم از شدت گرسنگی و تشنگی، ضعیف می شدند - هم بیمار می شدند - هم شمشیر فرق سر یا گلویشان را می شکافت و هم زهر، جگرشان را متلاشی می کرد.

و تفریط ماجرا این است که برخی می گویند: ایشان از شدت عطش، برای خودش و فرزند شیرخواره اش، التماس آب می کرد و دشمن محل نمی داد. این هم تسخیف مقام امامت و امام است. ما افراد عادی بسیاری را می بینیم که

در مقابل دشمن ثابت قدم، استوار و محکم هستند و هرگز به التماس نمی‌افتند. پس چطور تصور می‌کنند که امام به التماس افتاد؟!

اگر قرار بود که امام با تحمیل فشارها و مصیبت‌ها کم یا زیاد، به التماس دشمن بیافتد که اصلاً امام نمی‌شد و اصلاً این نُهضت را آغاز نمی‌نمود.

عطش:

یکی از مصیبت‌های کربلا و عاشورا، همین قضیه‌ی «عطش» است. اگر بستن راه دسترسی به آب، بر امام یا خاندان او تأثیر نداشت که دشمن دست به این اقدام نمی‌زد. دشمن حیوان صفت بود، اما حیوان هم در حمله، تاکتیک دارد. دشمن وقتی دید که جنگ گروهی فایده ندارد، از آن بازداشت - وقتی دید جنگ تن به تن نیز فایده ندارد، از آن نیز بازداشت و دستور به پرتاب سنگ و نیزه از دور داد؛ پس اگر بستن راه دسترسی به آب فایده نداشت که آن کار را نمی‌کرد. پس امام حسین و خاندان و یارانش علیهم السلام، در روز عاشورا، نه تنها تشنه، بلکه عطشان بودند و این مظلومیت مضاعف، خود حاکی از ظلم مضاعف ظالمین است.

اظهار تشنگی:

حال امام اظهار تشنگی نکند و بگوید که من امام هستم و نباید بگویم که تشنه‌ام؟! حال امام نفرماید که اگر می‌خواهید بکشید، آبی دهید و بعد بکشید، زیرا من عطشان هستم؟! و اگر بگویند، این التماس است، یا اعلام وضعیت به جهانیان و اتمام حجت به دشمنان است؟!

اگر ایشان و خاندان و یاران، مکرر اظهار تشنگی و عطش نمی‌کردند، ما و شما بعد از چهارده قرن، از کجا می‌فهمیدیم که وضعیت ایشان چگونه بود و دشمنان‌شان تا چه حد قصی القلب بودند؟ آیا اگر اظهار نمی‌نمودند، امروز نمی‌گفتند: «بالاخره اگر چه دشمن قصد جان شما را کرده بود، ولی بالاخره آدم بوده است، لذا شما به دشمنان می‌گفتید که تشنه هستید، تا به شما آب برساند و بعداً بکشند؟!»

پس حضرت امام حسین علیه السلام، مکرر اظهار تشنگی خود و دیگران را کردند، مکرر در جستجوی راه دسترسی به آب بودند، اساساً حضرت عباس علیه السلام را برای تهیه‌ی همین آب و رفع تشنگی به شط فرستادند - اما معنای آن، التماس آب از دشمن نیست. بلکه هم عکس العمل طبیعی هر انسانی است - هم اعلام وضعیت است - هم اتمام حجت است و هم کنار زدن پرده، از چهره‌ی کریه دشمن است، آن هم دشمنانی که خود را مسلمان و یزید را امیرالمؤمنین و خلیفه المسلمین می‌خواندند. افشایی برای طول تاریخ که دیگر هیچ ابهامی در آن نباشد.

ماجرای حضرت علی اصغر علیه السلام و طلب آب برای ایشان:

اگر چه هیچ منعی نداشت که امام حسین علیه السلام، برای طفل شیرخواره طلب آب نماید، چرا که اولاً پدر است - ثانیاً تکلیف سیراب کردن طفل بر عهده‌ی اوست - ثالثاً طفل که نمی‌تواند تصمیم بگیرد از تشنگی هلاک شود و یا به هر قیمتی که شده آبی بنوشد و این تصمیم با پدر است - ثالثاً عواطف انسانی این اجازه را می‌دهد، رابعاً اتمام حجت دیگری می‌شود و ...، اما در عین حال در هیچ مقتل و سند محکمی نیامده که ایشان حضرت علی اصغر را بالای دست بلند کردند، به دشمن نزدیک شدند و برای او التماس یا حتی طلب آب نمودند. تردیدی نیست که اگر ایشان این قدر به دشمن نزدیک می‌شدند، دشمن ابتدا کار خود ایشان را تمام می‌کرد، چنان که زیاد دور هم نبودند، لذا دشمن قلب ایشان را هدف گرفت که چون نوزاد را در آغوش داشتند، حلق نوزاد پاره شد.

اقوال مستند:

*- ابن طاووس در گزارش خود آورده است: «امام حسین علیه السلام، وقتی که برای وداع و خداحافظی با زنان و کودکان به خیمه‌ها آمد، به حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود [ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه - طفل کوچکم را بیاورید تا با او وداع کنم. او را در آغوش گرفت که ناگهان حرمله، وی را با تیری بکشت...]. ابن طاووس در ادامه (با اشاره به پاشیدن خون علی اصغر به آسمان)، خبری از امام باقر(ع) دارد که فرمود: از آن خونی که امام به آسمان پاشید هیچ قطره‌ای به زمین باز نگشت.

(اللہوف فی قتلی الطفوف، ص ۶۸ - مقرر، مقتل الحسین (ع)، ص ۲۷۲)

*- ابو مخنف چگونگی شهادت طفل شیرخواره را چنین بیان نموده است: هنگامی که امام حسین (ع) بر روی زمین نشست، کودک شیرخواره‌اش را آوردند و امام آن را روی دامن خویش نشانده بود. ابو مخنف می‌افزاید: [زعموا انه عبدالله بن الحسین] یعنی گمان کردند او عبدالله بن حسین است. در ادامه روایتی از عقبه بن بشیر اسدی به نقل از امام باقر(ع) آورده که امام به عقبه فرمود: شما بنی اسد خونی از ما ریختید که حق ما بر شماست. پرسیدم آن چیست و چه گناهی است؟ امام فرمود: (فرزند خردسال امام را نزد حضرت آوردند و امام آن را در دامن داشت که تیری از بنی اسد (حرمله بن کاهل اسدی) آمد و گلویش را درید. امام حسین (ع) دست خود را از خون گلوی طفل پر کرد و به آسمان پاشید سپس ...). (نصوص من تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۸۷)

پس، در مقاتل معتبر چنین آمده که این طفل رضیع (شیرخوار) در آغوش امام بود که تیری به سوی امام پرتاب شد که گلوی او را نیز شکافت.

امروزه برخی از معلمان ما می‌گویند: امام حسین فرار کرد نه قیام! آیا حدیث یا روایتی در آن کلمه "قیام" باشد از کتب معتبر حدیثی وجود دارد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه عادت کنیم که ابتدا از مدعی، آیه، حدیث، سند و دلیل بخواهیم، نه این که هر کسی که رد شد و سخنی گفت را بشنویم، بعد به دنبال آیه و حدیث و دلیل برای نفی و رد آن بدویم.

الف - به معلم بگویید: یک چیزی روی هواگفتی که حاکی از ناباوری‌های خودت از یک سو - ضعف معلومات خودت از سوی دیگر و نیز بغض شدیدت می‌باشد؛ حال آیا بر اساس آیه، حدیث، سند تاریخی و دلیل روشن و متقن این حرف را زدی، یا از روی عناد و لجاج با اسلام و تشیع و اهل بیت علیهم السلام.

ب - به معلم بگویید: اگر ما به شما بگوییم که هدف شما از قرار گرفتن در جایگاه مقدس معلمی، تعلیم و تربیت نمی‌باشد، بلکه ایجاد انحراف و اعوجاج در افکار دانش‌آموزان است، بر نمی‌تایید و علیه ما با نمره، اخراج و تجدیدی و ردی می‌شوید، در حالی که اظهر من الشمس است و گفته‌هایتان نیز بهترین سند می‌باشد، بعد شما همین طور می‌آیید و می‌گویید: «امام حسین علیه السلام، قیام نکرد، بلکه فرار کرد» و ما نیز باید بپذیریم یا به شما حدیث ارائه دهیم؟!

ج - کسی که می‌گوید: «امام حسین فرار کرد»، نه تنها هیچ از منزلت امامت و شخصیت امام نمی‌داند، بلکه حتی از تاریخ نیز چیزی نمی‌داند، (مگر این که به عمد تحریف کند)، حالا شما می‌خواهید با بیان یک یا چند حدیث، او را قانع کنید؟! مگر خودش به عمرش این احادیثی را که شما می‌خواهید ارائه دهید، نخوانده و نشنیده است؟!

پس آن چه ذیلاً ایفاد می‌گردد، در پاسخ معلمی نادان، معاند و لجوج نمی‌باشد، بلکه صرفاً جهت افزایش معلومات و اطلاعات شما نوجوان و جوانان عزیز می‌باشد.

حدیث:

* - ابتدا توجه داشته باشید که در مطالعه و تحقیق، الزاماً به دنبال یک کلمه‌ی مشخصی مانند "قیام" نگردید، چرا که ممکن است از قیام تحت عنوان "خروج، جهاد، مقابله و ..." نیز یاد شود، چنان که در مورد امام زمان علیه السلام، هم به خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه، تصریح شده، هم به قیام ایشان، هم به فرج و

* - سپس دقت کنیم که خود ایشان در مورد حرکت‌شان چه فرموده‌اند؟ آیا فرموده‌اند که من فرار می‌کنم، یا فرموده‌اند: قیام و خروج و مقابله و مبارزه می‌کنم؟

دفاع از اسلام:

یک - هنگامی که مروان بن حکم، برای بیعت او با یزید اصرار ورزید، در پاسخ فرمود:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْلَ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ» (موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام ۲۸۵، ح ۲۵۲)

ترجمه: (در این صورت باید گفت): انا لله و انا اليه راجعون - فاتحه اسلام را باید خواند هنگامی که امت اسلام، رعیت چون یزیدی گردند؛ و من خودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: خلافت بر آل ابوسفیان حرام است.

امر به معروف و نهي از منکر:

دو - در وصیت خود به برادرش محمد حنیفه، هدف اصلی "خروج = قیام" را بیان نموده و نوشتند:

«وَأَنَا لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»

ترجمه: [بدانید] من برای سرکشی و خوشگذرانی و فساد و ستم خروج نکردم؛ بلکه فقط برای دنبال کردن اصلاح امت جدّم خارج شدم [خروج کردم] و تصمیم گرفته‌ام که امر به معروف و نهي از منکر نمایم و سیره جدّم [رسول خدا صلی الله علیه و آله] و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را دنبال نمایم.

رهبری و هدایتی امتی که طالب امام شدند:

سه - ایشان پیش از خروج از مکه و نیز پیش از اعزام مسلم، نامه‌ای در پاسخ درخواست مردم کوفه، به دست سعید و هانی فرستادند. در این نامه به درخواست مردم جهت برخورداری از امامی هادی تصریح شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، إِلَى الْمَلَائِكَةِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ، أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ هَانِيًا وَ سَعِيدًا قَدَمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَ كَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَ قَدْ فَهَمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَصَصْتُمْ وَ ذَكَرْتُمْ وَ مَقَالَةَ جُلُكُم: إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَاقْبَلْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ» **ترجمه:** بنام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی به سوی گروهی از مؤمنان و مسلمانان، پس از ستایش خدا، همانا هانی و سعید نامه‌های شما را آوردند و این دو نفر، آخرین فرستاده‌های شما بودند. من آنچه را که نوشته بودید و حکایت کردید درک کردم و سخن همه شما این بود که: امام و رهبر نداریم؛ به سوی ما بشتاب، شاید خداوند به وسیله تو ما را به هدایت و حق رهنمون سازد».

هدایت، با دعوت به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و مقابله با بیعت‌ها:

چهار - در نامه به مردم بصره نوشتند:

«وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ رَسُولِي بِهَذَا الْكِتَابِ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ وَ إِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ وَ السَّلَامِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ»

ترجمه: اکنون قاصدم را با این نامه به سوی شما فرستادم و من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانم. پس به راستی سنت [پیامبر] مرده و بدعت‌ها زنده شده است. پس اگر سخنان مرا بپذیرید و از امرم اطاعت کنید، شما را به راهی که رشد [و اصلاح شما در آن] است هدایت می کنم. سلام و رحمت خدا بر شما باد.

جهاد در راه خدا:

پنج - ایشان در مسیر کوفه، با فرزندق ملاقات می نماید و در شرح مفاسد دستگاه حاکم، ضرورت قیام و جهاد علیه ظلم و فساد و اولی بودن خود نسبت به دیگران برای این جهاد و قیام [با ذکر واژه‌ی قیام - مَنْ قَامَ]، چنین می فرماید:

«يَا فَرْزَدُقُ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَ تَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَانِ، وَ أَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَ أَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَ شَرَّبُوا الْخُمُورَ، وَ اسْتَأْثَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ، وَ أَنَا أَوْلَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ، وَ إِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا؛»

ترجمه: ای فرزندق! اینان گروهی هستند که پیروی شیطان را پذیرفتند و اطاعت خدای رحمان را رها کردند و در زمین فساد را آشکارا ساختند، و حدود الهی را از میان بردند، و باده ها نوشیدند، و دارایی های فقیران و بیچارگان را ویژه خود ساختند، و من از هر کس به یاری دین خدا و سرپلندی دینش و جهاد در راهش سزاوارترم، تا آیین خدا پیروز و برتر باشد.»

نکته:

اگر چه فرار تاکتیکی برای تداوم مبارزه، هیچ اشکالی ندارد، اما در بیانات ایشان هیچ ذکری از "فرار" به میان نیامده است، بلکه همه خروج، قیام و جهاد است.



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

پاییز ۱۳۹۴
آبان

حقوق و احکام

حقوقی و احکام - آبان ۱۴۰۰

دوستان سنی ما در اینجا (واشنگتن) می پرسند: چه اشکالی دارد که ما با دست بسته و بدون مهر نماز می خوانیم؟ پاسخی قانع کننده می خواهیم که به آنها بگویم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به آنان بفرمایید: برای شما هیچ اشکالی ندارد و هیچ عیبی هم ندارد، همان طور که مذهب و فقه خودتان گفته است عمل نمایید.

نکاتی در ذیل ایفاد می گردد که ابتدا خودتان (و همگان) باید در آنها تأمل داشته باشند، سپس در مقام پاسخگویی به دیگران، با زبان، لحن و بیانی که مفهوم و مُدرک آنان گردد، منتقل نمایند.

الف - دین اسلام، شامل "اصول و فروع" می باشد؛ که اصول آن مبانی نظری و اعتقادی، و فروعش احکام عملی است.

ب - مبانی نظری (اعتقادات)، اصولی است که باید به عقل تصدیق و به قلب فهم شود و قابل تقلید نمی باشند. به عنوان مثال اگر مدعی گفت (مثل ابن تیمیه و ...)، خدا جسم، چشم، دست و پا دارد، یا دیگری گفت که معاد و حساب و کتابی در کار نیست، یا دیگری گفت: خدا بندگانش را رها کرده و به خودش واگذار نموده است و ...، قابل قبول عقل نمی باشد و قلب نیز این تحریفات را فهم نکرده و به آن ایمان نمی آورد. از این رو گفته شده که «اصول دین تحقیقی است و تقلید در آن جایز نمی باشد».

اما، فروع دین که شامل قوانین و احکام در هر امری می باشد، یک علم تخصصی است، مانند حقوق در ادیان، مکاتب یا ملل دیگر. از این رو اگر کسی علاقه، ذوق و استعداد داشت، در این رشته به صورت تخصصی تحصیل می نماید، اما اگر نداشت، تقلید از متخصص واجد شرایط برای او جایز است و البته راه دیگری هم ندارد.

ج - یک تفاوت عمده در عرصه فقه و احکام، میان تشیع و تسنن وجود دارد و آن این که الحمدلله باب تفقه و اجتهاد در تشیع باز است، یعنی هر که بخواهد، می تواند در این رشته تحصیل نماید؛ اما متأسفانه باب اجتهاد را

برای اهل سنت، پس از چهارمین مجتهد، مسدود اعلام کردند. از این رو، دسترسی مردم عادی از اهل تسنن، به احکام همان چهار مجتهد بسیار سخت می باشد.

پس ما، رساله‌ی عملیه مجتهد زنده و معاصر را در اختیار داریم، اما آنها باید به فقه آن چهار نفر مراجعه کنند که کار بسیار دشواری می باشد. لذا مجبورند به همین که علمای شان می گویند، اکتفا کنند. پس باید همین کار را بکنند، مگر آن که بخواهند بروند در فقه تحصیل تخصصی نمایند.

آن چه مهم است بدانیم و بدان توجه داشته باشیم:

یک - نه تنها دین اسلام، بلکه هر مقوله و امری، اصول و فروع دارد. پس هیچ گاه نباید اصول را رها کرد و بر سر فروع، دچار چالش شد. البته نه این که فروع و احکام، کم ارزش باشند، بلکه منظور، توجه و بصیرت است. فرض کنید مسلمانی، خدا و معاد را فراموش کرده، یک بار هم قرآن را تلاوت ننموده، از اسلام هیچ نمی داند، بعد می آید راجع به بستن یا باز کردن دست در حال نماز، بحث و مجادله می کند!

دو - احکام نیز خودش اصول و فروع دارد. به عنوان مثال می گوئیم «ارکان نماز». اصولش نیت - تکبیرة الاحرام (الله اکبر) - قیام - رکوع، سجده و ... می باشد. حال شیعه و سنی در کدام یک از این اصول اختلاف دارند؟! کدام یک در نمازهای یومیه پنج گانه، یا رکعات آن، یا تکبیر و قبله‌ی آن، یا وجوب وضو و غسل و مکان و لباس پاک برای ایستادن در محضر خدا، اختلاف نظر یا فتوا دارند؟ حال تمامی این مشترکات اصلی را رها کنیم، سپس بر سر سجده بر مژه یا هر چیز دیگری، با هم اختلاف کرده و مقابل یک دیگر صف کشی کنیم؟ خب، هر کس طبق احکام مذهبی خودش عمل کند.

اختلافات اساسی:

* - اختلافات اساسی ما مسلمانان، از همان ابتدا تا کنون، بر سر "اسلام حسینی (ع) و اسلام یزیدی"، یا به تعبیر امروزی «اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله و اسلام امریکایی» می باشد. شیعه و سنی هم ندارد؛ نه بر سر سجده کردن بر مژه یا هر چیز دیگری.

* - اختلاف اساسی ما مسلمانان، از همان ابتدا تا کنون، بر سر اصل اساسی «ولایت پذیری» است، که آیا ولایت خدا و رسول او صلوات الله علیه و آله را برگزینیم، یا ولایت شیطان بزرگ و سایر شیاطین را گردن نهمیم؟! نه بر سر این که دستمان هنگام نماز باز باشد، یا بسته!

* - اختلاف اساسی ما مسلمانان، از همان ابتدا تا کنون، بر سر اصل اساسی «اخوت و تعاون» در نیکی و عدم هیاری در کفر، شرک، نفاق، فسق، فجور و ظلم است. چنان که به مؤمنین فرمود:

«...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ...» (المائدة، ۲)

ترجمه: و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

نکته: در کجای فقه تشیع یا تسنن آمده است که یک عده فاسد، خودفروش و ذلیل، بر مکه و مدینه و سایر ممالک اسلامی حاکم شوند، نام اسلام و مسلمانی بر خود بگذارند، سپس در بندگی، بردگی و نوکری اجانب شیطان پرست، مسلمانان را مستقیم و غیر مستقیم قتل عام کنند و در جهت منافع امریکا، انگلیس و اسرائیل گام بردارند.

بعد ما را بازی دهند و بر سر این که کدام دسته روی مهر سجده می کنند و کدام دسته دست شان را می بندند، مقابل هم قرار داده و به جان هم بیاندازند؟! این همان اسلام انگلیسی و امریکایی می باشد، حال خواه شیعه باشند یا سنی، دست شان سر نماز باز باشد یا بسته.

احکام:

اختلاف اساسی ما مسلمانان امروز، احکام سیاسی، اجتماعی و اخلاقی اسلام عزیز است. مگر احکام اسلام فقط طهارت، غسل، وضو، نماز، روزه و حج است؟ مگر "جهاد" یا "امر به معروف و نهی از منکر"، در تمامی مذاهب اسلامی (به غیر از وهابیت انگلیسی و فراماسونی)، از احکام اسلام نمی باشد و مگر اختلافی در اجرای آن وجود دارد. مثلاً گفته باشند که با دست بسته جهاد کنید؟!

آیا دستور «انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ - سبکبار و گرانبار (برایتان سخت باشد یا آسان)، بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این برای شما بهتر است / التوبة، ۴۱» - از احکام الهی، قرآنی و اسلامی برای تمامی مسلمانان نمی باشد؟!

نتیجه:

پس بفرمایید، طبق احکام مذهبی خودتان عمل کنید، اما وقت بگذاریم برای خداشناسی، معاد شناسی، اسلام شناسی، قرآن شناسی، دوست و دشمن شناسی (تولا و تبری) - وقت بگذاریم برای این که بینیم عوامل تفرقه و حتی دشمنی مسلمانان چیست و کدام است؟ آیا دست بستن یا نبستن سر نماز است، یا فتنه های انگلیسی و امریکایی از یک سو، و بی بصیرتی و تعصبات خشک از سوی دیگر؟

وقت مان را بگذاریم که بینیم چه باید بکنیم؟ زمان ما، عصر گستره و کثرت مسلمان گشی و نسل گشی و بچه گشی مسلمانان است و برای دشمنان ما نیز فرقی ندارد که کی شیعه است و کی سنی؟ کی روی مهر سجده می کند و کی روی فرش یا موکت؟ کی با دست بسته نماز می خواند و کی با دست باز؟ وقت بگذاریم برای پیدا کردن راه کارها و تحقق وحدت.



اعتقادی - آذر ۱۴۰۰

دلیل روشن بوجود خدا؟ چرا همیشه گفت جهان با انفجار (نظریه بیگ بنگ) به وجود آمده و یا در اثر اتفاقی شکل گرفته است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خب، معلوم است که جهان بر اثر اتفاقات گوناگون شکل گرفته و می‌گیرد. این که منکر ندارد.

اگر چه این مباحث بارها طرح و درج شده است، اما در این مختصر نیز به چند نکته مهم دقت فرمایید:

الف - آن چه که دانشمندان در پی کشف آن هستند و تحقیقات بسیاری برای رسیدن به آن انجام داده و می‌دهند، فقط و فقط در خصوص «آغاز پیدایش جهان ماده» می‌باشد.

ب - در این که جهان ماده نیز با تمام گستردگی غیر قابل وصف‌اش آغازی داشته است، هیچ تردیدی وجود ندارد. چرا که ماده است و ماده ازلی نیست، بلکه حادث می‌باشد، یعنی سابقه‌ی "عدم" دارد، "نیستی" اش، بر "هستی" اش تقدم دارد. به همین دلیل، پدیده است و طبق حکم عقل، پدید آورنده می‌خواهد. یا به تعبیر دیگر، معلول است و پیدایش آن علت می‌خواهد.

ج - اگر چه قرآن کریم، کتاب تبیین علوم طبیعی و تجربی نیست، اما در عین حال به کلیات و حتی جزئیات بسیاری اشاره دارد که هر چه علم تجربی بیشتر پیشرفت می‌کند، به چند و چون آن چه بیان شده بیشتر پی می‌برد.

برنامه‌ای در شبکه چهار سیما، تحت عنوان «چهار گوشه علم» پخش می‌شود که به شناخت جهان ماده (کهکشان‌ها، ستارگان و ...) اختصاص دارد و ضمن آن که بسیار جذاب است، بسیار دانش‌افزا و قابل تأمل می‌باشد، به ویژه برای اشخاصی که مطالعاتی در قرآن و احادیث در مورد خلقت جهان دارند.

به عنوان مثال: نشان می‌داد که دانشمندان فیزیک (حدود ده سال) است که کشف کرده‌اند، به غیر از ماده شناخته شده و قوانین حاکم و سیاه چاله‌ها و...، ماده‌ای سرتاسر جهان را پوشانده است که نامش را «ماده سیاه = تاریک» گذاشته‌اند، و نیز کشف کرده‌اند که به غیر از آن و انرژی شناخته شده، انرژی بسیار قدرتمندی نیز

وجود دارد که نامش را «انرژی سیاه = تاریک» گذاشته‌اند. اما مبحث "نور و ظلمت" در عالم خلقت (نه فقط هدایت و ...) را در قرآن خوانده بودیم، اگر چه نمی‌دانستیم چگونه است؟

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» (الأنعام، ۱)

ترجمه: ستایش خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید، و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد (در عالم خلقت قرار داد). با این همه کسانی که کفر ورزیده‌اند، [غیر او را] با پروردگار خود برابر می‌کنند.

در این برنامه نشان می‌داد که چگونه اثبات شده که آغاز پیدایش جهان ماده، گاز متراکمی بوده، سپس (بر اساس نظریه) انفجاری بزرگ در آن رخ داده ... و هر چه که ما آن را ماده می‌نامیم، گاز است و در نهایت نیز جهان ماده گازی پراکنده خواهد شد.

آغاز - «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ» (فصلت، ۱۱)

ترجمه: سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد، و آن بخاری بود. پس به آن و به زمین فرمود: «خواه یا ناخواه بیایید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.»

[یعنی با این همه عظمت، شگفتی، نظم و ارتباط علمی و نقش هر ذره در تمامی عالم، هیچ اختیاری به آنها نداد، یعنی ربوبیت می‌شوند].

انجام - «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» (الدخان، ۱۰)

ترجمه: پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی نمایان برمی‌آورد.

مقصود:

حال مقصود ما از یکی دو مثال [که امثال بیشتری در قرآن و احادیث وجود دارد]، تطبیق یافته‌های علمی دانشمندان، با آیات و احادیث نمی‌باشد و ای کاش مسلمانان در این وضعیت نبودند و نباشند که فقط بنشینند و هر چه کشف شد، تطبیق دهند و بگویند «پیش از این در قرآن و حدیث گفته شده بود»، بلکه خودشان اقدام به اکتشافات علمی کنند. دانشمندان جهان، تحقیق می‌کنند تا به پاسخ سؤالات خود برسند، اما ما پاسخ را داریم و تحقیق در تبیین آن نمی‌کنیم!

بلکه مقصود این است که بدانیم، این مطالعات در خصوص جهان ماده است و یافته‌های علمی نیز نه تنها هیچ منافاتی با "توحید و معاد" ندارند، بلکه تثبیت است و سبب استدلال عقل در علیمانه و حکیمانه بودن نظام خلقت و مدیریت و ربوبیت آن و بالتبع ثبات قلب در ایمان به الله جلّ جلاله می‌گردد.

علم و حکمت:

ماده‌ی نخستین متراکمی (گاز؛ سدیم یا ...) بود که با انفجار مهیبی منتشر گردید. بسیار خب، چنین بوده است، اما آیا این گاز یا ماده اولیه، از علم، حکمت، شعور و تدبیر، نیز اراده و اختیار برخوردار بوده است؟ مثلاً می دانسته که باید سیاره مشتری (Jupiter) که آن را غول منظومه شمسی می خوانند را سپر زمین قرار دهد تا شهاب سنگ‌ها به زمین سقوط و اصابت نکنند؟! و همین طور است نقش هر ذره‌ای در عالم، و آثارش در سایر ذرات.

نتایج:

**** -** آن چه مورد تحقیق دانشمندان علوم تجربی (طبیعی، فیزیک و ...) قرار دارد، فقط و فقط در محدوده ماده و جهان ماده می باشد.

**** -** یافته‌های علمی در این عرصه نیز نه تنها هیچ مغایرتی با اصول اعتقادی (توحید و معاد) ندارند، بلکه به طور قطع و یقین، دلایلی بر اثبات بیشتر می باشند؛ چنان که خداوند متعال در آیات بسیاری تأکید نمودند که زمین و آسمان‌ها و آن چه در آنها قرار دارد را "آیه‌ها (نشانه‌های) خود قرار دادم.

**** -** تفاوت علوم قرآنی، با علوم تجربی و اکتشافی محض این است که در علوم قرآنی، تمامی مطالعات "طولی" انجام می پذیرد، یعنی در طول "شناخت خدا"؛ چنان که هر گاه در آیه‌ای از زمین و آسمان‌ها بحث می شود، حتماً به «خالق و ربّ که الله جل جلاله است» تصریح شده است - اما در مطالعات تجربی محض، کاری به آغاز و انجام ندارند. کاری به فاعل ندارند؛ به یک پدیده و مسائل آن، به صورت مقطعی و بریده توجه می کنند؛ مثل این که بگویند: «آغاز جهان ماده، از یک انفجار بزرگ بوده است».

حال این ماده (یا گاز متراکم نخستین) از کجا آمده؟ چگونه به وجود آمده؟ چگونه تمامی استعدادها و عوامل و ترکیبات عالم ماده در آن جمع بوده؟ چگونه و چرا منفجر شده؟ عامل انفجار چه بوده؟ چگونه پس از انفجار، جهان ماده را با نظمی علیمانه، حکیمانه و مدبرانه به وجود آورده و هدایت می کند؟ چگونه حفظ می شود و به سوی مقصد روان است و ...، موضوع تحقیق آنها نمی باشد.

**** -** بشر با همان عقل و علمی که قوانین بسیار پیچیده‌ی عالم خلقت را کشف کرده است، دریافته که نه چیزی خود به خود پدید می آید - نه چیزی خود به خود از بین می رود - نه چیزی خود به خود متغیر می گردد - نه چیزی خود به خود منفجر می شود ... و نه چیزی به عنوان «تصادف»، به معنای معلول بدون علت وجود دارد؛ که اگر هر کدام از این موارد ممکن بود، نه تنها کشف هیچ علمی میسر نبود، بلکه قوانین حاکم بر حیات را نیز بر هم می زد و عالم در همان لحظه پیدایش، به فنا می رفت.

سه شیوه مطالعه و تحقیق در خلقت:

مطالعات بشر، بر سه شیوه استوار می باشد:

یک - مطالعات مقطعی،

در این نوع از مطالعه، فقط یک مورد، بدون توجه به امتداد آن از آغاز تا انتها مورد تحقیق قرار می گیرد. به عنوان مثال: شما مطالعه می کنید که منبع روشنایی این اتاق چیست؟ و به وجود لامپ پی برید. حالا این که لامپ چگونه ساخته شده؟ برق چیست و چگونه تولید شده و چگونه به لامپ منتقل شده؟ زیر نور این لامپ چه کارهایی می شود انجام داد و ...، دیگر موضوع مطالعه‌ی شما نیست. مطالعات و تحقیقات علوم تجربی، بیشتر از این نوع می باشند.

دو - مطالعات طولی؛

در این نوع از مطالعه، ابتدا و انتها به تناسب عقل و علم، مورد توجه قرار می گیرند. مهم است که برق چیست؟ چگونه و از چه به دست می آید؟ چگونه ذخیره و سپس توزیع می شود و ...؟ این روش مطالعه، نه تنها گسترده تر و عمیق تر می باشد، بلکه ریشه در استدلال‌های عقلی دارد. چرا که اولاً با دیدن هر معلول یا پدیده‌ای، به حکم عقل توجه می شود که همین طوری به وجود نیامده یا اینجا قرار نگرفته، پس پدید آورنده و علت دارد - ثانیاً با دیدن هر علتی نیز به دنبال معلول‌ها و عواقب یقینی یا احتمالی آن می گردد. غالباً خداشناسان (محققین در این زمینه)، این روش را دارند که در فلسفه به «برهان اثباتی» و «برهان لمی» تقسیم شده‌اند.

سه - مطالعات به قصد دشمنی و لجبازی؛

در این نوع از مطالعه، علم و کشف علمی هدف اصلی نمی باشد، بلکه مستمسک قرار دادن آن، برای نفی و انکار پروردگار عالم، هدف اصلی می باشد. از این رو شاهدیم که چنان به دنبال هر کشف علمی، وجود "علیم" را انکار می نمایند که گویا کار خدا باید غیر علمی و غیر قابل کشف باشد، و چون انسان توانست یک قاعده‌ی علمی در این جهان گسترده را کشف کند، پس خدایی نیست!

می گویند: جهان ماده از یک انفجار شروع شد؛ پس خدایی نیست - حرارات سبب بخار آب می شود، پس خدایی نیست - مغز انسان چنین و چنان می کند، پس خدایی نیست - تمامی اطلاعات انسان در دی‌ان‌ای او جمع می شود، پس خدایی نیست - بشر توانست اتم را نیز بشکافد، پس خدایی نیست و ... ! کثرت این قشر بیشتر است، چرا که اصلاً کاری ندارند که خودشان کشف کرده باشند و یا دیگران؛ فقط با هر خرده علمی که به گوش شان می رسد، یک نتیجه می گیرند که «پس خدایی نیست». اینها نه با عقل سر و کاری دارند و نه با علم. بلکه کارشان فقط انکار وجود حق است، با عصبیت و عناد تمام.

چطور می‌شود فهمید که ماده‌گرایی کاملاً رد است؟ با دلایل روشنی که مطمئن گردیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه به دنبال دلایل عقلی، علمی یا مستندات برای نفی و رد چیزی بگردید که برای اثباتش دلیل، سند یا شاهی اقامه شده است. حال آیا مگر «ماده‌گرا»ها توانسته‌اند دلیلی (هر چند نادرست) اقامه کنند که شما رد کنید؟

وقتی سخن از "ماده‌گرایی" به میان می‌آید، دقت کنیم که بحث از "گرایش" است و نه خود ماده. مادیون، که در گذشته به آنها "دهریون" می‌گفتند و امروزه به واژه‌ی غربی «ماتریالیست‌ها» معرفی می‌شوند، چنان از «ماده» می‌گویند که گویی خالق ماده خودشان بوده‌اند و هر چه در جهان مادی وجود دارد، ملک و مُلک شخصی آنان است، در حالی که جهان مادی نیز خالق و مالک و ربّی دارد. پس، این خط‌کشی مالکیتی، بین ماده و معنا، تخیلی و خطاست. نه موحدین و مؤمنین خالق، مالک و ربّ عالم معنا هستند، و نه کفار و ملحدین، خالق، مالک و ربّ عالم ماده می‌باشند. بلکه حتی بدن کوچک خودشان نیز ماده و جزء کوچکی از جهان مادی و مقهور و محکوم قوانین حاکم بر عالم ماده می‌باشد.

گرایش:

پس وقتی گفته می‌شود: «انسان خداگرا»، «انسان معادگرا»، «انسان دنیاگرا»، «انسان شهوت‌گرا»، «انسان مال‌گرا»...، بحث از "گرایش" انسان است، نه بحث از خدا، معاد، دنیا، شهوت، مال و

ابعاد نظری و عملی:

این گرایش‌ها نیز دو بُعد دارند؛ یکی بُعد نظری و دیگری بُعد عملی. بُعد نظری: به «اعتقادات» و باورها گفته می‌شود که در ادبیات امروزی، به تعبیری، به آن «جهان‌بینی» می‌گویند. بُعد عملی: به اخلاق (موضع‌گیری)، و قوانین [شرع، احکام، بایدها و نبایدها] گفته می‌شود که در ادبیات امروزی، به تعبیری، به آن «ایدئولوژی» نیز می‌گویند. و البته بُعد عملی، ریشه در بُعد نظری دارد. یعنی اخلاق و احکام (بایدها و نبایدها)، منطبق بر اعتقادات و نوع جهان‌بینی می‌باشد.

دنیاگرا = کثرت‌گرا:

به غیر از خداوند متعال، هر چه هست، دنیاست. به قول معروف «ماسوی الله، هر چه هست، دنیاست». پس اگر کسی موحد نباشد و "خداگرا و معادگرا" نباشد، حتماً دنیاگراست، و شق‌سومی ندارد.

اما از آن جهت که "دنیا" عالم کثرت است و نه وحدت، غیر موحدین [غیر اهل توحید]، چه در بُعد نظری و چه در بُعد عملی، کثرت گرا می شوند؛ و همین کثرت گرایی، سبب پراکندگی قوای وجود و نیز افتراق جامعه می گردد. چنان که فرمود: «**أَلْمَأْکُثُ التَّکَاثُرُ** - کثرت گرایی شما را سرگرم و غافل ساخت / التکاثر، ۱»

خالقیت، الوهیت و ربوبیت:

خالقیت، اولوهیت و ربوبیت، مقوله‌های مستقلی هستند؛
 إله، آن است که مورد بندگی مألوه قرار گیرد. خالق آن است که ایجاد، خَلق، صُنْع و درست کند، یا در یک کلمه «به وجود آورد»، و ربّ آن است که صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور عالم باشد.
موحد: در نگاه توحیدی، یعنی "جهان بینی = اعتقاد و باور" موحدین و مؤمنین به الله جلّ جلاله، به حکم عقل، فطرت و وحی، هر سه یکی است. همان که خلق کرده، مالک است و همان که مالک است، ربوبیت می کند و کسی جز او لایق اولوهیت نمی باشد.

کافر: اما در نگاه کافر (کثرت گرا)، هم خالق‌های کثیر فرض و گمان می شود و هم ربّ‌های کثیر و هم إله‌های کثیر. در مقوله خالقیت، یکی ماده را خالق می داند، دیگری تصادف را، دیگری - و در بُعد ربوبیت، ربّ شهوت، ربّ قدرت، ربّ مال، ربّ جاه، ربّ النوع‌های بیرونی و ... - و در بُعد اولوهیت، یک هوای نفس خویش را إله می گیرد، یکی گاو را، یکی مجسمه‌ی گوساله را، یا حتی مجسمه آلت تناسلی را، یکی طاغوت زمان خویش را و ... ؛ که همین کثرت، دلیل بر بطلان خالقیت و ربوبیت و الوهیت همه آنها می باشد.

دقت کنیم که حضرت یوسف علیه‌السلام، چه زیبا این اصل را برای دو هم بند خود در زندان بیان نمود؟

«**يَا صَاحِبِ السِّجْنِ أَزْيَابٌ مُّتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**» (یوسف، ۳۹)

ترجمه: ای دو یار زندانی من، آیا خدایان (ربّ‌های) متعدد و پراکنده بهترند، یا خدای یکتای غالب و چیره بر جهان هستی)

ماده گرایی:

ماده گرایی نیز یکی از شقوق و شاخه‌های «دنیاگرایی» می باشد که شناختش از عالم هستی، مبتنی، متکی و محدود بر محسوسات (علم تجربی) می باشد.

اگر چه سعی کردند با تغییر نام از "ماده گرا، یا دهری"، و با به کار بردن واژه غربی (ماتریال) و افزودن پسوند "ایسم"، به آن رنگ و لعاب علمی و نوین ببخشند، اما اندیشه‌ی ماتریالیستی و اصول باورهای آنان، قدمت بسیار دیرینه‌ای دارد، چنان که تمامی انبیای الهی، از آدم تا خاتم علیهم السلام، با این قشر مواجه بوده‌اند.

اشخاص نادان و کوتاه‌بین و سطحی نگری که گمان می کردند و می کنند، عالم هستی، به جز ماده‌ای بی جان، بی روح و بی شعور چیزی نیست، پس معادی هم در کار نمی باشد.

« وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا » (الإسراء، ۴۹)

ترجمه: و گفتند: «آیا وقتی استخوان و خاک شدیم [باز] به آفرینشی جدید برانگیخته می شویم؟»

« قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَيْنَا لَمَبْعُوثُونَ » (المؤمنون، ۸۲)

ترجمه: گفتند: آیا آن گاه که مردیم و مشتی خاک و استخوان شدیم، آیا دوباره زنده و برانگیخته خواهیم شد؟

نکته: البته دقت شود که مسئله‌ی اصلی همه آنها، معاد و برانگیخته شدن و پاسخگویی می باشد.

مباحثه (سؤال و پاسخ)

حال بیاییم مباحثه (سؤال و پاسخی) بر اساس اصول ماده‌گرایی (ماتریالیسم) در ذهن خود مطرح نماییم:

س: ابزار شناخت مورد قبول شما چیست؟ ج: "حس"؛

س: یعنی ابزار دیگری چون "عقل، فطرت و وحی" را ابزار شناخت نمی‌دانید؟ ج: خیر، اینها محسوس نیستند و در علوم تجربی قابل شناخت نمی‌باشند؛

س: آیا عالم هستی را شما خلق کردید؟ ج: خیر!

س: آیا دیگرانی مثل شما خلق کرده‌اند؟ ج: خیر!

س: آیا در ابتدای خلقت شاهد بودید که چگونه خلق شد؟ ج: خیر!

س: آیا انتهای عالم هستی، مشهود و محسوس شماست؟ ج: خیر!

س: آیا پدیده (معلول)، بدون پدیدآورنده (علت) به وجود می‌آید؟ ج: خیر!

س: آیا "حادث" (چیزی که نبوده و بعداً به وجود آمده)، بدون "محدث" متصور است؟ ج: خیر!

س: آیا این سؤال‌ها و پاسخ‌ها، در عرصه‌ی عقلانیت مطرح است یا علوم تجربی؟ ج: عقلانیت!

س: آیا از تمامی یافته‌های علمی (تجربی)، استنتاج عقلی نمی‌کنید؟ ج: چرا می‌کنیم و جز این راهی نداریم.

س: پس چطور "عقل" را ابزار شناخت نمی‌دانید؟ ج: پاسخ ندارد.

س: آیا علوم تجربی می‌تواند اثبات کند که خدایی هست؟ ج: خیر؛ (خدا محسوس نیست).

س: آیا علوم تجربی می‌تواند اثبات کند که خدایی نیست؟ ج: خیر؛ (چون کار علوم تجربی این نیست و فقط در

حوزه‌ی شناخت ماده محدود می‌باشد).

س: پس بر چه اساسی می‌گویید: خدایی نیست و اساساً جز ماده چیزی نیست؟ ج: ما جز ماده را قبول نداریم.

س: آیا این قبول نداشتن شما، از یافته‌های علوم تجربی است، یا میل و گرایش شما؟ ج: میل و گرایش ما.

س: آیا دلیل عقلی و علمی (تجربی) می‌توانید ارائه دهید؟ ج: خیر!

مباحثه ماده‌گرا با امام صادق علیه السلام:

یکی از ماده‌گرایان (ماتریالیست)های مشهور، نزد امام صادق علیه السلام رفت تا با ایشان مباحثه کند. حضرت از راه خودش (اکتفا به محسوسات و علوم تجربی) وارد شد، چرا که جز آن را قبول نداشت. (مضمون):

س: آیا به اوج و انتهای آسمان‌ها رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟ پاسخ: خیر!

س: آیا به اعماق زمین رفته‌ای یا می‌توانی بروی؟ پاسخ: خیر!

س: پس چرا به صورت قطع و یقین می‌گویی که خدایی نیست، شاید در آنها خدایی باشد؟ پاسخ: درست

می‌گویند. (چون به لحاظ علم تجربی، نمی‌توانست رد کند)

امام: پس نگو خدایی نیست، دست کم بگو، شاید باشد، شاید هم نباشد. پاسخ: همین‌طور است که می‌گویند. [در واقع او را از کفر محض، به مرتبه تردید در آن کفر رساندند]. (اصول کافی، ج ۱، کتاب التوحید)

نتایج:

الف - علوم تجربی، نمی‌تواند اثبات کند که "خدایی هست"، مگر آن که از یافته‌های تجربی، نتیجه‌گیری عقلی نماید. مثلاً بگوید: چون همه چیز پدیده است، پدیدآورنده می‌خواهد - چون هیچ چیزی قائم به خودش نیست، قائم بالذات لازم است - چون نظم هست، ناظم هم باید باشد و

ب - علوم تجربی، نمی‌تواند اثبات کند که "خدایی نیست"، مگر آن که از یافته‌های تجربی، نتیجه‌گیری عقلی کند و دلیل عقلی بیاورد که پدیده، پدیدآورنده نمی‌خواهد، نظم، ناظم نمی‌خواهد، جهان ماده، بدون ربوبیت تدبیر و اداره می‌شود و ...

ج - ماده‌گرا (ماتریالیست)، هیچ دلیل عقلی و علمی برای اثبات حقانیت گرایش خود ندارد. اما عقل، به صورت مستدل، چنین گرایشی را رد می‌کند و بطلان آن را اثبات می‌نماید.

نکته: دقت شود که بحث از "گرایش" انسان است، نه از وجود ماده یا غیر ماده.

آیا همین که بگوییم ایمان آوردیم کافیهست و دیگر دچار کفر نمی‌شویم؟ آیا کفر در ما هم وجود دارد؟ یا حتماً باید کسی منکر خدا باشد تا کافر قلمداد گردد؟ انواع کفر کدام است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

آیا همین قدر که بگویید: «سلامتی را قبول دارم و برای من مهم است»، دیگر بیمار نمی‌شوید؟ آیا همین قدر که دو نفر نسبت به یک دیگر ابراز محبت، عشق و علاقه کنند، کافیهست و هرگز از یک دیگر بیزار نمی‌شوند؟!...

یکی از بزرگترین مشکلات ما که مانع از شناخت صحیح می‌گردد، عدم دقت به معانی کلمات می‌باشد. به عنوان مثال: "موحد، مسلمان و مؤمن" - یا - "کفر، شرک، انکار، تکذیب و نفاق"، که هر کدام معنی و مفهوم خودش را دارد.

کفر:

"کفر" در لغت، به معنای "پوشاندن" می‌باشد. از این رو، حتی به شب که سایه می‌افکند، یا به کشاورزی که بذر را در زمین پنهان می‌کند نیز "کافر" گفته می‌شود. اما اگر این "کفر = پوشاندن"، در مقابل "ایمان" به الله جلّ جلاله، معاد و بازگشت به سوی او، انبیا، کتب الهی (وحی) و ... باشد، همان معنای "کافر اعتقادی" است که در قرآن، احادیث و یا گفتگوی خودمان به آن اشاره می‌کنیم.

شرک:

"شرک" در لغت، به معنای سهم دادن و شریک قرار دادن است. چنان که در تعاملات خود نیز "شریک" به کسی می‌گوییم که سهمی در مایملک دارد.

به صرف گفتن:

اگر چه گفتن نوعی اشعار، اذعان و اقرار است، اما به صرف گفتن، هیچ حقیقتی محقق نمی‌گردد. آیا اگر کسی بگوید "من پزشک هستم" کفایت دارد؟ آیا اگر کسی به لفظ بگوید: "من تو را دوست دارم، کفایت دارد؟" آیا اگر کسی به لفظ بگوید: "من عاقل، با غیرت و وفادار هستم، کفایت دارد؟" پس، به طور حتم، اشعار و اذعان، موقعیت و جایگاه و حق و حقوقی ایجاد می‌نماید، اما کفایت نمی‌کند.

دو مثال روشن:

ازدواج: در خطبه عقد، زن و مرد اشعار می‌دارند و به زبان می‌گویند که به ازدواج یک دیگر درآمده‌اند. این اقرار زبانی، تعاریف و حق و حقوق ایجاد می‌کند، دیگر آنها نسبت به یک دیگر نامحرم نیستند و زن و شوهر محسوب می‌گردند و به هر کدام حقوق و تعهداتی مرتب می‌شود. اما آیا همین اظهار لفظی کافی است و دیگر زندگی مشترک، محبت، وفا، عمل به تعهدات و رعایت حقوق نمی‌خواهد؟

اسلام: اگر کافری به زبان شهادتین را بگوید، مسلمان محسوب می‌گردد، دیگر کسی حق ندارد او را کافر یا مشرک بخواند و از حقوق فردی و اجتماعی یک مسلمان برخوردار می‌گردد؛ اما آیا همین "لفظ" کافیست؟ یا باید واقعاً تسلیم امر خدا گردد تا مسلمان واقعی شود؟

امتحان می‌شوید:

زندگی، سراسر ادعا، شعار و گفتار (کلام) است، و هم چنین سراسر "امتحان" می‌باشد.

وقتی کسی در زبان یا هر ظهوری، مدعی می شود که عاقل و وفادار است، امین و رعایت کننده عهد و حقوق می باشد و ...، بخواهد یا نخواهد، در عمل امتحان می شود تا معلوم شود چنین هست یا فقط شعار داده است؟ ایمان و مسلمانی نیز همین طور است. گام نخست و ورودش، اقرار و اذعان زبانی به یک باور قلبی است که به آن شهادتین می گویند؛ اما رها نمی شود. باید معلوم شود که واقعاً راست می گوید و یا فقط به زبان شهادت داده است.

از این رو، خداوند متعال می فرماید که گمان نشود که به صرف گفتار زبانی، کار تمام است؛ خیر، بلکه امتحان می شوید تا "صدق" این گفتار معلوم شود.

« أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ » (العنکبوت، ۲ و ۳)

ترجمه: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟* و به یقین، کسانی که پیش از اینان بودند (را نیز) آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

مراتب شرک:

اگر چه "کفر" نیز مانند "ایمان"، شدت و ضعف مرتبه دارد، چنان که علم، قدرت ... و همه چیز همین طور است، اما تفاوت "کفر" با "شرک" این است که کافر مطلقاً حق را می پوشاند و انکار و تکذیب می کند، ولی مشرک، او را قبول دارد، ولی در عبودیت و بندگی، برایش شریک قابل می شود.

از این رو، این "شرک" است که انواع و اقسام دارد و شدت و ضعف مرتبه نیز دارد.

شرک جلی و خفی:

شرک را حتی به شرک "جلی = آشکار" و "خفی = پنهان" تقسیم کرده اند (امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام).

شرک جلی - آن است که انسان آن قدر نادان و غافل باشد که ضمن اقرار به وحدانیت حق تعالی، برای او در

ربوبیت و بالتبع بندگی خود، شریک قائل گردد. مانند بسیاری از بت پرستان، طاغوت پرستان و فرعون پرستان

سنتی و مدرن. از یک سو "الله اکبر" می گوید، از سوی دیگر گمان می کند که سعادت و فلاح و رشد و

توسعه، در گرو اطاعت از امریکا و نظر لطف "فرعون و طاغوت" است! خب این یک شرک آشکار می باشد.

شرک خفی - اما شرک خفی یا پنهان، یعنی حتی ممکن است که مؤمن خودش نیز متوجه نشود که در این گفتار

یا رفتارش، شرک ورزیده است. از این رو، غالباً نوع انسان [به غیر از اهل عصمت و اولیای الهی و مؤمنی که

دقت و مراقبت دارند] دچار این شرک می شوند، چنان که فرمود بسیاری از مردم، به رغم ایمان، هم چنان مشرک

هستند:

« وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ » (یوسف [علیه السلام]، ۱۰۶)

ترجمه: و بیشتر آنان [که از توحیدگرایی و ایمان دم می‌زنند] به خدا ایمان نمی‌آورند، جز این که [به گونه‌ای] شرک می‌روزند.

مثال:

حتی این نوع از شرک نیز «جلی و خفی» دارد. به عنوان مثال: مسیحیت یا یهودیت، دین الهی هستند و پیروان آنها به خدا، معاد و نبوت اعتقاد دارند، اما یکی عَزَّیر را پسر خدا می‌خواند و دیگری عیسی مسیح علیه السلام را پسر خدا می‌خواند، هر دو برای خدا جسمیت فائلند و خب این شرک آشکار و جلی است، شرکی که به کفر رسیده است، در حالی که اظهار ایمان نیز دارند.

« لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (المائدة، ۷۳)

ترجمه: کسانی که [به تثلیث قائل شده و] گفتند: «خدا سومین [شخص از] سه [شخص یا سه اقنوم] است، قطعاً کافر شده‌اند، و حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست. و اگر از آنچه می‌گویند باز نایستند، به کافران ایشان عذابی دردناک خواهد رسید.

اما در مرتبه «خفی»، بسیاری از پیروان ادیان الهی، (حتی بیشتر مسلمانان) نیز به حقیقت توحید پی نبرده‌اند و دائم در گفتار و عمل، دچار "شرک" می‌شوند.

بسیار دیده‌ایم که مردم، در عین ایمان به وحدانیت و ربوبیت خداوند سبحان، دیگران را [به صورت مستقل]، دارای عزت، غنا و یا مؤثر در رفع گرفتاری خود می‌بینند!

امام صادق علیه السلام در ذیل آیه فوق و توصیف شرک خفی فرمودند (نقل به مضمون): «همین قدر که می‌گویی اگر فلانی نبود هلاک شده بودم، شرک است». [چه بسیار می‌گوییم: اگر فلانی کمک نکرده بود، اگر فلانی معالجه نکرده بود، اگر فلانی نیامده بود و ...، کارم تمام بود]. از ایشان پرسیدند: پس چگونه بگوییم؟ فرمودند: بگوئید: اگر خدا فلانی را سر راه من قرار نداده بود

احساس خداوند نسبت ببندگان چگونه است؟ گفته می‌شود که خداوند نسبت به بندگان آن احساسی که مورد نظر است را ندارد، چرا که مثلاً این همه کشت و کشتار را در لبنان، فلسطین، عراق، سوریه و ...، می‌بیند و هیچ عکس‌العملی انجام نمی‌دهد.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همه می دانید که اخیراً این "شبهه" در فضای مجازی، بسیار منتشر شده است. خب این هم یک روش انکار خداست که به صورت غیر مستقیم به اذهان القا می گردد. پس ابتدا، پاسخ نقضی لازم است، چرا که شبهه علمی یا منطقی نیست، بلکه شعاری است.

الف - در سؤال آمده «گفته می شود»، خب این یعنی چه؟ چه کسانی می گویند؟ قطعاً آنها که خدا را نمی شناسند و اساساً منکر وجودش هستند، چنین می گویند. خب، وقتی خودش را قبول ندارند، پس چه کار به احساسش دارند؟ خودش را تکذیب می کنند، بعد راجع به احساسش شبهه پراکنی می کنند؟!!

ب - اما، جالب است که به وقتش، نسل گمشده مسلمانان در لبنان و فلسطین را حق طبیعی رژیم غاصب و خونخوار اسرائیل می دانند، اما به وقتش، یعنی آن گاه که می خواهند این جنایات را بمانه برای حمله به خدا (نه محکوم کردن امریکا، انگلیس و اسرائیل) قرار دهند، می پرسند: "پس چرا خدا کاری نمی کند؟!« اما نکته جالبش این است که پس اذعان و اقرار دارند که این جنایات به حدی وحشتناک، ظالمانه و محکوم است که حتی خودشان انتظار دارند که بالای زمینی و آسمانی الهی بر آنان نازل گردد.

هدف:

هدف اصلی این نیست که بگویند: «خدا احساس دارد یا ندارد»، بلکه القای این معناست که دم از خدا، نصرت الهی، حزب الله، معاد و ... نزنید، چرا که می بینید ما شما را می کشیم و هیچ اتفاقی هم نمی افتد؛ چرا که دنیا یعنی همین. خدایی نیست، پس تسلیم قدرت ما شوید.

خدا آن احساسی که مورد نظر است را ندارد (!؟)

اگر چه مطلب از اساس خطاست، اما آیا این بندگان می خواهند به خدای شان بگویند: «احساس مورد نظر ما چیست و تو فاقد آن هستی؟!« گویا از شدت استکبار گمان می کنند که جای خدا نشسته و از پایین به بالا می گویند که برای خدا، چگونه صفات، تدابیر و اعمالی را در نظر دارند و می پسندند؟!«

یک - خداوند متعال، خالقِ علیم، حکیم، غنی و هستی و کمال محض است و یک جاندار روی زمین نیست که "احساس" داشته باشد، چه رسد به احساسات مورد نظر این کفار.

دو - قول و فعل خداوند متعال، بر اساس علم، حکمت، مشیت و اراده ی اوست، نه بر اساس احساسات و آن هم احساسات بشری.

انسان عاقل، حکیم، بصیر و خبیر نیز بر اساس احساسات تصمیم نمی گیرد و واکنش نشان نمی دهد، چه رسد به خداوند سبحان.

سه - شاید یک عده جاهل، کافر و متکبر (مثل فراماسون‌های شیطان‌پرست و پیروان آنها)، گمان کنند که "خدایی هست، اما اینها به جنگ خدا رفته و احیاناً او را شکست می‌دهند، یا مجبور به انفعال باب میل خودشان می‌کنند"؛ اما هیچ چیزی در عالم هستی، از دایره‌ی مُلک و حکومت او خارج نمی‌باشد؛ همگی خلق او هستند. ابلیس نیز راه فراری ندارد، چه رسد به ابلیسیان.

عذاب:

چون جاهل، ملحد و متکبر هستند، می‌خواهند چگونگی "عذاب" را نیز خودشان به خدا دیکته کنند، چنان که در عصر انبیا نیز می‌خواستند چگونگی معجزه، آیه و حکمت را خودشان به خدا دیکته کنند و یا می‌گفتند: به خدایت بگو که فلان عذاب را بفرستد!

این که «چرا خدا کاری نمی‌کند و عذابی نازل نمی‌کند»، هیچ سؤال یا شبهه جدیدی نیست، سلف اینها در گذشته‌های دور نیز همین گفتار را داشتند و به انبیای الهی [از نوح علیه السلام گرفته، تا حضرت محمد صلوات الله علیه و آله] می‌گفتند: چرا این خدا تو برای ما عذاب نمی‌فرستد؟

«قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (هود، ۳۲)

ترجمه: گفتند: ای نوح، حقا که با ما به جدال پرداختی و بسیار هم جدال کردی، پس اگر راست می‌گویی، آنچه را (از عذاب الهی) وعده می‌دهی بر ما بیاور.

خدا منفعل نمی‌گردد:

اما چنین نیست که خداوند متعال منفعل گردن کلفتی‌ها، رجزخوانی‌ها، جوّسازی‌ها و شعارهای ژورنالیستی بندگان‌ش گردد. هر شخص و هر قومی را هر وقت بخواهد و به هر شکلی که بخواهد عذاب می‌کند و بدترین نوع عذابش در دنیا نیز "عذاب تدریجی" است، یعنی گردنکشان مسیر انحطاط و هلاکت را می‌روند، اما گام به گام و به نوعی که خودشان هم نفهمند. لذا به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود:

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (القلم، ۴۴)

ترجمه: پس کیفر کسانی که این بیان (قرآن) را تکذیب می‌کنند به خود من واگذار، ما به زودی (آنها را) از راهی که خودشان نفهمند تدریجاً به سوی عذاب پیش می‌بریم.

همین الان نیز در عذابند:

کفار و ظالمین، هم اکنون نیز در عذابند؛ چه عذاب و ذلت دنیوی و چه اخروی؛ و جهنم از هم اکنون بر آنها احاطه دارد، منتهی آنها گمان دارند که عذاب یعنی از آسمان آتشی بیارد و همه را درجا بکشد. البته چنین نیز شده

و خواهد شد و از زمین و آسمان آماج هلاکت قرار می گیرند، اما به خاطر همان جهل و استکبار، به این نوع از عذاب سفارشی، عجله هم می کنند:

« يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ » (العنكبوت، ۵۴)

ترجمه: و شتابزده از تو عذاب می خواهند، و حال آنکه جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد.

آیا تنزل آنها به این درجه از حماقت، حیوان صفتی و دد منشی - ناامنی - به آتش کشیدن دنیا و خودشان - منفور شدن در اذهان عمومی - بی اعتمادی - رسوایی ... و بالاخره آن که هر چه می کنند، بیشتر بر علیه خودشان و بیداری مردمان تمام می شود، عین عذاب مُهلک نمی باشد؟

آیا ملت ایران، فرشتگان عذاب آنها نشده اند؟ آیا حزب الله، لشکریان خدا برای عذاب آنها نشده اند؟

سنن الهی:

پس نزول عذاب و چگونگی اش، به خواست آنها نیست. هم عالم خلقت نظام دارد و هم هدایت نظام مند است. گاه بلائی نازل می گردد و قومی را هلاک می کند، گاه سنت خدا بر این است که بندگان به خود آیند و سرنوشت شان را تغییر دهند. و گاه به دست بندگان مؤمنش، آنها را در دنیا معذب و هلاک می کند و تکلیف آخرت شان نیز معلوم است. از این رو فرمود:

« فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْرِجُهُمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ » (التوبة، ۱۴)

ترجمه: با آنان بجنگید، تا خدا آنان را به دست شما عذاب و رسوایشان کند و شما را بر ایشان پیروزی بخشد و دل های گروه مؤمنان را شفا بخشد (آرام و خشنود کند).

قرآن کریم و حدیث - آذر ۱۴۰۰

در جایی از قرآن فرموده است که ما انسان را از خاک آفریده‌ایم، یا خلقت آدم ابوالبشر از خاک است، و در بسیار از آیات دیگر فرموده است ما انسان را از خون بسته آفریده‌ایم. توضیح برای دانش‌آموزان می‌خواهم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید به مصادیق اسم‌ها توجه داشت، به عنوان مثال هر کجا اسم "آدم" بیان شده باشد، اسم خاص است و منظور همان حضرت آدم ابوالبشر علیه السلام می‌باشد - هر کجا اسم "انسان" بیان شده باشد، منظور جمیع انسان‌ها هستند - اما هر کجا اسم "بشر" بیان شده باشد، منظور این نوع از جانداران است که بدنش به جای مو، پوست دارد.

الف - پس در قسم اول، به شخص حضرت آدم علیه السلام اشاره دارد - در قسم دوم، به تمامی انسان‌ها اشاره دارد، و در قسم سوم، به نوع خلقت مادی و دسته‌بندی آن (بشر) در میان سایر جانداران اشاره دارد. به عنوان مثال:

آدم - « وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » (البقره، ۳۱)

ترجمه: و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید.»

انسان - « وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا » (الإسراء، ۱۱)

ترجمه: و انسان [همان گونه که] خیر را فرا می‌خواند، [پیشامد] بد را می‌خواند و انسان همواره شتابزده است.

بشر - « قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ » (ابراهیم علیه السلام، ۱۱)

ترجمه: پیامبرانشان به آنها گفتند: ما جز آدمیانی مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگان خویش بخواهد [به نعمت نبوت] منت می نهد. و ما را نسزد که شما را حجتی آریم جز به خواست و فرمان خدا پس مؤمنان باید بر خدا توکل کنند و بس.

خلقت از خاک:

خداوند متعال، در هر سه مورد، تأکید و تصریح نموده است که [آدم، انسان و بشر] را از خاک آفریده است:

آدم - « إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ » (آل عمران، ۵۹)

ترجمه: در واقع، مثل عیسی نزد خدا همچون مثل [خلقت] آدم است [که] او را از خاک آفرید سپس بدو گفت: «باش» پس وجود یافت.

« وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا » (آل عمران، ۵۹)

ترجمه: و هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید» پس [همه] جز ابلیس سجده کردند. گفت: «آیا برای کسی که از گل آفریدی سجده کنم؟»

انسان - « وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ » (المؤمنون، ۱۲)

ترجمه: و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم.

بشر - « إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ » (ص، ۷۱)

ترجمه: آن گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بشری را از گل خواهم آفرید».

خلقت از نطفه:

در عین حال در برخی دیگر از آیات، با تعابیر گوناگونی تصریح شده که انسان را از "نطفه" آفریده است. مانند:

« إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا » (الإنسان، ۲)

ترجمه: ما انسان را از نطفه‌ای اندر آمیخته (مرکب) آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم.

توضیحات:

الف - در برخی از آیات کریمه، بحث از طینت یا عصاره‌ی آفرینش موجودی به نام انسان می‌باشد، که می‌فرماید:

«از خاک آفریدم»، یعنی طینت او از خاک است. چنان که فرموده که "جن" را از آتش و ملائک را از "نور"

آفریدم.

« خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ * وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ » (الرحمن، ۱۴ و ۱۵)

ترجمه: انسان را از گل خشکیده‌ای سفال مانند آفرید * و جن را از تشعشعی از آتش خلق کرد.

ب - در برخی دیگر از آیات کریمه، سخن از چگونگی تکثیر و انتشار نسل است، که می‌فرماید: «از نطفه آفریدم و منتشر کردم». در این آیات دیگر اسم "آدم" نمی‌آید، بلکه فقط به "انسان و بشر" اشاره می‌گردد. چرا که حضرت آدم علیه السلام، مسقیم و بدون واسطه از خاک خلق شد، اما نسلش از نطفه.

« **أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ حَصِيمٌ مُّبِينٌ** » (یس، ۷۷)

ترجمه: مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم پس بناگاه وی ستیزه‌جوی آشکار شده است (۱۴)

ج - در برخی از آیات، مراحل خلقت را یکی پس از دیگری بیان نموده است، که اول خاک، بعد نطفه، بعد ...

« **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ثُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لَّيْبِنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِيَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَمُوتُ وَمِنْكُمْ مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَّهِيحٍ** » (الحج، ۵)

ترجمه: ای مردم اگر در باره برانگیخته شدن در شکید پس [بدانید] که ما شما را از خاک آفریده‌ایم سپس از نطفه سپس از علقه آنگاه از مضغه دارای خلقت کامل و [احیانا] خلقت ناقص تا [قدرت خود را] بر شما روشن گردانیم و آنچه را اراده می‌کنیم تا مدتی معین در رحمها قرار می‌دهیم آنگاه شما را [به صورت] کودک برون می‌آوریم سپس [حیات شما را ادامه می‌دهیم] تا به حد رشدتان برسید و برخی از شما [زودرس] می‌میرد و برخی از شما به غایت پیری می‌رسد به گونه‌ای که پس از دانستن [بسی چیزها] چیزی نمی‌داند و زمین را خشکیده می‌بینی و [لی] چون آب بر آن فرود آوریم به جنبش درمی‌آید و نمو می‌کند و از هر نوع [رستنیهای] نیکو می‌رویاند.

نکته:

نطفه انسان (زن و مرد)، از خون درست می‌شود، و خون از مواد غذایی، و مواد غذایی از خاک. پس نه تنها خلقت حضرت آدم از خاک بوده است، عصاره و طینت نسل او نیز از «خاک» می‌باشد، منتهی در مراتب تکثیر، طی مراحل می‌کند، از خاک به نطفه و ...

بسم الله الرحمن الرحيم جزو آیات قرآن کریم است. سوال من اینست که چطور ممکن است خداوند خودش بگوید به نام خودم که مهربان و بخشنده است، آیه را آغاز می‌کنم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت کنیم که اشکال ما در چیست؟ این که خداوند منان بفرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، یا در ترجمه اشکال داریم که مثلاً برای تفهیم منظور گفته شود: «به نام خداوندی که رحمان و رحیم است، آغاز می‌کنم»؟

بسم الله الرحمن الرحيم

ترجمه شده است به «بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان» که البته این ترجمه صحیح و کامل نیست و این نقص نیز به خاطر کمبود کلمات جایگزین می‌باشد. به قول آیت‌الله شهید مطهری رحمه الله علیه (مضمون) اگر «بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان» را به عربی ترجمه کنیم، می‌شود: «بسم الصاحب الجواد الرؤف».

شاید برای الفاظ یا اسمایی، ترجمه داشته باشیم، به عنوان مثال بگوییم: اسم = نام / حیّ = زنده / علم = دانش / قدرت = توان و نیرو / و ...، اما برای کلمه‌ی "رحمن"، هیچ جایگزینی نداریم، مگر آن که مفهوم با تفسیر گفته شود. مثلاً بگویند: "رحمت یعنی وجود بخشیدن و رحمان کسی است که وجود می‌بخشد". از این رو، آنان که دقت بیشتری دارند، در ترجمه «بسم الله الرحمن الرحيم»، کلمه رحمان را ترجمه نمی‌کنند:

علامه طباطبایی رحمه الله علیه: «به نام خدایی که هم رحمتی عام دارد و هم رحمتی خاص به نیکان» (المیزان)

بسم الله الرحمن الرحيم

نمی‌خواهیم وارد تفسیر شویم (اساساً نمی‌توانیم)، اما به حسب ترجمه و شرح روشن است که حرف «ب»، بای شروع، آغاز و ورود است؛ و کلمه «اسم» یعنی «نشانه».

پس دقت کنیم که نشانه‌ی هر چیزی، با خود آن چیز متفاوت است. اسم خداوند سبحان نیز با خود او متفاوت است، نشانه اوست، نه خود او.

در این آیه نیز توجه به «آغاز» و ورود به اسم یا همان نشانه داده است، نه به ذات مقدس که راهی بر آن نیست. فرمود: به نشانه (اسم) الله، اسم رحمان و اسم رحیم.

توجه داده است که خداوند سبحان، به اسم‌ها (نشانه‌هایش) شناخته می‌شود که سرآغاز آنها نیز الله و رحمان است، چرا که هر نشانه‌ای مخلوق اوست و هر چه مخلوق است، از رحمت خداوندی وجود یافته است.

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال، (الله جلّ جلاله)، هم خلقتش را با رحمتش آغاز می‌نماید و هم کلامش را با رحمتش آغاز می‌نماید. چرا که هر دو، مخلوق، آیه و نشانه‌ی (اسم) او می‌باشند و معرفت و شناخت او نیز به وسیله همین نشانه‌ها (اسماء) حاصل می‌گردد.

بدیهی است که هر چیزی، اسم و نشانه‌ای دارد. خلقت خدا و کلام خدا نیز اسم و نشانه‌ی اوست، لذا هم خودش به اسم و نشانه‌ی رحمتش آغاز می‌کند و هم بندگان را تأدیب و تعلیم می‌دهد که «آغاز با او و نشانه

رحمت اوست» و «بقا» نیز نشانه رحمت اوست. از این رو در آیات و احادیث تأکید شده که هر کاری که بدون نام او آغاز گردد، ابتر (چیزی که آخرش بریده باشد) خواهد ماند. لذا در ابتدای هر سوره که شامل آیات اوست نیز فرمود: «بسم الله الرحمن الرحيم».

بسم الله الرحمن الرحيم

گفتار ما گاهی با عمل ما متفاوت است، چنان که مؤمنین را تأدیب و متذکر نمود به «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ» - ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟ / الصف، ۲؛ اما "قول و کلام" خدا، عین فعل اوست و فعلش عین کلام اوست. به تعبیر حضرت آیت الله جوادی آملی (مضمون)، «اگر خلقت را به کتابت درآورند می‌شود قرآن؛ و اگر این کلام را به خلقت درآورند، می‌شود عالم آفرینش».

خب، این خلقت و کلام، از سوی کی، و با کدام تجلی آغاز گردیده است؟ از سوی «الله» و تجلی «رحمت». لذا در کلام نیز می‌فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم».

بسم الله الرحمن الرحيم

پس خداوند متعال، بندگان را به اسمها (نشانه‌های) خودش توجه داده است، نه به ذات مقدس یا الفاظ و یا کلماتی که فقط گویای مفاهیمی هستند. ما را به حقایق و وجودهای "عینی" که نشانه‌های او هستند و همه تجلی رحمت او می‌باشند، توجه داده است. به زمین، آسمان و هر چه در آنهاست، که همه «اسم‌های» او و نشانه‌های او هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم

پس هر چه وجود یافته، «اسم الله» است، نشانه‌ی "الله" و نشانه‌ی "رحمت" اوست. منتهی هر کدام به تناسب ظرفیت وجودی، مرتبه‌ای دارند، تا برسد به نشانه‌های برتر، یعنی اسم‌های اعظم. یعنی انسان‌های کامل که خلیفه‌الله و مظهر اسماء (نشانه‌های) الهی هستند.

از این رو امام صادق علیه السلام، در تفسیر «اسماء الحسنى» فرمودند:

«لِحَسْنِ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا» (اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۴۳)

ترجمه: قسم بخدا ما هستیم نام‌های نیک او (والا ترین مراتب نشانه‌های او) که از بندگان هیچ عملی پذیرفته نمی‌شود جز به شناخت ما. (خدا به نشانه‌هایش شناخته می‌شود).

*- پس، بدیهی است که خداوند متعال، فعلش را که نشانه‌ی اوست، با اسمش آغاز کند و کلامش را که نشانه‌ی اوست، با اسمش آغاز کند و به ما نیز بیاموزد که به این اسم‌ها و نشانه‌ها توجه داشته باشیم و با نام و نشانه‌ی او آغاز کنیم. «بسم الله الرحمن الرحيم».

تعبیر دیگر اسم (داغ و علامت) است، یعنی او علامت خود را بر نشانه‌های تکوینی و کلامش گذاشت، شما نیز بر هر کردار و گفتاری، نام و علامت او را بزنید، تا به امر او و برای او باشد، و برایتان منور شده و باقی بماند.

(فرمود: هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر اینکه بهتر از آن یا همانند آن را بیاوریم (۱۰۶ بقره) -
آیا طبق این آیه آیات قرآن منسوخ شده‌اند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

نفرمود "ترک نمی‌کنیم"، بلکه فرمود: "از یادها نمی‌بریم".

متن و ترجمه آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل می‌باشد:

«مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (البقره، ۱۰۶)

ترجمه: ما هیچ آیه‌ای را نسخ نمی‌کنیم و از یادها نمی‌بریم مگر آنکه بهتر از آن و یا مثل آن را می‌آوریم، مگر هنوز ندانسته‌ای که خدا بر هر چیزی قادر است.

همان‌گونه که مشهود است، در هیچ کجای این آیه اشاره‌ای به کل قرآن کریم و منسوخ نمودن آن نشده است و به هیچ وجهی نمی‌شود چنین معنایی از آن استخراج نمود، مضافاً به این که فرموده "اگر"، آیه‌ای را منسوخ کنیم یا از یاد ببریم، حتماً بهتر از آن یا دست کم مثل آن را جایگزین می‌کنیم. و ما می‌دانیم که برای قرآن کریم، نه بهتری آمده و نه مثلی.

آیه:

وقتی واژه "آیه" به کار می‌رود، ذهن از روی عادت و کثرت استعمال، گمان می‌کند که مقصود از "آیه"، الّا و لابد آیات قرآن کریم می‌باشد! در حالی که در قرآن کریم، واژه‌ی "آیه - جمع آیات"، اعم از آیات قرآن کریم و سایر نشانه‌های الله جلّ جلاله می‌باشد، به عنوان مثال:

قرآن - «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (آل عمران، ۵۸)

ترجمه: اینهاست که ما آن را از آیات و قرآن حکمت آمیز بر تو می‌خوانیم.

خلقت - «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِكُمْ وَاللْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»

ترجمه: و از نشانه‌های [قدرت] او آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌های شما و رنگ‌های شماست قطعاً در این [امر نیز] برای دانشوران نشانه‌هایی است.

نسخ و فراموشی دادن:

آیه، یعنی نشانه؛ پس مقصود از ارائه یا عرضه یا انزال آیه، یعنی نشانه‌ای باشد که به سوی رشد و هدف غایی راهنما گردد. از این رو، اگر آیه و نشانه‌ای، دیگر راهنما نباشد و یا ضرورتش برداشته شود، نسخ می‌شود و یا فراموشی داده می‌شود، یعنی اذهان به صورت مستمر به آن توجه و تذکر داده نمی‌شوند.

به عنوان مثال: از یکصد و بیست و چهار هزار نبی، فقط نام کمتر از دویست نفر آنها در مجموع آیات قرآن کریم، احادیث، سایر کتب الهی و تواریخ مستند بیان شده است و از نام، نشانی، محل رسالت و سرگذشت مابقی، هیچ اطلاعی در دست نمی‌باشد، چرا که دیگر لزوم و ضرورتی ندارد.

تکوین، دین و شریعت:

قواعد تکوینی تغییری ندارند که آیات آن تغییر یابد یا منسوخ گردد؛ از خلقت آدم گرفته تا ملائک، خورشید، زمین، ماه، ستارگان و ... - در دین خدا نیز تغییری وجود ندارد که ناسخ و منسوخ داشته باشد. خدا، خلق، دینا، مرگ، برزخ، محشر، قیامت و ... ثابت است. لذا فرمود: "دین نزد خدا اسلام است"، یعنی همه انبیای الهی، همان دین اسلام را آورده و به مردم ابلاغ نموده‌اند.

اما در شریعت، ناسخ و منسوخ پیش می‌آید، چرا که "شریعت"، یعنی "قانون‌گذاری" - "بایدها و نبایدها" و یا همان "احکام شرعی"؛ چرا که برخی از احکام، تابع شرایط، زمان، ضرورت‌ها و مقتضیات می‌باشند. این معنا را در زندگی روزمره خود بهتر درک و تجربه می‌کنیم. به عنوان مثال: دشمن به کشور حمله کرده و دستور جنگ صادر می‌شود؛ اما آیا این یک حکم و دستور دائمی است؟! خیر، اگر دشمن شکست بخورد، عقب نشینی کند، برای صلح و یا آتش بس توافق شود، دستور قبلی نسخ و دستور دیگری جایگزین آن می‌گردد. این معنا در مصوبات مجالس قانونگذاری در دنیا بسیار دیده می‌شود. در دوره‌ای قانونی برای مالیات یا ... مصوب می‌گردد، اما در دوره‌ی دیگری آن قانون ملغی و قانون دیگری که ضروری و متناسب باشد جایگزین می‌گردد.

یکجا به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌فرماید که اجازه ازدواج داری، در یک جا می‌فرماید دیگر به هیچ وجهی (حتی با طلاق یا مرگ همسر فعلی) اجازه ازدواج نداری. هر دو مورد از احکام می‌باشند.

***- پس، نسخ فقط در عرصه‌ی احکام امکان وقوع دارد، نه کلّ دین، یا قرآن و ... - اما فراموشی دادن می‌تواند دامنه‌ی گسترده‌تری داشته باشد، مانند همان مثالی که از انبیای گذشته ارائه گردید، یا تعداد افراد اصحاب کهف، که فراموش شده است و در قرآن ضمن آن که اشاره دارد مردم بر سر تعداد آنها بحث و جدل می‌کنند، باز هم نمی‌گویند چند نفر بوده‌اند؟ چرا که می‌فرماید: تعداد آنها «آیه = نشانه» و نقشی در اصل قضیه و امر هدایت ندارد.

******* - نسخ، گاهی کل یک حکمی است که دیگر ضرورت آن به پایان رسیده است و گاهی، تخفیف در یک حکم است و به طور کلی در قرآن کریم، بیش از ده آیه منسوخ بیان نشده است.

******* - نکته قابل توجه دیگر آن که نه تنها با منسوخ شدن ده آیه، کل قرآن کریم منسوخ نمی گردد، بلکه در آیه فوق فرمود که هر چه را منسوخ کنیم، خودمان برایش جایگزین می آوریم. پس آیهی قرآن کریم به صورت مشخص نیز فقط با آیه قرآن کریم به صورت مشخص منسوخ می گردد، نه با رأی، نظر و یا میل دیگران.

آیه ۱۲ سوره انفال (مبنی بر زدن سرها و سرانگشتان) را تفسیر و دلیل گفتن این آیه را بیان نمایید؟ تو گروه گذاشتن میخوام بهشون جواب بدم.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

آیا هر چه که در گروه بنویسند را می خواهید پاسخ دهید؟! حُب اینطوری که شما منفعل می شوید و البته آنها نیز با پاسخ شما کاری ندارند.

بدیهی است که در یک جمله‌ی کوتاه، می توان هر حقیقتی را نفی نمود و هر شعاری داد، اما نفی و اثبات آن حداقل دو صفحه پاسخ می خواهد که جایش در گروه نمی باشد، مضافاً بر این که بسیاری از پاسخ دادن‌ها، بازار آنها را گرم می کند.

پس اولاً دقت کنیم که ما مجبور و مکلف نیستیم که هر سخنی را پاسخ دهیم و منفعل شویم. شما هر کدام را پاسخ دهید، چیز دیگری می نویسند؛ حال آیا می خواهید یک دوره میزان را برای آنها بنویسید؟! ثانیاً همیشه باید هوشیار و بصیر بود و فریب هیچ ترفند و حيله‌ای را برای ریختن آب به آسیاب دشمن نخورد.

اما، در عین حال، این یک سؤال است که در غالب شبهه مطرح شده و ما جهت اطلاع شما دوستان عزیز، توضیح می دهیم، نه جهت پاسخگویی به دیگران.

متن و ترجمه آیه به شرح ذیل می باشد:

« إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرِّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ » (الأنفال، ۱۲)

ترجمه: آن هنگام را که خداوند وحی کرد به ملائکه که من با شمایم پس استوار بدارید کسانی را که ایمان آوردند. بزودی در دل‌های آنان که کافر شدند ترس و وحشت می افکنم، پس شما بالای گردن‌ها را بزنید، و از ایشان هر سرانگشت را قطع کنید.

نکات مهم آیه:

الف - آیه خطاب به فرشتگان است و گواه بر این که ملائک جنود الهی هستند و در هر کاری نقش دارند. بدیهی است که خداوند متعال برای تحقق مشیّت‌ها و مقدرات خود در عالم هستی، نظامی را در عوالم مادی و غیر مادی استوار کرده است. به عنوان مثال: نور و انرژی را با خورشید می‌دهد و باران را با فرستادن ابرهای بارور نازل می‌کند و ابرها را با باد حرکت می‌دهد و

این امور مادی نیز عوامل و مأموران غیر مادی و از سنخ فرشتگان دارند. چنان که وحی را با فرشته می‌فرستد - جان را با فرشته می‌گیرد - رزق را با فرشته توزیع می‌کند - انسان را با فرشتگان مأمور در هر امری حفظ می‌کند - اعمال را توسط آنها مکتوب و ثبت می‌نماید و

پس در نزاع فکری، فرهنگی و جنگ میدانی نیز فرشتگان حضور دارند و مأمور به انجام وظایف خود هستند. چنان که متقابلاً شیاطین نیز حضور دارند و سعی در القا و وسوسه به وابستگان خود می‌کنند.

ب - در این آیه، به فرشتگان می‌فرماید: «من با شما هستم» - [چنان که به مؤمنین نیز چنین فرموده است] - و به آنها دستور می‌دهد که دل‌های مؤمنان را استوار بدارید. پس معلوم می‌شود که ثبات ایمان و ثبات قدم، کاری نیست که ما انجام دهیم، بلکه خداوند سبحان انجام می‌دهد و توسط فرشتگان. چنان که آیات قبل نیز به همین امر دلالت دارد.

ج - **فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ** - پس شما بالای گردن‌ها را بزنید.

می‌توانست بفرماید «گردن بزنید»، اما فرمود: «بالای گردن‌ها را بزنید». خب بالای گردن چیست؟ سر. یعنی مغزی که نقشه‌های پلید را طراحی می‌کند - چشمی که با نظر سوء نگاه می‌کند تا راه‌های نفوذ و ضربه زدن را بیابد - گوشی که شنود می‌کند - دهانی که شعار می‌دهد، رجز می‌خواند و فریب می‌دهد.

کار ملائک:

مؤمنان (مجاهدان) می‌توانند و باید که در جنگ‌ها با تمام نیرو، نفرات و سلاح‌های ممکن، به دشمن حمله کنند، اما هیچ‌گاه نمی‌توانند به فکر آنان نفوذ کنند تا بر اساس اطلاعات غلط، نقشه‌های غلط طراحی کنند و یا به قلب‌شان نفوذ کنند، تا رعب و ترس را بر دل‌شان بیاندازند. این کار خداست که عامل اجرایی‌اش فرشتگان می‌باشند. چنان که عامل اجرایی ثبات ایمان و ثبات قدم را فرشتگان بیان داشت و به آنها دستور داد «**فَتَّبِئُوا** الَّذِينَ آمَنُوا - پس مؤمنین را تثبیت کنید».

د - **وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ** - و از ایشان هر سرانگشت را قطع کنید.

خب می‌توانست بفرماید که دست‌شان (از میچ، ساعد یا بازو) را قطع کنید، اما فرمود: «سرانگشتان را بزنید». چرا و یعنی چه؟

کار دست، با انگشتان است و کار انگشتان نیز با سرانگشت. مثل این که ابزار با سرانگشت گرفته و برداشته می شوند؛ دگمه لباس نیز با سرانگشت بسته می شود ... هم چنین قلم با سرانگشت گرفته می شود و ماشه ی اسلحه نیز با سرانگشت چکانده می گردد. دست قدرت، دست نفوذ، دست جنایت و ...، نیز سرانگشت نفوذ و قدرت و جنایت دارد.

کار ملائک:

فرض کنید که رزمندگان چه در گذشته که با شمشیر و نیزه می جنگیدند، چه امروزه که سلاح های خودکار، بمب افکن ها ... و حتی پهپادهای بدون سرنشین می جنگند، بخواهند که فقط "سر انگشتان دشمن" را نشانه بروند و بزنند! آیا چنین امری ممکن است؟! پس این سر انگشت، صرفاً سرانگشت فیزیکی نمی باشد، بلکه سرانگشت نفوذ، خیانت، جنایت و ... باید قطع شود. اگر به دل مؤمنین افتاد که این آقا، یا این جبهه، یا این طرح و ... نفوذی است، از کجاست؟ چه کسی این الهام را کرده است و چگونه؟ حبّ و بغض ها چگونه به دل ها وارد می شود؟

کار مؤمنین:

سال هاست که به وسیله انواع و اقسام ابزار تبلیغاتی (سخنرانی، تحلیل، نقد، رسانه، جراید ...)، و در میادین گوناگون [مردم، دانشگاه ... و اکنون فضای مجازی]، ضد تبلیغ گسترده ای راه انداخته اند که چرا اسلام و قرآن، به مؤمنین نمی گویند که اگر دشمن این طرف صورتتان را سیلی زد، طرف دیگر را بیاورید؟! چرا نمی گوید: اگر مالتان را قصد کرد، جانتان را در طبق اخلاص بگذارید، و اگر قصد جانتان را کرد، نوامیس معنوی و مادی خودت را پیش کش کنید؟! بلکه بالعکس، می فرماید که به شدت ایستادگی و مقابله کنید، بجنگید، بکشید، اسیر بگیرید و ...؟ گاه چنان آیه ای از قرآن را نیز دلیل می آورند که گویی ادعا و انتظار بر حقی دارند و حالا سندی رو کرده اند؟!

خب، حالا ببینیم که عقل سالم، در رویارویی با دشمن، چه حکمی می دهد؟ آیا می گوید: هر گاه دشمن به شما حمله کرد، شما لبخند بزنید، یک عکس یادگاری هم بگیرید؟! هر گاه قصد حمله نظامی کرد، شما به گفتمان و مذاکره دعوت کنید؟! هر گاه از هر طرف فشار آورد، شما کف و سوت بزنید؟! پس چرا نوبت به اسلام و مسلمین که می رسد، می گویند: این دین خشن است، چون به اتباع خود می گوید، به هنگام جنگ، تمام قوای خود را جمع کنید و درست و حسابی بجنگید!؟

« وَأَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ » (الأنفال، ۶۰)

ترجمه: و هر چه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده (تجهیزات) بسیج کنید، تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان - که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد - بترسانید. و هر چیزی در راه خدا هزینه (و انفاق) کنید، پاداشش به خود شما بازگردانیده می‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.

تاکتیک‌ها:

بله، مسلمانان نیز باید هنگام جنگ (جنگ نرم، جنگ تبلیغاتی، جنگ روانی، یا جنگ سخت در میادین)، فقط یک نگاه مادی (به نفر و سلاح) نداشته باشند، بلکه "گردن به بالای" دشمن را بزنند، یعنی اهداف را بزنند. به شاخ و برگ‌ها مشغول نگردیده و ریشه را بخشکانند. افکار و نقشه‌ها و طرح‌ها را هدف قرار دهند، به خصوص در جنگ نرم، مراقب «نفوذ» باشند، چشم‌ها و گوش‌های نفوذ و نفوذی را بزنند، دهان فریبنده، رجزخوان، تهدید کننده و دروغ‌گو را ببندند و بالاخره آن که "سرانگشتان نفوذ" را قطع کنند، و البته اگر با اخلاص و برای خدا به میدان آیند، خداوند متعال جنودی از فرشتگان را به کمک آنها می‌فرستد. چنان که فرمود:

« تَمُّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَدَّ بَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ »
(التوبة، ۲۶)

ترجمه: آن‌گاه خدا آرامش خود را بر فرستاده خود و بر مؤمنان فرود آورد، و سپاهیان فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد، و سزای کافران همین بود.

چرا صفاتی چون کفر -عجب- نفاق و شرک در قرآن و روایات به عنوان رذایل اخلاقی محسوب شده‌اند و ایمان و تواضع و انکسار نفس و توحید فضایل اخلاقی؟ آیا این صفات مثل احکام شرعی که از قرآن و روایات استنباط می‌شوند و ما حسن و قبح آن را می‌پذیریم چون شارع فرموده است یا خیر عقل بشری مستقلاً توانایی فهم قبح آن دارد؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: صفات، احکام نیستند که چون شارع فرموده باشد، پدید آیند، یا اگر عده‌ای قبول نداشته باشند، از بین بروند.

دقت کنیم که بحث از «صفات» یک مقوله است و بحث از «رفتار» یک مقوله‌ی دیگر و مبحث "حسن و قبح" ذاتی یا اعتباری نیز مقوله‌ای مستقل می‌باشد.

صفات:

صفات، ویژگی‌هایی است که در خلقت انسان قرار داده شده است. پس نه تنها اعتباری و احکامی نیستند، بلکه هیچ کدام به صورت ذاتی و مطلق "بد" نیستند، چرا که اولاً از خدا بد صادر نمی‌شود و ثانیاً او در خلقت انسان صفت بدی قرار نداده است، چنان که فرمود: انسان را در بهترین اندازه‌ها و قوام‌ها آفریدم.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (التین، ۴)

ترجمه: که به یقین ما انسان را در بهترین اعتدال و استقامت خلق کردیم.

مثال‌های روشن:

سؤال: کدام صفت خلقتی را می‌توانیم "بد" قلمداد کنیم؟ پاسخ: هیچ کدام.

کفر - اگر انسان عاری از صفت کفر باشد، نمی‌تواند به خدا مؤمن و به طاغوت کافر گردد.

شرک - اگر در انسان قدرت و امکان شریک گرفتن وجود نداشته باشد، نمی‌تواند با دیگران تعامل داشته باشد و از زندگی اجتماعی برخوردار گردد. در خوبی تعاون داشته باشد و در بدی نداشته باشد. تعاون، مشارکت است.

«... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (المائدة، ۲)

ترجمه: ... و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است.

نفاق - نفاق یعنی دورویی، یعنی تفاوت ظاهر و باطن، که اگر انسان از این امکان برخوردار نباشد که اولاً تمامی ارتباطاتش گسسته می‌شود و ثانیاً رسوا می‌گردد. فرض کنید که اگر سر کار خسته و ناراحت شدید، اما در خانه با آرامش و لبخند بودید، خودش نفاق است، اما نفاق خوب. نفاق از صفات کمال انسان است.

تکبر - خود بزرگ بینی است که در بسیاری از موارد لازم هم هست؛ وگرنه انسان مقابل دشمنانش نیز خوار و ذلیل می‌شود، دچار یأس و ناامیدی و ترس می‌گردد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «تکبر مقابل متکبر عبادت است»، پس این صفت باید در انسان وجود داشته باشد.

عجب - خودپسندی است، اگر انسان این "پسند" را نداشته باشد که نمی‌تواند شاکر باشد. در قرآن کریم فرمود: نعمات خدا به خودت را یادآور باش و حتی به زبان آور و بگو.

حرص - در قرآن کریم فرمود: پیامبری برای شما فرستادم که از روی رحمت و دلسوزی، به ایمان شما "حرص" است. حرص دارد که همه شما مؤمن شوید و به فلاح برسید.

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (التوبة، ۱۲۸)

ترجمه: قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حرص،

و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.

حتی شهوات نیز همه خوب هستند:

نه تنها شهوات (امیال مادی بشر) همه خوب و لازمه حیات دنیوی [که آخرت ساز است] می باشند، بلکه حتی حبّ این شهوات را نیز خدا داده و برای ما زینت قرار داده است، منتهی فرموده که به آنها نگاه ابزاری (وسیله) داشته باشید، نه این که هدف بگیرید، بلکه خداپرست و آخرت گرا باشید:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آل عمران، ۱۴)

ترجمه: دوستی خواستنی‌ها [مشتهیات گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دامها و کشتزار [ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتّع زندگی دنیاست، و [حال آنکه] فرجام نیکو نزد خداست.

آن چه خوب نیست:

پس صفاتی که در خلقت داده شده، همه خوب هستند و آن چه بد است، ظهور و بروز و استفاده نادرست از آنهاست. مثل این که "کفر" و "شرک" انسان به خداوند متعال باشد - حرص اش به دنیا باشد - تکبرش در مقابل انسان‌های هم‌نوع و هم‌تراز و یا زیر دست خودش باشد و

پس در قرآن کریم و روایات، ظهور و بروزهای نادرست، استفاده‌های نابجا و رفتارهای غلط و ناهنجار مذموم قلمداد شده است. مثل این که بفرمایند: حب الدنیا مذموم است، پذیرش ولایت شیطان و دشمن مذموم است، مال‌گرایی مذموم است، تکبر به دیگران مذموم است و چنان که حتی عبادت ریایی را مذموم شمرد.

حسن و قبح ذاتی و اعتباری:

اگر چه «حُسن و قُبْح ذاتی یا اعتباری» مبحث بسیار مفصلی است، اما به زبان ساده آن که گاهی امری ذاتاً قبیح شمرده می‌شود، و گاهی به صورت اعتباری قبیح شمرده می‌شود و البته هیچ کدام متعلق به صفات نیستند، بلکه متعلق به رفتارها و اعمال می‌باشند. [ایمان و کفر، صفت است، اما ایمان آوردن به کسی یا کفر ورزیدن به او، اتخاذ موضعی است که در رفتار و کردار ظهور می‌بایند].

به عنوان مثال ذاتی: گفته می‌شود که ظلم و جنایت ذاتاً بد است، نظم و عدالت ذاتاً خوب است. و یا برای مثال اعتباری، گفته می‌شود که رد شدن از چراغ قرمز بد است.

خب این انتخاب رنگ قرمز اعتباری است نه این که قرمز ذاتاً رنگ بدی باشد. اگر از همان ابتدا معکوس اعتبار می‌کردند، یا به جای قرمز بنفش می‌گذاشتند، گفته می‌شد که رد شدن از چراغ سبز یا بنفش بد است.

اما این "اعتبار"ها، آنگاه که مبتنی بر اصول درستی وضع شوند، خوب هستند. مثل این که می‌گوییم: نظم و امنیت خوب است - تضييع حقوق ديگران، بی‌نظمی و به مخاطره انداختن جان و مال ديگران بد است، پس برای ترافیک، قوانینی وضع کنیم که این بد و خوبها در آن لحاظ گردد.

اما اگر این "اعتبار"ها منطبق بر حسن و قبح‌های ذاتی نباشند چه؟ مثل این که اعتبار کنند، نوشیدن شراب در مجلس رسمی، حکم صمیمت، رضایت و تأیید دارد؟ یا اعتبار کنند: تقلید کور از اجانب، نشانه‌ی روشنفکری و شخصیت است؟! خب این اعتبارها، هیچ اصالتی ندارند.

فلسفه احکام:

احکام، یعنی شرع، یعنی راه و رسم، یعنی قوانین، یعنی بایدها و نبایدها.

تمامی احکام، [چه در اسلام و چه در غیر اسلام]، مربوط به زندگی فردی و اجتماعی در همین دنیا می‌باشند. در آخرت نه نمازهای یومیه وجود دارد، نه طهارت بدن، نه جهاد، و نه امر به معروف و نهی از منکر، نه کفر و نه شرک و نفاق، نه انتخابات، نه نزاع و نه نفس حیوانی.

در اسلام - احکام در اسلام، وضع و ابلاغ شده از سوی خداوند علیم و حکیمی است که انسان و جهان را آفرید. از این رو منطبق با قوانین نظام هستی و آفرینش می‌باشد. اوامری است که باید رعایت شود، تا عقل معیوب و قلب محبوب و سمع و بصر محتوم نگردد، و نفس به عنوان ابزاری بسار مناسب، در کنترل باشد، تا انسان رشد کند و به کمال مطلوب برسد.

در غیر اسلام - احکام و بایدها و نبایدها، اصالت و ثبات ندارند، ممکن است خوب باشند، بد باشند، متغیر شوند و ...؛ چنان که در یک دوره می‌گفتند: جان آدمی ارزشمند است و به هر قیمتی که شده باید حفظ شود، امروزه و در عصر علم، مدنیت و حقوق بشر، در برخی از کشورها مصوب کردند تا بیمار ناعلاج را با تزریق بکشند، چرا که حفظ و بقای جاننش برای دولت هزینه دارد.

در این سیستم، اقتصاد و منافع اقتصادی، اصل و زیربناست. پس "بد و خوب" بر اساس این منافع تعریف می‌شود و چون، اقتصاد نیز در دست سرمایه‌داران کلان می‌باشد، شارع احکام نیز آنها خواهند بود. هر چه را آنها بگویند که "خوب" است، همان خوب است و هر چه را که بگویند: «بد» است، همان بد است، حال خواه مربوط به احکام باشد و یا حتی عقاید!

سیاسی - آذر ۱۴۰۰

آیا می‌توان با اطمینان و یقین محض و مطلق گفت که افراد داعشی که کودکان سوری را به صورت بسیار وحشتناک می‌کشند حتماً جهنمی‌اند؟ ... بین برخی از افراد مذهبی خودمان هم افرادی هستند که اگر به آن‌ها بگوییم: اگر یقین پیدا کردی که امام زمان به تو بگوید بچه‌ای را بکش می‌کشی؟" و او در پاسخ می‌گوید: "قطعاً این کار را خواهم کرد!! نظر شما چیست؟ آیا باز هم با اطمینان محض و مطلق می‌گویید آن‌ها جهنمی‌اند؟"

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همین که در دشمنی دشمن، تردید کنید، در مقابله و مبارزه عقب می‌کشید. و دشمن همین را می‌خواهد، نه پاسخ به سؤال.

دقت کنید که هدف از طرح اینگونه سؤالات و شبهات، واقعاً بهشت و جهنم رفتن داعشی‌ها نمی‌باشد و کسی نگران آخرت آنان نیست؛ به قول پوتین: «من مأموریت کشتن آن‌ها را دارم، بخشش (یا عدم بخشش) با خدا»، بلکه اهداف و معانی دیگری را در قالب این سؤال القا می‌کنند، از جمله:

یک - امام زمان علیه السلام نیز [العیاذ بالله]، مثل داعش فرمان قتل می‌دهد و جنایت و خونریزی راه می‌اندازد.

دو - شیعه نیز وقتش برسد، مانند داعش عمل می‌کند؛

سه - خدای اسلام نیز همین را می‌پسندد، چرا که ممکن است آن‌ها بهشتی نیز باشند؛

چهار - در نتیجه، «اسلام یعنی داعش»، حالا چه وهابی، چه سنی و چه شیعه - چه با امام زمان و چه بی‌امام زمان.

***** -** خب این تعریفی است که امریکا از "اسلام"، جهت ترویج و تشدید موج "اسلام هراسی" می‌دهد و اساساً یکی از انگیزه‌های اصلی، در ایجاد گروه‌های تروریستی به نام اسلام (مثل طالبان، القاعده، داعش، النصره، بوکوحرام و ...)، از سوی امریکا و انگلیس (صهیونیسم بین‌الملل)، به غیر از به آشوب داخلی کشاندن کشورها و

جوامع اسلامی، همین بد و منفور نشان دادن چهره‌ی اسلام به جهانیان می‌باشد، چرا که پس از انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران، توجهات و رغبت‌ها و گرایشات بسیار بیش از حد تصور آنان گردید.

موج هویت بخشی و تطهیر داعش:

همگان توجه داشته باشند که جعل هویت دینی و مذهبی و بالتبع رفتاری برای داعش و هم چنین توجیه و تطهیر این جریان امریکایی، به صورت گسترده‌ای در سطح جهان و البته در ایران، شدت گرفته است که باید علل این تبلیغ گسترده‌ی جهانی [به رغم منفور بودن داعش نزد همگان]، در مقالات مستقلی مورد بحث و تحلیل قرار گیرد؛ اما در این مختصر، فقط به جبهه‌های اصلی تبلیغات امریکایی، برای داعش امریکایی اشاره می‌شود:

الف - جبهه‌ی اذهان عمومی غرب:

برای اذهان عمومی مردم امریکا و اروپا، هیچ بحثی از ریشه‌ها و تفاوت‌های مذهبی یا فقهی این گروه تروریستی به عمل نمی‌آید، بلکه آنها را به طور کلی «مسلمان» می‌نامند، چنان که نام‌شان را نیز از داعش به «دولت اسلامی - ISIS» تغییر دادند، تا به آنها بگویند: «این اسلامی که شما متوجه آن شدید، علاقمند به آن شدید، به مطالعه قرآن روی آوردید و گروه گروه به آن می‌پیوندید، همین است. اگر کمترین قدرتی بیابد، خون‌ریزی و جنایت می‌کند».

در این تبلیغات، دیگر «بچه‌گشی» اسرائیل به فراموشی سپرده می‌شود و سخن از «بچه‌گشی» داعش به میان می‌آید و تشیع و شیعه نیز با «اگر»ها، داخل این جمع قرار داده می‌شوند.

ب - داخل کشور - سطوح علمی دانشگاه و حوزه؛

بدیهی است که آن چه در غرب می‌گویند، برای ما و جوامع اسلامی، معنا و مفهوم و موضوعیتی ندارد و کاربردی هم نخواهد داشت.

از این رو، ناگهان با موجی در دانشگاه‌ها و حتی حوزوی‌ها مواجه می‌شوید که سعی دارند با برگزاری کنفرانس‌ها، سمینارها، سخنرانی‌ها و حتی موضوع تحقیق قرار دادن «اندیشه‌ها و مبانی اعتقادی داعش»، به آنها "هویت دینی" بدهند! بگویند: فلان اندیشه این تیمیه، فقه سلفی و وهابی، یا فلان نظرات سیاسی غزالی و...، بنیاد فکری آنان را تشکیل داده است، بعد وارد شرح و تفسیر شوند و بگویند که "حالا این اندیشه‌ها، زیاد هم دور از قرآن و حدیث و آموزه‌های اسلامی" نمی‌باشد، حتی در تشیع.

ج - داخل کشور - اذهان عمومی؛

بدیهی است که نه جو سازی تبلیغاتی برای اذهان عمومی غربی‌ها به درد مردم ما می‌خورد و نه این بحث‌های علمی در عرصه‌ی «اندیشه، اعتقادات، فقه و...». نه یک شیعه‌ی عوام می‌داند که شیخ مفید، ملاصدرا، بوعلی،

فارابی ... و یا علما و اندیشمندان معاصر چه گفته‌اند، نه داعشی می‌داند که نظریات ابن تیمیه چه بوده و غزالی چه گفته و اساساً فقه و فقاہت یعنی چه؟
از این رو برای اذهان عمومی، با جوسازی‌های عوامانه و طرح سؤالاتی که ذهن عوام نمی‌تواند تجزیه و تحلیل کند، وارد می‌شوند؟

تجزیه و تحلیل سؤال فوق:

● - «آیا یقین دارید که داعشی وارد جهنم می‌شود؟»

خب، ببینیم که این سؤال، قبل از پاسخ، چه معانی نادرستی را به اذهان القا می‌کند؟
یک - حکم به جهنمی بودن آنها، جای تأمل دارد، پس به طور قطع نباید دشمن قلمداد گردند!
دو - آنها مسلمان هستند، و مبتنی بر اندیشه و فقهی در اسلام این جنایات را می‌کنند، نه این که ساخته و پرداخته امریکا باشند!
سه - باید تردید کنید که جنایات این تروریست‌ها، براساس شریع اسلام، خطاست یا خیر؟
چهار - پس سریع داوری نکنید، و آنها را تروریست و جنایتکار و مزدور نخوانید، بلکه دست کم تردید کنید؟
پنج - حتی چه بسا به بهشت، نزدیک‌تر از شما باشند؟! یعنی اگر مسلمانید، اگر به معاد اعتقاد دارید، اگر اهل باور بهشت و جهنم هستید، اسلام شما همین است، شاید داعشی به بهشت برود و شما نروید! پس دست کم تردید کنید.

● - «اگر امام زمان علیه السلام دستور قتل کودکی دهد؟!»

در این سؤال، امام زمان تسخیف شده است و اصلاً مهم نیست که مخاطب چه پاسخی دهد.
یک - القا شده که ممکن است امام زمان علیه السلام نیز [العیاذ بالله] مانند استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌الملل، به زیر مجموعه دستور به قتل کودکان بی‌گناه دهد!
دو - پس این امام زمان، نه خلیفه الله است و نه حجت‌الله، و نه صاحب علم، حکمت و عصمت و نه امام الرحمة.
سه - بروید دعا و تلاش کنید که امام زمان نیاید، چون اگر بیاید ...
چهار - القا شده که ممکن است ایشان چنین دستوری دهند، آن وقت شیعه قطعاً می‌پذیرد و عمل می‌کند؛ پس با داعش فرقی ندارد.

نکته:

****** - در حالی که اسرائیل هزاران کودک را در فلسطین، غزه، لبنان و... قتل عام کرده است، توجه و انگشت اتهام "بچه کشی" به داعش بر می گردد، آن هم نه به عنوان یک گروه امریکایی تروریست، بلکه به عنوان یک فرقه‌ی اسلامی و مسلمان! چنان که پس از اشتهار اسرائیل به تروریست، داعش را به وجود آوردند تا هر وقت کلمه "تروریست" شنیده می شود، داعش به عنوان یک گروه مسلمان در اذهان خطور کند، نه اسرائیل.

****** - امروزه امریکا و انگلیس از بیرون توسط اسرائیل، فرانسه، عربستان... و از درون توسط گروه‌های دست‌ساخته‌ای چون داعش، خون مسلمانان را می‌ریزد، اما مسلمان به جای آن که فکر امروز خود باشد، باید برود فکر آخرت داعشی‌ها باشد! آن هم با این تردید در که آیا یقیناً به جهنم می‌روند، یا شاید به بهشت نیز بروند؟!

****** - در حالی که امریکا و متحدانش در سرتاسر جهان، از بوسنی در اروپا گرفته تا میانمار در شرق آسیا، نسل کشی و بچه کشی مسلمانان را در صدر و الویت استراتژی جهانبخواری خود قرار داده‌اند، شیعه به جای بصیرت در اسلام شناسی، ولایت شناسی، دوست و دشمن شناسی، و هم چنین حرکت، استقامت و مقابله، باید برود به این بیاندیشد که اگر امام زمان علیه السلام نیز [العیاذ بالله]، روش امریکا، انگلیس، اسرائیل، سعودی و گروه‌هایی مثل القاعده و داعش را پیش گرفت، من از او اطاعت خواهم کرد یا خیر؟!

و قابل توجه آن که در فضای مجازی، از همگان می‌خواهند به این سؤال پاسخ داده و نظر دهند! دقت شود که نمی‌گویند: بروید مطالعه کنید و نظر دهید که چه تفاوتی بین اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله می‌باشد؟ بلکه می‌گویند: «فرض مسلم بگیری که ایشان نیز چنین دستوراتی خواهند داد، پس نظر دهید که می‌پذیرید و عمل می‌کنید، یا خیر»؟!

این است که اسلام و بالتبع مقام معظم رهبری، این همه سفارش به «بصیرت» کرده و به "نفوذ" هشدار می‌دهند.

حضرت آقا فرمودند: نظر من به نظر احمدی نژاد نزدیک است و هیچ‌گاه هم این نظر را نه در طول هشت سال، نه بعد از آن نفی نکردند. از طرفی دولت اختلاس و چپاول ملی در طول این هشت سال ...؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

باز چه شده که ناگهان به اذهان عمومی، دوباره فتنه ۸۸، احمدی‌نژاد و بیانات مقام معظم رهبری در آن زمان یادآوری می‌شود؟ باز چه شد که یاد احمدی‌نژاد کرده‌اند؟! انتخابات نزدیک است، نه؟

آیا قرار است که برای مجلس خبرگان، علیه مقام رهبری، و برای مجلس شورای اسلامی، علیه جناح مقابل، ضد تبلیغ شود؟! هر چند این روش‌ها هنوز هم بی‌تأثیر نیست و بر عده‌ای اثر می‌گذارد، اما کاملاً سوخت شده است.

ایشان در مواردی به اختلاف نظرها اشاره کردند و بیان نمودند که در این موارد، نظر رییس جمهور (احمدی نژاد) به من نزدیک‌تر است. فرمودند:

«... من البته در موارد متعددی با آقای هاشمی اختلاف نظر دارم که طبیعی است ولی مردم نباید دچار توهم باشند. البته بین ایشان و آقای رییس جمهور اختلاف نظر هست، هم در مسائل خارجی و مسائل داخلی و نظر آقای رییس جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است...» (۱۳۸۸/۳/۲۹)

الف - بله، وقتی امر مشتبه می‌شود، جنجال و غوغا سالیاری و جو سازی راه می‌افتد، حتی به نام ایشان اعلام مواضع خلاف می‌شود، حتی یک عده مواضع خود را منطبق با «خط امام» می‌خوانند و چنان از خود تعریف می‌کنند که گویا جز آنان کسی امام را نشناخته و تبعیت ننموده است، مقام ولایت و رهبری، باید دیدگاه و نظر خود را شفاف بیان نمایند و بگویند که در میان این نظرات متفاوت و حتی مغایر، کدام به نظر ایشان نزدیک‌تر است.

ب - مقام معظم رهبری، فرمودند که "نظر من به آقای احمدی نژاد نزدیک‌تر است"، بلکه فرمودند «نظر آقای رییس جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است»، چرا که به لحاظ شرعی، قانونی و عقلی؛ نظر "ولایت فقیه" شرط است و نه نظر اشخاص. پس باید دید که کدام نظر، به نظر ولایت فقیه نزدیک‌تر است؟ آیا اکنون نظرات آقایان هاشمی، خاتمی، روحانی و سایر هم‌خطان، به نظر ولایت فقیه (در برخی از موارد سیاست داخلی و خارجی) نزدیک‌تر است؟ یا همان است و زاویه و فاصله بیشتر هم شده است؟

ج - اما ببینید که در جنجال سازی، وقاحت را به حد کمال می‌رسانند و معترض می‌شوند که اولاً چرا ایشان چنین گفتند؟ و ثانیاً چرا هیچ وقت حرفشان را پس نگرفتند؟! بعد هم می‌گویند: «چرا نمی‌شود از رهبری انتقاد کرد؟!» و البته اصلاً نمی‌گویند که چرا آقایان مخالف با نظر رهبری، در نظرات خود تجدید نظر نکردند و خود را اصلاح و در خط امام، رهبری و انقلاب قرار ندادند و هنوز هم پافشاری می‌کنند؟!

د - اما در مورد سایر حواشی که بیان شده، مثل کلاهبرداری و اختلاس و ... که همیشه بوده و هنوز هم هست، مهم و تعیین کننده و اثرگذار این است که فضای تبلیغاتی و ضد تبلیغی در اختیار کدام جناح می‌باشد؟ از ضعف‌های عمده‌ی آقای احمدی نژاد این بود که حتی در زمان صدراتش نیز نتوانست رقابت کند و فضای تبلیغاتی را در اختیار بگیرد - چنان که در طول انقلاب، هیچ‌گاه فضا و ابزار تبلیغاتی، در اختیار جناح موافق با امام و

رهبری نبوده است و اگر انقلاب و نظام هنوز پابرجاست، به خاطر "مردم" است که نه تنها "ولایت" را قبول دارند، بلکه عشق می‌ورزند.

حال به نمونه‌های کوچکی از فضاسازی‌های تبلیغاتی دقت نمایید:

آیا یادتان هست؟

- * - آیا یادتان هست که چقدر ضد تبلیغ کردند که آلودگی هوای تهران و مراکز استان‌ها به خاطر تولید بنزین در داخل کشور است؟! یادتان هست که به جای خشنودی و رضایت از تولید بنزین در کشور نفت خیز، چه ضد تبلیغی به راه انداختند؟! یادتان هست که به محض تغییر دولت و وزیر نفت، با صراحت گفتند که بنزین را وارد می‌کنیم؟! خوب چرا؟ آیا این معاملات پورسانت هم دارد؟! منتهی گفتند که یورو چهار وارد می‌کنیم، ولی در عمل بنزین زیر کمترین استاندارد وارد کردند و بعدها معلوم شد که اصلاً بنزین تولیدی ایران در تهران و مراکز استان‌ها مصرف نمی‌شد.
- خب حالا چه کسی (مقام یا رسانه‌ای) می‌گوید که این هوای آلوده به خاطر این بنزین غیر استاندارد است که معلوم نیست از کجا تهیه کرده و وارد می‌کنند؟ دیگر نمی‌گویند که این سکنه‌ها و مرگ و میرها به خاطر این بنزین وارداتی می‌باشد؟ خیر، بلکه مقام مسئول (اگر اشتباه نکرده باشم، خانم ابتکار) می‌گوید: «مردم شاهدند که آلودگی هوای تهران، کمتر از سال ۱۳۹۲ شده است!»
- * - آیا یادتان هست که سرگران شدن گوجه فرنگی چه شد؟ حتی به مجلس کشیدند! اما امروز هیچ خبری نیست، حتی اگر نزدیک به دو هزار تن سیب زمینی را معدوم کنند!
- * - یادتان هست سرگرانی نرخ طلا و ارز چه غوغایی به پا شد، در حالی که همه می‌دانستند طلا و ارز دست چه کسانی بلوکه شده است؟ اما امروز هر چه شود، خبری از جنجالش نیست.
- * - یادتان هست که به ویژه در سال آخر، چه غوغایی به خاطر رکود بازار ایجاد شد و دولت مقصر شناخته شد (در حالی که ...)? حالا از یک سو می‌گویند رشد اقتصادی مطلوب است، از سوی دیگر خودشان اقرار و اذهان می‌کنند که بازار راکد شده است، از سوی دیگر با وقاحت می‌گویند که باید کارشناس اقتصادی از خارج بیاوریم، از سوی دیگر می‌گویند: «بودی که وار» و هر کس هم انتقاد کند، نمی‌فهمد، شعور ندارد و ...!
- حتی از آغاز مذاکرات با صراحت تأکید کردند که مردم منتظر کاهش نرخ ارز و یا ارزانی کالا نباشند! به صراحت گفتند که حتی پس از برداشته شدن تحریم، منتظر اتفاقی مثل ارزان‌تر شدن نرخ خودرو و ... نباشید!
- حالا به مردم وام ده میلیونی [و البته با بهره] می‌دهند تا بتوانند خرید کنند و بازار کمی بچرخد؛ اگر چه بدینوسیله همه به دولت بدهکار می‌شوند. (همان سیاست غرب)

*- یادتان هست که چه مانوری سر احترام به گذرنامه ایرانی انجام دادند! خب امروز هر بلایی در فرودگاه سر مسافر ایرانی در می‌آورند - ویزا هم که نمی‌دهند - ورود هر کسی که به ایران سفری کرده باشد نیز به آمریکا نیز ممنوع شده است ...؛ اما دیگر جنجالی نیست.

*- یادتان هست که وقتی احمدی نژاد گفت که مخالفین انقلاب، فتنه‌گران و ... خس و خاشاک هستند، چه غوغایی به پا شد؟! خب امروز حتی به موافقینی که انتقادی دارند، بی سواد - ترسو - دلال تحریم ... و حتی کلاغ گفته می‌شود، اما خبری از جنجال نیست!

*- و صدها مورد دیگر.

نتیجه:

*- پس باید آگاه و بصیر باشیم. اجازه ندهیم که هیچ یک از جناح‌ها، با هوچی‌گری، اهداف و امیال خود را به ما تحمیل کنند. ما باید آگاهانه و هوشیارانه، پیرو مواضع و سیاست‌های مقام معظم رهبری باشیم، نه این که منفعل مقاصد منتخبین خودمان گردیم. آنها باید تابع رهبری و مردم باشند، نه این که مردم تابع جنجال‌های آنان شوند.

*- ما به زودی پای صندوق رأی جهت انتخابات نمایندگان خبرگان و مجلس شورای اسلامی می‌رویم. آن چه انتخاب می‌کنیم، آقا یا خانم الف و ب نیست، بلکه چگونگی سرنوشت خودمان و کشورمان را رقم می‌زنیم. * این چه جنجالی است که برای مسئله ولایت و رهبری به راه انداخته‌اند؟! هدف و قصدشان چیست؟ چه برنامه‌ای در سر دارند؟!

*- آیا می‌دانید که در دانشگاه‌ها و ...، چه جریانی به راه افتاده است؟! چطور شد که ناگهان فرزندان آقای هاشمی، همه جزو روسا و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها شدند؟! آیا قصدشان فقط و فقط رشد علمی کشور در دانشگاه‌ها بوده است؟!

*- آیا می‌دانید چقدر سمینار و دو مینار تشکیل می‌دهند تا اساتید تشریف بیاورند و با تحلیل‌های گوناگون و گاه به ظاهر علمی و آکادمیک و مبتنی بر نظریات غربی و شرقی، به دانشجویان القا کنند که رشد و توسعه و پیشرفت، منوط به تغییر رهبری است؟! و می‌گویند: دست کم فعلاً شورایی شود تا ببینیم بعد چه می‌کنیم؟! * به راستی چه شد که آقایان هاشمی و سید حسن خمینی، تصمیم به شرکت در انتخابات مجلس خبرگان گرفتند؟! البته اشکالی ندارد، آزاد هستند، مردم نیز در رأی آزاد هستند، اما آیا هیچ قصد و هدفی به جز خدمت صادقانه به اسلام و مسلمین و ملت، ندارند؟! و ما هم باید باور کنیم؟!

پس بصیر باشیم و خود را فریب ندهیم و اجازه ندهیم که دیگران ما را فریب بدهند.

برای چه ، امام خامنه‌ای گفتند: "این عمار"؟! مگر عمار نداشتیم؟! عمار دقیقا چه کسی بوده و آیا از نظر مرتبه و درجه، از بقیه اصحاب بالاتر بوده است؟! عمار چه ویژگی هایی دارد و چگونه عمار باشیم!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

البته که مقاماتی چون ابوذر و مقداد و عمار، در رتبه‌های بعد از سلمان قرار دارند، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، فقط راجع به سلمان فرمودند: «سَلْمَانٌ مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»، اما در این مقوله، بحث بالاتر یا پایین‌تر بودن اصحاب یا اشخاص نسبت به یک دیگر نیست، بلکه بحث از بصیرت و حضور به موقع در میدانی است که هر کس به تناسب توانایی‌های خود، باید نقش‌آفرینی نماید.

دشمنان داخلی و خارجی که دشمن‌اند، اما در جبهه دوستان، برخی بصیرت ندارد، برخی نمی‌دانند و زحمتی هم نمی‌کشند که بدانند، برخی احساس مسئولیت نمی‌کنند، برخی بصیرت ندارد، برخی گرفتار چرب و شیرین دنیا و هوای نفس و منیت و خود بزرگ بینی شدند... و بالاخره آن که بسیاری از ویژگی‌های مثبت برخوردارند، اما وقت شناس و موقعیت شناس نیستند. اگر قرار است حضوری یابند، حرفی بزنند، یا حتی سکوتی کنند، یا دیرتر است و یا زودتر.

پس، عمار، از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، جزو خودی‌ها بود و مثل او را در هر عصر، برهه و جریانی، باید در میان خودی‌ها جستجو نمود.

الف - از مهم‌ترین ویژگی‌ها و نقش‌آفرینی‌های عمار سلام الله علیه، حضور به موقع و با بصیرت، در صحنه‌های جنگ‌نرم، جنگ روانی و جنگ تبلیغاتی بود که مهم‌ترین سلاح دشمن در این میدان، ضدتبلیغ، ترویج شبهه، القای بیهودگی، سیاه‌نمایی، یأس و ... می‌باشد، سلاحی که هدف آن، فقط «اذهان عمومی» است و با ابدان (که هدف جنگ سخت است) کاری ندارد. چنان که امام خامنه‌ای فرمودند:

«یکی از کارهای مهم نخبگان و خواص، تبیین است؛ حقائق را بدون تعصب روشن کنند؛ بدون حاکمیت تعلقات جناحی و گروهی و بر دل آن‌گوینده. اینها مضر است. جناح و اینها را باید کنار گذاشت، باید حقیقت را فهمید.

در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود. چون آن جناح مقابل که جناح معاویه بود، تبلیغات گوناگونی داشتند. همین‌که حالا امروز به آن جنگ روانی می‌گویند، این جزو اختراعات جدید نیست، شیوه‌هاش فرق کرده؛ این از اول بوده. خیلی هم ماهر بودند در این جنگ روانی؛ خیلی. آدم نگاه می‌کند کارهایشان را، می‌بیند که در جنگ روانی ماهر بودند. تخریب ذهن هم آسانتر از تعمیر ذهن است. وقتی به شما

چیزی بگویند، سوءظنی یک جا پیدا کنید، وارد شدن سوء ظن به ذهن آسان است، پاک کردنش از ذهن سخت است. لذا آنها **شبهه افکنی** می کردند، سوء ظن را وارد می کردند؛ کار آسانی بود.

این کسی که از این طرف، خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، **جناب عمار یاسر** بود، که در قضایای جنگ صفین دارد که با اسب از این طرف جبهه، به آن طرف جبهه و صفوف خودی می رفت و همین طور این گروهائی را که - به تعبیر امروز، گردان‌ها یا تیپ‌های جدا جدای از هم - بودند، به هر کدام می رسید، در مقابل آنها می ایستاد و مبالغی برای آنها صحبت می کرد؛ حقائق را برای آنها روشن می کرد و تأثیر می گذاشت. یک جا می دید اختلاف پیدا شده، یک عده‌ای دچار تردید شدند، بگو مگو توی آنها هست، خودش را به سرعت آنجا می رساند و برایشان حرف می زد، صحبت می کرد، تبیین می کرد؛ این گره‌ها را باز می کرد. - [۱۳۸۵/۵/۵](#)»

ب - امام خامنه‌ای نیز در کورانی که فتنه‌های معاویه‌ای، اذهان عمومی را هدف گرفته بود و می رفت تا حتی با سر نیزه کردن قرآن (با ظاهری انقلابی، خط امامی، آرمان انقلاب خواهی و ...)، صفین دیگری راه بیاندازند، فرمودند: «**آین عمار؟**»، یعنی کجا هستند امثال عمارها که بیایند از روی صدق، علم و بصیرت، برای مردم روشنگری کنند و مانع از سقوط و هلاکت شان گردند؟!

ج - در یک مرور ساده و سطحی نیز می توان شناخت که چه عمارهای علیم، حکیم، خالص و بصیری اطراف امام خمینی رحمة الله علیه بودند. علما و آیاتی چون: خامنه‌ای، بهشتی، مطهری، دستغیب، طالقانی، مفتاح، باهنر، مدنی، اشرفی اصفهانی، قاضی طباطبایی، امام موسی صدر و ...، که هر کدام وزنه‌ای بودند که ده‌ها سال طول می کشد تا در یک جامعه‌ی فعال، با تمام حوزه‌ها و دانشگاه‌هایش، یکی مثل آنها پروراندن شود؛ و برای همین همگی ترور شدند.

اما در فتنه‌هایی چون ۷۷ و ۸۸، چه شد؟ چند نفر مانند بهشتی و مطهری و مفتاح، یا دیلمه و چمران و قیاض بخش و ...، به میدان آمدند تا با تبیین حقایق، روشنگری و بصیرت بخشی کنند؟! پس ایشان حق داشتند که با سوز دل بگویند: «**آین عمار؟**»

متن بیان ایشان:

«من دارم می بینم صحنه رو! می بینم صف آرای‌ها را! می بینم دهان‌هایی با حقد و غضب گشوده شده و دندان‌های باغیظ به هم فشرده را! علیه انقلاب و علیه امام و علیه همه آرمان‌ها و علیه همه آن کسانی که به این حرکت دل بسته‌اند! چه کنم اگر کسی نمی بیند؟»

در حوادث فتنه گون شناخت عرصه دشوار است! شناخت اطراف قصه دشوار است! شناخت مهاجم و مدافع ظالم و مظلوم دشمن و دوست دشوار است، بایستی گره گشایی کرد، بایستی حقیقت را باز کرد، گره های ذهنی را باید باز کرد، و این تبیین لازم دارد فرمود: "علی ولایحمل هذا العلم الا اهل البصیر والصبر".

زیر پرچم امیر المومنین سختیش از پیغمبر اکرم (صل الله علیه وآله وسلم) بیشتر است از جهاتی، در زیر پرچم امیرالمومنین دوست و دشمن آنچنان واضح نبودند، دشمن همان حرفی را می زد که دوست می زد، همان نمازی که در اردوگاه امیرالمومنین نماز جماعت می خواندند، تو اردوگاه مقابل هم در جمل در صفین ... نماز جماعت می خواندند!

حالا شما باشین چه کار می کنین؟

بصیرت خودتان را بالا ببرید، آگاهی خود را بالا ببرید، حقیقت را باید فهمید.

در جنگ صفین یکی از کارهای مهم جناب عمار یاسر تبیین حقیقت بود چون اون جناح مقابل که جناح معاویه بود یک تبلیغات گوناگونی داشت این کسی که از این طرف خودش را موظف دانسته بود که در مقابل این جنگ روانی بایستد و مقاومت کند، جناب عمار یاسر بود.

نقش نجبان و خواص این است که این بصیرت را نه فقط در خودشان بلکه در دیگران بوجود بیاورند، رسا بگویند، روشن بگویند، مبین بگویند آنچه را که می فهمید... سعی هم کنید آنچه را که فهمیدید درست باشد... کجا هستند آن کسانی که، آن شخصیت های بزرگی که به عنوان جانبازی رفتند؟ این عمار؟»

چگونه عمار شویم؟

پس، مقام معظم رهبری، در این همین چند جمله، به تمامی فرازهای سؤال فوق، از جمله «عمار چه می کرد» و «چگونه عمار شویم؟» پاسخ دادند. باید آگاهی و بصیرت را بالا برد. باید حقایق را فهمید و فهماند؟ و البته پس از تقوا، مطالعه و دقت و تأمل لازم است. در مسائل سیاسی داخلی، منطقه ای و خارجی، توجه دقیق به بیانات و رهنمودهای ایشان که کاملاً تبیین می کنند توجه نمود و موضعی، مطابق و پیرو موضع ایشان اتخاذ نمود. باید ولایت شناس بود، باید دشمن شناس بود. باید اهل تولا و تبرا بود.

باتوجه به اینکه دولت حماس در مواقعی سیاست هایی بر عکس سیاست های ایران در عرصه ی بین المللی مانند حمایت از مخالفان بشار اسد و حمایت از عربستان در حمله به یمن اتخاذ می کند . آیا ادامه ی کمک های ایران به آنها درست است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا امروزه دولت جمهوری اسلامی ایران که از ما و منتخب خودمان است، عیناً طبق سیاست‌های نظام و فرمایشات مقام معظم رهبری و مطالبات مردم عمل می‌کند؟ مجلس چطور؟ دولت قبلی چطور؟ دولت خاتمی چه؟ دولت هاشمی چه کرد؟!

خب، حالا در سیاست کلان چه باید بکنیم؟! باید هر کدام را به دلیلی کنار بگذاریم؟ باید پشت دولت و مجلس را خالی کنیم تا دشمنان داخلی و خارجی فرصت را برای به آشوب کشیدن کشور و به یغما بردن سرمایه و تجزیه خاک آن مناسب دیده یا یورش آورند؟!

فرمایشات، بیانات و حتی دستورالعمل‌های مقام معظم رهبری کاملاً روشن و واضح است، خواستگاه و مطالبات مردم نیز روشن است، عملکرد دولت و مجلس نیز روشن است، آیا کاملاً تطبیق دارند؟! آیا هیچ اختلاف زاویه‌ی آشکار و نهان - عمدی و سهوی وجود ندارد؟!

آیا مذاکرات با گروه ۵+۱، عیناً منطبق با فرمایشات و رهنمودهای ایشان انجام گرفت، یا تفاهنامه با رعایت تمامی خطوط قرمز و نکات حایز اهمیت امضا شد؟ یا دست دادن وزیر خارجه با اوپاما (که پسر خاله بازی نیست، بلکه حسابشده و مؤثر در رفتار سیاسی می‌باشد)، موافق سیاست‌های خُرد و کلان این نظام و خواست مردم بود؟! یا در نگاه اقتصادی [خارج محور و درون محور] و سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی برای اجرای "اقتصاد مقاومتی"، مطابق اصول نظام عمل می‌شود؟!

خب، حال چه کنیم؟ دست از حمایت (البته با انتقاد و اصلاح و پافشاری بر مطالبات) بکشیم؟ و آیا باید مجلس، دولت و مردم را روبروی هم قرار دهیم؟!

فلسطین و حماس:

هیچ‌گاه اجازه ندهید که مسائل کلان سیاسی را چه در مقام تئوری و چه در جایگاه عمل، با شعارهای احساسی به ما دیکته و القا نمایند.

به قول آن دکترای اقتصاد مسلمان و فرانسوی (که نحواست نامش ذکر شود)، حکومت را در غرب، از سیستم دموکراتیک و ساختار «دولت - ملت»، به سیستم «شوک احساسی» منتقل کرده‌اند، چرا که اهداف و کارهایشان منطبق ندارد. موجی ایجاد می‌کنند و بر اساس آن موج احساسی، اهداف خود را محقق می‌گردانند. همین روش را در داخل کشورها و اذهان عمومی مردم، به کار می‌گیرند.

● - همگان می‌دانند که امروزه "نظام جمهوری اسلامی ایران" و البته آن هم به خاطر درایت، بصیرت و تدابیر حکیمانه‌ی مقام معظم رهبری و نیز حمایت جدی مردم، نقش تعیین‌کننده‌ای در منطقه دارد، تا آنجا که اگر این حمایت نبود، نه تنها فلسطین، بلکه سوریه و عراق نیز به طور کامل سقوط کرده بودند و اسرائیل حاکم مطلق منطقه شده بود.

● همگان می دانند که معضل رژیم غاصبی به نام "اسرائیل" و جنایات آن، فقط متوجه سرزمین و مردم فلسطین نمی باشد، بلکه پایگاهی برای امریکا و صهیونیسم بین الملل، در تجزیه کشورهای منطقه، در راستای تحقق حکومت جهانی امریکایی می باشد.

● همگان می دانند که اگر چه مردم فلسطین، بیش از شصت سال است که در عین آوارگی و کشتار، مقاومت می کنند، اما هر گونه مبارزه ای با اسرائیل، چه حماس، چه انتفاضه، چه حزب الله و ...، با حمایت قاطع و صریح جمهوری اسلامی ایران شکل گرفته و چنان قدرت یافته که ظرفیت مقاومت اسرائیل در حملات را به چند روز کاهش داده است.

● همگان می دانند که اگر با اسرائیل در فلسطین و لبنان و غزه، مقابله نشود، باید در شیراز و اصفهان و تهران با جریان صهیونیستی و عوامل گوناگونش جنگید.

***- در چنین شرایطی، اتخاذ سیاست، اصولی و فروعی دارد؛ و اصول هیچ گاه نباید در راه فروع قربانی شوند. لذا اصل بر این است که نظام جمهوری اسلامی ایران، مسئله فلسطین را یک مسئله اصلی می داند و از تمامی کشورها، گروهها، سازمانها، احزاب و مردمی که با اسرائیل در جنگ هستند، به حد توان حمایت می کند. پس مبنای حمایت، اطاعت و پیروی کامل از سیاستها و مواضع و تعاملات جمهوری ایران در تمامی جبههها، موضوعات و تعاملات نمی باشد، بلکه مقابله و مبارزه با رژیم اشغالگر، جلا و بچه کش اسرائیل است.

نقش حمایت مردم:

امریکا، انگلیس، اسرائیل، سعودی و تمامی بنیانگذاران، حامیان و مزدوران اسرائیل، به خوبی می دانند که حکومتها و دولتها، بدون حمایت افکار و رفتار عمومی، نمی توانند در پیشبرد سیاستهای خود موفق باشند، لذا حتی اگر شده حوادثی چون ۱۱ سپتامبر یا فاجعه پاریس را راه می اندازند، تا مردم موافق حملات آنها به افغانستان و سوریه و ... شوند.

پس روش است که تمامی سیاستهای داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز با حمایت مردم محقق می گردد؛ از این رو سعی دارند در عرصه ی جنگ نرم، به هر نحوی که شده، اذهان عمومی را نسبت به حمایت از فلسطین و مقابله با اسرائیل، مخالف یا دست کم مردد کنند.

پس، به هر بهانه ای که شده، نسبت به این مواضع ایجاد تشکیک می کنند. ولی ما باید هوشیار، بصیر و در میدان باشیم. مگر می شود که یک ملت، به آن چه در اطرافش اتفاق می افتد، ناآگاه و بی تفاوت باشد؟!

مقام معظم رهبری:

«امروز در دنیا این نزاعی که وجود دارد یک نزاع واقعی است. طرفهای مقابل هم طرفهایی هستند که از ارزشهای انسانی خیلی فاصله دارند، خیلی. لذا قضایائی در همین دوروبر خود ما اتفاق می افتد که ما نسبت به این قضایا نمیتوانیم بی تفاوت باشیم.

اول، قضیه‌ی فلسطین است، مسئله‌ی فلسطین. مسئله‌ی فلسطین مسئله‌ی کوچکی نیست. خب، قریب شصت سال مثلاً یا شصت و چند سال از اشغال سرزمین فلسطین میگذرد؛ این مردم - فلسطینی‌ها - چند نسل عوض شدند اما آرمان فلسطین باقی است؛ دشمن سعی اش این است که آرمان فلسطین را از بین ببرد؛ آرمان فلسطین باقی است.

متأسفانه دولت‌های عرب آن قدر به کارهای دیگر مشغولند که فرصت نمی کنند یا نمی خواهند - رودربایستی‌ها نمی گذارد یا ملاحظات گوناگون دیگر؛ هم‌پیمانی‌ها با آمریکا و دیگران - که به مسئله‌ی فلسطین برسند؛ مسئله‌ی فلسطین خیلی مسئله‌ی مهمی است، ما نمی توانیم مسئله‌ی فلسطین را رها کنیم.» (۱۳۹۴/۹/۴)

در کلاس درس این مطب مطرح شد که در قانون اساسی شرط مرجعیت برای رهبر تصریح شده است. چرا امام خامنه‌ای با وجود اینکه این شرط را نداشتند برخلاف قانون اساسی رهبر شدند؟ همچنین با وجود اختلافی که بین فقها امامیه در خصوص ولایت سیاسی داشتن فقیه، وجود دارد امام خمینی برای خود و رهبر بعدی حق ولایت سیاسی قائل شده‌اند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

"ولایت فقیه"، یک مبحث فقهی می باشد. آیا این معلم «فقیه» هم هست، یا اساساً نه از "ولایت" می داند و نه از "فقاہت" و نه حتی از "قانون اساسی"، ولی بر خود لازم می بیند که اظهار نظر نیز بنماید(!؟)

چقدر خوب و البته ضروری است که اساتید و معلمان، قبل از حضور در کلاس و تدریس یا هر گفتمانی، راجع به موضوع بحث خود، مطالعه نمایند؛ و اگر می دانند، ولی مخالف هستند، نظر خودشان را به صراحت بگویند و دست به تحریف آیات، احادیث، قانون و ... برای ایجاد شک و شبهه و اعوجاج در ذهن مخاطبین دانش پژوه خود نزنند.

الف - مرجعیت:

ابتدا همه دوستان دقت کنند که مرجعیت، اصلاً و ابداً یک مقام علمی نیست، بلکه پذیرش یک مسئولیت اجرایی از سوی فقیه می باشد. پس آن چه مقام علمی است، "فقاہت" و "اجتهاد" می باشد، حال خواه فقیه و مجتهد، یک مسئولیت اجرایی مانند مرجعیت یا قضاوت را بپذیرد یا نپذیرد.

مرحوم آیت الله علامه طباطبائی، مرحوم آیت الله علامه جعفری، مرحوم آیت الله شهید مطهری، مرحوم آیت الله شهید بهشتی ... رحمة الله علیهم، همه عالم، دانشمند، فقیه و مجتهد بودند، اما هیچ ضرورتی ندیدند که مسئولیت مرجعیت را نیز بپذیرند، چنان که مرحوم آیت الله بهجت رحمة الله علیه نیز تا زمان رحلت مرحوم آیت الله اراکی رحمة الله علیه، این مسئولیت را نپذیرفتند. یا آیت الله جوادی آملی که به تازگی مسئولیت مرجعیت را نیز پذیرفته است.

ب - قانون اساسی:

در قانون اساسی نیز آن چه به عنوان مشخصه رهبری بیان شده است، "فقاہت" است نه مرجعیت؛ و آیت الله العظمی خامنه‌ای نیز مدت‌ها پیش از پذیرش این مسئولیت، مجتهد و فقیه بوده‌اند. چنان که همزمان با پذیرش مسئولیت، تدریس در "درس خارج" را آغاز می‌کنند که هنوز هم ادامه دارد.

اصل ۵ - در زمان غیبت حضرت ولی عصر «عجل الله تعالی فرجه» در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده **فقیه عادل و با تقوی**، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد.

اصل ۱۰۷ - پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت الله العظمی امام خمینی «قدّس سرّه الشریف» که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه **فقه‌های** واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات **فقهی** یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.

اصل ۱۰۹ - شرایط و صفات رهبر:

- ۱- صلاحیت علمی لازم برای **افتاء** در ابواب مختلف **فقه**.
 - ۲- عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.
 - ۳- بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری.
- در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش **فقهی و سیاسی** قوی‌تر باشد مقدم است.
- ** -** پس در تمامی بندها، به "فقاہت" اشاره و تصریح شده است و نه مرجعیت.

ج - ولایت سیاسی داشتن فقیه:

***- ولایت سیاسی داشتن فقیه، موضوع بحث و اختلاف علما و فقها نمی باشد، بلکه حدود اختیارات در یک یا دو مورد، در گذشته (و شاید حال برای برخی) مورد اختلاف نظر بوده است. دست کم از زمان شیخ مفید رحمة الله علیه به بعد، مبحث "ولایت فقیه" به صورت رسمی در دروس فقهی مطرح شد و هیچ کدام "ولایت فقیه" را به صورت مطلق رد نکرده‌اند [چون شرع مقدس است و نمی‌توانند که رد کنند]، بلکه در مورد حدود اختیارات ولی فقیه غیر معصوم، آن همه نه همه، بلکه یک یا دو بند، برخی اختلاف نظر داشتند.

***- در اسلام، سیاست از دیانت جدا نیست که بگویند: «فقه در مورد سیاست، حرف، فتوا و حکمی ندارد»، این طور نیست که گفته باشند: بخش وضو، طهارت و غسل با فقها، و بخش حکومت، سیاست، اداره کشور و شئونش با دیگران و طواغیت و فراعنه‌ی زمان یا نوجه‌های‌شان. آیا "فقه اسلام" در خصوص حکومت، سیاست و شئونی چون: قضا، جنگ، صلح، اقتصاد، تعاون، تعاملات داخلی و خارجی و ...، چارچوب و احکامی دارد یا ندارد؟ اگر نداشته باشد که "دین" ناقص می‌شود و اگر داشته باشد (که دارد)، برای اجرا آمده نه برای طرح تئوری در کتاب‌ها!؟

***- اگر فقیه در سیاست ولایت ندارد، پس در چه امری ولایت دارد؟! مگر آن که به صراحت بگویند: «آقا! ما اصلاً نمی‌دانیم که ولایت یعنی چه؟ و ولایت فقیه یعنی چه؟ حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ یا قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران کدام است؟! منتهی چون مخالفیم و دوست نداریم، هر چیزی می‌گوییم. و البته چنین اذعان، علم، صداقت و شجاعت می‌خواهد.

د - پس "ولایت فقیه" در فقه اسلامی، امری نیست که امام خمینی رحمة الله علیه آن را برای خود یا دیگران ساخته باشند، و اساساً "فقه" یعنی تأسی به آموزه‌ها و احکام (قوانین و شرع) اسلام که در قرآن، حدیث و سنت پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و بالتبع اهل عصمت علیهم السلام تعلیم شده است.

فقاہت - یعنی توانای استنباط احکام از منابع تعریف شده‌ی آن. و احکام چه در زمینه قضاوت، چه در زعامت و سرپرستی جامعه و چه در امور شخصی، همه "فقه" است. و البته فقیهی در مقام اجرا و رجوع مردم، قابلیت "مرجعیت و ولایت" دارد که هنرش فقط "علم فقه" نباشد، بلکه متقی، با درایت و بصیرت، با تدبیر و شجاع و مدیر باشد. پس هر فقیهی دارای تمامی این ویژگی‌ها نمی‌باشد، چنان که امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ ، وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضَ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعَهُمْ» (الاحتجاج : ۲/ ۵۱۰/ ۳۳۷)

ترجمه: اما هر فقیهی که خویشتندار و نگاهبان دین خود باشد و با هوای نفسش بستیزد و مطیع فرمان مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند و البته این ویژگیها را تنها برخی فقهای شیعه دارا هستند، نه همه آنها. پس، اگر از فقیه، استفتاء (طلب فتوا) شود، رجوع به مرجعیت فقهی اوست - اگر طلب قضاوت شود، رجوع به مرجعیت قضایی اوست و اگر طلب رهبری جامعه شود، رجوع به مرجعیت سیاسی اوست و اینها همه از شئون یک فقیه می باشد.

اگر خلافت و امامت جامعه انتخاب الهی است، پس چرا امام حسن علیه السلام، حکومت را به معاویه واگذار کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی از واژهی "اگر" استفاده می کنید، سؤال دو تا می شود. یک سؤال پنهان و یک سؤال آشکار. یک جا در اصلی (مثل انتخاب الهی) با این "اگر" تشکیک ایجاد می شود و یک جای دیگر موضوعی (مثل چرابی واگذاری حکومت) مورد سؤال قرار می گیرد.

حال به کدام یک باید پاسخ داد؟ این که انتخاب ولیّ الله و خلیفه الله با خداست، یا این که چرا امام حسن علیه السلام، حکومت را واگذار نمودند؟

در انتخاب و انتصاب الهی، رأی و نظر و انتخاب مردم، هیچ جایگاه و نقشی ندارد، چرا که:

اولاً: هر کسی خلیفه اش را خودش انتخاب می کند و این خداوند سبحان است که تعیین می کند چه کسی نبی، رسول، امام و خلیفه الله باشد؛

ثانیاً: معنا ندارد که مردم به خدا دیکته کنند که چه کسی فرستاده ی او باشد؛

ثالثاً: مردم علم، قدرت و امکانی برای شناخت و تشخیص اهل عصمت ندارند؛

رابعاً: با انتخاب مردم، کسی به علم، حکمت، تقوا، عصمت و سایر صفات لازم برای امامت نمی رسد.

از این رو خداوند علیم و حکیم، به تمامی کسانی که در گذشته، حال و آینده معترض می شوند که چرا خدا او را برگزید و ما را برنگزید؟ پاسخ می دهد که این تشخیص با خداست، چون بر اساس علم، حکمت و مشیت تعیین می گردد.

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و چون آیتی برایشان بیاید، می‌گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا اینکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما [نیز] داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد. به زودی، کسانی را که مرتکب گناه شدند، به [سزای] آنکه نیرنگ می‌کردند، در پیشگاه خدا خواری و شکنجه‌ای سخت خواهد رسید.

***** اما، نه تنها در رسالت، امامت و خلافت، بلکه حتی در پذیرش اولوهیت، ربوبیت و ولایت خود نیز کار قبول، اطاعت و پیروی را به مردم وا گذاشت، تا معلوم شود چه کسی حق را می‌پذیرد و چه کسی نمی‌پذیرد. فرمود: در پذیرش دین، شما را مجبور نیافریدم، چرا که به شما از درون عقل، شعور، قلب، فهم و قدرت اختیار و انتخاب دادم و از بیرون نیز رسول، وحی و امام دادم، پس راه رشد و کمال و هم‌چنین گمراهی و ضلالت را به صورت واضح نشان دادم، حالا هر کدام را که دوست دارید انتخاب کنید؛ و البته انتخاب صحیح را نیز در همین یک آیه بیان نمود:

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین (اصول اعتقادات) اکراه نیست (زیرا اذعان و باورهای باطنی اکراه‌پذیر نیست بلکه تابع دلیل و برهان است، و) بی‌تردید راه هدایت (رشد) از گمراهی روشن شده است، پس هر که به طغیانگر (شیطان و پیروانش) کفر ورزد و به خدا ایمان آورد حقا که به دستگیره محکم چنگ زده که گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست.

امامت و خلافت:

پس همان‌طور که خالق و مالک عالم هستی اوست، اما پس از آگاهی‌های و بینه‌های درونی و بیرونی، انتخاب الوهیت، ربوبیت و ولایت را بر عهده بندگان قرار داد، و همان‌طور که فرمود: ابلیس و شیاطین هستند، اما هیچ تسلطی بر کسی ندارند، مگر این که خودشان (هر انسانی) ولایت و تسلط او را بر خود برگزینند، در مورد پذیرش امامت، خلافت و ولایت نیز همین سنت را جاری ساخت.

در نتیجه، دو امر وجود دارد، یکی "ولایت و امامت" است که در اینجا رأی، نظر و پسند مردم، هیچ نقشی ندارد، خداوند سبحان است که نبی، رسول، ولی، امام و خلیفه را تعیین می‌کند.

اما، امر دیگر، شناخت، باور، اطاعت، پیروی و تبعیت مردم است که به خودشان بستگی دارد. لذا همان‌طور که یک عده خداوند سبحان را رها کرده و گوساله یا مسجماه‌اش را به الوهیت می‌پذیرند، یا فرعون زمان را رب التّوع خود قرار می‌دهند، یک عده نیز از خلافت اهل عصمت علیهم السلام و اهل حق، روی برگردانده و دیگران را خلیفه خود می‌گردانند.

پس، اگر چه امام از سوی خداوند کریم، به عنوان خلیفه انتخاب و معرفی شده است، اما مردم در تبعیت و انتخاب راه و تقریر سرنوشت و گزینش بهشت یا جهنم خود مختارند.

خلافت و حکومت:

امام، همیشه امام است، چه مردم بخواهند و چه نخواهند، چه خوش شان بیاید یا نیاید و چه از او تبعیت کنند و یا از امامان باطل پیروی کنند؛ اما تحقق خلافت به معنای حکومت در هر کدام، مستلزم پذیرش و خواست مردم است.

پس اگر "امام" برای حکومت، خواهان نداشته باشد، زمینه‌ی حکومتش فراهم نیست و حکومت نمی‌کند و این امر اختصاصی به امام حسن مجتبی علیه السلام ندارد. امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، قبل از امام حسن علیه السلام، منتخب خدا برای ولایت و خلافت بودند، اما چون مردم ایشان را نخواستند، حکومت ننمودند - چنان که سایر ائمه علیهم السلام حکومت ننمودند و چنان که حضرت مهدی سلام الله علیه السلام، تا زمانی که یاران به اندازه‌ی لازم برای آغاز قیام جمع نشوند و زمینه برای گرایش و پذیرش مساعد نگردد، حکومت نخواهند نمود. و چنان که در عصر خودمان تجربه کردیم.

امام خمینی رحمه الله علیه، در سال ۱۳۴۲ نیز همین امام بود و همین مواضع را داشت، اما زمینه و خواست آماده نبود، لذا تبعید هم شد. اما در سال ۱۳۵۷ زمینه مساعد شد، یاران به میدان آمدند، قیام کردند و پیروز هم شدند.

امام حسن مجتبی علیه السلام، دیگر یار و خواهانی نداشتند. حتی بسیاری از یاران، خود را به سیم و زر معاویه فروخته بودند - بسیاری دیگر دل به وعده خوش کردند و بسیار دیگر فریب خوردند و بسیاری از مردم تحت تأثیر جو سازی‌ها قرار گرفتند و گفتند: تا وقتی با اهل بیت باشیم، این معاویه‌ای‌ها دست از سر ما بر نمی‌دارند، پس بهتر است که امتیاز دهیم و عقب نشینی کنیم، تا کمی آرامش یابیم و به کسب و کار رونق دهیم! و البته نتیجه‌اش کربلا، حمله یزید به مدینه و مکه و آن کشتار وحشتناک، غارت اموال و تجاوز به نوامیس گردید، که باید برای امروز ما درس و عبرت باشد.



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

گوناگون

پاییز ۱۳۹۴
آذر

گوناگون - آذر ۱۴۰۰

چرا بعضا غیر مومنین مشکلاتی را که ما داریم ندارند و در زمینه‌هایی بهتر از ما هستند؟ آیا می‌توان از مسئله نتیجه گرفت که ایمان و اعتقاد مذهبی بی فایده‌ست یا خیر می‌توان گفت که آنان مومن‌تر از ما هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات شبهات (ایکس - شبهه):

چرا فقط دو نتیجه را مفروض می‌دارید که هر دو غلط است؟ مثل این که: یا بگوییم ایمان ما فایده ندارد، یا بگوییم آنها مؤمن‌تر از ما هستند؟!

هر شخصی، هر اجتماع کوچک یا بزرگی، هر ملت، قوم و امتی، امتیازات و مشکلات خاص خود را دارد و هیچ ضرورتی ندارد که مشکلات حتماً مثل هم باشند و یا راه کار مرتفع نمودن آنها در جوامع متفاوت، مثل هم باشد. گاه ملتی در برهه‌ای یک مشکل خاصی دارد و همان ملت در برهه‌ای دیگر، آن مشکلات را ندارد. مثلاً مشکلات آلمانی‌ها در زمان جنگ جهانی با امروز متفاوت است و مشکلات ما نیز در زمان قاجارها یا پهلوی‌ها با مشکلاتمان در این برهه بسیار متفاوت است.

حال ما باید از خود و دیگران بپرسیم:

سؤالات:

یک - آیا مشکلاتی که بعضاً غیر مؤمنین ندارند، به خاطر "بی‌ایمانی" آنهاست؟

دو - آیا مشکلاتی که ما داریم، به خاطر ایمان ماست؟

سه - پس، مشکلاتی که بی‌ایمان‌ها برای مؤمنین ایجاد می‌کنند، از چیست؟

سؤالات مهم‌تر:

آیا ما مؤمن هستیم که نتیجه گرفتیم مشکلاتی به خاطر "ایمان" داریم که راه رشد و فلاح ما را مسدود کرده یا دست کم ایجاد مانع کرده است؟

خود را داوری کرده و محک بزنیم. کدام یک از شاخصه‌های "ایمان و مؤمن" در ما وجود دارد و به چه میزان؟! به عنوان مثال فرمود « **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ** - به راستی که مؤمنان رستگار شدند / المؤمنون، ۱»، اما ویژگی‌های آنان را نیز بیان نمود، مانند:

خشوع در نماز - «**الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ** - همانان که در نمازشان فروتنند / همان، ۲»؛ حال آیا ما همه اهل نماز هستیم و در نماز نیز خاشع هستیم؟

پرهیز از لغو - «**وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ** - و کسانی که از لغو (کار بیهوده) رویگردانند / همان، ۳»؛ حالا چند درصد از مسلمانان و مؤمنین، از کار بیهوده، سخن بیهوده، شنیدن بیهوده (مثل ساز و آواز)، پیامک‌های بیهوده (در فضای مجازی)، باورها، سنت‌ها و خرافه‌های بیهوده، خرها و شایعات بیهوده و ...، رویگردان هستند؟

زکات: «**وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ** - و کسانی که انجام دهنده‌ی زکات هستند / ۴»؛ زکات فقط پرداخت مال در نه مورد ذکر شده در رسانه‌ها نیست، چنان که هم زکات فطره داریم و هم زکات علم - زکات حلقه اتصال و برقرار کننده‌ی توازن بین افراد و طبقات جامعه است، آیا همه یا اکثراً عمل می‌کنند؟!

پاکدامنی و عفت: «**وَالَّذِينَ هُمْ لِأُكْرَاهِهِمْ حَافِظُونَ** - و آنان که نگهدارنده نیروی شهوت خویش‌اند / ۵»؛ آیا به تقلید از فرهنگ منحط غرب، بی‌عفتی، روابط نامشروع در سطح متفاوت و زنا در جامعه‌ی ما و سایر جوامع مسلمان رایج نشده است و حتی سعی در عادی‌سازی آن نمی‌شود؟!

عهد و امانات: «**وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ** - و آنان که امانت‌ها و پیمان خود را رعایت می‌کنند / ۸»؛ آیا وعده‌ی دروغ نمی‌دهیم؟ آیا از دولت گرفته تا ملت، تا کسبه، تا حتی اعضای خانواده نسبت به یک دیگر و ...، دروغ نمی‌گویند؟ به عهد خود وفا می‌کنند؟ و امانت را چه در قرض‌ها، چه در قراردادهای، چه تولید، چه در انتخابات و مسئولیتی که به امانت به آنها داده می‌شود و ... رعایت می‌کنند؟

خط کشی:

پس همین‌طوری یک خط کشی بین خودمان و دیگران تحت عناوین مؤمن و غیر مؤمن ننماییم. اگر خط کش الهی وسط بیاید، معلوم نیست که بسیاری از کسانی که گمان می‌کردند خیلی مؤمن هستند، کجا قرار می‌گیرند.

اصول زندگی و اهداف:

زندگی فردی و اجتماعی اصولی دارد که هر کس آنها را رعایت کند، به نتیجه می‌رسد. حال اگر جهان‌بینی، نگاه و اهداف یک فرد یا یک جامعه، الهی بود، نگاه عمیق‌تر، بصیرتر، زنده‌تر، پویاتر، نتیجه‌بخش‌تر و باقی‌تری خواهد

داشت و از فواید نیک‌اندیشی و نیک رفتاری خود، در زندگی اخروی نیز برخوردار خواهد بود؛ اما اگر جهان‌بینی، نگاه و اهدافش صرفاً مادی بود، دست کم بهره‌ی تلاشش در دنیا را می‌برد.

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى» (التَّجْم، ۳۹ و ۴۰)

ترجمه: و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد.

تلاش علمی، تلاش کاری، نظم در امور، هدفمندی، برنامه‌ریزی، دقت در اجرا، رشد کمی و کیفی تولید، روش توزیع و ...، همه دستورات عمل‌هایی است که در اسلام بیش از سایر ادیان و مکاتب بر آن تأکید شده است؛ اما صرف آن که در اسلام تأکید شده، دلیل نمی‌شود تا هر کس، یا هر جامعه‌ای که خود را مسلمان خواند، به این رشد و نتایج آن برسد، بلکه باور و سپس همت و عمل لازم است.

آیا همین مقدار از تلاش و رشدی که به رغم مشکلات طبیعی و تحمیلی فراوان از داخل و خارج به دست آمده است، محصول تلاش مؤمنان، مجاهدان و تلاشگران بوده، یا محصول رمال‌های سیاسی و اقتصادی؟!

تاریخ:

در زمان که ملت‌هایی چون ایران، به حکومت‌های ضعیف و ذلیلی چون قاجارها و پهلوی‌ها - یا سایر ملل مسلمان در ترکیه، عربستان و سایر کشورهای عربی و ...، به حکومت‌هایی چون اواخر عثمانی، آل سعود و ... رضایت داده بودند، و آن حکومت‌ها نیز کاری جز خوشگذرانی و بالتبع خدمت به اجانب نداشتند و ظلم و جنایت در حق مردم خود نداشتند، حکومت‌ها و ملت‌هایی چون امریکا، انگلیس، فرانسه، آلمان، ژاپن و ...، همت را بر رشد علمی و تنظیم روابط اجتماعی، رشد اقتصادی ... و البته گسترش مستعمرات قرار دادند و نتیجه‌اش را گرفتیم و گرفتند.

نقشه ایران در چه دورانی به شکل این گربه کوچولو (که الحمدلله هنوز هم بزرگ است) درآمد؟ مگر حاصل این ذلت قاجاریه، روی کار آوردن یک قلدر بی‌سواد به نام "رضاخان" از سوی انگلیس نبود؟ مگر حاصل این تن به استعمار دادن، حکومت محمدرضا نبود؟ مگر همین خاک بحرین، در زمان او تقدیم نشد و ... ؟

امروز:

امروز، شما تصمیم گرفتید که از استعمار و استثمار اجانب خارج شوید. فقط سی و شش سال از عمر انقلاب و استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد. ضعف‌ها، کاستی‌ها و کمبودها و بالتبع عقب‌افتادگی‌ها بسیار است. اما همان حکومت‌ها و ملت‌های متمدن با شما چه کردند و چه می‌کنند؟ مزدوران، پیروان، نوکران بی‌جیر و مواجب، خودباختگان و غرب‌زده‌ها و غرب‌گرایان، با این ملت چه کرده و می‌کنند؟!

از جنگ داخلی، جنگ خارجی، تحریم اقتصادی، ترور، اقدام برای تجزیه ایران، انواع و اقسام فتنه‌ها و ... [که الحمدلله در همه شکست خوردند] که بگذریم، این آشوب و ناامنی و ظلم و جنایت در منطقه را چه کسانی ایجاد

کردند؟ امثال القاعده، طالبان، داعش، بوکوحرام و ... را کدام دولت‌ها ساختند و تجهیز کردند و به جان مسلمانان انداختند و چرا؟! چون تمام قدرت و ثروت آنها که برای شان یک توسعه مادی و رفاه نسبی آورده است، متکی به ثروت‌های مادی و معنوی مسلمانان می‌باشد و اگر اینها بیدار شوند، حرکت کنند، تلاش داشته باشند، مستقل شوند، متحد گردند و رشد داشته باشند، آن وقت معلوم می‌شود که مشکلات آنها چقدر است.

نکته:

غربی‌ها، مدام رشد تکنولوژی، قوانین مدنی، رفاه و آسایشی که فقط در رفتارهای مبتذل ظهور دارد ... و نیز قدرت اقتصادی و نظامی خود را به رخ می‌کشند، اما آیا ما هیچ‌گاه وقت و حوصله کردیم که دست کم سالی یک بار به آمار و ارقام خودشان، در ورشکستگی دولت‌ها، فقر عمومی، گسترش فحشا، افزایش قتل و تجاوز، نهادینه شدن ناامنی شغلی، اجتماعی و حتی جانی، رشد نرخ کودک‌کشی به ویژه توسط خانواده اول، نرخ بی‌کاری، افزایش سقط جنین و یا تولد نوزادان بی‌هویت و ... نیز نگاهی بیاندازیم؟! دست کم سالی چند بار در آلمان، انگلیس و فرانسه، تظاهرات‌های گسترده‌ای در اعتراض به جنگ طلبی‌ها، بی‌کاری، عدم پرداخت دستمزدها، ناامنی و ... برگزار می‌گردد که غالباً نیز به خشونت پلیسی کشانده می‌شود، خب چرا؟ مگر متمدن و مرفه نیستند؟!

حسد - چند راهکار عملی و کاربردی و موثر برای از بین بردن یا ضعیف کردن صفت حسادت که از اهل بیت یا علمای بزرگ سفارش شده را بیان کنید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات / ایکس - شبهه:

اول از هر چیز دقت شود به دنبال «جمله» گشتن، مداوای هیچ دردی و روشنگر هیچ راهی نیست، مگر آن که انسان ابتدا هدف و قصد اصلاح را منظور و قصد نماید و سپس مطالعه کند و در آن چه می‌خواند تأمل نماید و سپس نسبت به اقدام همت کند. وگرنه قرآن کریم و احادیث گهربار در اختیار همگان هست، اما وضعت "انسان" در جهان اسلام و غیر اسلام، این است که می‌بینیم! پس دلیلی ندارد که برای مداوای "حسد"، الا و لابد دنبال حدیث یا جمله‌ی بزرگان بگردیم، اگر چه اسلام دستورالعمل‌های جامعه‌ای دارد.

حسد:

ابتدا باید بدانیم که "حسد" چیست؟ آیا تفاوتش را با "غبطه"، "بخل"، یا "خسّت" و ... می‌دانیم و می‌شناسیم؟ بدیهی است که تا بیماری شناخته نشود، قابل مداوا نخواهد بود.

حسد، به دنبال "خود کم بینی" و "احساس ضعف و ناتوانی، توأم با ناامیدی، تبلی و خباثت" در انسان ایجاد می‌گردد و در ابتلا به این بیماری [مثل سایر بیماری‌های جسمی یا روحی و روانی]، فرقی بین مسلمان و غیر مسلمان وجود ندارد.

**** -** گاهی انسان به نعمات مادی و معنوی و کمالات دیگران نگاه می‌کند و دلش می‌خواهد که او نیز به این نعمات و کمالاتی که در دیگری می‌بیند، برسد. نام این روحیه، "حسد" نیست، بلکه "غبطه" می‌باشد که نه تنها روحیه‌ی مذمومی نیست، بلکه خوب است و سبب تلاش، رقابت سالم و رشد می‌گردد. اما "حسود"، نمی‌تواند نعمت یا کمال دیگری را ببیند. این طور نیست که دلش بخواهد خود نیز از این امتیازات برخوردار گردد، بلکه می‌خواهد "او" به چنین امتیازی نرسد یا اگر رسیده، از دست بدهد. در واقع حسد، نوعی بدخواهی برای دیگران است.

راه کارها:

با همین مقدار از شناخت در مورد بیماری "حسد"، راه کارهای ثابت به خوبی روشن می‌شود که البته در آیات و احادیث بسیاری به آن تصریح شده است. و قابل توجه آن که این دستور العمل‌ها، پیش‌گیری [واکسینه کردن]، قبل از ابتلا و مداوا نیز می‌باشد.

الف - سرشاخه‌ی تمامی راه‌های رشد و پیش‌گیری قبل از ابتلا یا سقوط و هم چنین مداوا و نجات پس از گرفتار شدن، توجه به معبود، معشوق و محبوب حقیقی، پر کردن دل از محبت الله جل جلاله و بیرون ریختن «حبّ الدنیا» است، چنان که فرمود: «رأس (یا ریشه) تمامی گناهان، حب الدنیا می‌باشد». باید بت‌ها را از بیت‌الله دل بیرون ریخت و خانه را برای او تطهیر کرد.

پس کسی که رو به خدا دارد، نظر به وجه‌الله دارد، به او ایمان آورده و توکل دارد، هیچ‌گاه به دیگران حسادت نمی‌کند، چرا که اولاً خود همه چیز دارد و کم ندارد که حسادت کند؛ و ثانیاً "حسادت" به خاطر متاع دنیاست و او به این متاع نظر ندارد.

ب - بالتبع، راه کار بعدی، خودشناسی، خودباوری و اتکای به نفس است که به دنبال خدا باوری و توکل پیش می‌آید و مانع از خودنا باوری، خود کم بینی، ناامیدی از رشد، خباثت و بدخواهی برای دیگران می‌گردد. اسلام دستور العمل دارد. ببینیم چند آیه در قرآن کریم هست که با صراحت تأکید دارد «وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ؟» یعنی نعمت‌های خدا به خودتان را یادآور شوید.

**** -** غیر حسود، برای خدا باوری، خود باوری و شکر، و هم چنین حسود برای خدا باوری، خود باوری، شکر و مداوای خود، ساعتی در نعمت‌هایی که به خودش عطا شده دقت کند؛ مثلاً یک ساعت، یا حتی یک روز وقت بگذارد، ببیند حتی می‌تواند بخش اندکی از نعمات را به شمارش درآورد؟! « **وَأَتَاكُمْ مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ** » (ابراهیم علیه السلام، ۳۴) **ترجمه:** و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد، و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار درآوردید. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است.

**** -** حتی می‌فرماید که نعمات خدا را بازگو کنید. « **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** - و نعمت پروردگارت را (که به تو ارزانی داشته) بازگو کن / الضحی، ۱۱ »

ج - توجه به مضرات آن برای روح، روان، جسم، دنیا و آخرت، راه کار دیگری برای پیش‌گیری از ابتلا یا مداوای "حسد" می‌باشد (مانند هر بیماری ظاهری و باطنی دیگری). مضراتی که حتی اگر کسی قرآن و حدیث نخوانده باشد، خودش آن را تجربه کرده یا در دیگران دیده است.

ذکر مضرات حسد در احادیث:

*** -** پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: « **إِيَّاكُمْ وَ الْحَسَدَ فَإِنَّهُ يَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ** » (جامع الأخبار (شعیری) ص ۱۵۹)

ترجمه: از حسادت پرهیزید، زیرا حسد نیکی‌ها را می‌خورد چنان که آتش هیزم را می‌خورد.

*** -** امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: « **الْحَسَدُ يُضْنِي الْجَسَدَ** - حسد، بدن را فرسوده و علیل می‌کند / تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص ۳۰۱ »

*** -** امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام: « **الْحَسَدُ لَا يَجْلِبُ إِلَّا مَضْرَّةً وَ غَيْظاً يُوهِنُ قَلْبَكَ وَ يُمْرِضُ جِسْمَكَ** » (بحارالأنوار، ج ۷۰، ص ۲۵۶)

ترجمه: حسادت نتیجه‌ای جز زیان و ناراحتی که دلت را سست و تنت را بیمار گرداند، به بار نمی‌آورد.

د - راه کار دیگر، عدم توجه به نعمت، دارایی و امتیاز دیگران، با نگاه طمع، با نگاه قیاس، با نگاه خبیثانه به او و با نگاه خود کم بینی می‌باشد. این نگاه حتی اگر به کفار و دشمنان اسلام و مسلمین باشد نیز به غیر از حسد، خوف، ذلت و تسلیم را به دنبال می‌آورد، لذا از آن به شدت پرهیز داده شده است.

« **لَا يَغُرَّتْكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ** » (آل عمران، ۱۹۶)

ترجمه: مبادا رفت و آمد [و جنب و جوش] کافران در شهرها تو را دستخوش فریب کند.

« فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ » (التوبة، ۵۵)

ترجمه: اموال و فرزندان شان تو را به شگفت نیاورد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله اینها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.

و دیگر:

و دیگر از راه کارهای پیش گیری و مداوا، توجه کامل و با شناخت به معاد است. و دیگر دوست داشتن مردم. و دیگر ابراز محبت و بروز آن با زبان و عمل (اگر چه ابتدا برای حسود سخت است، اما این مقابله با حسد، مؤثر می باشد)، و دیگر، خیرخواهی برای مردم که صدقه، انفاق، کمک، مشکل گشایی و مشارکت و نقش آفرینی در آن چه سبب موفقیت و رشد فرد و جامعه می گردد، که در آیات و احادیث بسیاری به آنها تصریح شده و امروزه علوم انسانی (روان شناسی و ...) به آن پی برده و توصیه می کنند.

پروفسور سمیعی: «تولید علم برای ملتی که شکم خالی دارد، بیشتر شبیه یک طنز است. زندگی با ارضاء نیازهای اولیه انسان آغاز می شود. با تولید ثروت ادامه پیدا می کند با تولید علم توسعه پیدا می کند و با تکیه به معنویت، غنی می گردد. این ترتیب را نمی شود به سادگی تغییر داد. (ادامه در متن)

ادامه سؤال:

و امروز، بخش عمده ای از جامعه انسانی، قربانی تفکری است که می کوشد این مخروط را وارونه روی زمین قرار دهد. با معنویت آغاز کند، با علم معنویت را تثبیت کند، با ثروت از علم و معنویت دفاع کند و در نهایت پس از مرگ، به ارضاء نیازهای اولیه خود پردازد.» این حرف درست است؟ (دانشجو / قم)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از انشایش که بگذریم، بحث بر سر «عقل و نفس» است.

ابتدا نویسنده باید سند بیاورد که این جمله از پروفسور سمیعی می باشد؟ بعد بحث شود که آیا درست است یا خیر؟ می دانید که این روزها هر کس هر چه دلش خواست می نویسد، و اولش یک اسمی مانند: دکتر شریعتی یا ... می آورد و یا آخرش می نویسد «بحار الانوار، جلد ۱۵، ص ۱۶»؟!

پروفسور سمیعی:

بعید است که این سخن، از پروفسور سمیعی باشد، چرا که خودش در رفاه و شکم سیری تحصیل نموده است.

خاطره:

اینجانب شخصاً با پروفیسور سمیعی گفتگویی داشتم، در نقل خاطره اش فرمود: استاد ما (در آلمان) که به کهولت سن رسیده بود، نیاز به عمل جراحی مغز پیدا کرد. چند نخبه از شاگردانش را جمع کرد تا از میان آنها انتخاب کند که چه کسی این عمل را روی مغز وی انجام دهد؟!

جالب آن که از آنها امتحان علمی یا عملی پیچیده نگرفت، بلکه پرسید: "چه هنری (یا کار یدی) دارید که با دست انجام داده باشید؟" - یکی گفت: من پیانو می نواختم، دیگری گفت: من چین و چنان می کردم و بالاخره من گفتم: «من قالیبافی کردم، در خانه دار قالی داشتیم و من کار می کردم»، استاد مرا انتخاب کرد و گفت: «دستان و انگشتان او، به خاطر این کار محکم تر است». البته بعدها این خاطره را گفتگوی تلویزیونی نیز بیان داشتند.

پس خود ایشان، با درآمد قالیبافی در خانه تحصیل کرده است.

شکم خالی و تحصیل علم:

بحث "دارا و نادار - غنی و فقیر"، یک بحث است و بحث از "شکم خالی و تحصیل علم"، بحث دیگری است. اساساً وقتی شکم پُر است، عقل و فکر درست کار نمی کند که کسب علم نیز بنماید. از این رو بسیار توصیه شده که با شکم پُر نخوابید - با شکم پُر ورزش نکنید - با شکم پُر جماع ننمایید - با شکم پُر دانش پژوهی نکنید و اساساً شکمو نباشید و به حد رفع نیاز اساسی بدن بخورید و بیاشامید.

حدیث قدسی:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در حدیث قدسی فرمودند:

«أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى دَاوُدَ ع يَا دَاوُدُ - إِنِّي وَضَعْتُ حَمْسَةً فِي حَمْسَةٍ - وَ النَّاسُ يَطْلُبُونَهَا فِي حَمْسَةٍ غَيْرِهَا فَلَا يَجِدُونَهَا - وَضَعْتُ الْعِلْمَ فِي الْجُوعِ وَ الْجُهْدِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي الشَّبَعِ وَ الرَّاحَةِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَضَعْتُ الْعِزَّ فِي طَاعَتِي - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي خِدْمَةِ السُّلْطَانِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ رِضَايَ فِي سَخَطِ النَّفْسِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي رِضَا النَّفْسِ فَلَا يَجِدُونَهُ - وَ وَضَعْتُ الرَّاحَةَ فِي الْجَنَّةِ - وَ هُمْ يَطْلُبُونَهَا فِي الدُّنْيَا فَلَا يَجِدُونَهَا.» (بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳)

خدای تعالی بر حضرت داود (علیه السلام) وحی نمود که: ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار داده‌ام، ولی مردم آنها را در پنج چیز دیگر می جویند و نمی یابند.

● - علم حقیقی را در گرسنگی و تلاش و کوشش قرار داده‌ام، ولی مردم آن را در سیری و راحتی می جویند و نمی یابند.

● - عزت را در اطاعت از خودم نهاده‌ام ولی مردم آن را در خدمت به سلاطین طلب می کنند و نمی یابند.

● - بی نیازی را در قناعت قرار داده‌ام، ولی مردم آن را در مال زیاد می جویند و نمی یابند.

- - رضایت خودم را در نارضایتی نفس نهاده‌ام، ولی مردم آن را در رضایت نفس طلب می‌کنند و نمی‌یابند.
- - و راحتی و آسایش را در بهشت قرار داده‌ام، اما مردم آن را در دنیا می‌جویند و نمی‌یابند.»

آن چه معکوس شده است:

اگر به عالم وجود انسان توجه کنیم، مشاهده می‌کنیم که به تناسب افضلیت، از بالا به پایین است:

*** - خداوند علیم و حکیم، "عقل" را خلق اول قرار داد و در وجود انسان نیز در مرتبه‌ی اولی قرار داد و حتی جایگاه فیزیکی آن در بدن مادی را [مغز] قرار داد که در ناحیه فوقانی (سر) می‌باشد.

کار "عقل"، شناخت عاقلانه و صدور حکم حکیمانه است، لذا فرمود: نبی درونی است.

*** - خداوند علیم و حکیم، "قلب" را در سینه (صدر) قرار داد، چنان که قلب فیزیکی نیز در سینه‌ی فیزیکی می‌باشد و آن را جایگاه و ابزار "فهم" قرار داد که منتج به ایمان و بالتبع حبّ و بغض می‌گردد.

*** - خداوند علیم و حکیم، برای امکان حیات بشر در دنیای مادی، بدن و جسم او را قرار داد تا مرکبش باشد، و به حکم و کنترل عقل، به سوی محبوب غایی قلب، کار انجام دهد.

بدیهی است که این مرکب، مادی است و نیازمند به مشتهیات نفسانی، مثل خوردن، خوابیدن، جماع، رفاه تن و ... می‌باشد، مثل هر حیوان دیگری.

*** - وقتی انسان و انسانیت واژگون شد، نفس حاکم می‌شود و در صدر وجود می‌نشیند و بر عقل و قلب حکومت می‌کند. درست مثل این است که در حالت فیزیکی یک نفر را سر و ته کنند.

در چنین حالتی، ابتدا "نفس" خواسته‌ی خود را امر می‌کند - سپس قلب به آن توجه نموده و آن را دوست می‌دارد - و سپس عقل معاش، کار می‌کند تا چگونگی ارضای نفس را تدبیر کند.

مادیت و معنویت:

تفکیک بین این دو (به شرح سؤال)، مثل تفکیک روح از بدن می‌باشد. حال اگر آن چه اصالت دارد، جسم و بدنی است که از نطفه به وجود آمده و در خاک مضمحل شده و می‌گندد، تعبیر فوق درست است، اما اگر اصالت با روح است که بر بدن احاطه دارد، پس از مرگ بدن نیز نمی‌میرد و به حیات خود ادامه می‌دهد، تعبیر فوق کاملاً غلط و همان مخروط وارونه می‌باشد.

بسیار دیده‌ایم که انسان‌های فقیر، گرسنه و حتی علیل، دانشمند شده‌اند و بسیار بیشتر دیده‌ایم که انسان‌های مرفه، شکم سیر و متمول، متکبر، جاهل و جانی شده‌اند.

پس، اصل اول، انسان شدن است. انسان به لحاظ بدن، یک حیوان است که حالا روی دو پا راه می‌رود، یا راست قامت است و یا حیوان ناطق است، پس اگر انسان شدن او به پُر شدن شکم، یا ارضای مستمر غریزه

جنسی، یا خواب راحت در لانه‌ی امن برای رفع خستگی، هضم غذا و امنیت تخم‌ریزی یا زایش باشد، هیچ فرقی با حیوان ندارد، "بله‌م اضلّ" - بلکه گمراه‌تر".

اما اگر "انسان" شدن این حیوان دویا، مستلزم رشد و تقویت روح، معنویت و اخلاق باشد، شکل ساختار فرق می‌کند.

معنویت، که مربی‌اش الله جلّ جلاله به طریق دین الهی می‌باشد، هنرش این است که از این حیوان دویا و ناطق، انسان می‌سازد.

انسان و ابزار:

اگر این حیوان ناطق و راست قامت، انسان نشود، هر آن چه از علم تجربی و ابزاری می‌آموزد، برایش حکم سلاح پیدا می‌کند، مثل چنگال، دندان تیز، نیش، عضلات قوی، شاخ و ...؛ از این رو شاهدیم که دستاوردهای علم تجربی، پیشرفت در صنایع متفاوت، ثروت، رفاه و ...، اگر در اختیار حیوانِ راست قامت و ناطق قرار گرفت، خود و جهانیان را به هلاکت می‌کشاند و اگر در اختیار "انسان" قرار گرفت، سبب سهولت و سرعت رشد و کمال او می‌گردد.

آیا شخصی که بر اثر سستی و تنبلی تارک الصلاة شده، آیا خداوند استغفار، دعاها، صدقه‌ها و سایر کارهای خیرش را بطور کامل و محض توجه نکرده و او را بخودش رها می‌کند؟ یا خیر عکس آن صادق بوده و به دعاها و نیایش‌هایش توجه داره و او را کمک می‌کند که نماز خوان شده و سعادتمند کند؟ [لطفاً با فرض و اطلاعاتی که مرقوم داشتیم پاسخگو باشید]

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

به فرض موارد مطروحه در سؤال، به چند اصل باید توجه داشت، از جمله:

قبولی اعمال خوب:

تردید نیست که هیچ عمل و کردار خوبی، بی‌نتیجه نمی‌ماند، دست کم این است که فوایدش کم یا زیاد، در همین دنیا به فاعل و عامل آن می‌رسد، مثل این که همگان انسان راستگو، نیکوکار و خیر را دوست دارند و به او احترام می‌گذارند؛ اما این که نزد خداوند متعال مقبول باشد، و آثارش تا قیامت بماند و در دنیا و آخرت فایده داشته باشد، مستلزم دو شرط است که اولین آنها "ایمان" (در مقام اعتقاد) است و سپس «نماز» در مقام عمل. چنان که در آیه‌ی ذیل تصریح نمود که «عمل صالح» از «مرد و زن مؤمن»، مقبول است و موجب حیات طیبه در دنیا و اجر اخروی می‌گردد:

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»
(التَّحَلُّ، ۹۷)

ترجمه: هر کس از مرد یا زن، عمل نیک انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد پس او را بی تردید (در دنیا) به زندگی پاکیزه‌ای زنده خواهیم داشت و (در آخرت) پاداششان را در برابر عمل‌های بسیار خویشان خواهیم داد.

ایمان:

پس، کسی که به خدا، معاد و اصول عقایدش "ایمان" دارند، هر چند در نماز کاهل باشد، و یا خدایی ناکرده مرتکب معاصی دیگری گردد، باز امیدوار و شاکر باشد که در جرگه معتقدین قرار گرفته است و خداوند متعال او را به واسطه عقاید فاسدش «ختم الله» نکرده است، لذا از فرصت و نعمت بهره ببرد و سریعاً راه خطا به صراط مستقیم برگردد.

عمل:

اما، ایمان یا هر ادعا و موضع‌گیری دیگری، [چه از سوی خدا و چه از سوی دیگران] مورد امتحان قرار می‌گیرد. به عنوان مثال: اگر کسی در دلش یا در گفتار، ادعای محبت به کسی را نمود، حتماً این محبت در عملش ظاهر می‌شود، و اگر نشد، یا خلافت رخ داد، خودش و دیگران می‌فهمند که "دروغ" می‌گوید، یا دست کم "گمان" می‌کند که محبت دارد، اما در واقع ندارد.

پس، خداوند متعال به صرف "ادعا و گفتار"، اکتفا نمی‌نماید، بلکه شرایطی فراهم می‌آورد تا مدعی، مواضع‌اش را در "عمل" ظهور و بروز دهد، تا معلوم شود و خودش هم بفهمد که در چه درجه‌ای است، راست می‌گوید یا خیر؟ و اگر ضعیف است، ایمان خودش را تقویت کند. چنان که فرمود:

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (العنكبوت، ۲ و ۳)

ترجمه: آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟ * و به یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند [نیز] آزمودیم، تا خدا آنان را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغگویان را [نیز] معلوم دارد.

نماز:

فرمود: ساختار "دین" را مثل یک خانه، مثل یک خیمه فرض کنید که قطعاً بر ستون اصلی‌اش برپا شده و استوار می‌گردد. پس بدیهی است که اگر این ستون نباشد، آن خانه یا خیمه، هر چقدر هم که بزرگ، زیبا و باشکوه باشد، حتماً متزلزل بوده و فرو می‌ریزد.

پس قبولی سایر اعمال، منوط به قبولی نماز می‌باشد.

دعا:

دعا نیز، لفظ، ورد، بازی، شوخی و عادات کلامی نمی باشد، بلکه آرزو، امید و نیازی است که در "قلب" ایجاد می شود و چون انسان ذاتاً فقیر است و نمی تواند نیازهایش را بدون توجه، عنایت و فیض الهی برطرف کند، به خداوند غنی و کریم توجه نموده و نیازش را ابتدا در همان "قلب" بیان داشته و سپس به زبان جاری می سازد. حال فرض کنید که کسی بی کار باشد، از این بی کاری در رنج افتاده باشد و مرتب به این و آن بگوید که به من کاری بدهید تا شاغل شوم، اما این فقط لفظ باشد؛ و اصلاً کاری نداشته باشد که مخاطب دارد یا نه؟ و او پاسخی می دهد یا خیر؟ بدیهی است که درخواست او، هیچ گاه برآورده نمی شود، چون خودش نمی خواهد. چنان که امام رضا علیه السلام فرمودند (مضمون): «کسی که دعا کند و دنبالش نرود، خودش را مسخره کرده است». پس کسی که از عمق دل برای هدایت خودش دعا می کند و دعایش را به زبان نیز جاری می سازد، مخاطبی دارد که خداوند سبحان، علیم به غیب و نمان همگان، رحمان، رحیم، کریم و مجیب است. لذا تردید نکند که به خودش رها نشده (وگرنه اصلاً دعا هم نمی کرد)، و مورد توجه و تفقد است. خداوند منان، رحمان و رحیم، دوست دارد که تمامی بندگانش هدایت و اصلاح شوند.

اگر خدا بفرماید:

منتهی، **اگر** بفرماید: من که دعایت را قبل از درخواست تو مستجاب کردم و راه را برای بازگشت، دوستی، محبت، استغفار، توبه، نماز و قرب به خودم باز گذاشتم، پس چرا نمی آیی؟ چه دارد بگوید؟! **اگر** خدا بپرسد: ای بنده من! که این قدر تو را دوست داشتم و دعوت کردم که در مقام قرب خودم قرار بگیری، اما تو حتی میل، اشتیاق و حوصله نداشتی که در شبانه روز، چند دقیقه را به من اختصاص دهی؟ چه خواهیم گفت؟

اگر بفرماید: خودت حساب کن که در شبانه روز، چند دقیقه، یا حتی چند ساعت با دیگران حرف می زنی؛ چه بسا به صورت مستقیم، تلفنی یا فضای مجازی، حرف های پوچ و حتی باطل هم می زنی، اما نخواستی دقایقی به من و خودت توجه کنی! چه پاسخی داریم؟!

اگر بفرماید: تو اگر مرا دوست داشتی، نه تنها تنبلی، بلکه هیچ عامل دیگری تو را از نماز باز نمی داشت؛ چه پاسخی داریم؟!

اگر بفرماید: بله، همیشه دعا کن که اهل نماز باشی، خلیلم ابراهیم علیه السلام نیز همین دعا را می کرد، اما میل، تصمیم، اراده و همت خودت هم شریط است، پس از دعا، بلند شود نماز واجبات را اقامه کن، یک قدم بردار، بعد ببین چه می شود؟

دعای کوتاه و جامع حضرت ابراهیم علیه السلام، پاسخ تمامی زوایای سؤال فوق می باشد:

«رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءَ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ»
(ابراهیم علیه السلام، ۴۰ و ۴۱)

ترجمه: پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده و از اولاد من (نیز نمازگزاران قرار ده)، و ای پروردگارا، دعای مرا اجابت نما * پروردگارا، بر من و بر پدر و مادرم و بر مؤمنان ببخشای در روزی که حساب برپا می‌شود.
بسم الله الرحمن الرحيم:

پس، عزیزان! کار سختی نیست، به قول خودتان هوش تنبلی و کاهلی است.
پس، غفلت نکنیم، وقت را از دست ندهیم. محبوب، معشوق و معبود مشتاق ماست.
به قول معروف، «هر که دارد هوس کربُ بلا، بسم الله» - «هر که دارد هوس وصل خدا، بسم الله»؛ یک بسم الله الرحمن الرحيم بگو، یک صلوات بفرست و همین الان که این متن را خواندی، بلند شو، نماز وقت (ظهر، عصر ...) را بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

اگر کفر ریشه همه مفاسد است، پس چرا بسیاری از غیر مسلمین و غیر مومنین دارای رفتارهای مثبتی هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"انسان"، دارای ویژگی‌هایی می‌باشد که از جمله آنها «روح و جسم» - «عقل و قلب» - «حبّ و بغض» - یا میل و نفرت» و ... می‌باشد.
"انسان"، با عقل و به نور علم، خیلی چیزها را می‌شناسد، و با "قلب" خود نیز بسیاری از حقایق را "فهم" می‌کند، و همین چگونگی "فهم"، سبب جهت‌گیری و موضع‌گیری او می‌گردد، یعنی همان (حبّ و بغض)، که بُعد مادی‌اش به نام (شهوت و غضت) در انسان و حیوان مشترک است.
پس، در نهایت "انسان" به سوی چیزی می‌رود که آن را دوست دارد، و از چیزی گریزان می‌شود که از آن بدش می‌آید، نه چیزی که آن را شناخته و یا نسبت به آن علم پیدا کرده است.
این میل، جهت و رو کردن، که ریشه در "محبت" آدمی دارد، یا رو به سوی خدا دارد و یا رو به سوی دنیا؛ چرا که غیر از خدا (ما سوی الله) هر چه هست، دنیاست.

*- از این رو، گفته نشده که «کفر ریشه‌ی همه خطاها و گناهان است»، بلکه گفته شده "محبت" به دنیا و هدف گرفتن دنیا ریشه همه خطاها و گناهان می‌باشد. کفر به خداوند سبحان نیز خود ریشه در محبت به متاع دنیا دارد. به آیات ذیل توجه فرمایید:

* - «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرْوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم به جای خدا همتایانی (از بت‌ها و ستارگان و اجنه) برمی‌گزینند که آنها را چنان که باید خدا را دوست داشت دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند محبت‌شان به خداوند بیشتر است (از محبت آنها به معبودات‌شان - غایت و اوج محبت‌شان خداوند است). و اگر کسانی که ستم کرده‌اند آن هنگام که عذاب (آخرت) را مشاهده می‌کنند ببینند که قدرت و نیرو همه از آن خداست و خدا سخت کیفر است (به شدت پشیمان خواهند شد)

* - «الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ» (ابراهیم علیه السلام، ۳)

ترجمه: همانهایی که زندگی دنیا را دوست دارند و بر آخرت ترجیح می‌دهند و (مردم را) از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج و منحرف می‌طلبند (قوانین آن را منحرف معرفی می‌کنند و مردم را از آن منحرف می‌سازند...) آنان در گمراهی دور و درازی هستند.

اکسیر محبت:

این "محبت"، اکسیر بسیار عجیبی در وجود انسان است. از مثبت و منفی، هر چه هست، ریشه در محبت دارد. آن همه ادله‌ی عقلی در اثبات توحید، معاد و نبوت بیان نمود، اما در نهایت به پیامبرش فرمود که به بندگام بگو: «اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید» - آن همه از ایمان و کفر مطلب آموخت، در نهایت فرمود: اگر شما مؤمنین رو برگردانید، خداوند یک گروهی را جایگزین شما می‌کند که آنها خدا را دوست دارند و خدا نیز آنها را دوست دارد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد (زیانی به خدا نمی‌زند) خداوند به زودی گروهی را خواهد آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز او را دوست دارند، در برابر مؤمنان رام و خاضعند و در برابر کافران مقتدر و پیروز، در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند. این (ایمان و محبت و شهامت) فضل خداوند است که به هر کس بخواهد می‌دهد و خداوند (از نظر وجود و توان و رحمت) گسترده است و داناست.

کارهای خوب کفار:

"انسان"، حتی اگر در کفر و شرک، آن قدر فرو رفته باشد که دیگر هویت انسانی اش را از دست بدهد و حیوان، بلکه پست تر (کَالْانْعَامِ بَلْهُمْ اَضَلُّ) شود، باز هم دلیل نمی شود که هیچ کار خوبی نکند، چرا که حیوانات نیز کارهای خوب بسیاری دارند.

و حال آن که "انسان"، چه مؤمن و چه کافر، ویژگی های دیگری نیز دارد. عقل (نبی درونی)، قلب (برای فهم)، شعور و وجدان [تا وقتی محتوم نشده یا نمرده اند] در او هست، مضافاً بر این که خداوند متعال فرموده که به غیر از وحی، بد و خوب هر کسی را به خودش الهام می کنم. «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا / الشمس، ۸».

پس، همان گونه که انسان گاهی به دعوت نبی بیرونی [پیامبر]، لبیک می گوید و گاهی نمی گوید، خدا و معاد را فراموش کرده و دچار معصیت می شود، همان گونه گاهی به ندای نبی درونی (عقل) و الهامات الهی (وحی درونی)، لبیک می گوید و گاهی نمی گوید.

هر انسانی، از ظلم، تعدی، جنایت و سرقت بدش می آید، چه مؤمن باشد و چه کافر. اما برای مؤمن روحی هست که برای کافر نیست. این روح ایمان و باور به بازگشت و میعاد، ضمانت اجرایی نیز می شود، اما برای کافر هیچ حالت مثبتی، ضمانت اجرا و داوم ندارد، شاید لحظه ای منافعش کار خوب را ایجاب کند و لحظه ای منافعش کار بد را ایجاب نماید.

مثال ساده آن که تأمین معاش و فراهم نمودن رفاه همسر و فرزندان [که حتی حیوانات نیز دارند]، کار بسیار خوبی است، اما مؤمن هیچ گاه این امکان را از راه سرقت، احتکار، کلاهبرداری، رشوه، قمار، خودفروشی، خیانت فردی یا اجتماعی و ... مهیا نمی گرداند، اما برای کافر ضمانتی نیست.

(پخش گسترده این متن در ایام اربعین) - از برتراند راسل، پرسیدند: " چرا یک آدم متعصب می ترسد نسبت به اعتقاداتش شک کند و راهش را اصلاح کند؟ جواب می دهد: "چون همیشه با خودش فکر می کند، چه جور، می توانم به تاول های کف پایم بگویم تمام مسیری را که آمده ام، اشتباه بوده است؟" این یک مصیبت بزرگ است

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

حالا چون موضوع اربعین و پیاده روی شد، مثال برتراند راسل نیز «تاول کف پا» شد! به نظر می رسد که نام "برتراند راسل" را نیز باید به فهرست «شریعتی، بحارالانوار و حلیة المتقین، کوروش، چارلی چاپلین، انیشتاین و ...» در نقل قول های "من درآوردی و به امضای دیگران" در فضای مجازی اضافه کنیم.

آیا دقت کرده‌اید که وقتی یک بحث عقلی به میان می‌آید، مثلاً گفته می‌شود: «به حکم عقل، معلول علت می‌خواهد»، می‌گویند: «چرا رفرنس نمی‌دهی؟» [گویی که عقل تعطیل است و گفتار همیشه باید از دیگران باشد] و هر چه بگویید: «مباحث استدلالی و عقلی که رفرنس نمی‌خواهد»، زیر بار نمی‌روند، اما خودشان مرتب مباحث نقلی که مستلزم رفرنس (نقل سند) می‌باشد را همین طوری روی هوا می‌گویند، و جالب آن که یک عده هم روی هوا می‌گیرند و قبول می‌کنند و به دنبال پاسخ هم می‌گردند؟!]

***** -** برخی آنقدر در غرب زدگی متعصب هستند که کافیسیت یک نام خارجی در اول یا آخر حرفتان بیاورید، دیگر عقل و تفکرشان به کلی تعطیل می‌شود. اگر بگویید: «ملاصدرا، بوعلی، علامه طباطبایی، علامه جعفری، شهید مطهری و...»، احساس فناتیکی، قدیمی و سنتی بودن و عقب افتادگی به آنها دست می‌دهد، اما اگر بگویید: هگل، برتراند راسل، کانت، دکارت، رورتی، سندل و...، حتی اگر جوک هم بگویید، به نظرشان یک بیان علمیمانه و حکمیانه می‌آید! خب این همان «تعصب» خشک و بی‌منطقی است که سبب تاول مغزها می‌گردد. و قابل توجه است که تاول پاها، سریع معالجه می‌شود و حتی خودش خوب می‌شود، اما تاول مغزها، به این زودی‌ها از بین نمی‌رود و معالجه نمی‌گردد.

***** -** مرحوم شریعتی جزوه‌ای منتشر کرده بود به نام «یک، جلوش تا بی‌نهایت صفرها»، که اگر پیدا کردید، حتما بخوانید. قصه انسان از طفولیت تا کهنولت را بیان نموده است. مطلع (ورودش) این است (مضمون): آدم وقتی فقیر میشه، خوبی‌هاش هم حقیر میشه، - اما کسی که زور داره، یا زر داره، چرندهایش را حرف حسابی و هنر می‌بینند و آروغ‌های بی‌جا و مسخره‌اش را فلسفه و حکمت قلمداد می‌کنند. حالا این حکایت برخی از به اصطلاح روشنفکران ما و تمامی کسانی است که گمان می‌کنند، بی‌دینی آنها، از روشنفکری و اطلاعات و معلومات سرشارشان در جهان‌بینی، دین‌شناسی و انسان‌شناسی است و هم چنین بسیاری از کسانی که "غرب زدگی و تقلید متعصانه‌ی" خود و ادای روشنفکری درآوردن خود را نیز محترم و مغتنم می‌شمارند.

الف - حال فرق نمی‌کند که این مطلب را "برتراند راسل" گفته باشد، یا دوره‌گردی که وقت بی‌کاری را به جمله سازی در فضای مجازی می‌گذراند، یک عالم، دانشمند و حکیم. ما به اصل جمله و نظریه پردازیم. **پس هر کسی (از موافق و مخالف) که فکر می‌کند، تعصب ندارد، با تأمل و غلبه ندادن پیش‌داوری‌ها و حب و بغض‌ها، بخواند.**

ب - اول باید دید که «تعصب» یعنی چه؟ چرا که گوینده درباره‌ی «ترس متعصب، از شک در اعتقاداتش» گفته است؛ و مؤمن تعصب ندارد، اما کافر یا جاهل دارد. پس بحث از «تعصب و ترس متعصب»، شامل مؤمنین نمی‌گردد و آنها مصداقش نیستند.

* - آیا «معرفت، ایمان، عشق، پایداری و مقاومت و وفا، یعنی همان تعصب کور و مدموم؟!»

* - ما سؤال می‌کنیم که چطور معرفت و ایمان به خدا و ایستادگی و استقامت در دین، تعصب است، اما «کفر و الحاد و استکبار»، که ریشه و قدمتش به ابلیس لعین و قبل از هبوط آدم به زمین می‌رسد، و پافشاری در آن، تعصبی جاهلانه و کور و مدموم نمی‌باشد؟!

* - اگر پشت هر اندیشه‌ی باطل، عوامانه، جاهلانه، بی‌منطق، تحمیلی و ...، یک پسوند «ایسم» آمد و صادره از کارخانجات «ایسم» سازی غرب باشد (made in USA) باشد، خیلی عالمانه و حکیمانه و به روز است و دیگر «تعصب» محسوب نمی‌گردد، اما اگر ایمان به خدا و عشق و وفا شد، تعصب می‌شود؟!

تاریخچه‌ی این تعصب:

این نوع تعصب، دو تاریخچه کوتاه مدت (شعاری) و بلند مدت (منطقی) دارد. تاریخچه کوتاه مدت شعاری‌اش، پس از رنسانس در مقابله با کلیسای آن روز شکل گرفت و از آن پس نام هر گونه دینداری و پایداری و استقامت را «تعصب» گذاشتند و بدان تاختند! و این تاخت و تاز را به عنوان تاکتیک و حربه‌ای در استعمار و استثمار مدرن بکار گرفتند. تا کسی از دین، فرهنگ و هویت ملی و تمامیت ارضی خودش دفاع کرد، گفتند: «تو متعصب هستی»، و این گونه تخطئه‌اش کردند.

اما سابقه بلند مدت و دیرینه و منطقی آن به گذشته‌های بسیار دور و بحث‌های حضرت ابراهیم علیه السلام بر می‌گردد که به کفار گفت: این «اسم‌ها = ایسم‌ها» بی‌کی است که شما روی معبودهای خود گذاشته‌اید، و بر سر آنها با من مجادله می‌کنید، هیچ کدام مسمایی ندارد، حقیقت ندارد، واقعیت ندارد، بلکه اسم‌هایی است که شما و پدران‌تان روی آن گذاشته‌اید. یعنی تعصب کورکورانه در تقلید و تداوم راه آنها.

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى» (النجم، ۲۳)

ترجمه: [این بتان، معبودان و غایت‌های کاذب جایگزین شده] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی‌کنند، با آنکه قطعاً از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است.

مؤمن تعصب ندارد، اما تزلزل هم ندارد:

در اسلام، "اصول دین تحقیقی" است، پس هیچ جایی برای تعصب باقی نمی ماند. اما چه ضرورتی دارد که پس از آن که کسی شناخت و ایمان آورد، دائم شک کند و متزلزل گردد، وگرنه متعصب است؟! خیر، مؤمن تعصب ندارد، و البته تزلزل و بی ثباتی نیز ندارد، تا مورد سوء استفاده قرار گیرد. چرا آنها در کفر جاهلانیهی خود هیچ شک و تردیدی نمی کنند و نامش "تعصب" نیست، اما اگر مؤمن در آن چه به حکم عقل شناخته است، شک نکند، متعصب می گردد؟! این قانون بی منطق و دیکتاتور مآبانه از کجا آمده است؟!

اگر بگویید: خدا را شناختم، ایمان آوردم و به حقانیت اسلام پی بردم، پس اعتقاد دارم و در این ایمان خود راسخم، صادق و استوار هستم، می گویند: «تو متعصب هستی»، هم چنین اگر بگویید: «اگر قاعده بر شک و تردید مدام و به همه چیز است، پس من به شما و عقلانی بودن ادعاهای شما شک دارم» باز هم می گویند: «تو متعصب هستی؟!» - اما اگر بگویید: «نه؛ می خواهم به هر چیزی که بویی از شناخت، معرف و ایمان به حقایق بدهد، شک کنم»، می گویند: آفرین! «حالا یکی از ما هستی، یکی از کسانی که دیگر تعصب را کنار گذاشته و روشنفکر شده است.»

چطور شد که یک روز پیاده روی، در روز اربعین و به عشق امام حسین علیه السلام، که هم نهضت اش آگاهی بخش، بصیرت افزا و محرک به قیام برای قسط بود و یاد و خاطر او و این تظاهرات روز اربعین، کنگره و نمایش بسیار بزرگ و معناداری است، تعصب به شمار می رود، اما یک عمر پیاده روی و حتی حرکت به شکل سینه خیز و به صورت، در راه شیطان و شیاطین و نمادهای شان، متعصابه نیست؟!

«أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (الملک، ۲۲)

ترجمه: پس آیا آن کس که نگونسار راه می پیماید هدایت یافته تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می رود؟

آیا حضرت زینب سر نماز کسانی را که سنگ می زدند دعا کردند؟ آیا امام حسین به شمر گفت برو من در قیامت شفاعت را می کنم؟ آیا قاتلان پیامبران و امام بخشیده نمی شوند، حتی اگر توبه کنند؟ اگر آن شخص توبه کرده (به فرض) باز می توان لعنتش کرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا باید در خودمان تأملی کنیم که حالا چه چیزی سبب شده و چه اصراری داریم که با صدتا فرض و هزارتا اما و اگر، هر طوری که شده، قاتلین امام حسین یا سایر ائمه علیهم السلام را از آتش جهنم و عذاب الهی نجات

دهیم؟! چرا لازم شده به جای آن که فکر کنیم، آنها چه کفار، ظالمین و حیوانات وحشی ای بودند، و چه کردند؟ فکر کنیم که حالا شاید توبه کرده باشند؟! چه اصراری برای تطهیر آنها و حتی مقام دادن به آنها وجود دارد؟

پاسخ:

نه فقط در میان شیعیان و یا در ایران، بلکه یک جوّ بین‌المللی، برای توجیه و تطهیر ظالم و جانی به راه افتاده است، تا آنجا که موضوع را به سطح "تئوری و نظریه‌های نوین کشیده‌اند و قالب نظریه‌های نوین پست مدرنی، پسا پست مدرنی، جامعه‌گرایی و ...، حتی حمله اتمی امریکا به هیروشیما را توجیه می‌کنند و می‌گویند: چه بسا کار خیلی خوبی هم کرده است؟ البته چنین نظری راجع به "هیتلر" نمی‌دهند، چرا که به نفع‌شان نیست و قصه‌هایی چون هلوکاست نیز بی‌معنا و بی‌مفهوم می‌شود.

پس، تغییر نگاه و تلطیف قلوب مردم، نسب به ظلم، جنایت، آدم‌کشی، بچه‌کشی، نسل‌کشی و ...، یک استراتژی کلانی است که از سوی غرب به اذهان عمومی جهانیان القا می‌گردد.

در میان جوامع مسلمان نیز از ریشه شروع می‌کنند، در میان ملل اهل تسنن، ابوسفیان و معاویه محترم شمرده می‌شوند و در میان اهل تشیع نیز از باب رحمت الهی وارد شده و می‌گویند: شاید توبه کردند ...، پس ما لعن نکنیم. و منظورشان از لعن نکنیم نیز این است که آنها را "دشمن" ندانیم و اساساً میان دوست و دشمن فرقی نگذاریم و همه را در یک صف ببینیم. وگرنه کسی دلش برای به جهنم رفتن یزید، شمر، خولی و عمر سعد نسوخته است.

اهل عذاب و جهنم:

بی‌تردید "هدایت" در سایه‌ای از "ابهام‌ها"، "تردیدها"، "شاید‌ها" و "اگرها" محقق نمی‌گردد. این طور نیست که خداوند متعال فرموده باشد که بهشت و جهنمی هست، اما شما نمی‌توانید بفهمید که چه کسانی اهل جهنم هستند و چه کسانی اهل بهشت؟ خب اگر اینطور باشد که مردم نمی‌فهمند از چه کسانی تبعیت و پیروی کنند و از چه کسانی دوری کنند؟ با چه کسانی دوست باشند و با چه کسانی دشمن باشند؟ لذا به صراحت تمام و مکرر، صفات و ویژگی‌های اهل بهشت و اهل جهنم را توصیف نمود تا قابل تشخیص باشد. مثلاً فرمود:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (النساء، ۹۳)

ترجمه: و هر کس مؤمنی را به عمد بکشد (و آن را حلال شمرد)، کیفر او جهنم است که جاودانه در آن باشد، و خداوند بر او خشم گیرد و او را از رحمت خود دور سازد و برای او عذابی بزرگ فراهم نماید.

پس، در این آیه به صراحت بیان شده که کیفر قتل عمد مؤمن، نه تنها جهنم، بلکه خلود در آن است؛ تصریح شده که خدا به آنان غضب دارد و لعنت می‌کند.

حال یکی نظاره می کند که چگونه یک عده کافر و وحشی، مؤمنانی چون امام حسین، حضرت عباس، حضرت علی اکبر و ... می کشند، مثله می کنند، سر می برند و ...، بعد بگوید: حالا شاید اینها به جهنم واصل نشوند، شاید توبه کرده اند، شاید نباید آنها را ملعون (دور از رحمت الهی) دانست و ...!

رحمت و توبه:

بله، رحمت خدا واسعه است و توبه را نیز می پذیرد، اما رحمت چیست و توبه کدام است. سر امام حسین علیه السلام را از بدن جدا کند، بعد سر سفره بنشیند و با شادی تا بلغت الحلقوم بخورد، و بعد بگوید: «استغفروا الله»؟ این که مسخره کردن است، نه توبه. اگر چه آنها تا همین حد نیز نکردند که ما نگران توبه آنها باشیم. کدامشان برگشتند، کدامشان توبه و استغفار کردند؟ بله، حرّ فرمانده سپاه دشمن بود، به همراه پسرانش، متوجه شد که فریب خورده و خطا کرده است، برگشت [توبه یعنی بازگشت و اقدام به اصلاح]. خدا هم پذیرفت. نه تنها توبه‌ی او و پسرانش را قبول کرد، بلکه مورد تفقد امام زمان‌شان قرار داد و مقام‌شان را نیز تا درجه رفیع شهادت، آن هم در رکاب امام زمان‌شان بالا برد. بالتبع ما هم ایشان و پسرانشان را نه تنها ملعون (دور از رحمت) نمی شناسیم و حق نداریم که بشناسیم، بلکه با عزت، احترام و بزرگی از آنان یاد می کنیم.

امامان حجت را تمام می کنند:

آری، ما از قلوب مردم آگاهی نداریم، وظیفه‌ای نداریم که آگاهی یابیم، آن چه خود اقرار می کنند و عمل می کنند، برای شناخت آنها و جایگاه‌شان در جامعه‌ی انسانی، در اسلام، در دنیا و در آخرت کافیست. اما اهل عصمت علیهم السلام، حجت را تمام می کنند تا شیطان و شیاطین، از در رحمت خدا و اسلام، با ابزار "اگرها و شایدها" ورود نکنند؛ دوست شناسی و دشمن شناسی (تولی و تبری) در هاله‌ای از ابهام و اوهام قرار ندهند. پس اگر هر کدام توبه کرده بودند، امام سجاد علیه السلام و سایر امامان از آن خبر می دادند، اما نه تنها چنین خبری ندادند، بلکه تصریح کردند همگی ملعون (دور از رحمت) و اهل جهنم هستند. حال انسان را چه می شود که به جای تفکر در خودشناسی، اسلام‌شناسی، دوست شناسی، دشمن شناسی، شیطان شناسی و ...، به گمان و توهم فرو رود که حالا شاید این شاء الله توبه کرده‌اند؟!!

فرازی از بیانات امام باقر علیه السلام در زیارت عاشورا:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجُورِ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَن مَقَامِكُمْ وَ أَرَاكَكُمْ عَن مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَبَّيْتُمْ اللَّهُ فِيهَا وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ • وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَمَكِّينَ مِنْ قِتَالِكُمْ • بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ • يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي سَلَمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَ حَزْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ • وَ لَعَنَ اللَّهُ آلَ زِيَادٍ وَ آلَ مَرْوَانَ وَ لَعَنَ اللَّهُ بَنِي أُمَيَّةَ قَاطِبَةً وَ لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَ لَعَنَ اللَّهُ شِمْرًا • وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسْرَجَتْ وَ أَلْجَمَتْ وَ تَنَقَّبَتْ لِقِتَالِكُمْ»

دقت کنیم که قبل از لعنت الهی (دور از رحمت الهی) خواندن امثال شمر، یک اّمت لعنت شده‌اند، یعنی قوم، ملت و جامعه‌ای که ظلم را بنا می‌گذارند، مقام و مرتبه و جایگاه آنان را ضایع می‌کنند و ملت‌ها را در طول تاریخ به فلاکت و هلاکت می‌کشانند، به اضافه مردمانی که حضور مستقیم در قتل دارند و یا حتی ندارد، بلکه زمینه را برای چنین ظلم‌هایی مساعد می‌کنند و امکانات را فراهم می‌کنند، لعنت شده‌اند. و بعد از آل زیاد، آل مروان، بنی امیه، ابن مرجانه، عمر سعد و شمر نیز به لعنت یاد شده، تا کسی نگوید: حالا شاید یک زمانی، یک گوشه‌ای توبه کردند و خدا هم پذیرفت، پس مبادا ما آنان را دشمن شناخته و دور از رحمت الهی بدانیم. این حقه‌های شیطانی، برای گذشته نیست، بلکه برای تغییر اساسی نگاه و باور است، تا در پلیدی دشمنان و یزیدیان و شمرهای امروز تردید کنیم و با هزار اگر، شاید، از کجا معلوم و ...، دست از ولایت، ایستادگی و مقاومت برداریم.

WWW.X-SHOBHEH.IR



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

پاییز ۱۳۹۴
آذر

حقوق و احکام

حقوقی و احکام - آذر ۱۴۰۰

ارتباط با کسی که زناى او اثبات نشده باشد، ولى اکثراً به این کار یقین داشته باشند، چگونه باید باشد؛ آیا مثل گذشته؟ [البته نزد بنده و بسیاری دیگر اقرار کرده است، ولى توبه نکرده است]. حال اگر توبه کرده باشد، ارتباط با او و خانواده اش چگونه باید باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از یک سو می‌فرمایید که زناکاری او اثبات نشده و از سوی دیگر می‌فرمایید که نزد شما و بسیاری دیگر اقرار کرده است!

در هر حال به چند نکته‌ی ذیل دقت نمایید:

الف - هیچ کس حق ندارد که گناه خود را نزد دیگران افشا و یا اقرار کند که آن خود گناهی بسیار بزرگ است.

ب - دین اسلام، مانند مسیحیت و یا برخی دیگر از ادیان نیست که بگوید: «گناه خود را نزد دیگران افشا و اقرار کنید تا نزد خدا بخشوده شوید!»؛ خیر؛ بلکه تأکید دارد و می‌فرماید هر نفسی محترم است و خودش باید این احترام را حفظ کند. لذا گناهِش را پنهان دارد و نزد خدا استغفار و توبه نماید.

ج - هیچ کس حق ندارد راجع به دیگران تحقیق، موشکافی و تجسس کند که آیا مرتکب معصیتی شده است یا خیر؟! حتی اگر فردی خواست اقرار کند، باید مانع او شود و به جدّ بگوید که من نگو، و اگر احياناً گفت، حمل بر این کند که شاید خطا می‌گوید.

مگر نه این است که زنی زنا کرده بود و از شدت پشیمانی، نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اقرار کرد تا حدّ بخورد و پاک شود، و حضرتش چهار بار او را برگرداند، که شاید اشتباه می‌کنی، شاید خیال می‌کنی ...، و بالاخره به او معترض شد که چرا اقرار می‌کنی؟! چرا چهار بار علیه خودت شهادت می‌دهی که مجبور شوم حدّ جاری کنم؟!؛

د - یک موقع است که شخصی به صورت علنی زناکار، شرابخوار، قمارباز و فاسد می‌باشد؛ به آن می‌گویند: «فسق آشکار»، در چنین شرایطی، او خودش احترام خود را هتک کرده است و بدیهی است همگان باید از

کسی که هم فساد می‌کند، هم علیه خودش هتک حرمت می‌کند، هم فسق را علنی می‌کند تا ترویج یابد و ...، به شدت دوری کنند. اما اگر فسق آشکار نیست، فرد مشهور به فسق نیست، نه خودش اجازه دارد که گناهش را بازگو نماید و نه دیگران اجازه دارند که تجسس کنند.

**** -** چرا فرمود که اتهام زنا، چهار شاهد می‌خواهد؟ چرا فرمود اگر سه شاهد باشند و چهارمی یافت نشود، حدّ به آن سه نفر جاری می‌شود که گواهی دادند؟! چون معمولاً کسی مقابل چشم و شهود چهار نفر زنا نمی‌کند و خدا می‌خواهد که چنین معصیتی پنهان بماند و افشا نگردد.

و - استغفار و توبه‌ی اشخاص، پس از ارتکاب به معصیت نیز به خودشان و خدای خودشان مربوط است، نه به دیگران. به مردم چه ربطی دارد که فلانی توبه کرده یا نکرده، و اگر توبه کرده، توبه‌اش مقبول بوده یا نبوده است؟!

پس، در درجه اول نباید به عفت و پاکی دیگران شک کرد؛ مگر این که فسق آشکار و اثبات شده باشد - در درجه دوم نباید در مورد دیگران تحقیق و تجسس کرد، مگر این که خودشان فسق‌شان را آشکار کنند - در درجه سوم، اگر کسی احیاناً متوجه خطای کسی شد، باید اولاً بگوید آن شاء الله توبه کرده و ثانیاً او را تشویق به اخفای گناه و توبه نزد خدا کند.

ز - حال به فرض این که کسی مرتکب خلافی شده و یا حتی خدایی ناکرده از کثرت و تداوم فسق آشکار، مشهور به فاسق شده است، حال چه ربطی به خانواده‌ی او دارد؟! آنها همه محترم هستند، خانواده محترم است، مردم محترم هستند.

مگر سرگذشت‌هایی چون آسیه علیها السلام و فرعون، یا نوح علیه السلام و پسرش را الگو و سرمشق ما قرار نداده‌اند؟

نکته: سوء استفاده سیاسی:

برخی از این معارف عمیق و اخلاق والای اسلامی، سوء استفاده سیاسی می‌کنند. مثلاً می‌گویند: پشت سر قدرت‌های استکباری، ظالمین و فاسقین در گذشته و حال چیزی نگویید، چرا که اولاً غیبت است و ثانیاً شاید توبه کرده باشند.

یه عنوان مثال، می‌گویند: نه از ظلم‌های معاویه، یزید، شمر و خولی بگویید و نه از جنایات مستکبرین ظالمی چون امریکا، انگلیس و اسرائیل بگویید و نه از خیانت‌ها و خبائث و جنایات امثال رضا و محمد رضا پهلوی و ...! خب، این یک حيله، ترفند و سوء استفاده، برای پیشبرد اهداف سیاسی می‌باشد. می‌خواهند جنایات آنها بازگو نگردد، تا از سویی شناخت و بصیرت مردم در دشمن شناسی کم شود، از سویی دیگر بغض و دشمنی در دل مردم

ابتدا جایز را به بی تفاوتی بدهد تا بعداً بشود حتی قلوب را نسبت به آنان تلطیف و مهربان کرد؛ و از سویی دیگر صورت مسئله پاک شود و انگیزه‌ها از بین برود؛ و از سویی دیگر، زمینه برای یک ترسیم جدید و مطلوب از آنان مساعد گردد.

این در حالی است که:

اولاً احکام در مسائل اجتماعی، با مسائل فردی و شخصی، تفاوت‌های بسیاری دارد. مثلاً اگر عده‌ای به تحلیل و نقد سالم نشستند و از مجلس، قوه مجریه، شهرداری، قوه قضاییه و ... سخن گفتند و انتقاد کردند که دیگر "غیبت" نیست.

ثانیاً: اشخاصی چون معاویه، یزید، شمر، خولی، کارتر، بوش، اوباما، نتانیاهو و ... که خود سرکردگان ظلم و فسق آشکار هستند.

ثالثاً: اسلام حق می‌دهد تا مظلوم فریاد برآورد. حالا اگر مسئله شخصی است، نزد قاضی، وکیل یا آنان که می‌توانند حق او بستانند (مثل بزرگان، به اصطلاح ریش سفیدی و ...)؛ و اگر مسئله اجتماعی و سیاسی است، می‌تواند به صورت آشکار در جمع، در رسانه‌ها و در سطح بین‌الملل نیز فریاد بزند. نه تنها می‌تواند، بلکه باید این کار را انجام دهد و ساکت ننشیند.

حدیث:

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى صَغِيرِ الذَّنْبِ وَ لَكِنْ انظُرُوا إِلَى مَنْ اجْتَرَأْتُمْ» (کنز الفوائد ج ۱، ص ۵۵)

ترجمه: به کوچکی گناه نگاه نکنید بلکه به چیزی [نافرمانی خدا] که بر آن جرات یافته‌اید بنگرید.

خواستم بدونم اگر دختر و پسری که فعلاً شرایط ازدواج ندارند برای شرعی شدن رابطه و بیان یه سری حرف‌ها که امکان به گناه افتادن دارد، می‌توانند صیغه محرمیت بخوانند؟ این صیغه صرفاً برای بیان یک سری صحبت‌ها است و قصد ایجاد رابطه جنسی وجود ندارد. در ادامه اگر در بعضی موارد صرفاً در حد لمس دست و ... باشد، آیا این صیغه درست است یا برای انجام اینکار نیاز به اذن پدر دختر می‌باشد؟ لطفاً به طور کامل راهنمایی کنید (لیسانس پرستاری) + موارد اسقاط اذن پدر

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات: بی‌تردید دختر و پسر (زن و مرد) - به ویژه در

اجتماع امروزی - ناگزیر از ارتباط با یک دیگر می‌باشند. این ارتباطات، یا جنبه‌ی تعاملات روزمره، مثل دانشجویان با یک دیگر - دانشجو و استاد - مردم در خرید و فروش و بازار - رفت و آمدهای خانوادگی و

... دارد، یا جنبه‌ی نظر جنسیتی به یک دیگر، خواه صرفاً شهوت باشد، یا برای پسند یک گزینه در ازدواج باشد - یا برای شناخت بیشتر از یک دیگر باشد و

الف - برای ارتباط از نوع اول، تکالیف دیگری وجود دارد، مانند: چشم پاکی در زن و مرد - پرهیز از ارتباط غیر ضروری - رعایت حجاب در زن و مرد - رعایت کلام و حتی لحن گفتار و ...؛ تا این ارتباطات جنبه جنسیتی پیدا نکند، صبغه‌ی شهوانی به خود نگیرد و ارتباط و تعاملی سالم، در راستای همان هدف و منظور سالم باشد.

ب - اما در ارتباط از نوع دوم، زن و مرد (پسر و دختر)، ارتباطی با هدف و نگاه و صبغه جنسیتی با یک دیگر برقرار می‌کنند. حال خواه نگاه و هدف غایی آنها، ارضای شهوت جنسی از دیگر (از نگاه گرفته تا حرف زدن، تالمس و جماع) باشد و خواه نگاه و هدف غایی آنها ازدواج و تشکیل زندگی مشترک باشد [که هیچ کدام به صورت مطلق بد و مذموم نیستند].

ج - بدیهی است که در ارتباط نوع دوم، حتی اگر برای شناخت و صمیمیت بیشتر برای ازدواج باشد، طرفین دائم با یک دیگر، از وضعیت فعلی، برنامه‌ی آینده، شرط و شروط و یا خوشایندها و ناخوشایندها حرف نمی‌زنند و یا اگر حرف تمام شد، با یک دیگر قضیه فیثاغورث حل نمی‌کنند، بلکه از یک دیگر دلربایی می‌کنند و چه بسا کار خیلی زود، به گرفتن دست یک دیگر و ... نیز برسد، که قطعاً در این حالت، احساس خواهر و برادری به یک دیگر ندارند.

اسلام

خداوند خالق، علیم و حکیم که انسان (زن و مرد) را با تمام ویژگی‌هایش خلق نمود و در مسیر تکامل، تمامی "بایدها و نبایدها"ی فردی و اجتماعی آنان را تبیین و ابلاغ نمود، برای ارتباط از نوع دوم، فقط محرمیت از طریق ازدواج را جایز و مفید بر شمرده است. حال خواه دائم باشد، یا برای یک دوره‌ای کوتاه - خواه برای امیال و لذت جنسی باشد، یا زندگی دراز مدت یا کوتاه مدت مشترک. از این رو، روح و روان انسان (زن و مرد) را محترم بر شمرده و هم برای جسم و تمایلات و شهوات انسان حرمت قائل گردید و فرمود: این طریق حلال و آن طریق "حرام" است.

اذن پدر:

اذن پدر، فقط برای دختر باکره شرط است و اگر پدرش از دنیا رفته بود، پدر بزرگ پدری‌اش و نه دیگران (مثل مادر، برادر، دایی، عمو و ...).

این اذن حکمت‌های بسیاری دارد و از جمله آن که دختر، از یک سو سرشار از عاطفه، محبت، احساسات و عواطف، امیدها و آرزوهای شیرین است، و از سوی دیگر، هنوز مرد را نمی‌شناسد و تجربه نکرده است. لذا خداوند متعال، عقل مردانه‌ی پدر یا پدر بزرگ او [که فرزند از خون اوست] را در کنار این اقیانوس عواطف و احساسات قرار داد، تا تصمیم بیش از پیش حکیمانه و مفید باشد.

البته اذن پدر نیز شرایط و استثناهایی دارد که در تمامی رساله‌های مراجع محترم، توضیح داده شده است

ساقط شدن اذن پدر:

از این رو، چون همیشه شرایط همگان یکسان نمی‌باشد، استثناهایی نیز وجود دارد که سبب ساقط شدن "اذن پدر" می‌گردد. به عنوان مثال:

مرحوم امام خمینی رحمه الله علیه:

۱- اگر پدر و جدّ پدری از ازدواج دختر با کسی که شرعاً و عرفاً هم کفو او ممانعت کنند در حالی که او میل به ازدواج دارد.

۲- اگر پدر و جدّ پدری غایب باشند به طوری که نشود از آنان اذن گرفت و دختر هم احتیاج به شوهر کردن داشته باشد، لازم نیست از پدر و جدّ پدری اجازه بگیرند. (تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۲۲۶)

مرحوم آیت الله العظمی بجمت رحمة الله علیه:

- ۱- در ازدواج نکردن ضرر یا حرج (مشقت شدیدی) باشد.
- ۲- اگر پدر یا جدّ پدری از ازدواج او با کسی که هم کفو اوست، با وجود تمام مقدمات و شرایط، ممانعت کنند و او نیز تمایل به ازدواج دارد و ازدواج هم به مصلحت او باشد، با اجتماع تمام شرائط می‌تواند ازدواج کند. (در تمام موارد ذکر شده اذن پدر یا جدّ پدری لازم نیست) (توضیح المسائل، ص ۳۷۹، م ۱۸۹۲).

آیت الله العظمی سیستانی:

- ۱- اگر مردی شرعاً و عرفاً، همتای دختر باشد و پدر یا جدّ پدری اجازه ندهد.
- ۲- یا اینکه حاضر نباشند در امر ازدواج دختر به هیچ وجه مشارکت کنند.
- ۳- اگر آنها اهلیت اجازه دادن را نداشته باشند. (از جهت دیوانگی و مانند آن)
- ۴- اگر اجازه گرفتن از آنها ممکن نباشد (از جهت غایب بودن و مانند آن) و دختر احتیاج زیادی در همان وقت به ازدواج داشته باشد. (در تمام موارد ذکر شده اذن پدر یا جدّ پدری لازم نیست) - (توضیح المسائل، ص ۳۸۲،

م ۲۳۳۷)

آیت الله العظمی امام خامنه‌ای:

سؤال: غیر از مورد عزل و عدم دسترسی به پدر، در چه صورت وجوب اذن ساقط می شود؟ مثلاً اگر دختر بداند در صورت انتظار جهت دریافت اذن ولیّ به گناه می افتد، وظیفه چیست؟
 پاسخ: اگر دختر نیاز به ازدواج دارد و خواستگار هم کفو شرعی و عرفی او می باشد و در حال حاضر خواستگار دیگری که واجد شرایط باشد وجود ندارد، اذن پدر ساقط است.
 (تبیان - استفتائات موجود در واحد پاسخ به سوالات جامعه الزهراء [قم])

نکته:

پس دختر و پسر (یا زن و مرد)، با رعایت احکام می توانند صیغه محرمیت بخوانند، حال چه قصدشان ازدواج دائم در آینده باشد یا نباشد. و البته همین که عقد نکاح جاری شد، آنان همسر یک دیگر هستند، حال چه رابطه ای با هم داشته باشند، یا نداشته باشند. اما صرف این که ما عاشق هم هستیم و قرار است در آینده با هم ازدواج کنیم، به هیچ مجوز محرمیتی بین پسر و دختر به وجود نمی آورد و کماکان تا وقت جاری شدن خطبه عقد (دائم یا موقت) به یک دیگر نامحرم می باشند.



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

پاییز ۱۳۹۴
آذر

تاریخ - آذر ۱۴۰۰

آیا حضرت علی پسر عموی ناتنی پیامبر بوده‌اند؟

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خیر، پسر عموی ناتنی نبوده‌اند، اما اگر بوده باشند چه می‌شود؟! آیا دیگر برادر رسول الله صلوات الله علیه و آله، وصی، خلیفه الله، خلیفة الرسول (ص) امام، ولی الله، حجة الله، امیرالمؤمنین، آیت الله الکبری، باب علم نبی (ص)، صراط مستقیم، میزان، اسم الله الاعظم، اسم رضی خدا ... و برای رسول خدا صلوات الله علیه و آله، به منزله هارون برای موسی علیهما السلام نخواهند بود؟! اینها که همه فرمایشات شخص ایشان است که در منابع شیعه و سنی، با سند موثق آمده است.

پس، این حرف‌های غلط و سبک را برای این می‌زنند که اذهان عمومی مسلمانان و به ویژه شیعیان را از معارف حقه، به ظواهر غلط و انحرافی بکشانند؛ و در نهایت این حرف‌ها، ترویج نگاه "سلمان رشدی" گونه، به اسلام و پیامبر اسلام و اهل عصمت علیهم السلام می‌باشد. لذا گمان نکنید که این حرف‌ها، اگر چه سبک و سخیف هستند، اما بی دلیل منتشر و شایع می‌گردند.

آیا مقامات الهی انبیا و اولیای الهی، صرفاً به خاطر این است که فرزند چه کسی، یا برادر و پسر عمومی تنی یا ناتنی چه کسی بوده‌اند؟! اگر این طور باشد که باید برای ابوجهل و ابولهب و حتی ابوسفیان و معاویه نیز مقامات قائل شد، چرا که پسر عموهای تنی و ناتنی و اقوام بوده‌اند!

**** - نسب پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله:**

نسب «بنی هاشم» عموماً به «هاشم بن عبد مناف» می‌رسد.

عبد مناف قصی، چهار پسر داشت به نام‌های: «هاشم»، «عبدشمس»، «مطلب»، «نوفل»، «ابوعمر». اهل عصمت علیهم السلام، همه سلاله هاشم، و بنی امیه همه از نسل عبد شمس بودند. [عبدشمس پدر امیه و امیه پدر حرب و او پدر ابوسفیان معروف است که نامش «صخر» بوده و او پدر معاویه سردودمان بنی امیه است.]

عبدالمطلب، پسر هاشم که نامش «شیهه» بود، «سرور بطحا» نیز خوانده می‌شد، [یعقوبی مورخ نامی می‌نویسد: قریش عبدالمطلب را ابراهیم دوم می‌نامیدند و یکصد و بیست سال در جهان زیست]. او ده پسر داشت که "ابوطالب و عبدالله"، چهره‌های برجسته از فرزندان ایشان بودند.

پس، حضرت محمد صلوات الله علیه و آله، فرزند عبدالله، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف می‌باشند.

**** - نسب امیرالمؤمنین، امام علی بن ابیطالب علیه السلام:**

امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، فرزند ابیطالب، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم، فرزند عبد مناف، فرزند قصی، فرزند ... (نسل حضرت اسماعیل، فرزند ابراهیم علیهما السلام) بوده‌اند.

پس پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، پسر عموی تنی از نسل هاشم هستند.



پایگاه پاسخگویی
به سؤالات و شبهات
(ایکس - شبهه)
www.x-shobhe.ir & .com

پاییز ۱۳۹۴
آذر

پاسخ‌های کوتاه

پاسخ‌های کوتاه - آذر ۱۴۰۰

س ۳۵۰ - استاد دانشگاه: سرعت در حال پیشرفت هست و ما با افتخار کردن به نیاکانمان وقت مان را هدر می‌دهیم. عده‌ای در ۱۴۰۰ سال پیش زندگی می‌کنیم، و عده‌ای پا را فراتر گذاشته و در ۲۵۰۰ سال پیش زندگی می‌کنیم... (و یک انشای بیست خطی در حاشیه)!

ایکس - شبهه / پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات:

بفرمایید: شما هم که وقت کلاس را با این تحلیل‌های شعاری و غلط می‌گیرید و این هم یکی از موانع پیشرفت ما می‌باشد.

بفرمایید: چه ربطی دارد و چه تناقضی وجود دارد بین تاریخ یک ملت یا یک مملکت، با پیشرفت؟ یا افتخار به مشاهیر یک ملت با صنعت؟!؟

بفرمایید: آیا اگر ملتی، تاریخ خود را بدانند و به فرازهای رشد آنان افتخار کنند، یعنی در آن دوران زندگی می‌کنند؟!؟

بپرسید: در کجا تحصیل کردید و چه خواندید، و با این حد از تفکر و علم، چطور فارغ التحصیل و بعد هم استاد دانشگاه شدید؟!؟

بفرمایید: آنهایی که در علم تجربی و صنعت پیشرفت کرده‌اند نیز به تاریخ و نیاکان قابل افتخار خود افتخار می‌کنند و این تاریخ را از دلایل اصلی پیشرفت خود می‌دانند.

اما، به جهان سومی‌ها القا می‌کنند که شما نباید هیچ توجهی به تاریخ، گذشته، فرهنگ و مشاهیر خود داشته باشید! وگرنه، در چهارده یا بیست و پنج قرن پیش زندگی می‌کنید!

بفرمایید: حتی در عالم غرب که دل شما را برده، در هر عرصه‌ای، از فلسفه و حکمت و هنر گرفته، تا معماری و صنعت و تا حتی امپراطوری‌های بزرگ، نه تنها جزو افتخارات آنها محسوب می‌شود، بلکه هم چنان درس و عبرت گرفته و پیروی می‌کنند.

بفرمایید: با این همه، شما لطف کنید، با صرف نظر از تاریخ و مشاهیر تاریخی و حتی فرهنگی این کشور و این ملت، یک نوآوری علمی به ارمغان آورید.

بفرمایید: وقتی شما در جایگاه یک استاد، اینطور ناآگانه و عوامانه، توأم با نفرت از خود و غربزدگی، از تاریخ، صنعت و معماری مدرن سخن می‌گویید، بیشتر می‌فهمیم که عوامل اصلی عقب‌افتادگی‌ها چه کسانی و چه اندیشه‌هایی بوده‌اند.

www.x-shobhe.ir